[illegible]
[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي بيد حكمته ازمّة الاختيار وبقبضة قدرته اعنّة الاقتدار
والصلوة على رسوله وحبيبه محمد الامين المختار المنعوت باشارة
وربك يخلق ما يشاء ويختار والسلام على آله الامجاد الاطهار
وصحبه الاخيار الابرار ما دار فلك الدوار وسار الامع السيار
بعد از ادای ثنای قادر مختار جلت عظمته وعلت كلمته
كه دست اختيار از تعلق اعمال كارخانه ابداع وتمشيت تصرف در
خزانه اسرار قدرت و ارادت او كوتاه است كه يفعل الله ما يشاء
ويحكم ما يريد وآثار انوار ثوابت وسيارات واطوار دوار افلاك
دايرات بر صنايع قدرت وبدايع فطرت او گواه ان في ذلك

لذكری

لذكری لمن كان له قلب او القى السمع وهو شهيد و ارسال صلوة
صلوة بمرقد مطهره ومشهد منوره سالكان مسالك دين وناهجان مناهج
يقين كه مطالع اقمار هدايت وطوالع آفاق ولايت بود على الخصوص
بر آن ستاره اوج سبحان الذي اسرى ستاره برج والنجم اذا هوى
قطب سپهر اصطفا حضرت محمد مصطفى صلعم وابلاغ انجم تحيات
فايحات وشمايم دعوات رايحات بروضات زاهره ازاهير حدايق
علوم ومشاهير ممالك اصحابي كالنجوم چنين گويد فقير حقير حسين بن على
المنقى المشتهر بالكاشفى امده الله بالطافه الخفى كه چون بمدد دستیاری
رفيق توفيق وپايمردى معاون تحقيق نقش رساله كه آثار انوار آن
احاطه جهات سته نموده در علم نجوم ساخته وپرداخته شد بدين ترتيب
كه از رساله مواهب رصد افتتاح ابواب بدان نمى علم شريف
بر وجوه مستغنى ان بابها ؟ اعمال و احكام باسهل وجوه ميسر گشت
واز كتاب سياما المشترى از حسن چون خيام ارقام تقويم
بعمل وجد دل تسهيل وتحقيق بر منظر ظهور وغرفات بروز بجلوه
نمود آرزو شد وببركت نسخه سوانح التاريخ جواهر صد افراد اعمال مواليد

بابهار فل

در رشته انتظام بدست نظام فکرة نظامی هر چه تمامتر بدر رفت و صحیفه مشعبه لوامع
الشمس باشعه انوار احکام سنین عالم سو بر عالمیان چون روز روشن گردانید
و همین دفتر مباهج الزهره مباسم احکام موالید حالا و بالا به بهجتی هر چه
کاملتر متبسم گشت و دیباچه مسالح عطالو حقایهای روان ای ضمایر سوا از
تحقیق مطالع مسئله و تدقیق غوامض آن انکشاف تمام و وضوح ما لا کلام
بخشید وقت آن آمد که بابدا در رساله لوایح القمر عنبه حقایق خیبر را
و ز تمیز دقایق آن بابدی فارسان مضمار دانش و دری شهسواران میادین
حکمت بر وری رسد و بدین لامعه جهان افروز سبعه کاشفه که لمعات سبعه
سیاره پرتوی از شعاع شموع لموع اسرار آن تواند بود و رقم اتمام و سمت
الکمال پذیرد و بی نمایه نهبت و مظنه رحمت این بضاعت مزجات و رفعت
بدولت قبول خواهد رسید و لیکن دیباچه حقیر را کاهی پرتو نور علا نور
خواهد یافت که بشرف مطالعه خدام آستان سعادت فرجام آصف ایام
دستور الانام ملجاء الامراء شرقا و غربا معاذ الوزراء ارثا و کسبا
نقطه دایرة الایالة منطقه ذروة الجلالة مدیر افلاک العدل بالالات
بالافاضة الفلکیه مقوم قوانین الفضل بالاشراقة الحکمیه مرآة الکمال

الخاقانیه

الخاقانیه امین الحضرت السلطانیه شعر عمدة السلاطین عزیز مطاع
لدی الخواقین مکین امین ❁ شهسوار عرصه رفعت که در مضمار قدرش
ابلق ایام رام رایض احکام اوست ❁ آصف جاه مجد الدین محمد
کافتاب ❁ در مقام اعتزاز از زمره خدام اوست ❁ لا زالت
نیسان دولت مولده الدیم وارکان حشمته موکده العالم تا شرف
گردد و بنظر ارتضا و عین الرضا ملحوظ و محظوظ شود و اگرچه عقل
دوربین بیقین میداند و خرد در منها تحقیق میشناسد که اهداء این تحفه
محقر که حکم نقل التمر الی هجر و غایت بسطت و نهایت جرات
دفع الحقیقه این نسخه معتبر التحقاق نظر خداوندی که محک علوم و نقد
ارباب فهوم است ندارد فاما رجا واثق و یقین صادق است
که بعوارف مسکین نوازی و عواطف درویش پروری انظار سامی
آثار متوجه این مختصر ساخته بمحل رضا و موقع قبول رسانند شاید مقصد کلی
تالیف این مجموعه با فاضات قمر ضمیر خاطر فیض ور اشراقات ظفرت
ضمیر مقدس از حضیض خمول و ادبار باوج عزت و اشتهار ترقی گردد
و از محض الطاف واضحة الاثار و عین عطاف لایحة الانوار نقطی

اثم اجزل وقمی اعم اشمل متحطی شود شعر متی انا الذی املت من امل
ان لم انل منک ما املت من املی کرم کو بتشنه چشمی شکسته دار بپش
فلک شوم بهر بزرگی و شتری سعادت و فی الته نیل المطالب والمقاصد
و هو مراد کل طالب و قاصد و وضع اساس این رساله بر مقدمه
و سه مقاله و خاتمه لایق افتاد چنانچه در فهرست موضوع میشود
مقدمه در تعریف اختیار و موضوع و مبادی آن و فواید که بر استعمال
آن مترتب شود مشتمل بر سه فصل فصل اول در تعریف اختیار فصل دوم
در موضوع و مبادی این علم فصل سیم در فایده اختیار مقاله اول
در بیان شرایط کلیه اختیارات و آنچه احتراز از آن لازم باشد و آنچه سبب
کمال اختیار بود و این مقاله نیز بر سه فصل اشتمال دارد فصل اول در شرایط
کلیه که اختیار را آن شاید فصل دوم در آنچه احتراز از آن در هر اختیار
لازم باشد فصل سیم در شرایط که سبب کمال اختیار بود مقاله ثانی در
اختیارات جزئیه و آن صد و نود و سه اختیار است که بر ترتیب لائق
ایراد کرده میشود و در مبدا مقاله در جدول مفصل خواهد شد تا هر
اختیاری که مطلوب باشد بزودی نظر اطلاع در آید خاتمه در بیان

اختیارة

1

اختیارات متفرقه مشتمل بر بیست فصل فصل اول در اختیارات اتصال
قمر بکواکب فصل دوم در اختیارات نزول قمر در بروج و فال التسییر
فصل سیم در اختیارات قمر بحلول آن در منازل فصل چهارم در اختیارات
منازل بحدود ابوریحان فصل پنجم در اختیارات منازل بمذهب حکما
فصل ششم در اختیارات منازل جهة فتح قلاع فصل هفتم در اختیارات
درجات مخصوصه فصل هشتم در اختیارات درجات بمذهب قصرانی
فصل نهم در اختیارات بر نزول کواکب در حدود یکدیگر فصل دهم
در اختیارات بحلول کواکب در وجوه یکدیگر فصل یازدهم در اختیارات
ایام فرس بر دو نوع فصل دوازدهم در اختیارات ایام هفته فصل سیزدهم
در اختیارات سکر یلدوز و تحقیق مواضع آن فصل چهاردهم در اختیارات ساعات
بست کواکب غیر آفتاب فصل پانزدهم در اختیارات ساعات بقول ابومعشر
فصل شانزدهم در بیان اختیارات مامونه فصل هفدهم در اختیارات یمنی بمذهب
حکمای هند فصل هجدهم در اختیارات کهکا هم بمذهب جوکیان فصل نوزدهم
در اختیارات جگر عوکه فصل بیستم در نکات غریبه و اسرار عجیبه
اکنون در اختیارات توضیح فهرست شروع میرود و در مقدمه کتاب

مقدمه در تعریف اختیار و موضوع و مبادی و فواید آن مشتمل بر سه فصل

فصل اول در تعریف اختیار صاحب روضة المنجمین آورده است که
اختیار برگزیدن وقتی مسعود است جهة مهمی که مناسب آن باشد
و نزدیک بدین سخن است آنچه حکیم فاضل کیا کوشیار گوید اختیار
طلب سعادت وقتی مختار بود که آن وقت موافق مطلوب و مقصود
باشد و مجازاً صاحب غرض باختیار طالع مختار پسندیده و امام
علامه فخر الملة والدین رازی فرموده که اختیار عبارت از برگزیدن
وقتی که آن بهترین وقتها باشد که یافته شود از آن اوقات که موافق
مقصود و باشد در آن مدت که آن وقت در وی طلب کند و محصل
این تعریفات همان است که اختیار طلب وقت است مسعود مناسب مطلوب
و موافق مقصود و صاحب کفایة التعلیم آورده است که اختیار گزیدن
مزاج آسمانیست برای آغاز کارهای زمینی تا حکم آن کار بر وفق
آن مزاج حاصل آید اگر آن کار در وقت آن مزاج کرده شود
و بدین سبب اصحاب است که نخست در اسباب کلیه آن کار تامل
نمایند و آن مبادی باز جویند که آن مهم از جمله ممکنات است
یا مستحیلات

یا مستحیلات اگر ممکن باشد آنگاه اختیار کنند تا فایده بر آن
مترتب گردد و در اختیارات باخرزی آورده است که
چون برای کسی اختیار مهمی کنند اگر طالع اصل آن کس معلوم باشد
باید که اول در طالع اصل و انتهاها و تحاویل او نظر کنند که
بر آن مهم دلیل هست یا نه مثلاً شخصی سوا اختیار تزویجی
طلب دارد اولاً می باید دید که در طالع او بر تزویج دلیل هست
یا نه اگر آن دلیل قایم باشد آنگاه در اختیار آن شروع
باید نمود و الا در آن خوض نباید کرد تا محال طلبی کرده باشد
و تضییع اوقات نموده و اگر طالع اصل معلوم نباشد طالع
مسئله سوال قایم مقام طالع اصل دارند شرایطی که در رساله
مناهج عطارد مذکور شده و هم حکیم اسمعیل باخرزی فرموده
است که سلطان معز الدین سنجر ماضی انار الله برهانه منجمان
امر کرد که اختیار سفری کنند و مدتی در آن میان اهل این
صناعت منازعتها رفت تا بر یک اختیار اتفاق
نمودند بعد از اتفاق سلطان را از آن سفر پشیمانی واقع

وفسخ عزیمت نمود امر ربح ایشان ضایع شد پس شرط آن بود که از قبل طالع
اصل و انتها و تحویل پادشاه بدید بندی تا این نوع وقتی خواهد یافت یا نی
تا این امر ربح نگشته بندی و در بعضی از کتب اختیار مسطور است که چون طالع
در طالع ... [illegible]
[illegible] اجازت ندارند که ... کنند و اختیار
موقوف داشته و آن نیز جهت صورت حال معلوم کرده بود از سنی حکما
عدول نمود **فصل دوم** در موضوع و مبادی این علم موضوع هر علمی آن
چیزی باشد که در آن علم از عوارض ذاتی آن بحث کنند چنانچه در علم طب
از احوال بدن انسان از حیثیت صحت و مرض و موضوع این علم
افلاک و کواکب است از آن روی که از قوة بفعل آوردن آنچه
اختیار کرده باشند موقوف علیه شروع باشد
در مسائل این علم و مبادی این علم بجمله امام اورده ... بقضایای
تجربیه و قضایای معقوله نه بجای مجربات دلیل چنانکه مذهب جمهور است
چه معتبر است که هرگاه قمر با صاحب طالع متصل نباشد بکوکبی عوض
از سیارات هر آینه باید ایشان را متصل کرد دانند بکوکبی از ثوابت
که آن کوکب

فصل ۲

که آن کوکب بمزاج کوکب الغرض باشد تا مقصود حاصل
کند و معلوم است که تجربه بمعرفة طبایع ثابتات نرسد زیرا
که کمترین شرط در صحت تجربه آنست که یک فعل از یک
کوکب در یک درجه بارها ببینند و این وقتی ممکن بود که عمر بدان
وفا کند که کواکب ثابته دوره یا بیشتر تمام کند و مقرر است
که یک دوره ایشان بقول اصح در مدت بیست و چهار هزار سال
تقریبا تمام شود پس عمر قلیل بتجربه کثیر ایشان وافی نباشد
و آنچه از طبایع ستارگان ثابته معلوم است جز بوحی و الهام
بحیطه فهم در نیامده و این از قبیل مقبولات است پس
محقق شد که در مبادی این علم بقضایای مقبوله حاجت است
چنانچه بقضایای مجربه **فصل سیم** در فایده اختیار روز و ساعت را
قبل از مقصود تمهید مقدمه کردن که در ظهور فایده مفید
بود بدانکه حکیم بطلمیوس در ثمره آورده است که انما
ینفع بالاختیار اذا کانت قوة الوقت زایدة
علی فصل ما بین القوامین فاما اذا کانت مقصرة

مفید

ینتفع به

عنه فلیس یظهر اثر الاختیار و ان کان ما یستعمل فیه مودیا
الی الصلاح و خواجه نصیر الدین قدس سره در شرح این کلمه فرموده
که هر طالع که همه دلایل او سعود و قوی بود صاحب آن طالع را نظیری
نبود در همه سعادات و خیرات و هر طالع که همه دلایل او منحوس
و ضعیف باشد خداوند آن طالع را نظیری در شر و نحوست و این هر دو
یا غیر موجود باشد یا نادر الوجود پس اگر طالع مسعود دلایل از هر صنف
بود و بعد از تکافو دلایل خیر و شر هر حالی که بران قرار گیرد آنرا قوام
آن دلایل خوانند و چون بجهت شخصی اختیار کنند آنکس را طالع
اصلی باشد و طالع تحویل یا دلایل حاضر در ایامی که اختیار در آن ایام
کنند و هر یک را قوتی باشد پس اگر قوت این اعنی طالع اصلی و تحویل
در طرف سعادت متساوی باشند و سعادت اختیار موافق با آن منضم
شود انتفاع آنکس باختیار در غایت قوة باشند و اگر قوت این
در همین طرف متفاوت باشند و سعادت اختیار از قدر تفاوت
زیادت باشد همچنان باشد که اول سعادت اختیار بدان قدر تفاوت
باشد لذا آن اختیار بر سعادت محسوس نشود و اگر کمتر از آن باشد همچنین
واگر

و اگر چه در هر دو صورت استعمال اختیار مودی بصلاح باشد
و برین قیاس اگر جایی که یک قوام در طرفی بود
و دیگر قوام در دیگر طرف اگر هر دو در طرف قوت
باشند و احمد مهندس در شرح این کلمه ایراد کرده
که چون دلایل طالع شخصی و قوت اختیار متفق باشند
در صلاح حال صاحب اختیار بیفزاید و اگر مختلف
باشند بر یکدیگر غلبه کنند و آنچه قوی تر بود
قوت او ظاهر گردد زیرا که صاحب اختیار با تن
ماند باختیار بدان چیز سودمند که بتن در آید از اغذیه
و ادویه و چنانچه دارو بتن در آید و تن را صحیح
یا بر بدی نگاه دارد و اگر صحیح نیابد بدل کرد
باعتدال باز آرد و اگر تن بر دی غلبه کند اثر وی
در تن هیچ پدید نیاید و اگر چه اندکی از بیماری
بشکند همچنین طالع وقت اختیار با طالع اصل
مولود یا برج انتها یا طالع تحویل

از سه قسم بیرون نبود یا هر دو سعد باشند یا هر دو
نحس یا یکی سعد و دیگری نحس باشند بی شک یا
نحوستی بزرگ پدید آید و اگر یکی نحس باشد و یکی سعد
نیز بر سه قسم است یا سعد غالب بود یا نحس
یا هر دو مساوی باشند اگر سعد غالب باشد
آنچه از وی برابر اسباب نحوست بود و دفع
آن نحوست بکند و آنچه فاضل آید سبب حصول سعادة شود و اگر نحس
غالب بود آنچه از وی با اسباب سعادت مساوی باشند منع آن سعادت بکند
و آنچه زیادت بود سبب حصول نحوست گردد و اگر با هم مساوی باشند آن شخص نه
نه سعادت حاصل آید و نه نحوست و چون این قاعده معلوم گشت ظاهر شد که اعتبار
سود مند است زیرا که اگر طالع وصی یا برج انتها یا طالع تحویل نیک باشد و طالع اختیار
که در غایت سعادت بود بدان پیوندد هر آینه سعادت زیادت گردد و اگر آن
طالعها بد باشند طالع اختیار که بغایت مسعود بود آن نحوستها سوز ایل گرداند
و باشد که سبب مزید سعادت گردد پس اختیار کردن نزدیک عقلا اهم مهمات بود

مقالهٔ اولی

مقالهٔ اولی در بیان شرایط کلیه اختیارات و آنچه احتراز از آن لازم باشد و آنچه
سبب کمال اختیار بود و این مقاله نیز بر سه فصل اشتمال دارد فصل اول در شرایط کلیه که
اختیار را از آن ناگزیر است بدانکه شرایط کلیه اختیارات هفت است چنانچه سلطان الحکما استاد البشر خواجه
نصیر الحق و الدین محمد الطوسی رحمه الله آن را در سلک نظم درآورده نظم شرایط مقام هر چه خواهی بفت آور بکار ها تا بود کار تو نیکو بی بهای ارداد عرض ها حال ماه و سعد با حال است و حال صاحبش
حال طالع صاحبش حسب غرض بیت الوجهی و این هفت شرطاست که چون وقت ساعت گذشته رعایت
بجمیع لازم باشد اول صحت حال قمر و سلامت قمر از سبب وجه است ا آنکه منحوس نباشد و آن
به نزدیکی درجات از نقطه راس یا وصول او به نقطه ذنب ب آنکه در برجی مستقیم الطلوع نباشد و آن
از سرطان است تا جدی ج آنکه در درجات نور از اد نباشد و در ربعه نباشد الا در طالع و در یا الا دولتی
نباشد و حکیم ابن سمعین با خبر از کند که ماه در ضد اوج خانه او نشت ت که در ادراکه در او هر روز هفته که
نصیر الحکما نیز در اکثر اختیارات نیز بر لحظه باید کرد و در نقش طالع نیز نشت و دنیا بنجی از
غروب تر شد فاضل تر است اعتماد در آن نیست چه اقوال اکثر اکابر بر خلاف آنست د آنکه
ضد اوج خانه در برج ناظر بود چه اگر هبوط ناظر نباشد و لیکن در خوارزم و بلخ بود که سعد او بود
حد که نه و نظر ضد اوج خانه در بوی از ترتیبها باید ه آنکه از سعدی برگشته بود و لیکن از دیگر
بود و دیگر آنکه در تحت الارض بود و در شب فوق الارض و این را حیز گویند د آنکه

و با سعدی بود که آن سعد نور قبول آن عطا کند یا ناظر بر آن سعد بادی بود ششم آنکه منتقل
از نصیبی بعضی یعنی از ستاره که دور دست باشد بهمه اند که فلک ستاره که متصل الیه باشد بالای فلک ستاره
منصرف عنه باشد اما در هبوط و تربیت سهمی که این حال بر عکس باشد ۹ آنکه در خانه سعدی بود یا در شرف
در یا در حدود یکی از سعدین ۱۰ آنکه شمس بود با طالع با ناظر بود ۱۱ آنکه در درجات نیّره باشد ۱۲
آنکه سریع السیر بود یعنی سیرش از سیر وسط که آن [illegible] است زیاده باشد ۱۳ آنکه زاید النور باشد
و زیادت نور قمر وقتی است که از تربیع اول شمس در گذشته باشد و به تربیع دوم نرسیده و نقصان نور
وقتی است که از تربیع دوم در گذشته باشد و به تربیع اول نرسیده و بعضی گفته اند قمر از اجتماع تا استقبال
زاید النور است و از استقبال تا اجتماع ناقص النور ۱۴ آنکه زاید الحساب بود و آن وقتی است که در
نطاق سیم و چهارم باشد از خارج و در نطاق اول و دوم بود از تدویر و نقصان حساب وقتی بود که در نطاق
سیم و چهارم باشد از تدویر و در نطاق اول و دوم باشد از حصه خارج ۱۵ آنکه زاید بود در عدد و آن
وقتی باشد که در نطاق اول و دوم باشد هم از خارج و هم از تدویر و نقصان عدد وقتی بود که در نطاق سیم
و چهارم باشد هم از خارج و هم از تدویر ۱۶ آنکه در خانه یا شرف یا مثلثه یا فرح خود باشد ۱۷ آنکه
مقارن سعود یا کوکبی مسعود باشد ۱۸ آنکه در شرف شمس باشد ۱۹ آنکه از نحوس پاک بود ۲۰ آنکه متصل باشد
بکوکبی [illegible] در آن حال در [illegible] عظیم [illegible] تحت الشعاع بکواکب [illegible] ستاره [illegible] قوت
اما آنکه مستتر از [illegible] وجه است ۱ آنکه تحت الشعاع بود یعنی میان او و آفتاب کمتر از

دوازده درجه باشد از درجات بود ۲ آنکه منخسف باشد ۳ آنکه در تحت الشعاع باشد ۴ آنکه تربیع
آفتاب بود ۵ آنکه در مقابله و تربیع و مقارنه نحوس باشد ۶ آنکه محصور بین النحسین بود ۷ آنکه با
راس و ذنب در دوازده درجه باشد یا کمتر و بعضی مطلق عقده‌ها گفته‌اند و آن محتمل نیست ۸ آنکه در
طریقه محترقه باشد ۹ آنکه در هبوط و حدود نحوس بود ۱۰ آنکه با ناظر به نحوس باشد یا در مقابله آن
۱۱ آنکه در [illegible] باشد مگر در سیوم که آن فرح اوست و لذا همه بهتر ۱۲ آنکه در نهم بود ۱۲ آنکه
بطی السیر باشد یعنی سیرش از سیر وسط کمتر بود ۱۳ آنکه وحشی السیر باشد یعنی برجی در آید و بیرون رود که
با هیچ کوکب اتصال نکند و بدتر آنکه در برج قوس وحشی باشد بجهة آنکه قمر از برج [illegible] غریب در قوس [illegible]
ضعیف دارد چه از هبوط بیرون می‌آید و به وبال می‌رود و اگر در جوزا وحشی بود ضررش کمتر بود چه از [illegible]
غریب بجوزا در قمر مناسبتر است که از شرف بیرون آمده و بخانه خود متوجه شده ۱۴ آنکه [illegible] باشد
یعنی از نقطه ذنب [illegible] گذرده باشد و نقطه راس نرسیده بود ۱۵ آنکه در صعود باشد که وبال اوست
آنکه در ششم یا هشتم یا دوازدهم باشد از سهم السعاده ۱۷ آنکه ناقص النور بود ۱۸ آنکه ناقص العدد باشد ۱۹
آنکه ناقص الحساب بود ۲۰ آنکه در درجات مظلمه و قتمه و در درجات آبار بود ۲۱ آنکه خالی السیر بود یعنی
در رده این برج بکوکبی نپیوندد و در آن برج دیگر هیچ کوکبی اتصال نکند ۲۲ آنکه بعید الاتصال باشد یعنی در
برجی آید و با این برج با هیچ کوکب [illegible] و در آخر [illegible] و [illegible] تعطیل [illegible] فصل دوم
صلاح حال آن جهت که قمر در [illegible] است و آن [illegible] وجه باشد ۱ آنکه سعدی در آن موضع بود یا [illegible]

۲ آنکه کدخدای آن خانه ناظر بود بآن و اگر نحس بود آنکه از زوال ناظر بود ۳ آنکه از
نحوس سلیم باشد شرط سیم صلاح حال صاحب آن خانه که قمر در وی است و آن نیز از سه وجه است (شرط سیم)
۱ آنکه در موضع نیک حال باشد و سعود بوی ناظر و نحوس از وی ساقط و گفته‌اند چون قمر محمود
و صاحب خانه‌اش مذموم زوال آن کار بسته به بود و آخرش نکوهیده ۲ آنکه بقوتهای ذاتی
چون بودن در خانه یا شرف یا مثلثه یا حد یا برجی که سیاره در آن با اوج یا صعود در شمال یا جنوب
در عرض یا زیادت در اعداد آراسته باشد و بقوتهای عرضی چون بودن در اوتاد و مایل و خروج از تحت
آن تزیین ۳ آنکه قمر بوی ناظر باشد و نیز در صلاح ثابت است در جمیع احوال شرط چهارم صلاح حال طالع (شرط چهارم)
و آن از هشت وجه است ۱ شایسته بودن هر غرضی را چنانچه کارهای ثابت را در بروج ثابته و کارهای
منقلب را چنانچه بروج منقلبه و آنچه از احوال ذو جسدین باشد و کارهایی را که بنوبت کنند بروج ذو جسدین
۲ آنکه بطلوع صادق علی مقصود باشد چنانچه کارهایی را که تعلق با تن دارد و بروج آتشی
و قس علیها هذا ۳ آنکه سهام ناظر گردد و چنانچه کارهایی را که بروز خواهند کرد بروج نهاری
اختیار کنند و کارهایی را که بشب بروج لیلی و از بروج ... کانه اول نهاریست و دوم لیلی تا آخر
و گفته‌اند از برجهای نهاری کارهای روز را ... و برجهای لیلی کارهای شب را ۴ آنکه رعایت
طبقه تغذیه کنند چنانچه کارهای ملوک را ... به نسبت سایر ...
و دیگر کارها را که تعلق بحیوان دارد بروج حیوانی اختیار کنند و صفات ذات بروج مذکور است

وصفات بروج

وصفات بروج از آنکه گرد آمد ... لیلی و نهاری و طبایع و جهات و هر یک بمنزلی مستوفا در رساله
... ذکر شده لذا اینجا تحقیق توان نمود ۵ آنکه طالع از برجهای مستقیم الطلوع باشد تا آن
کار بر مراد با تمام رسد ۶ آنکه سعود در درجه طالع حظی تمام باشد چنانچه طالع حد یا شرف یا مثلثه یا
باشد ۷ آنکه سعود بوی ناظر باشند و نحوس از وی ساقط که نظر نحوس بطالع دلیل دشواری باشد و نظر سعود
دلالت بر کمال آن کار کند و اگر هم سعود ناظر باشند و هم نحوس دلیل توسط بود ۸ آنکه ... بود
... باشد و نحوس از آن ساقط و رعایت ... از طالع اول ... باشد پس طالع یکی از
... که اول ... باشد پس طالع ... شرط پنجم صلاح حال صاحب طالع (شرط پنجم)
و آن از پنج وجه است ۱ آنکه ناظر بود بطالع ... قطعا ...
... طالع ... باشد ...
... طلاق ... که طالع ...
گفته است هر آن ستاره که ناظر نباشد بخانه خود همچنان باشد که کسی از منزل خود دور مانده باشد
... قیام کردن ... پس آنکه صاحب طالع ناظر باشد بطالع ...
باشد و اگر نحس بود آنکه نظرش ... نظر نحس از تثلیث و تسدیس ... نظر سعود ...
و تربیع بد باشد ۲ آنکه سعود بوی ناظر باشند ۳ آنکه سهم السعادة مقارن وی باشد ۴ آنکه
قمر ناظر بود اما اگر نحس باشد آنکه نظر ... طالع ... ۵ آنکه ... حال ...

شرط ششم صلاح حال کوکب غرض نیز شرط است که تعلق بمطلوب داشته باشد مثلا در کارهای سلطان و رفیق
و شغل دهقانان زحل و در تجارت عطارد و باید بر نهج قیاس و آن از شش وجه است ۱ آنکه ناظر
بود بطالع اما از نحس بود باید که از مقابله و تربیع ناظر نباشد ۲ آنکه ناظر باشد بخانه صاحب بیت یا
آفتاب یا عاشر و طالع تابع ۳ آنکه ناظر باشد بخانه صاحب جنی یکی آفتاب یا صاحب طالع که بدو رد نماید
آورده است که نظر ضرر افتد صاحب که آن از کوکب الغرض کوکبی که از طالع بهتر باشد از نظر او بطالع
و حکیم باشد اینجا بعضی نیز بر نهج رفته است ۴ آنکه قوی حال باشد و در خط خود بود ۵ باید که از
نحوست و ضعف سلیم بود ۶ باید که مخارجی محمود بود میان ضرر نه و خانه صاحب ضرر افتد طالع اصل
شرط هفتم صاحب جنی و ضرر نه طالع و خیر کند دلیل حسن عاقبت باشد شرط هفتم صلاح حال الغرض نیز خانه
که تعلق بهم مطلوب داشته باشد چنانکه چهارم در عقد و دهم در سفر و دهم در عمل و در شغل و
ومانند آن و آن از سه وجه است ۱ آنکه در خانه صاحب سعدی قوی حال باشد یا ناظر بود بدو
۲ باید که خانه صاحب در حد طالع مولود مسعود بوده باشد و قوی حال ۳ باید که صاحب خانه از
طالع و صاحب جنی ساقط نباشد و در صلاح حال کوکب الغرض و جهت الغرض و ضرر نه او استقصا
باید نمود که حکما گفته اند چون خانه غرض و ضرر نه او تباه باشد صلاحیت دیگر دلایل هیچ سود نکند
فصل دوم در آنچه احتراز از آن لازم بود بدانکه چیزها که در اختیارات از آن اجتناب باید نمود
و آن زیادت محذورات است که بیشتر است ۱ حذر باید کرد از آنکه ماه در طالع باشد

در شب الاول

در شب الاول و نحوی که چون ماه مسعود بود در طالع باشد این معنی روا داشته اند و حکیم فانی بعضی
این را حکم کنند بهیچ وجه جایز نداشته و بودن قمر در طالع دلیل قمر مضادت و وارد بطالع و بعضی
از حکما گفته اند چون ماه در غایت تری است و قابل نه قبول اثر دارد بر عکس لاجرم اثر نحوست
زود در وی پدید آید پس وقتی که در طالع باشد تغیرهای عظیم در مزاج و نفس پدید آید و بعضی گویند
بودن قمر در طالع جایز است چه او در طالع طبیعت زهره دارد و زهره در طالع نیکو است
و ابو معشر در اختیار سفر خاصه قمر در طالع جایز داشته و در بودن شمس نیز در طالع اختلاف کرده اند
اکثر منجمان روا داشته اند بودن شمس در طالع و بعضی جایز نداشته اند و حق آنست که بودن هیچ نیر در
طالع اختیار مناسب نیست و نیز رباعی که از نتیجه خاطر یکی از فضلاست بدین حال اشارتی میکند
نظم از قول حکیمان یکی آن در نظر است ✿ نیر که بود بطالع از خطر است
✿ زین کار جهان اندر اجتنب بکنار ✿ کانه رد روح طالع هر روز که بخورست ✿
۲ حذر باید کرد از آنکه ماه از طالع ساقط باشد ۳ حذر باید کرد از ممارجت قمر با جهت در راس و ذنب
و در خانه رد در ۴ حذر باید کرد از آنکه ماه را بخانه او نظر عداوت باشد چه آن دلیل
مضادت و خصومت بود در آن کار و در کارهای زنان بیشتر باشد ۵ حذر کنند از آنکه ذنب در
طالع باشد یا در خانه صاحب یا با آفتاب یا با ماه یا با کوکب الغرض ۶ حذر باید کرد از آنکه
ضرر او به طالع یا تسعد صاحب در رجع باشد یا محترق یا مخصوص النحس یا مجامره کیبا نحوست

۷ ضرر یابد کردار کسی که نحوس صادر ایام باشند خاصه در طالع و اگر چه ستاره صاحب طالع که نحوست
و تنها صاحب اختیار را از مطلوب باز دارد ۸ ضرر یابد کردار کسی که ضد او هشتم در درجه طالع که صاحب
این اختیار را آفت رسد ۹ ضرر یابد کردار کسی که ضد او خانه قمر از وی ساقط باشد و منحوس بود
که دلالت بر زوال اختیار کند و صلاح حال قمر درین باب سود ننماید ۱۰ ضرر یابد نمود از کسی که صاحب
بیت الشرف صادر ایام باشد اگر نحس بود اما با صاحب طالع ناظر باشد از حادی عشر یا تاسع یا ثالث یا حادی عشر
وقتی که طلب شر دفع کنند ۱۱ ضرر یابد نمود از کسی که اگر ضد او طالع نحس بود از درجه طالع دیگر
که آن دلیل فساد اختیار بود و صاحب درر النجوم آورده است که نظر صاحب طالع که نحس بود
بطالع از غیر درجه یابد و سقوطش از طالع بهیچ صورت نیست ۱۲ ضرر یابد کردار کسی که طالع یکی از درجات
آثار باشد یا صاحب طالع نیز در یکی از درجات آثار بود ۱۳ ضرر یابد کردن در روزهای نحوست
و آن بوقت رجوع شهاب است یا کسوف شمس یا هبوط یا احتراق است یا روزی که در وی تحویل
کارها چون میلاد عظیم یا جز آن یا بیماری عام و مانند آن ۱۴ ضرر یابد کردار کسی که طالع برجی باشد
از بروج سوء الطلوع خصوصا در مهمات ملکی که آن کار بسیار تعلقات دارد ۱۵ ضرر یابد
کردار کسی که قمر در برج هبوط باشد مگر که از نقص سود خلق تام در شهر باشد و در زیر الشعد بود چه از کار
نحوس باشد رنج مضاعف گردد و کار دراز شود و در کلفت و مشقت در کار افتد ۱۶ ضرر یابد کردار کسی
از ایام نحسه و آن هفت روز است قبل از کسوف و هفت روز بعد از آن و سه روز پیش از خسوف

دهم روز پیش از

و سه روز پیش از و ۱۷ ضرر یابد کردار در ساعات لیست ذنب که منسوب باشد بدیع و حکیم ابو معشر
با جزری آن را در ساعات محترقه گوید آورده است که استادان این صناعت اتفاق کرده اند که آغاز
هیچ کاری نتوان کرد از مهمات ملکی درین ساعات و حکیم ابو معشر را درین باب مبالغه عظیم است
و میگوید هر که آغاز کاری کند از کارهای بزرگ درین ساعات چون بر تخت نشستن و علم بر بستن
و جلوس بر مسند وزارت و غیر آن جز پشیمانی بار نیارد و بهتر تدبیری اختیار کننده را درست
که حال این ساعات را بتحقیق بداند تا ناشناخته کاری آغاز ننهد که عاقبت آن بوخامت انجامد و کیفیت
استخراج این ساعات و احوال آن در رساله بیان اختیارات بسطی کامل سمت ثبت یافته ۱۸
ضرر یابد کردار کسی که ماه از کوکبی نحوس منصرف باشد و بکوکبی سعد متصل که آن دلیل بریان آمدن
مطلوب باشد و اگر منصرف بود از کوکبی سعد و متصل بود بکوکبی نحس همین حکم دارد و اگر از
کوکبی بر گردد که در درجه باشد و بکوکبی پیوندد که از طالع ساقط باشد همین صفت دست دهد و اگر این صورت
در اختیار حرب بود روا بود چه دلیل قوت شخص و ضعف خصم است ۱۹ ضرر یابد کردار کسی
طالع اختیار هشتم و دوازدهم طالع اصل صاحب اختیار بود که آن سبب بیماری و خوف و غصه
و غم باشد و در طالع تحویل سال نیز همین حکم است و اگر طالع اصل معلوم نباشد طالع مسئله
بدل آن بکار دارد ۲۰ ضرر یابد کردار کسی که نحوست طالع و چهارم مقدم که حکما گفته اند چون
طالع و چهارم مقدم تباه باشد و نحوس در آن مستولی باشند پرهیز باید کرد از کارها که در او امر آن

مطلوب باشد ۲۱ ضرب پنجم گرد از وقت تقریبات که در آن ساعت که قمر به برج عقرب رسد به غایت
نحس و مذموم است و باشد بسته است و وقت تست ازین مجرات نجوم و عرب بایست گرفته
و آن بیست سپس بنجم با سپس اول از اجتماع در بعد درج است و با سپس ثانی
و ثالث و رابع و خامس و آن نقطه استقبال است و وقت تیش اول از تبعل
در قرب در برج است و دوم و سوم و چهارم و پنجم که نقطه اجتماع بازرسه
و تفصیل وقت و کیفیت استنباط آن از رساله میان اختری موضح گردد ۲۲ ضرب پنجم گرد
از ایام ناقصه و آن از اول روز بیست و هفتم ماه عرب بود تا نیمه روز چهارم از ماه دیگر و بعد
از آن تا تمام یازده روز ایام زیاده شد یعنی از بعد درجه دوازدهم تا روز نوزدهم ایام
نقصان باشد و بعد از آن تا آخر روز بیست و ششم ایام زیاده بود ۲۳ ضرب پنجم گرد از ایام مکروهه
و آن روز سیم ماه عرب باشد که پنجم و سیزدهم و بیست و یکم است ۲۴ ضرب پنجم گرد از ایام مذمومه
و آن رابع ماه عرب باشد و آن روزها بحران باشد چون هفتم و چهاردهم و بیست و یکم
و بیست و هشتم و بامیان درین چهار روز قیاس روزهای دیگر ۲۵ ضرب پنجم گرد از ایام
نحوسه در ماههای پارسی و آن هفت روز است که از بر بیست کارها بد است و چهار
روز دیگر است که در هر روزی بعضی کارها ممنوع است و خواجه نصیر الحق والدین آن را
در سلک نظم کشیده و با نام سابق خود صدق ما نسبت دارد نظم بقول خواجه محقق

امام کمی

امام کمی ایام ز ماه پارسیان هفت روز مذموم است
دگر ز غره سیم پس به یک چو بیست و چهار
چو بیست و پنج که آن هم نحس بر قوم است بجز عبادة کاری مکن درین ایام اگر چه شکر
بود است بهجو رزق مقسوم است با این بیست و سه روز خجسته در مجمال که در عموم حوائج بجر
محروم است و لیک چهارم و ششم سفر مکن زنهار که خوف و هلکه درین هر ازنعل مختوم
است مرور پانزدهم پیش پادشاه مرو اگر چه سنگ دلش بر تو نرم چون موم است گر
نیز درین روز با پسنه آمد که ره مخوف و هوای صلاحی سموم است مکن جدا از دهم نیک
مناظره تو که در خصوصت نیز روز صلح معدوم است ز روزهای شنوده همی بهار ز
دیگر درین حوائج در سلک نحس منظوم است ۲۶ ضرب پنجم گرد در وقت انصراف ماه
از محاق در نهایت سرعت و تقابل او خاصه از مقارنه با تربیع ۲۷ ضرب پنجم گرد در وقت
از نهایة زحل و مقابل او و بقمر که آن دلالت کند بر غایت تباهی ۲۸ ضرب پنجم گرد از
نحوست قران یعنی چون اجتماع در برج قران علویین واقع شود ، اجتماعی دیگر و گفته اند
تا وقت استقبال از جمله حکمات است ضرب پنجم گرد و اگر ضرورت باشد قوت آن اختیار است از
نحوس با هجت زمانی که قران سعدین در دو برج بود و نحوس مستولی باشند آن نحوست زایل
شود و آن ماه کارها را درست بسته بود ۲۹ ضرب پنجم گرد از آنکه ضرر نده طالع باگو

بیست و نهم

النوع یا صاحب الساعه یا صاحب خانه قمر غریب باشند که عاقبت آن کار وخیم بود ۳۰
ضرها یکی آنکه قمر در مقابله زحل بود یا در تربیع مریخ یا در تثلیث نحس هر حال یا در تربیع
زهره به حال از نوری که در وضع بروج این کواکب را با قمر بهی نظرات پس به وقت اختیار
نیز به که چون آن کوکب را با قمر بهی نظرات منحوس بود قمر را آن بهمان نظر باشد که کوکب
مضاعف گردد و بیع نظر سعدین را در این محل رد ندارد نه و حکیم بطلمیوس قول را نسبته
دخل است که چون در صحبت قمر را با سعدین بهی نظرات دور و غنا رهی نظر بود و سعدین قوی
حال باشند و دیگر سعدین به حال باشند هنوز از سعادت بهتری باقی ماند ۳۱ ضرها یکی دیگر
رتقه رفت ماه از نحس بگردد و رفت قمر که اولیتر باشد ۳۲ ضرها یکی دیگر از اتصال ماه بنحس مگر
که آن نحس قوی حال باشد و لعل در رتق ها تنها باشد نزدیک ماه چنانچه ضرار و به خانه در پنج که ۳۲ از دلیل
حصول مراد باشد اما پس از خصوصیت دهای صار ضرار و به حاجت ۳۳ ضرها یکی دیگر از کوکب
اجتماع در طریقه محترقه یعنی چون جزو به رجعت ذنب نونز دهم درجه میزان باشد تا از سوم درجه عقرب
در آن ماه از هیبت این کار که حقیقت آید به نمود که آن جلالی بزرگ آرد ۳۴ ضرها یکی دیگر
زراعت این امور چون اجتماع در اول رور یا در اول حال بوده باشد مریخ ۳۵ ضرها یکی
گردد از افتتاح اعمال چون استقبال در آخر روز یا آخر حال بوده باشد ۳۶ ضرهای در عرض
ضرها یکی دیگر از شماره تمام زحل و هم مریخ و نظر ضرار و به این انسان سهم حاجت ضرار ده

تمام است ... کم

این است آنچه در باب اختیارات از دانستن او لازم است فصل دوم در آنچه کمال
اختیارات باشد و آن منقسم نوع است نوع اول آنچه تعلق با ابتدا دارد و در
باب اجتماع تمام دارد در حال اجتماع و استقبال مقدم است با احوال قمر و آنچنان بود که جزو
مقدم در طالع اختیار از سعد حال بیرون نباشد یا در وتد باشد یا در مایلی یا در زایل یا چون
جزو مقدم در یکی از اوتاد باشد خالی از دو نحس که قمر در آن اجتماع یا استقبال با سعدی بوده است
یا با نحسی یا فارغ بوده از اتصال سعد و نحس اگر با سعدی پیوسته باشد و بعد از آن سعدی دیگر پیوسته
دلیل خوبی آن کار بود هم در ابتدا و هم در انتها و اگر به نحس پیوسته باشد دلیل خوبی ابتدا
و بدی انتها بود و اگر با نحس بوده باشد و چون از او برگشته بود و به سعدی متصل شده باشد دلیل بدی
ابتدا و خوبی انتها بود و اگر به نحس پیوسته بود دلیل بدی آن کار باشد هم در ابتدا و هم
در انتها اما اگر جزو مقدم در یکی از بیوت مایل الاوتاد بود و ثانی و چهارگونه مذکوره ...
باشد و اگر در زایل الوتد بود ... ضعیف باشد الا در جانب خیر زیرا که اول اسعاده هر
به حال تر باشند نحوست این ... بیشتر بود و اگر قمر از اتصال فارغ بوده باشد و جزو در وتد بود
دلیل توسط آن کار باشد با میل به نیکویی و اگر در مایل بود آن کار در حد توسط باشد و اگر
جزو در زایل بود ... ضعف ... باشد و گفته اند که طالع و صاحبش و سهم سعادت و خداوند ساعت
و آن ستاره که قمر بر وی ... دلیل ابتدای کارها بود و برج چهارم و صاحبش دلیل ...

در ... سعادت ...
عاشر به ماه

وضرا و در شرف خانهٔ قمر و خانهٔ چهارم از درجهٔ قمر و صاحب سهم السعاده دلیل انتهای کار باشد پس اگر
خواهی رتبهٔ او در انتها خواهی ملاحظهٔ نیز دلایل کند و این نزد مصنف بود و بوضع نیکو نهد و در
کتاب بر التنجیم آورده است که در اختیارات از صلاح ارباب عمل و قبح عاقبت بیان شد از برای
آنکه اعمال تمام نگردد الا بعواقب و صاحب ... آورده است که صلاح حال دلایل انتها از
صلاح حال دلایل عاقبت سبب ... صاحب اختیار بود و در جامع مذکور است که حکما متفق اند
بر آنکه ماه دلیل ابتدا است و ضرا و خانهٔ او دلیل عاقبت پس در رتبه از کارها حال ماه با صاحب
بیت او یکی از چهار قسم تواند بود اول قمر در وقت بود از او تاد طالع و ضرا و خانهٔ او در قوی
ناظر بود و نیز دلیل خوبی رتبه او در انتها بود دوم آنکه قمر در وقت بود اما صاحب بیت او از وی
ساقط بود و این دلیل خوبی رتبه او تباهی انتها باشد سیم آنکه قمر در وقت نبود اما ضرا و خانه
بوی ناظر بود و آن دلیل تباهی رتبه او خوبی انتها بود چهارم آنکه قمر در وقت نبود و ضرا و خانه
خانه وی بوی ناظر و نیز دلیل تباهی رتبه او انتها باشد نوع دوم آنچه تعلق باحوال دلیل
طالع اختیار دارد بباید دانست که دلیل طالع کوکبی است که مستولی باشد بر طالع و بهره ها اکثر
باشد و در برهان الکفایه آورده است که دلایل طالع نه اند بر ترتیب اول صاحب طالع پس صاحب
شرف پس صاحب ... پس صاحب مثلثه ... پس صاحب حد پس صاحب وجه پس صاحب ... اثنا عشریه
طالع پس کوکبی که در درجهٔ طالع بود ... پس کوکبی که در طالع بود و از این جمله هر کدام را که بهره

باز آنکه

بیشتر باشد وی دلیل بود و ... ... طالع و رابع و سایر بیوت بهمین ترتیب میتوان نمود
و این ادله را بر هر وجهی که مقتضای مقام باشد از ضعف و قوه رعایت باید نمود نوع سیم
آنچه تعلق بعلامات طالع اختیار دارد با طالع اختیار حکما گفته اند که اگر ممکن بود طالع اختیار
باید که طالع اصلی باشد یا شرف اصلی شخص که از نحوس پاک بود و بسعود نزدیک و اگر میسر نشود ...
اصلی را طالع اختیار باید ساخت و طالع تحویل ... طالع اصلی ... توان داشت و برج ...
نیز توان اگر ... ششم و ... ... باشد و پاک ... از نحوس و ... ...
طالع ... ... که طالع اختیار بود و گفته اند باید که ... تا کوکبی که دلالت
بر طالع ... است سعادت یا نحس اگر سعد بود باید که در یکی از اوتاد طالع اختیار باشد یا در مایلی و بهتر
آن بود که فوق الارض باشد سعود ... و ... ... از نحوس و اگر ... نحس بود باید در مایل باید گرد
چه اگر در وتد ... ... و گفته اند باید که میان طالع اختیار و طالع
... ...
گردد نوع چهارم آنچه تعلق بصاحب حاجت دارد ... آنکه دلیل صاحب کوکبی بود که در خانهٔ صاحب حاجت
بود یا ... در ... خانهٔ ... و گفته اند دلیل صاحب حاجت قمر است و سهم ... و صاحب ...
هر کوکبی که دلالت بر آن کار دارد ... ... که بزرگترین دلیلی ...
صاحب حاجت بود ... ... کوکبی که در ...

بوده پس کوکبی که بیت الحجه او باشد پس صاحب ساعت ... کوکبی که بالطبع دلیل آن کار است و چون این ادلا مسعود
باشند و در موضع نیکو افتاده آن حاجت بر وفق مطلوب حاصل گردد و گفته اند ضد او نیست صاحب از طالع ششم
و از طالع اختیار باید که در برجی که طالع اصل بوده باشد نکنند که حاجت تمام نشود در برخی و گفته اند ضد او
نیست حاجت تمام گردد اما کم نفع باشد و در برج اشهر میانه باشد در نفع و در طالع شاهی آورده است
که اگر در طالع اصل دلیل فلان حاجت باشد باید که غایت [illegible] در اصلاح خانه حاجت از اختیار معروف
دارند و ضد او نیز آرزو قوی حال گردد باید و گفته اند که اگر در طالع اختیار [illegible] اصلاح کوکبی باید کرد
که در طالع اصل دلالت کند بر حصول آن حاجت که اختیار بجهت او است و نیز از جمله ارکان اختیار است مثلا
یک روز طالع سنبله است و صاحب طالع و صاحب شرف عطارد بود و خانه هفتم حوت است و صاحب شرف زهره و
تر فتن زهره و مشتری در طالع و عطارد قوی که چهارم طالع است [illegible] طالع دلالت مکنند
بر وقوع تزویج پس در اختیار تزویج بعد از صاحب طالع اصلاح مشتری باید کرد که صاحب سابع است
و مجارحت محمود [illegible] زهره و عطارد نیکو باید در است و عطارد باید که مقبول بود از مشتری و اصلاح زهره
نیز درین باب از مهمات است که آن تزویج منسوب بدوست و باید بر این قیاس **نوع پنجم** آنکه
تعلق بمقصود اختیار کننده دارد باید که در هر اختیاری که کنند غرض و مقصود اختیار کننده ملاحظه کنند
تا اختیار نیکو آید مثلا در اختیار عقد نکاح جهت صورت مقصود است باید که نیز عقد بر آن غرض می نهد
که هرگز زن با نه دست نه هد [illegible] خواهد که [illegible] فرزندی [illegible] باید عدد است که میخواهد که [illegible]

اوده باشد

زوده باشد و ممکن است که غرض او از این نکاح فرزند باشد و شاید که خواهد که فرزند در میان نبود و ما ضد این پس باید که
تفحص غرض او کنند تا اختیار موافق مقصود او بود و دیگر هیچ چیزی [illegible] مختلف الاغراض [illegible] بسعود [illegible]
سو مقصود دیگر است پس اگر همه را یک وقت اختیار کنند اختیار مناسب اغراض ایشان نیفتد **نوع ششم**
آنکه تعلق بسهام دارد و آنکه در اختیار احوال سهام از ارکان کمال اختیارات حکما گفته اند بهترین اختیار آنست
که سهم السعاده با طالع باشد و ضد او نیز سهم الغیب قوی حال بود و آن سهمی که منسوب است بدان حاجت که مطلوب
اختیار کننده است مسعود باشد و رعایت حال سهم الغیب و ضد او نیز باید کرد و از ملاحظه سهم [illegible]
و ضد او [illegible] گفته اند اگر ضد او سهم [illegible] از طالع [illegible] ساقط نشود چون
سهم [illegible] از طالع [illegible] در طالع اختیار [illegible] بیاید کرده باشد اما [illegible] آن
کوکب سعد مسعود بود اما [illegible] **نوع هفتم** آنکه تعلق بقرانات [illegible] دارد
و [illegible] و تحویل [illegible] باید که [illegible] در تحویل [illegible] سال عالم که [illegible] است
[illegible] در اختیارات اثر تمام دارد باید که هر کوکبی را که بوقت قران [illegible] قوی [illegible] باشد در اختیار نیز
قوی حال باشد و در موضع محمود و کوکبی که در تحویل سال قوی حال بوده باشد در اختیار نیز همچنان باید [illegible]
صاحب تحویل سال [illegible] در طالع اختیار [illegible] و اگر طالع [illegible] در خانه حاجت [illegible] مقصود حاصل
گردد **نوع هشتم** آنکه تعلق باجتماع و استقبال دارد [illegible] و اجتماعات و استقبالات را [illegible]
بسیار است [illegible] گفته اند آن برجی که اجتماع یا استقبال [illegible] طالع باشد و خانه [illegible]

نوع پنجم
نوع ششم
نوع هفتم
نوع هشتم

بکار بست اعمال و هم بر نهج قیاس بهوست دیگر را در عقب رابایه کرد بی چون خواهی که بعد از اجتماع یا استقبال اختیار
کاری کنی باید که تا جای قمر با طالع وقت برجی باشد لایق آنکار و صاحب آنکار را در برج اختیار کرده شود
باید که موضع قمر با طالع وقت خانه چهارم باشد از برج اجتماع یا استقبال مقدم و باقی بر نهج قیاس که گفته آمد
گر باید که ادلای فلکی در وقت اختیار موافق باشند با ادلای فلکی در وقت اجتماع یا استقبال مقدم چه آن
دلالت کند بر کمال آنکار و باید که سعی کرد که در اختیارات رعایت کنند سعدی باشد که در وقت
اجتماع یا استقبال مقدم مستولی بوده باشد در اختیار آن سعد را قوت دهند باشد که در اجتماع یا استقبال در درجه
واقع بوده باشد بهتر بود در جامع شاهی آورده که بهترین اجتماعها آن باشد که با نظرات سعدها
بود خصوصا زهره و خوبترین استقبالات آن بود که با نظرات سعود باشد بتخصیص مشتری و مریخ و ضع
دلالت کند بر صلاح کارها در آن ماه و گفته اند بهتر آنست که اجتماع یا استقبال در برجی بوده باشد که طالع
صاحب اختیار بود و در اختیارات باید که قمر را در اجتماع یا استقبال آنچه حال باشد که آن دلالت کند
بر تمام آنکار و بقا و دوام کند و باید که ارباب ساعتها در اجتماع یا استقبال در وضعی نیکو حال باشند
از طالع و دلیل نحس نظر و باید که ضرر را دین بجزو مقدم در درجه طالع اختیار باشد یا در خانه دهم نزدیک بود
یا در صعود و سعود که آن دلالت بر خوبی آنکار کند احمد بن عبد الجلیل گوید هر گاه که نیرین مجتمع
باشند در درجه شرف شمس یا دیگر اجتماع در تمامی اختیارات سعادت عظیمه روی نماید اما نیز قطعی
که چون قمر از تحت الشعاع بیرون آید و به سه درجه نور برسد باید که **نوع نهم** آنکه تعلق با طالع

دارد در دفع

دارد و در جامع شاهی آورده است که هفته اول از ماه موافق است هر کاری را که در آن کینه و عداوت
کنند و هفته دوم مناسب خصومت و محاربه و مباحثه را و هفته سیوم شایسته محاسبت دیگری را و بکار
دشوار اقدام نمودن و هفته چهارم لایق بود مر کارهای پوشیده و پنهان را پس در هر هفته اختیاری
که لایق باشد باید کرد و بعضی رعایت این معنی را نیز از ضعیفی شمرده اند **نوع دهم** آنکه تعلق باوقات
دارد از فصول اربعه و از ماهها باید که در اختیار هر کاری ملاحظه اوقات کنند چنانچه شخصی که قصد دفع خفقان
فصد و سهل بوقت غلبه حرارت و برودت نشاید و در ایام باحور نیز نشاید که بیست روز
قبل از طلوع شعری یمانی و بیست روز بعد از آن سهل نباید خوردن و برین قیاس در رعایت این نوع
دقیقه نادری باید که است مگر یکی از جهات ضرورت باشد و با آن صحت متصور بود که اختیار در دفع
جهت دفع ضرر جایز بود **نوع یازدهم** آنکه تعلق بساعات دارد و بر آنکه ساعات را در اختیار اثری است
پس باید که ملاحظه آن کرده شود چنانچه کارها ضرور در ساعت شریف اختیار کنند و اعمال سلطان را در ساعت
آفتاب و ~~...~~
و دیگر آنست که بعد از ساعات نسبت ده ساعت دیگر نصیب زهره است و آن ساعت شبیه بود در اعمال
زهره و بعد از آن ده ساعت دیگر نصیب عطارد است و شبیه بود در امور عطارد
و همچنین حال باقی کواکب را در اختیار نیک نگاه باید داشت و در خاتمه سمت صواب خواهد یافت **نوع**
دوازدهم آنکه تعلق ببروج دارد و ملاحظه کیفیات بروج در هر اختیار تمام است و در اختیار

برای آنکه کاری که [illegible] اگر از آن قسم است که بزودی بسر رسد خواه شد چون [illegible] بهتر آن
بروج منقلبه [illegible] کردن جهته موضع قمر و جهته طالع و [illegible] از بروج منقلبه [illegible] سرطان
سرطان و میزان باعتدال نزدیکتر است و از همه ثابت تر حمل است و اگر کاری بود که باید اثر آن
چون بنا نهادن و آنچه در آن ثبات مطلوب است قمر در بروج ثابته باید و از همه ثابت تر
ثور بود [illegible] و عقرب [illegible] و اگر کاریست که میان [illegible] باشد چون
ترکت و مانند آن قمر در بروج ذوجسدین بود و حکما گفته اند چون بوقت [illegible] قمر در بروج منقلبه بود [illegible]
[illegible] کاری که مطلوب است آن خصوصا چون [illegible] کنند و چون [illegible] قمر در یکی از این بروج
باید که جهد کنند تا طالع در برج ثابت [illegible] و چون قمر در بروج ثابته بود کار [illegible] بروج
منقلبه [illegible] و با آنکه [illegible] کنند [illegible] و چون قمر در بروج ذوجسدین [illegible] در میان کاری
از [illegible] آن [illegible] بار رود که بوده [illegible] گفته اند کارهای عظیم را در برجهای بزرگ
علوی باید و کارهای حقیر را در برجهای کوچک [illegible] و کارهای [illegible] بروج [illegible] باید داشت
برجهای کوچک [illegible] وضع آن [illegible] گفته اند بروج بزرگ [illegible] مستقیمه
و کارهای خرد در بروج [illegible] **نوع سیزدهم** آنچه تعلق [illegible] دارد [illegible]
[illegible] اختیار [illegible] عظیم است [illegible] که در درجه طالع [illegible] و کوکب [illegible]
[illegible] سعود [illegible] او [illegible] باشد [illegible] ناظر
[illegible] آن [illegible] با تمام رسد **نوع چهاردهم** آنچه تعلق [illegible] دارد چون

مزاولت آنچه اختیارات [illegible] است و بعضی از آن شمس [illegible] موضع ایشان از طالع نیکو باید و باید که در صعود
سعود باشند و بعضی [illegible] ناظر بود و تابع حالات ایشان گفته شده است **نوع پانزدهم** آنچه تعلق
بنوبت دارد باید که در اختیارات [illegible] از کواکب [illegible] فرد گیرند و از روی
چون کواکب [illegible] مسعود باشند و بصلاح آوردن و مستعد بودن [illegible] که در درجه [illegible] از نوبت
که [illegible] آن کوکب بود در برج [illegible] در درجه طالع یا عاشر یا آنجا که خود نهند تا آن [illegible]
زده با تمام رسد [illegible] درجه طلوع [illegible] در طالع بود در درجه قمر [illegible]
غروب [illegible] درجه تقویمی [illegible] درجات [illegible]
[illegible] باید کرد [illegible]
و بودن [illegible] عظیم است [illegible] بن عبد الجلیل
چون [illegible] در [illegible] که در [illegible] بود [illegible]
که [illegible] آن کوکب [illegible] قوة و کمال بود **نوع شانزدهم** آنچه تعلق بنجوم دارد
باید که [illegible] خواجه نصیر الحق والدین در شرح ثمره بطلمیوس
می آورد در این کلمه که [illegible] النحوس فی الاختیارات [illegible] الموضع [illegible]
یلتی بها کما یستعمل الطبیب الحاذق [illegible] فی السمومات فی الدواء [illegible] المقدار [illegible] در
[illegible] کار [illegible] دفع [illegible] که دفع [illegible]

مختارات کنند و اگر چه مختارات را از سموم شمرند هیچ منجم نباید که در اختیارات نحس را بکار دارد
و در موضعی که آن لایق بود مانند خانهٔ دهم در وضع اعمال و هفتم در وضع خصوم و از کرده
از دلیل مطلوب جدا دارد و از نحوست ساقط گردانند تا در حصول مقصود خللی نیفتد نوع [illegible]
آنچه تعلق باصلاح دلایل دارد و آن از ارکان معظم اختیارات است چه شاید که تاثیر میسر نشود و تا وقتی که
دلایل بصلاح آید پس حکما این را چاره کرده اند و گفته اند که چون یکی از سعدین در طالع یا در وسط السما
باشند دفع فساد دلایل کنند و این سخن نزدیک بعضی از فضلا طریق [illegible] و درین نوع
اختیار در کارها [illegible] است که در طلب [illegible] اقدام کنند چه [illegible] روز سعد [illegible] اختیار
باطل گردد و اما آنکه [illegible] اقدام در مطلوب [illegible] تمام گردد و [illegible] که قمر از نحوست پاک گردد
و در نیوس گوید که چون تاثیر اختیار ممکن نبود وقت صلاح ماه را از طالع ساقط کنند و سعدی
در طالع نهند و ازین نکته غافل نباید بود که چون قمر را نیکو حال نتوان کرد او را از طالع و سایر اوتاد
دارند و بطالع و خانه صاحب و [illegible] ساقط باید کرد و اگر جایی میسر نشود باید که از دهم و چهارم
ساقط نمایند حکیم [illegible] که [illegible] ازین جهت است میگوید که چون در طالع اختیار نحسی از دلایل
بصلاح نتوان آورد باید که [illegible] نظر [illegible] که آن دلیل [illegible] قوة آن اختیار
خصوصا که قمر ناری بود [illegible] که چون صلاح قمر متعذر بود و نحوست او دفع [illegible]
باشند نحس نیکو حال را [illegible] طالع باید کرد و در طالع باید نهاد و حتی گفت که اگر قمر [illegible]

بطالع یا صاحب

بطالع یا صاحب ناظر باید و اگر به حال است ساقط و نظر [illegible] بکرد و اگر صاحب طالع نبوده
مستقیم قوی است و بودن سهم السعادة در موضع مطلوب نیز نیکوست و وقوع سعدی در طالع
بایست اگر چه اصلاح همه شرایط کنند و این فقیر در اختیارات مهمات ملاحظه کرده
که چون سعدی در طالع بوده با وجود نحس بسیاری دلایل مفسده نتایج نیکو داده و نحوست ظاهر
بران مترتب نبوده و از آنچه در علم تحقیق الاحوال این بود آنچه بکمال اختیار را تعلق دارد
جمله که در فصول شش این مقاله ذکر کرده شد هر کس را که فطرت قوی و طبع راست باشد
استنباط اختیارات جزئیه از اصول تواند کرد چه هر چه در اختیارات جزوی گفته میشود فرع
این اصول است صاحب کفایة التعلیم گوید مرجع اختیارات کلیه است و به این سبب است که
هر که دلایل کلیه را شرط نگاه دارد از دلایل جزئیه مستغنی گردد اما چون از وقوف
باستخراج این دلایل و استنباط این مسایل دقیق [illegible] لاجرم در مقاله ثانیه اختیار بعضی از
جزئیات که احتیاج بران بیشتر است آورده میشود بترتیب بیوت طالع ملتقط از کتب
افاضل چون کتاب ایلخانی و رساله الاتصالات و اختیارات المستعملین و جامع شاهی و مجمل
الاصول و کفایة التعلیم و روضة المنجمین و اختیارات علائیه و کتاب النکت و شرح
ثمره نصیری و اختیارات محیی الدین مغربی و اختیارات [illegible] و تحفة الملوک و اختیارات
طبری و مانند آن بی آنکه [illegible] متفرقه [illegible] و بالله التوفیق و هو رب العالمین حقیق

مقاله ثانیه در اختیارات جزئیه و آن یکصد و پنجاه و سه اختیارست که بر ترتیب الفبائی یاد کرده میشود
و در جدول وضع کرده تا بازیافتن آسان [illegible]

ا افتتاح و ابتدای کارها ب بگرمابه رفتن ج بموی سر باز کردن
د نوره بکار داشتن ه ناخن چیدن و موی لب باز کردن
ز آهن با اندام بردن ح کشتی ساختن و خریدن ط کشتی در آب افکندن
ی روی کشتی بر جهت مقصد کردن یا صناعت زر و سیم یب صناعت اکسیر
یج خریدن چیزها ید فروختن چیزها یه ترک کردن
یو مال بتجارت فرستادن یز درم خواستن یح درم دادن بکسی
یط نگاه داشتن و بازستدن ک فروختن غلها کا نگاه داشتن آنچه بخورند
کب وقت خوردن [illegible] کج عمل محبت و عزیمت کد عمل عداوت و تفریق و دشمنی
که توبه نوشتن کو عقد ایمان کردن کز گریختن و پنهان شدن
کح پوشیده کردن کارها کط پیدا کردن کارها ل زیارت اصحاب و اخوان
لا تعلیم فقه و امور دینی لب تعلیم آداب دبیری لج تعلیم رود و اغانی
لد تعلیم سیاحت له نامه نوشتن لو رسول فرستادن
لز کبوتر با نامه پرانیدن لح فرزند بمکتب دادن لط ابتدای دانشها آموختن

م نقره و تحویل

م نقره و تحویل بیرون ما اخراج متولدات بحصون مب بنیاد افکندن و بنا نهادن
مج بنای شهرها و حصارها مد ویران کردن بناها مه خریدن باغ و بوستان و ضیاع
مو خریدن آنچه مسکن را شاید مز کندن کاریز و چاه مح آب راندن در جویها
مط درخت نشاندن ن تخم افکندن نا تخم قز رکو کردن
نب شاه [illegible] زنبورها نج دفینه نهادن ند دفینه بیرون آوردن
نه ودیعت [illegible] نو ناودان و آب راه ساختن نز وقت مباشرت
نح طلب فرزند کردن نط بیرون آوردن [illegible] س شیر دادن بکودک
سا فرزند [illegible] سب [illegible] باز گرفتن کودک سج کودک بگهواره نهادن
سد نو بریدن و پوشیدن سه بمهمانی رفتن سو نرد باختن
سز شطرنج باختن سح چهارپا خریدن [illegible] سط چهارپا خریدن [illegible]
ع تماشا کردن بر [illegible] عا تماشا کردن بر آب عب شراب ریختن
عج شراب خوردن عد چوگان زدن عه طیب عطر آمیختن
عو هدیه فرستادن عز خضاب [illegible] کردن عح ابتدای علاج
عط علاج [illegible] ف علاج [illegible] فا علاج [illegible] قیچی
فب علاج دست [illegible] فج دارو [illegible] خوردن فد دارو [illegible]

فو دارو دادن که صفرا آورد فز دارو دادن که قولنج کند فح دارو دادن که اسهال عظیم کند
فط دارو دادن که کار میانه کند ص دارو دادن که صفرا آورد صا دارو دادن که علت از برخیزد
صب حب خوردن صج مطبوخ خوردن صد معجون خوردن
صه غرغره و... کردن صو دارو دادن که قی آورد صز دارو دادن که ...
صح علاج ... چشم صط دست کار ... حقنه کردن
قا داغ نهادن قب فصد کردن و ... قج حجامت کردن
قد خون ... ... قه ختنه کردن قو چهارپا خصی کردن
قز ... قح ... قط ... کردن
قی نکاح کردن قیا زفاف کردن قیب بجنگ رفتن
قیج ... ... قید ... ... قیه سلاح ... دادن رفتن
قیو ... لشکر قیز ویران کردن حصار قیح طلب ...
قیط مناظره و مباحثه کردن قک وصیت ... نوشتن قکا سفر کردن ...
قکب سفر کردن در آب قکج کشتی در آب روان کردن قکد در ...
قکه ... ... قکو ... قکز لوا کشودن
قکح استفتاح ... قکط طلب ... کردن قل ... ساختن
قلا
ادنی بعد

قلا رفتن بعمل قلب دیدن ملوک و اکابر قلج عرض کردن ... بسلطان
قلد ... دادن و عرض ... قله نظر کردن در کار رعایا قلو بحکومت و امارت نشستن
قلز ... بسلطان بردن قلح محاسبه و ... کردن قلط ... ... در ...
قم اوقات دعا کردن قما حوایج ... ... قمب دوست گرفتن ... ...
قمج بردن ... قمد ... ... قمه ... ...
قمو صید دریا کردن قمز مرغان ... قمح ... ...
قمط ... قن ... ... قنا طرح ... ...
قنب ... ... قنج طلب صلح کردن ۱۱ افتتاح و ابتدای کارها
شروطات ... ۱ آنکه طالع ... راست ... ...
... ۲ ... ۳ آنکه صاحب طالع ... ... آن ...
... ۴ آنکه ... در طالع یا در خانه حاجت ... ۵ آنکه ... حاجت ...
... ... ۱ آنکه ...
... در طالع یا ... ... ۲ آنکه صاحب طالع ۳
... صاحب طالع ... ... دلالت بر توفیق
... ۴ ... در طالع ... یا در خانه حاجت ...

کر نوبت ما پسندیده بود ب بکرها به رفتن [illegible] شرط دلالت در ده است ۱ آنکه قمر در برج آبی باشد ز آتش

خاصه سرطان و حوت و عقرب و صاحب طالع اتصال در برج آبی نیز دلالت داشته است و حکیم [illegible]

گرداننده که قمر [illegible] باشد آنکه پسندیده است اما [illegible]

بر متصل بود ۲ [illegible] قمر در سرطان [illegible] یکی از سعدین بنظر [illegible] که آن

دلیل [illegible] بود ۳ آنکه [illegible] طالع وقت بود ۴ آنکه قمر در حوت باشد و [illegible]

[illegible] مطلوب [illegible] آید ۵ آنکه طالع یکی از بروج آبی یا آتشی بود ۶ اگر ماه در عقرب

بود باید که متصل شود به مریخ بنظر مودت و مریخ در یکی از اوتاد [illegible] آنکه آن دلیل [illegible]

بود ۷ آنکه سعدین در اوتاد باشند ۸ آنکه صاحب طالع و قمر از نحوست پاک باشند ۹ آنکه

سعدی بر صاحب طالع ناظر باشد ۱۰ در [illegible] که [illegible] قمر [illegible] باشد

و بعضی گفته اند آفتاب [illegible] طالع [illegible] دلالت [illegible] است ۱ [illegible]

[illegible] بود [illegible] که [illegible] قمر [illegible] اتصال [illegible]

[illegible] اتصال دیگر [illegible] بود و [illegible]

کوکب [illegible] معلوم [illegible] آن اتصال [illegible] رطوبت [illegible]

رطوبت [illegible] ۲ [illegible] آنکه قمر در برج [illegible]

[illegible] گفته اند [illegible] ۳ اگر ماه در برج منقلب بود [illegible]

در طالع خانه

در طالع خانه که [illegible] ۴ آنکه ماه متصل بود بر [illegible]

کر آن و لیس [illegible] ۵ ضرر کند [illegible] قمر [illegible] خصوص [illegible]

که دگر [illegible] گفته اند [illegible] دلالت [illegible]

[illegible] دلالت در [illegible] است ۱ آنکه قمر در برج [illegible] باشد [illegible]

[illegible] در میزان [illegible] و حکیم [illegible] ۲ آنکه قمر متصل باشد

[illegible] که آن [illegible] ۳ آنکه ماه و صاحب طالع [illegible] سعود باشند ۴ [illegible]

[illegible] اتصال [illegible] آید [illegible]

که قمر در میزان [illegible] ۵ آنکه ماه [illegible] طالع [illegible] صاحب [illegible] برج [illegible]

باشند و [illegible] است [illegible] چهار است ۱ آنکه ماه در برج منقلب باشد [illegible]

[illegible] و در [illegible] برج [illegible] در برج ثابت [illegible] و در میزان [illegible] ۲ اتصال

ماه [illegible] که [illegible] ۳ آنکه قمر [illegible] در طالع وقت [illegible]

برج [illegible] ۴ ضرر کند [illegible] اتصال [illegible] که آن دلالت [illegible]

[illegible] شرط دلالت [illegible] است ۱ آنکه ماه تحت [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] بود [illegible] ۲ آنکه قمر در برج

آبی بود [illegible] برج [illegible] صاحب [illegible] قمر در [illegible]

یا مشتری ناظر بود ۳ باید که ماه منصرف نشود بکواکب ساقطه یا محترق یا در برج هبوط یا دیر رو بود و کم نور نباشد ۵

۴ باید که ضرر از درجه طالع منحدر بود از وسط السماء بود ۵ بهتر آنکه قمر در عقرب باشد یا برج آبی

و از زحل ساقط ۶ باید که قمر یکی از سعدین ناظر باشد ۷ باید که سعدین در اوتاد طالع باشند تا زیانی

نرسد ۸ دیگر قمر تحت الشعاع نبود ۹ باید که از زحل ساقط باشد تا نوره بدن را ...

باید که قمر ناقص النور باشد تا موی کمتر بر آید و گفته‌اند در وقتی که قمر با آفتاب نظر کند در برج حمل

کثیر الشعر باشد ... **ناخن چیدن** مشروط است بشروط ۱ باید که ماه

در خانه زهره یا برج یا خانه شمس یا خانه خود بود و از این جمله ثور و عقرب و سرطان بهتر است

۲ باید که طالع وقت هیچ از بروج ثابته نباشد الا ثور و از ... سرطان نیز جایز است ۳ باید که ماه

زاید باشد در نور یا در حساب ۴ باید که قمر متصل باشد بستاره سعد که آن ستاره در حساب زاید باشد

۵ باید که صاحب طالع سعد و قمر خالی باشند و طالع ... آن دلیل سلامت و عافیت باشد ...

در چهار است ۱ آنست که ماه در جوزا بود ... آنکه بودن ... در برج ...

قمر در این کار ... آنست که دست ... برج ...

منسوب ... گفته‌اند ... در این اختیار بودن

قمر در میزان و دلو نیز ... است ۲ آنست که برج مقارن قمر باشد یا در طالع بود که ...

گوشت از ناخن ... ۳ ... برج ...

طالع وقت ... ۴ ...

و سر باز کردن

موی سر باز کردن

و موی سر باز کردن مشروط است بهمان شروط ناخن چیدن و آنچه خاصه او است

که باید قمر متصل نشود بکواکب نحس یا یکی از سعدین و در خانه یکی از ایشان باشد و گفته‌اند درست تر

همان است الا آنکه درین اختیار قمر در جوزا و حوت شاید و در حمل جایز بود **آهن با اندام بردن**

آهن با اندام بردن

شروط آن سه چیز است ۱ باید که ماه در برجی باشد که منسوب بدان نبود که آهن میبرد

و علت این همانست که خواجه در شرح ثمره آورده است که چون قمر در برجی باشد رطوبات

بدان متوجه آن عضو گردد که منسوب بدان برج است و غلبه رطوبات اقتضای تعفن مینماید

پس جراحت رسانیدن با حصول رطوبات افزونی و استعداد تعفن بود ... و در رساله

... مبین شده که هر منسوب ... و همچنین ... طالع ... آن

... که اگر سعدی قوی حال در آن برج باشد با قمر آهن بدو کردن

روا بود ۲ باید که ماه ناقص النور باشد و از نحوس سلیم بود ۳ باید که ماه متصل شود بمشتری

و مشتری فوق الارض بود الا در ... دهم و در ... زهره است که زهره درین محل

بهتر از مشتری باشد خاصه در وقتی که زهره بطیء السیر باشد ۴ باید که قمر با آفتاب ناظر بود و نور از وی

قبول کند که آن دلیل زود صحت باشد ۵ باید که یکی از سعدین در طالع وقت باشد و گفته‌اند

و سه چیز است ۱ آنست که ماه مقارن آفتاب نباشد ۲ باید که قمر در برج مقابل برجی بود که

گوشت از آن اندام برند و از آن عضو جراحت ضرر رسد و گفته‌اند نظر برج ... نموده ضرر کند

۳ حذر کند از آنکه تیر بازحس بود که دلالت بر بطؤ التیام آن جراحت و سبب صحه صاحبش کند

حکم شکافتن و خرید یافتن شروطات در اینجا ثبت است ۱ باید که زهره و سعد در طالع باشند و دیگر یا در عاشر (نشر ساختن و خریدن)

و یا در رابع بود بهتر بود ۲ باید که سعدین بوده ناظر باشند ۳ باید که ماه زایدالنور و السیر باشد

۴ باید که ماه در حدود سعود باشد ۵ باید که صاحب طالع سعود باشد و زایدالنور در برج آتشی و در وتد بود

۶ صاحب رابع نیز باید که قوی حال و سعود باشد ۷ باید که آفتاب در خانه ناظر سعدین باشد

و محذورات در این ثبت است ۱ آنکه باید که مریخ بتقربی ناظر بود خصوصاً از وتد که آن دلیل تباهی کار

باشد و اگر ماه در این حال در برج آبی بود دلیل هلاکت باشد از غرق و اگر در برج خاکی بود

دلیل شکستگی کشتی بود ۲ باید که ماه در دلو نباشد بمقابله آفتاب یا در برج یا تربیع ایشان که دلیل

وفات عاقبت باشد ۳ حذر کند از بودن مریخ در وسط السماء که دلیل صاحب کشتی است یا اگر

که دلیل مال دست و از این عمل هم در وقت عمل کشتن و هم در وقت رکوب آن و هم در وقت

در آب افکندن غایت باید بود که دلیل تسلط آفت بر کشتی و بودن مریخ در غیر این اوقات

ضرر کمتر رساند ۴ آنکه کواکب نحسه که در بروج آبی چون سرطان و عقرب و حوت در راس الغول و در [illegible]

و منکسف [illegible] مقارن نباشند و ما طالع و عاشر و حادی عشر که آن دلیل رفتن کشتی باشد و باید که در [illegible]

۵ آنکه باید که برج دریا از اوتاد نیّرین باشد **حکم در آب افکندن** آنکه ماه و طالع هر دو دلیل [illegible] (کشتی در آب افکندن)

و گفته اند حمل و ثابت [illegible] کشتی [illegible] در کشتی [illegible] در سرطان [illegible]

پهلوی او دوار سد و حمل او و سنبله ششم او که در آنجا است و میزان جانب او و عقرب جوبها

او و قوس بالای او و جدی سینه او و دلو خانه او و حوت دنبال او پس از این جمله

آنچه حوزه سعود کند نگاه داشتن صاحب آن خانه و سعود و چون این معنی مفهوم شد بدانکه

شروطات خریدن در چهار است ۱ باید که زهره و سعد ناظر باشند بطالع ۲ باید که نیّرین

متصل باشند بسعدین ۳ باید که ماه با عطالتش و عطالتش نیک حال بود ۴ باید که قمر

در اول حمل باشد یا وسط ثور یا آخر جوزا یا در سرطان یا در وسط سنبله یا اول میزان

یا میانه عقرب یا آخر قوس یا در دلو اگر سعدی بود ناظر او بود و محذورات وی

نیز چهار است ۱ آنکه باید که نحوس در اوتاد طالع باشند خصوصاً در وسط السماء که دلیل

در ماندن یا غرق شدن باشد چه در اوتاد نیّرین آنست ۲ آنکه باید که ماه در قوس

و حوت باشد ۳ حذر کند از بودن مریخ در عاشر و حادی عشر که ۴ آنکه باید که طالع حدود

باشد که خطر کار بسیار دارد **حکم برجهه مقصود کردن** شروطات وی چهار است ۱ باید که جای

ماه و طالع بروج ثابته باشند و سعود ۲ باید که نیّرین پاک باشند از نحوس ۳

باید که زهره و مشتری در اوتاد باشند خاصه در طالع و عاشر ۴ ملاحظه ساعت کوکبی

سعد کردن اولی باشد که آن دلیل سلامت باشد و محذورات وی را ضد اینها باشد

و دیگر آنکه باید که مریخ در وسط السماء و بیت الثانی بود **یا ضاعت زر و سیم**

شروطات دی بخت ۱ باید که ماه در بروج ناری بود ۲ باید که قمر با آفتاب یا برج نظر
ناشته بمودده ۳ باید که صاحب طالع سعد باشد ۴ باید که قمر یکی از سعدین متصل باشد بهتر اتصال
کند دستی و بهتر ۵ باید که قمر در بروج مجسده باشد و بهتر آنکه مستقیم الطلوع بود و نشاید که قمر
در بروج آبی باشد ۶ صنعت اکسیر شروطات دی بانقهرست ۱ باید که اوتار اربعه
از نحوس خالی باشند ۲ ۳ باید که طالع و ماه برج جسدین باشد ۴ باید که صاحب طالع در
عاشر یا حادی عشر بود ده ۵ باید که ماه با آفتاب و مشتری ناظر باشد بمودده ۶ باید که طالع و اجتماع
یا استقبال متقدم مسعود بوده باشد ۷ باید که صاحب طالع جزء متقدم مسعود باشد ۸ باید که
طالع و جای ماه برج آتشی بود ۹ باید که طالع و قمر و [illegible] لذ طالع جزء متقدم ۱۰
باید که قمر از سعدی منصرف شده باشد و بسعدی متصل بود ۱۱ باید که طالع مسعود باشد و نحوس حال ما
۱۲ باید که خداوند خانه نیز سعد باشد ۱۳ باید که قمر در بروج مستقیم الطلوع بود ۱۴ باید که
در اعمال ذهبی صلاح حال شمس رعایت کند و در اعمال فضی صلاح حال قمر ۱۵ باید که
در هر عمل اتصال قمر با کوکبی که مناسب آنست در لون ملاحظه کند چنانچه اگر عمل در جرهای
ابیض اللون میکند چون رصاص و سفیداب و مانند آن باید که قمر بزهره متصل بود
و اگر در جرهای زرد و سرخ میکند چون شنجرف و مس و زرنیخ باید که قمر با آفتاب متصل
بود از تثلیث یا تسدیس و اگر عمل بر جرهای سیاه میکند چون آهن و سرب اتصال

قمر بزحل

صنعت اکسیر

[illegible]

قمر بزحل باید تا نیک آید و اگر عمل تیر آبها و تصعیدها میکند قمر را بمریخ متصل کردن
بنظر مودة ببرج حمل که برج قوی حال بود و مخرورات وی اختیارات ۱ نشاید که طالع
منحوس بود ۲ بپرهیزد از آنکه طالع برج معوج الطلوع باشند ۳ حذر کند از آنکه طالع
صاحب نحس بود ۴ روا نبود که صاحب طالع در مقابله و مقارنه نحسین باشد یا با نحسی ممتزج
بود ۵ بپرهیزد از آنکه نحسی در طالع باشد و نشاید ۶ نشاید که خداوند طالع
منحوس ناظر بود بنظر دشمنی ۷ نشاید که بری از طالع وقت ساقط باشند ۸ نشاید
که زایچه عمل در ساعت کند که زیان رسد و آن کار با تمام نرسد ۹ خریدن چیزها
درین باب عطا الاجال بباید دانست که ماه از آنوقت که از اجتماع باز گردد
تا تربیع اول دلیل بود بر حصول مقصود بایع و از مقابله تا تربیع ثانی دلالت کند
بر نیکو حال مشتری و از تربیع دوم تا مقارنه نیک باشد فروختن چیزهای نهانی و گفته اند
قمر دلیل مبیع است و کوکبی که قمر از وی منصرف شده باشد دلیل بایع و کوکبی که بدو
متصل بود دلیل مشتری و اگر قمر در وقت انصراف و اتصال باشد طالع
و خداوند نحس نگردد که هر چه دلیل اند بر ثمن فروشنده و مخارب و صاحب
بر فروشنده و وسط السما و وتد الارض بر مبیع اند هر جنس که باشد پس در فروخت
و فروخت مجدد ملاحظه این دلایل باید کرد و هر چه ازین جمله خواهد بسعود سازد

باید ساکن اما در فروختن علی التفصیل شرطهاست ۱ باید که ماه در بروج مستقیمه باشد
که فروخته ارزان نیرزد و تمام رسد ۲ باید که قمر زاید النور والعدد باشد ۳ باید که سهم السعادة
در خانهٔ مشتری بود متصل بسعود واگر در دقیقه هفتم بهتر باشد و فروخته را پیش از فروشنده
نفع رسد ۴ باید که ماه بسعود متصل باشد ۵ باید که برج دوم و صاحبش نیکو حال باشند ۶ باید که برج
از هفتم او ساقط باشد ۷ باید که ملاحظه کالا که فروختنی می کنند اگر برده باشد موضع قمر و طالع برج
انسی باید و اگر ستور بود بهیمی و اگر ضیاع و عقار بود ارضی و باقی برین ابر قیاس در
باب ادعیه علیحده گفته خواهد شد ۸ باید که کوکب سعود باشد و مخصوص در ... چهار شرط است
۱ نخست باید که ماه در بروج معوجه باشد که فروشنده را زیانی رسد ۲ نخست باید که قمر بجا
ذنب نباشد که عاقبت بوخامت انجامد ۳ حذر کنند از آنکه قمر ناقص النور
والعدد بود و متصل بنحوس ۴ روا نبود که قمر ببرجی پیوندد که برجی در ربع و ترس که خسران عظیم آورد
دلیل خصومت باشد و عاقبت بنزاع کشد ۶ فروختن چیز ها شرطهاست در دو
۱ باید که ماه از سعدی منصرف باشد و بسعدی متصل ۲ باید که قمر در شرف باشند
خود بود ۳ باید که جای قمر و طالع برج سعود الطلوع باشد تا فروشنده را نفع رسد
۴ باید که ماه ناقص النور والعدد باشد تا جانب بایع راجح بود ۵ باید که آن از کوکبی
که قمر از یک منصرف است و بدیگری متصل بود دست بهم پیوندند ۶ باید که ثانی

و صاحبش سعود

و صاحبش سعود و قوی حال باشند ۷ باید که سهم السعادة ... بود بسعود و ساقط از نحوس
۸ باید که صاحب طالع در وتدی باشد خالی از نحوس و بکوکبی راجع متصل ۹ باید که عطارد
بکوکب اثیر و مسعود بود ۱۰ باید که قمر با عطارد بود و مخصوص در ... سه شرط است
۱ نخست باید که طالع و موضع قمر برجی مستقیم باشد که فروشنده را زیان دارد ۲ باید که
عطارد تحت الشعاع یا بطی السیر باشد ۳ حذر کنند از آنکه قمر از سعدی باز گردد و بنحسی
پیوندد بر قول اصح ۵ شرکت کردن شرطهاست در شرکت ۱ باید که
اوتاد اربعه نیکو باشد بجهت آنکه طالع دلیل آنکس است که ابتدا کند با انباز و آنکه
بیش ... بوده و آنکه مال بیشتر دارد و هفتم دلیل دیگر انباز بود و دهم دلیل آنکه
میان ایشان خواهد بود و اندازه سود و چهارم دلیل عاقبت کار باشد پس چهار
خانه را مسعود باید کرد و حذر از ... قوی باید نهاد ۲ باید که
طالع و جای ماه برج ذو جسدین باشد چه آن دلالت کند بر امانت و اعتماد ... در شرکت
و بعضی از حکما اسد و جدی را رد داشته اند و در جامع شاهی آورده است که در
وقت شرکت کردن اگر قمر در حمل باشد زود جدا شوند خصوصا که نحسی ناظر بود
و در ثور عاقبت کار بد بود و فایده حاصل شود و در جوزا دلیل راستی و امانت
و در سرطان دلیل دزدی و غدر و خیانت و در اسد نیکویی و منفعت و در سنبله

[illegible]

دلیل شفقت اما بخصومت و در صدر امر ازیشان هیچ گونه خوف و اگر بسعدی ناظر باشد بهتر بود و در دلو یا حوت باشد و در حوت بهتر از آن است و در زر زنند و نظر سعود در دلایل خیر نماید و از دلایل شر نقصان کنند و نظر نحوس در دلایل شر بیفزاید و از دلایل خیر نقصان کنند ۳ بهترین نظرها درین باب آنست که سعود با قمر باشند یا در طالع یا ناظر باشند از مثلثه بطالع یا ماه که دلیل شفقت بود ۴ اگر ضد او در خانه ماه ناظر باشد ماه بنظر مودة دلیل کند که ایشان بوقت مفارقت از هم راضی باشند و نظر صاحب طالع بطالع همین حکم دارد ۵ بهتر آنکه صاحب طالع در طالع باشد و عند الضرورة ناظر بطالع باید ۶ باید که طالع و ثانی و هفتم سعود باشند خصوصا مشتری ۷ باید که قمر زاید النور و العدد باشد تا بطالع و خانه رسد ۸ سهم السعادة در ادرام ماه یا در دهم یا با سعدی و نحوس و راجعات ضد اداین باید باشند با چهار شهر دیگر ۱ نباید که نحوس در اوتاد باشد ۲ حذر کنند از آنکه ضد او در خانه ماه یا از مقابله و تربیع نگرد یا ساقط باشد از وی که بد بود ۳ پرهیز از آنکه قمر و صاحب طالع بازهره بود که آن دلیل دروغ و خیانت بود ۴ ردی باشد که ضد او در طالع بمریخ پیوندد خصوصا از نظر عداوت و نظر نحس بطالع دلیل افتراق و کذب و نزاع بود
یوم ال بنجار رفتن و فرستادن رسولان مشروط است در تخت ۱ باید که ماه و عطارد هر دو بسعود باشند
۲ باید که ماه بعطارد متصل بود ۳ باید که مشتری از حال و بیش از آنجا و ضد او هر دو

نیکو حال باشند

نیکو حال باشند ۴ باید که قمر در جدی یا سنبله یا قوس یا سرطان باشد ۵ باید که قمر در خانه امید بود و قطع از مریخ تا مراد تمام یابد و نحوس و راجعات ضد اداین باید باشند گرفتن وام خواستن مشروطات وی ده است ۱ حکما گفته اند اصل الباب درین اختیار آنست که قمر را بسعود نظری باشد بجهت آنکه طالع دلیل وام ستاننده باشد و سابع دلیل وام دهنده و قمر و عطارد دلیل نفس وام لیکن چون قمر بسعود متصل بود در ادای وام سهولت باشد ۲ همچنین حال عطارد ملاحظه باید کرد که بسعود متصل بود و از نحوس ساقط ۳ باید که ماه در عقرب یا قوس یا سنبله یا دلو یا حوت باشد ۴ باید که طالع یکی ازین برجها بود ۵ باید که ماه ناقص النور و الحساب بود ۶ باید که ماه منصرف باشد بطالع و سعود از نحوس بری بود ۷ باید که صاحب طالع و صاحب سابع متشاکل یکدیگر باشند و اگر باشند از نحوس ۸ اگر قمر با عطارد بود و عطارد را از مریخ آن وام برده گذارده شود ۹ بهتر آن بود که عطارد در طالع باشد و سعدی بروی ناظر و نحس از وی ساقط و ضد او در هفتم یا او یا با خداوند خانه او و قوی حال تا آن کار بآسانی تمام گردد و درین حال قمر نیز در طالع روا داشته اند ۱۰ اگر خواهد که وام ستدن بسهل کند باید که ماه تحت الشعاع باشد منصرف از قران و متصل بسعدی و نحوس و راجعات و رجعت کرده ۱ نشاید که ماه بمریخ ناظر باشد خصوصا از تربیع ۲ نشاید که قمر

بوم گشتن رسولان

بجهت وام دادن

۹

و منقلب به زحل نشاید و از آن آفتاب بر رو نبود ۳ حذر کنند از آنکه ماه مقارن
زحل باشد و این از همه بتر است ۴ نشاید که عطارد به زحل نگرد که دلالت
آن دارد که تعویق و تأخیر افتد ۵ روا نبود که عطارد به مریخ پیوندد که آن دلیل
خصومت باشد ۶ نشاید که چون قمر از محاق بیرون آید به مریخ پیوندد که آن
دلیل آشکار شدن وام و در زبان افتادن بود ۷ بپرهیزد از ساعت زحل
و آفتاب که نهایت ناپسندیده و مکروه بود **وام دادن بکسی** شروطات
وی چهار است ۱ باید که ماه به مشتری ناظر باشد که آن دلیل شادی و زود باز
یافتن وام است ۲ باید که عطارد نیکو یا نظر از سعدین پیوندد تا آن وام
بخورند و باز رسد و محذورات وی شش است ۱ نباید که ماه در طریق
محترقه باشد ۲ نشاید که ماه عدیم السیر بود ۳ حذر کنند از آنکه قمر جنوبی و هابط
باشد ۴ روا نبود که ماه در اول درجهای [illegible] بود و [illegible] ۵ نشاید
که طالع یکی از ین در جانب [illegible] بود ۶ حذر کنند از کوکب قمر و عطارد [illegible]
الشان با زحل ۷ نباید که ماه و عطارد به مریخ پیوندد که آن دلالت بر
خصومت کند ۸ بپرهیزد از ساعت آفتاب و مریخ که در آن هیچ
خیر نبود **نگاه داشتن و بازستدن از مدیون** شروطات وی چهار است ۱ نباید

که خانهٔ وام و صاحبش بصلاح باشد ۲ باید که مشتری قوی حال بود که او با لطیع دلیل
مالست ۳ باید که دلیلها بر جهای ثابت باشند و طالع نیز برج ثابت باشد
۴ باید که ماه و مشتری و سهم السعادة و سهم المال و طالع از نحوس پاک باشند خاصه
از مریخ و محذورات ضد اوایل باشد **ودیعت نهادن** شروطات وی شش است
۱ باید که قمر زاید السیر باشد ۲ باید که موضع قمر برج زایده بود یعنی برجی که از تقاطع
آفتاب در وی زاید میشود ۳ باید که طالع برجی معوج باشد ۴ باید که صاحب طالع نیز
در یکی از ین بروج باشد ۵ باید که عاشر و خداوند وی از نحوس دور بود ۶ باید که
قمر با عطارد باشد و عطارد نیز [illegible] و در برج [illegible] بود و سالم از نحوسها و محذورات
ضد اوایل باشد **کاری که داشتن آنچه بخرند** شروطات وی سه است ۱ باید که قمر
در یکی از بروج معوج باشد ۲ باید که قمر مقارن عطارد بود و هر دو ناقص السیر باشند
۳ باید که خداوند وسط السماء دور باشد از نحوس ۴ باید که عطارد نیز از نحوس
سلیم باشد ۵ باید که ماه در یکی از بروج مؤنث باشد ۶ باید که صاحب طالع ناقص
السیر باشد ۷ باید که ماه و طالع از نظر زحل پاک باشند ۸ باید که طالع از کوکب
بری بود و محذورات وی ضد اوایل باشد و دیگر آنکه نشاید که قمر در بروج
مستقیم بود و [illegible] باشد در حساب که هرچه ذخیره کنند ظاهر شود در بران اطلاع

باید کرد وقت خوردن دوا شروط آن یازده است ۱ باید که سعدی در طالع وقت
باشد تا غذا موافق آید و هرچه خورند زیان ندارد ۲ خداوند طالع خصوصاً
کوکبی که سعد بود ۳ اگر قمر در پنجم طالع سعد بود موافق آید ۴ اگر مشتری در پنجم باشد
غذا نیکو هضم شود و ... ۵ اگر قمر در حمل و جدی باشد متصل بشمس
یا مشتری خصوصاً در حمل گوشت گوسفند نیکو باشد ... که از همه چیز پرهیز میکنند ۶ اگر
قمر در سنبله باشد متصل بکوکبی سعد خصوصاً زهره همه نوع میوه‌ها و ترها خوردن موافق
باشد و زیان نکند ۷ اگر قمر در جوزا و میزان و دلو باشد متصل بطالع او گوشت مرغ
خوردن مناسب باشد ۸ چون قمر در ثور باشد با اتصال زهره گوشت گاو خوردن
زیان نکند ۹ چون قمر در میزان و دلو باشد و از زحل مقبول خوردن شیر و ماهی
تازه و شور را مناسب بود ۱۰ اگر قمر متصل باشد با آفتاب یا مریخ از تثلیث خوردن
آنچه ناگوار بود زیان نکند و زود بگوارد و ... در مضرت ... ۱ آنکه ...
در طالع وقت نحسی باشد که غذا موافق نیفتد ۲ خداوند طالع ...
نحس بوده باشد یا منحوس که موجب ملال گردد ۳ نباید که قمر در پنجم طالع منحوس بود
که البته خورنده را تب گیرد ۴ چون قمر در سنبله باشد منحوس به مریخ یا زحل متصل
آنچه خورد زیان دارد و ... دشوار در کند ۵ اگر قمر متصل باشد

بزحل بعد الاتصال

بزحل بعد از اتصال که بود نمک سود و قدید خوردن مضرت رساند ۶ اگر قمر در برج
زحل یا مقابله او باشد گوشت وحوش و انواع صیدها خوردن بد باشد خصوص
که قمر در اسد باشد ۷ اگر قمر در قوس بود منحوس و طالع هم قوس بود و مریخ در دهم
طالع بود گوشت شکار خوردن بسیار زیان دارد و علتها پدید آید و ...
که سبب تمام آورد ۸ اگر قمر در اسد بود متصل بمریخ هر طعامی که بطبع گرم باشد
زیان دارد و معده تباه کند ۹ اگر قمر در حمل باشد متصل بمریخ و طعامهای
گرم خورد در سر حرارت پدید آید و اگر متصل زحل باشد از برودت ...
~~و اگر متصل زحل باشد~~ مضرت رسد و اگر در حوت باشد ازین علتها در پاها
پدید آید و ... بروج دلیل ... عضو ... والجمله درین باب ملاحظه ساعات
و کوکب قمر باید کرد و در اتصال او بسعد و نحس نیکو تامل باید نمود تا ضرری نرسد
در عمل مجامعت و غزلیات شروط آن در چهار است ۱ باید که طالع برج ...
باشد ۲ باید که ... در ساعت زهره کنند و ... ۳ باید که زهره
خالی باشد از نحوستها ۴ باید که زهره ناظر باشد بطالع و قمر ۵ باید که زهره صاحب
طالع باشد ۶ باید که زهره متصل باشد ... ۷ ... مشتری
رعایت باید کرد که در همه عملها سعد و سعادت است ۸ اگر ...

کنند طالع و خداوند ش مذکر باید و بجهت اناث مؤنث ۹ چون عزیمت خواهی که
برای کاری بگردد تا بنگر که کدام ستاره صاحب شود و بکدام عضو تعلق دارد پس
[illegible] بر آن عضو مسلط باید کرد تا مقصود حاصل گردد از چند
وجه هم قوی تر باید کار زودتر بر آید و اگر چه در علم نجوم در اختیارات مرض [illegible]
اما چون الکار بر در حقیقت راست نخود آورده اند بنا بر تتبع ایشان ذکر کرده میشود
۱۰ دلیل آن کس که عزیمت در حق او خواهد کرد می باید شناخت تا اگر ستاره
او مذکر بود آن کار در ساعت ستاره مؤنث کنند و اگر مؤنث بود در ساعت
ستاره مذکر کنند که زودتر فایده دهد ۱۱ باید که دلیل عزیمت کننده قوی تر از
دلیل آن کس که عزیمت برای اوست تا کار بر مراد او رود ۱۲ باید که قمر در زوال
سرطان باشد یا در اول ثور یا میانه سنبله و صاحب [illegible] الثریا که بهتر است که
قمر در منزل نثره باشد ۱۳ باید که قمر در حدود زهره بود از بروج منقلبه تا عمل زودی
فایده رساند و تخلف نکند و در توقف نیفتد ۱۴ باید که آفتاب در ربع [illegible] باشد
و در [illegible] مشتری که قمر با ذنب باید در این نوع عمل از عملها و تسخیر [illegible]
خالی نیست و مجرد است در چهار چیز نیست ۱ آنست که این عمل در ساعات و ایام
زحل و مریخ کنند ۲ نباید که نحسی بر زهره و قمر نظر کند ۳ آنست که زحل و مریخ

وماه در اوتاد

وماه در اوتاد باشند و بر آن ستارگان مستولی باشند حذر کنند از آنکه [illegible]
نحسی بر موضع سعدین مستولی باشند که عمل عداوت و غربت دشمنی مشروط است در [illegible]
باید که طالع برج منقلب باشد و باید که ماه نیز در برج عقرب یا منقلب بود و [illegible]
[illegible] است باید که یکی از نحسین بماه ناظر بود و نظر زحل اولی بود
این کار را در ساعت زحل باید کرد خصوصا در روز شنبه باید که زحل در وسط السما
باشد و قوی حال باید که نیرین بر زحل ناظر باشند باید که نیرین از یکدیگر ساقط باشند
و بعض مقابله جایز داشته اند باید که طالع وقت حذر حزن باشد رعایت بروج
باید کرد در تذکیر و تانیث چنانکه در عمل محبت سبق ذکر یافته همچنین [illegible]
که در اعمال بغض باید که قمر با راس باشد اگر عمل تفرقه و تخریب بسیار کنند رعایت
احوال مریخ کنند چنانکه در زحل شرح داده شد تسلیط باید کرد ستاره عمل [illegible]
بر عضوی یا خلطی که متعلق بدو است [illegible] درست چنانکه سابقا مذکور شد مثلا مریخ
بر خون [illegible] و قمر را بر بلغم و قس علیه هذا و این عمل خاصه علمای هند است و [illegible]
در [illegible] است حذر باید کرد از [illegible] زهره و عطارد در وقت عمل
آنست که قمر ناظر بود بیکی از سفلیین منظور بوده که تعویذ نبشتن مشروط است [illegible]
نحس است باید که اصلاح حال قمر و عطارد کنند باید که قمر بطالع ناظر [illegible]

محصور بین السعدین باشد و اگر با رأس جا بسته بود و مشتری متصل باشد الحمد [illegible]
و محمود است در آنست که [illegible] که عطارد منحوس باشد و قمر و زهره ضعیف الحال [illegible]
قطع کردن عقد التزویج کردن شرطهاست در چهار است اینکه طالع برج مستقیم الطلوع باشد
اینکه سعدین بطالع ناظر باشند یا بصاحب طالع اینکه عطارد و مشتری [illegible] نظر بود
اینکه اگر سعد در اوتاد طالع باشند و مخزون است در [illegible] است اینکه طالع برج
معوج الطلوع باشد حذر کنند از آنکه قمر ضعیف الحال بود [illegible] از آنکه سعدین از طالع
ساقط باشند **[illegible] پنهان شدن** شرطهاست در چهار است اینکه ماه از شعاع [illegible]
بود و [illegible] تحت الشعاع باشد و اگر [illegible] فوق الارض اینکه متصل بسعدی که تحت الارض بود
بهتر آنست که نیرین و خداوند طالع در تحت الارض باشند اینکه قمر از نحسی منصرف بود
و بسعدی متصل که کار بر او ساخته شود و محمود است در [illegible] است [illegible] نیرین [illegible]
طالع بنظر عداوت ناظر باشند نباید که نیرین یا صاحب طالع یا خداوند خانه قمر در وسط السماء
باشند که آن دلیل ظاهر شدن باشد **پوشیده کردن [illegible]** شرطهاست در [illegible] است
اینکه ماه تحت الشعاع باشد اینکه خداوند طالع نیز تحت الشعاع بود اینکه نیرین از طالع [illegible]
ساقط باشند اینکه نیرین تحت الارض باشند اینکه برج از طالع ساقط باشد اینکه ماه متصل
باشد بکوکبی در خانه خویش یا بصاحب طالع اینکه صاحب طالع از وسط السماء ساقط باشد اینکه

ماه متصل

[illegible]

ماه متصل باشد بنحسی اینکه عطارد تحت الشعاع باشد اینکه خداوند چهارم ساقط بود
از خداوند [illegible] و از صاحب طالع تا نیک پوشیده ماند اگر خواهد که هرگز [illegible] نشود
اینکه قمر روی با اجتماع نهاده بود و در ربع طالع باشد اگر خواهد که [illegible] آشکار
شود اینکه قمر از اجتماع منصرف بود و صاحب طالع فوق الارض متصل بسعدی تحت الارض
و محمود است در اضداد اینها **پیدا کردن کارها** شرطهاست در هفت است اینکه
ماه در یکی از بروج منقلبه بود اینکه نیرین یکدیگر ناظر باشند از مودة اینکه طالع وقت
مسعود باشد اینکه نیرین بطالع ناظر باشند چه نظر دلیل بود بر ظهور و شهرت و سقوط دلالت
کند بر ظهور و خفا بهتر آنکه آفتاب ناظر بود و صاحب طالع از تثلیث اینکه یکی از نیرین
در وسط السماء باشد اینکه کواکب فوق الارض باشند خصوصا [illegible] غرض و محمود است در
اضداد اینها **زیارت [illegible]** شرطهاست در هفت است اینکه ماه قوی حال
باشد اینکه برج نهم مسعود باشد اینکه خداوند نهم در وتد بود یا مایل بهتر آنکه برج نهم خانه
سعدی باشد اینکه خداوند طالع پیوسته باشد بصاحب نهم بنظر مودة اینکه ماه با زهره متصل باشد
که آن دلالت بر شادی و خوشی کند و زیادت محبت اگر [illegible] بهتر [illegible]
[illegible] صلح [illegible] دیگر بهتر [illegible] عطارد [illegible] و اگر [illegible] بدیدن [illegible] میرود [illegible]
و همچنین طبقات [illegible] آن [illegible] صلح [illegible] و محمود است

[illegible]

وصاحبش مسعود باشند یا هرکه طالع یکی از دو خانه مشتری باشد یا هرکه زهره که کوکب صناعت است بمنظر قوی زحل
بود در سیم یا ناظر بسیم یا هرکه مشتری و عطارد قوی حال باشند و در منطق آموختن یا هرکه عطارد
مسعود و نیک حال باشد یا در آموختن سعی کند و در علوم دقیق النظر بود و محمود در این کار باشد
که نحسین در او ناظر باشند خاصه در طالع **تعلیم ادب و دبیری** شروط علامات دبیری یا نصرت است یا هرکه زهره
حال و سعادت عطارد ملاحظه کند یا هرکه قمر در برج راسخ باشد و بهترین خانه‌ها عطارد است خصوص
سنبله یا هرکه قمر بعطارد متصل بود یا هرکه عطارد مستقیم السیر باشد در بروج مستقیمه یا هرکه عطارد
بمشتری پیوندد بمقارنه یا تثلیث یا تسدیس یا هرکه مشتری در یکی از اوتاد طالع باشد یا هرکه
عطارد در طالع باشد که فرح اوست یا در یکی از اوتاد یا هرکه طالع برج راسخ باشد و بهتر آنکه سنبله
بود چه حفظ عطارد در وی بیشتر است یا هرکه خداوند طالع در برج راسخ باشد ناظر بطالع که آن دلیل
کمال حدس باشد یا هرکه عطارد و تیر در برج راسخ باشد و در خانه و شرف خود بهتر اگر قصد نظر دقیق
دارد در علم حساب یا هرکه دلایل علم که مشتری و عطارد اند یکدیگر ناظر باشند و نیز بهار یکدیگر بهتر
منظور بوده و محمود است [illegible] است نشانه که برج در طالع بود که خواننده دشمن آن علم
شود نباید که زحل در طالع بود که هرچه بخواند فراموش کند ناچار است از نظر زحل بطالع
نظر پسندیده که آن دلیل فکر دقیق است و حکیم ابو نصر [illegible] آورده است که یکی شیخ الرئیس را گفت
تر اعطارد در طالع نیک حال قویتر است یا منصب تو در علم [illegible] در جه رسید شیخ

الکار عظیم

[illegible]

الکار عظیم کرد و گفت عطارد چرا ضعیف تواند بود مرا و مشتری در خانه علم [illegible]
بر تثلیث او ناظر است پس عطارد و مشتری [illegible] در شرف و [illegible] فکرت دقیق
تعلیم رود و اغانی شروط علامات سرود خوب است یا هرکه طالع یکی از برجهای آبی بود
یا هرکه ماه متصل باشد بعطارد یا زهره یا از یکی منصرف باشد و بدیگری یا در خانه یکی
بود و بدیگری پیوندد بهتر آن باشد که سفلیین هر دو در یک خانه باشند تا آنچه خواهد از ره
بیاموزد و محمود است در خلاف اینها باشد **تعلیم سباحت کردن** شروط علامات دراین باب
یعقوب قصرانی گوید یا هرکه جای ماه برج جوزا باشد یا سرطان یا سنبله یا قوس یا حوت
که این برج راست کننده در ماننده بود و [illegible] دلالت برموضعی کنند [illegible] که
مناسبتی با این صنعت با درستی آید منسوب بجوزا باشد و سرطان بخشند و [illegible] است
یا آنکه برج آبی است [illegible] که منقلب است سیم [illegible] و سنبله بجهت
آنکه خانه عطارد است و عطارد دلیل [illegible] و ناف آدمی که وسط تن است
منسوب بدو است و قوس نیز دلیل حرکت [illegible] که در این باب رکن اعظم اند
منسوب بدو و حوت هم برجیست آبی و هر قدم که در [illegible] آن [illegible] کنند
نسبت بدو دارند یا هرکه طالع نیز یکی از بروج [illegible] باشد یا هرکه ماه از نحوس
و عقدتین دور باشد یا هرکه صاحب طالع نیز از نحوست سالم بود یا هرکه قمر بعطارد

[illegible]

یاد و کار قمر باید که قمر بسعدین متصل شده بوده سنجری گوید وقت تعلیم ساعت از رسیدن
آفتاب بود به پانزدهم درجه جوزا تا رسیدن او به پانزدهم درجه سنبله و اگر ماه در طالع بود
بود باکی نباشد و احتراز از ضد او شرط است باید نمود در نامه نوشتن شروطات
در مصلحت و سرعت کوشیار گوید طالع برج منقلب بود و محمد ایوب گوید طالع باید که
برجی باشد که عطارد در آن نصیبی بود باید که قمر نیز در یکی از بروج منقلبه بود
باید که عطارد در طالع یا ناظر حظی بود و اگر نیز متحیر نشود باید که ماه یا رب بیت قمر در حظی
از حظوظ عطارد باشند باید که عطارد در حظ خویش باشد و اگر در سنبله بود بهتر چه دلالت
کند بر یافتن مراد و رسیدن بمقصود باید که طالع و صاحبش از نحوس سالم باشند باید که
خداوند طالع در وسط السما بود یا در وسط السما دارد یا متصل بود بصاحب وسط السما
باید که عطارد مشرق باشد و مستقیم و در دوازده باشد و مقبول از خداوند خانه خود باید که ماه
با عطارد مسعود بود یا متصل بود محمد ایوب گوید در بیت اختیار آن بهتر بود که قمر از صاحب
باز گردد و بعطارد پیوندد یا از عطارد منصرف شود و با آفتاب متصل گردد که سبب فایده رسد
اگر نامه بر او جانب میفرستد باید که ماه متصل بود بدان ستاره که مدبر آن کس باشد که
مکتوب الیه است و مقبول بود از آن ستاره چنانچه نامه سلاطین را باید که ماه با آفتاب
متصل باشد و نامه قضات را بمشتری و نامه دبیران را بعطارد قیاس باید که کوکب دلیل از رجعت و احتراق

و با امن حی

و سایر نحس و شر باشد اولی آن باشد که ابتدای نامه نوشتن وقتی کنند که ماه در جدی
از حدود عطارد باشد باید که ماه زاید النور و الحساب باشد باید که قمر صاعد باشد در شمال
تا نامه بجواب برسد باید که اوتاد از نحوس بری باشند و سعود بدیشان ناظر خصوصا طالع
باید که قمر در بروج مستقیمه باشد باید که قمر سریع السیر بود تا نامه زودتر برسد
بهتر آنکه خداوند طالع سعدی بود در عاشر ناظر بسعدی دیگر باید که خداوند سابع بصاحب
طالع ناظر باشد بموده باید که تیر عمل در ساعت زهره و مشتری کنند و قمر جای که آن تیر را در طالع
نهند یا وسط السما باید که طالع حدی از حدود سعود بود و حد عطارد نیکوتر باشد باید که
قمر و عطارد هر یکی در وتری باشند یا در حایز وتدی و اکثر این شروطات کتابت و تقسیم
و محاسبه را نیز نوبتی کننده است و محذورات در مخ ضررات نشاید که عطارد محترق
باشد یا تحت الشعاع یا منحوس که آن دلیل سلامت و ملامت بود در آن کار نشاید که
در یکی از اوتاد نحسی باشد که آن دلیل توقف و تعویق بود حذر کنند از ساعت زحل
و مریخ که کار بر مراد نرود نشاید که قمر تحت الشعاع بود که آن نامه بمکتوب الیه
نرسد بعضی گفته اند نباید که ماه در خانه مشتری باشد و سر ذنب نحس ظاهر است
در رسول فرستادن در این باب رجال نگاه باید داشت که حال رسول
و میزان آن برخلقت رسول است و بعد خود نگرده شود حال مرسل و رسول و مرسل الیه

ودلیل مسعی رابع هفتم است و صاحبش و آن کوکب که قمر بدو می پیوندد و آن کوکب که بدو بر
آن کس است و شرط کلی آنست که دلیل فرستنده و رسول قمر است اما شروطات خوب نیکوی
یازده است آنکه قمر متصل بود بکوکبی که مرسل الیه باید مناسبتی دارد چون
مشتری وزیر را و علما را و قضاة و مشایخ و دهاقین را و مریخ بریدن جاسوس و نظر قمر میان
کوکب بمودت آنکه از خانه یا شرف خود آنکه قمر و آن کوکب که تعلق بمرسل الیه دارد
و هر دو مجاز سعود باشند و از نحوس سالم آنکه قمر در حمل و جوزا و سرطان و سنبله باشد
که این را پسندیده است و در ثور و اسد و میزان و قوس میانه بود و در بواقی بد باشد
آنکه مستقیم طالع وقت برج آبی باشد آنکه موضع قمر برج مستقیم الطلوع
باشد آنکه قمر بزهره متصل بود آنکه قمر در حساب نور زاید بود آنکه
او و طالع از نحوس پاک باشند آنکه خداوند طالع و ماه و عطارد از منحوس
سالم باشند آنکه عطارد در وسط السماء باشد سعود یعنی در دهم یا یازدهم
وی باشد و محذورات وی دو چیز است نخست آنکه قمر در عقرب و جدی نباشد
خصوصا با اتصال النحسین دوم آنکه قمر در وبال و هبوط باشد یا در موضعی
بد ضعیف الحال بود **در کبوتر نامه بر فرستادن** مشروطات وی چهار است آنکه
قمر سریع السیر باشد تا آن کبوتر از جوارح سالم ماند آنکه طالع برج
مستقیم الطلوع

مستقیم الطلوع باشد تا راه گم نکند آنکه طالع وقت برج آبی باشد
آنکه قمر در برج آبی بود متصل بزهره و محذورات وی هم چهار است
نخست آنکه قمر بکوکبی محترق متصل باشد که کبوتر را خطر بود دوم آنکه
قمر بعطارد نپیوندد که عطارد کوکبی بسیار آفت است حذر کند از
اتصال قمر بمریخ خصوصا که مریخ در برج هوائی بود که کبوتر را
از مرغان شکاری آفت رسد چهارم پرهیز دار از پیوستن قمر بزحل که کبوتر
راه گم کند و بمکانی که از تشنگی هلاک شود **در فرزند بمکتب دادن**
مشروطات وی دوازده است آنکه طالع وقت برج انسی باشد خصوصا
خانهای عطارد آنکه طالع و صاحبش بری باشد از نحوس آنکه خداوند
طالع متصل باشد بسعدی در وسط السماء یا حادی عشر آنکه ماه مقبول
بود از عطارد آنکه خداوند خانه عطارد بعطارد ناظر باشد آنکه
صاحب بیت قمر بخداوند بیت عطارد بپیوندد آنکه خداوند خانه ماه
بماه ناظر باشد تا کار تعلیم با سانی از پیش رود آنکه ماه و عطارد هردو
از نحوس ساقط باشند آنکه قمر زاید النور باشد تا زود هنر آموزد
آنکه عطارد مستقیم و شرقی و صاعد باشد بهتر آنست که صاحب طالع

در عاشر باشد و سعود بوی ناظر   باید که قمر مقارن عطارد بود یا متصل بوی و اگر
سعدی بدین اتصال متصل باشد بسیار نیکو باشد و فرزند در مکتب آرام گیرد و همت
بر آموختن مصروف دارد و محذورات در تعلیم صنعت آنست   نشاید که ماه
بزحل و مریخ ناظر باشد   نباید که قمر در عقرب بود تحت شعاع آفتاب بود و روا
نبود که قمر در ششم و دوازدهم و هشتم طالع افتد   حذر کند از آنکه عطارد از ماه و طالع
و صاحب طالع ساقط بود   نشاید که عطارد در هبوط باشد یا راجع بود که از تعلیم
بگریزد و چیزی نخواند   حذر کند از آنکه عطارد تحت الشعاع باشد که فرزند
از مکتب نفور کند   پرهیز دارد از آنکه قمر در وبال باشد یا منحدر و ناقص النور
که این همه دلالت کند بر آنکه فرزند بدشواری چیزی آموزد و دایم از مکتب فرار
کند و بر خواندن قرار نگیرد **در ابتدای پیشه آموختن** مشروطات و مستحبات آنست
باید که قمر در خانهای زهره و عطارد بود و در حمل و حوت نیز جایز است
باید که طالع نیز یکی ازین بروج باشد   باید که صاحب طالع نیکو حال باشد ناظر
بطالع و حذر کند از آنکه قمر در خانهای زحل و نیرین و عقرب و قوس باشد خصوصا
در نیمه آخر قوس که چیزی نیاموزد **نقل و تحویل کردن** بدانکه اکثر منجمان فرق
میکنند در اختیار میان نقل و میان تحویل کردن از موضعی بموضعی و از جایی بجایی

و بعضی

و بعضی این سخن منکرند و میگویند هرگاه میان نقل و میان انتقال از جایی بجایی فرق باشد
پس باید که سه حرکتی که افتد اختیار سفر کند نباید کرد بلکه اختیار نقل و تحویل
باید کرد چه حرکت او همه در ملک و ملک او باشد و بر هر تقدیر مشروطات وی
شش نموده است   باید که قمر در ثور و اسد و دلو و حوت باشد که نهایت پسندیده است
و در باقی بروج مجسده میانه بود   باید که قمر و خداوند خانه او بسعود پیوندند
باید قمر در سیم باشد   باید که قمر زاید النور والعدد باشد   باید که صاحب ثانی از نحوس
دور بود و مقبول از خداوند خانه خود   باید که قمر بخداوند خانه گنج متصل باشد
بمودت که آن سبب کمال اختیار بود   باید که طالع و رابع و صاحبان ایشان
از نحوس پاک باشند   باید که ثانی و ثامن و خداوند ایشان نیز مسعود باشند
و از نظر نحوس مبرا   باید که صاحب ثانی در طالع باشد یا در وسط السماء یا
از جا چه آن منفعت در این کار غایت باشد بهتر آنکه سعود در رابع باشند که
آن دلیل یافتن مرادها باشد   باید که طالع برج ثابت باشد   باید که
صاحب طالع در برج ثابت باشد   باید که سعدی بطالع یا بوتد نظر کند یا بصاحب
طالع نظر باشد   باید که یکی از سعدین در رابع بود و شمس در عاشر نجابت
کار بود   باید که آفتاب از نحوس پاک بود و در مکان نیکو فتاده

باشد از طالع باید که کوکبی که ماه بدو می پیوندد ناظر باشد و صاعد و زاید در نور
و عدد و محذورات وی نحوست ن باید که قمر در بروج منقلبه باشد و در
عقرب نیز ممنوع است نباید که نحسی بطالع یا صاحب ثانی نظر عداوت کند
روا نبود که نحسی در چهارم باشد یا بچهارم ناظر که آن دلیل رنج و ملال است
حذر کند از آنکه در ثانی نحسی باشد که بیم تلف اموال بود بپرهیزد
از نحوست طالع و صاحبش و قمر و رابع و صاحبش و آفتاب که در نحوست
این دلایل خطر عظیم باشد ما در برج سعد یا ثابت فی ن محذورات وی نحوست
باید که قمر در خانهای زهره و عطارد باشد و در جدی و حمل نیز جایز است
باید که طالع یکی ازین بروج باشد باید که سعدین هر دو بقمر متصل باشند
بهتر آن بود که یکی از سعدین در طالع بود باید که خداوند طالع
ناظر باشد بطالع و سعدین و محذورات وی نحوست ن باید که قمر در خانهای
نیرین باشد و در عقرب و دلو نیز ممنوع است ن باید که طالع نیز یکی
ازین بروج بود روا نبود که نحسی در طالع وقت باشد در بنیاد افکندن
و بنا نهادن درین اختیار محذورات سی ضرر است ملاحظه حال زحل است و درین
باب صاحب کفایة التعلیم فصلی مشبع می آورد حاصلش آنست که چون بنای
خانه نهی

خانه نهی چنان سازد که خداوند چهارم زحل افتد و وی صاعد باشد در فلک ازاوج
و مستعلی در سیاره طالع و کثیر العرض در شمال و ناظر با آفتاب و مشتری تا آن خانه
بزرگ و بلند و با شکوه آید و اگر در برج دراز مطالع باشد هم بلند آید اما
اگر زحل در برج کوتاه مطالع باشد پست آید و بروج دراز مطالع از اول
سرطان است تا آخر قوس و زایده المطالع نیز گویند باید که ماه در برج
خاکی بود و قصرانی گفته است که در بروج مجسده باشد و بهترین سنبله است و محمد
ایوب گوید باید که در برجی ثابت باشد و بهترین اسد است و ثور هم نیکوست
و حکیم غزنوی گوید بهترین برجها برای بنا دلو است و میزان برای ارتفاع
نیکست اما منقلب است باید که ماه زاید باشد در نور یا در حساب یا در هر دو
باید که قمر صاعد باشد در شمال و اگر با این حال سریع السیر بود نهایت کار باشد
باید که قمر متصل باشد بکوکبی سعد که آن کوکب قریب العهد باشد بشرق
و اگر آن سعد خداوند خانه قمر باشد و مقبول از وی بود شرط که در وتد بود
یا مایل باید که قمر بروز در تحت الارض بود و بشب فوق الارض باید که ماه
روی بشرف نهاده باشد از هبوط باید که قمر در برجهای دراز مطالع بود که آن
دلالت بر نیکوئی بنا دارد تا تمام کند باید که آغاز بنا از هشتم ماه بود تا چهاردهم

که وقت کمال از دیار نور اوست باید که ماه متصل باشد بسعود از تثلیث یا تسدیس یا مقارن ایشان باشد باید که سهم السعاده در بنا از اوتاد باشد مسعود بسعدی و مقبول از خداوند خانه خویش بنظر مودت و اگر در چهارم باشد آن بنا مبارک و میمون بود باید که وتد الارض سعد چند انکه توانند اصلاح کنند که صلاح خانه چهارم که دلیل مسکن است بسیار از شرایط کلیه گرفته‌اند پس باید که از نحوس دور باشد و بسعود نزدیک باید که خداوند طالع و رابع و قمر و صاحب بیت قمر متعاون یکدیگر باشند از انواع قبول باید که قمر و مشتری هر دو نیز و مشتری در وسط السما باشد یا در یازدهم تا آن بنا بخیر و خوبی کرده شود باید که زحل بی خطر نحس در رابع و زهره و قمر با او بنظر مودت که در آن خانه آب روان حاصل آید خاصه که استعلاء قمر بر او باشد چه اگر زحل مستعلی بود آب البته پدید آید باید که زهره در چهارم باشد بقران عطارد تا آن بنا نزه باشد و بتصاویر آراسته گردد اگر زحل در چهارم نتوانند کرد باید که او را قوی حال گردانند و متصل سازند بطالع و رابع و خداوند طالع و برج ارض باشد و مشرقه بود و دور از نحوس باید که طالع یکی از بروج ارضی باشد و آتشی نیز جایز داشته‌اند باید که خداوند رابع هم چنان بود که خداوند طالع گفتیم

باید که

باید که قمر از عقده جوزهر در گذشته باشد بیشتر از سه درجه و مشتری منصرف بود باید که خداوند خانه ماه ناظر باشد بماه از تربیع که آن دلیل نیک بود و در مقابله او خاصیت نیست اگر قمر در ثور بود و زهره قوی حال بنا بر خداوند شش مبارک آید گفته‌اند از بهترین شروط آنست که ذنب در دوازدهم طالع افتد و در این نحو بتحقیق معلوم نیست مگر آنکه راس در ششم دلیل صحت و سلامت است باید که از ثوابت ستارگانی که بر نراج علویین اند در ربع از اوتاد باشند یا با ماه یا با سهم السعاده باید که خداوند جزو اجتماع یا استقبال مقدم در وتدی افتد یا در مایل و مشرقه و مسعود بود باید که سعدین یا یکی از هر دو در وتد الارض باشند و یکی در عاشر و دیگری در رابع پسندیده باشد و دلالت کنند بر دوام سرور و بسیاری خیرات باید که خداوند طالع ناظر بود و بقمر و در تحت الشعاع نبود و بری باشد از نحسها پسندیده تر آنست که در بناها باید از طالع وقت یکی از بروج ثابته کنند و بروج مجسده نیز که طالع باشد مگر قوس باشد آن بنا تمام نشود و بعضی گفته‌اند حوت نیز جایز است که خانه مشتری است و در بروج منقلبه صلاح نیست اگر خواهند که بنا بلند بود باید که اتصال دلیل بکوکبی فوق الارض اختیار کنند و غایت

آن بود که بسمت الراس نزدیکتر بود   باید که آن کوکب صاعد بود در
افلاک و در عرض شمال و دلیل نیز صاعد و مسعود باید و اگر بنا بایست
خواهند اتصال قمر بکوکبی تحت الارض حذر کنند تا ایام و در جنوب
و محذورات دیگر شناخته شده است   احتنب لذ مریخ چه اکابر گفته اند
که مریخ را هیچ حصه نباشد در بنا و نهادن که آن دلالت کند بر تباهی کارها
و ویرانی عمارتها پس شاید که قمر و خداوند خانه او و سهم السعادة منحوس باشند
بد و اگر اتفاق افتد که ازو نظری باشد بطالع یا بیکی از دلایل باید که
زهره قوی حال باشد و بدو متصل زیرا که میان زهره و مریخ صداقت
و نظر زهره بدو تدارک نظر او کند   شاید که میان زهره و زحل اتصالی
باشد   شاید که قمر با زحل یا ذنب نباشد که بسیار نکوهیده بود   شاید
که زحل بد حال و منحوس در رابع بود یا طالع که آن دلیل رنج و مصیبت
و خرابی و تیرگی و غم باشد   شاید که خداوند خانه قمر ساقط بود از قمر
یا خداوند طالع از طالع که آن دلیل تمام ناشدن بنا باشد   شاید که خداوند
طالع یا صاحب بیت قمر تحت الشعاع بود یا منحوس که دلیل فوت صاحب آن
بنا باشد پیش از اتمام   شاید که ماه ناقص النور و الحساب بود

نشاید

شاید که مریخ بوتدی ناظر بود یا در وتدی بود خصوصاً طالع
و رابع که دلالت کند بر سوختن بنا و واقع شدن جنگها در آن
موضع و در آمدن دزد و فتنها و خون ریختن   اگر شمس
و خداوند چهارم هر دو تحت الارض باشند یا تا از زیر زمین
منکسف بود یا هر دو در درجه مظلمه باشند یا صاحب رابع محترق
بود آن بنا تاریک و دلگیر و بی هوا آید   شاید که صاحب طالع
منحدر بود یا در حرام باشد که آن خانه از بهر اداء دین فروخته شود
در جامع شاهی آورده است که شاید که زهره و مشتری بهم بوند
بهر اتصال که باشد و این سخن بسیار نادر افتاده و سر آن مفهوم نیست
بدترین حالها آن بود که ماه جنوبی هابط باشد و گفته اند بدتر
آنست که ما بین المیزان و الجدی باشد   شاید که صاحب طالع و خداوند
خانه قمر راجع و محترق باشند که مسکن در آن بنا آرام نگیرد
شاید که صاحب ثامن بطالع و خداوندش ناظر باشد که آن دلیل
آفت و محنت بود   نباید که خداوند هفتم بقمر نیز متصل بود
و اگرچه سعدی باشد چه درین حالت بالعرض نحس شود

باید که اثنا عشریه وا لیعنی کوکبی که دلیل آن شهر است
آن نیز مسعود باشد و قوی منظر بود   حکیم بطلمیوس گوید
که در بناء شهرها باید که ثوابتی که بر مزاج زهره و مشتری
باشند در اوتاد افتند که ثبات و بقای آن شهرها در بسیار
سالها بر حال پسندیده و عدم تغیر از آن حال حاصل شود و از
جهت سعادت مزاجها و بطوء حرکات و در بنای سراها که آن
ثبات و بقا ممکن نباشد کواکب متحیره که بطبع سعد باشند
بکار دارند   باید که در بنای حصارها از ثوابت رجل الجوزا
یا ممسک الاعنه یا کواکبی که بر مزاج علویین باشند بر حاق درجه
طالع افتند یا عاشر یا درجه سهم السعادة تا نیکو و پایدار بود   بهتر
آنست که در منتهی ابنیه بناها طالع وقت اسد کنند که برج ملوکیت و ثبات
او نیکه از عقرب دولت   و دیگر بروج ثابته نیز شاید اما بانظر مشتری
باید تا نیکو آید و محذورات دیگر همان محذورات
سابق است و آنچه خاصه این حقیر است شاهت شده است   شاید که طالع

برج ثابته

برج ثابته که مریخ را در ان حظ بسیار باشد   حذر کنند از آنکه خداوند عاشر بنا راجع
یا محترق باشد   روا نبود که ماه بمریخ پیوندد که دلالت بر قلت خیر و تباهی حال مردم
آن شهر باشد   شاید که ماه بزحل بد حال پیوندد که سبب آفت و رنج ساکنان آن بلده
باشد   شاید که مریخ بسهم السعادة و خداوندش متصل بود که آن دلیل خرابی و دشوار حال
ساکنان آن شهر و کمی نعمت باشد   شاید که زحل با سهم باشد که در ان شهر ضرر اندک
بود و دشمن همه وقت قصد آن ولایت کند   اگر زحل و مریخ هر دو با سهم السعادة
باشند یا با صاحبش یا صاحب طالع یا با خداوند و را پیوسته در ان شهر جنگ و شغب
بود   علی بن کویه چنین گفت که مریخ را در قطعی که از زیر زمین و ذر طالع در ابتدای بنای شهرها
و اگر میسر نشود باید که مشتری را در قوی کنی که مشتری دفع آن فصل بکند   **ویران کردن
بناها**   شروطات دیگر چهارده است   ا باید که قمر هابط باشد در جنوب   ب باید
ماه از نحوس کرده بسعود متصل و در حال آنکه آن سعد که قمر بدو می پیوندد منصرف شده باشد
و صاعد و مستقیم و اگر میسر نشود باید که قمر که متصل شود بخداوند خانه خویش بود   ج
تا آن ویران گردد و اگر از تربیع یا مقابله بگردد دشوارتر باشد   د باید که طالع
برجهای هوائی یا آتشی باشد   ه باید که قمر و خداوند طالع در یکی از بیوت هوائی
و ناری باشد   و بهتر آنکه طالع برجهای زراعی طالع باشد و پسندیده تر آنکه خداوند

که آن خانهٔ مرگ و خرابی است   در خداوند سال رس همین تدبیر
رعایت باید کرد که بطالع و صاحب طالع و قمر ناظر بنا باشند
در بنا شهرها و حصارها   شرایطی که در باب بنا نهادن گفته شد
ملاحظه باید کرد و آنچه خاصهٔ این باب است بحیره امر دیگر است
بطلمیوس گوید چون خواهند که در موضعی شهری بنا کنند
بباید نگریست تا آن زمین از کدام اقلیمست و دلیل آن
اقلیم کدام کوکبست و او سعد است یا نحس و کدام برج حصهٔ
اوست باید کوکب که نباشد   باید که در آغاز بنا مشتری مقارن
وی باشد یا در وتد باشد و اگر مشتری کوکب دلیل باشد باید
که با یکی از ثوابت باشد که بر مزاج وی باشند   باید که ماه سو
بصلاح آورد و بمشتری و زهره ناظر باشد و یعقوب بن قصر گوید
که درین اختیار اصلاح حال قمر از اصلاح صاحب طالع
موافق تر است   باید که ماه بتثلیث طالع بنا افتد که
آن دلالت

آن دلالت بر نیکوئی حال کند   باید که طالع یکی از خانهای
مشتری باشد   باید که خداوند ساعت بنا سعدی قوی حال
باشد   باید که خداوند حد خداوند ساعت بود بهتر باشد
باید که ستارهٔ دلیل آن شهر در شرف یا فرح بود   باید
که آفتاب در برجی ناقص المطالع باشد   باید که آفتاب
در حد سعدی بود   باید که سهم السعادة و خداوندش در برجی
سعد باشند   باید که قمر با سهم السعادة بود یا صاحبش ناظر
که آن سبب فراخی نعمت بود در آن شهر و نیکوئی کار ساکنان
آن شهر   باید که سهم السعادة تباه بود درین باب سهم الغیوب
بجای او بکار توان داشت   باید که زحل سوی زهره و مشتری
بصلاح آرند که آن دلیل کند بر دیر ماندن شهر و آبادانی آن
و بسیاری مردم در آن و کثرت خیرات و صلاح کار
متوطنان آن شهر بر مقدار قوت مشتری   باید که اثنا
عشریهٔ ماه در موضعی سعود باشد و قوی بود بنظر سعود

طالع مزاج بود و ناقص در سیر و متصل نباشد با ناقص السیر که آن نیز بطی بود باید که
ماه منصرف بود و ناقص هم در نور و هم در حرکت باید که از ثوابت آنها که بر
مزاج نحسین‌اند چون منکب الاسد و مانند آن در حاق درجه طالع یا عاشر یا اوتاد
دیگر باشند یا ماه و درین باب از شعری یمانی که بر مزاج مریخ و عطارد است شامی خال
خاصیتی عجیب دیده‌اند باید قمر زائل بود از طالع و متصل باشد بکوکبی که زائل
نبود از طالع باید که ماه اگر فوق الارض باشد دفع تدبیر خود بستاره کند که تحت
الارض باشد و اگر تحت الارض بود دفع تدبیر خود بستاره کند که فوق الارض
و هر کوکب که بکوکبی دیگر بپیوندد که آن را در آن خانه حظی باشد چون شرف
و حد و مثلثه و وجه و مانند آن باید که ابتدای تخم عمل از بیست و سیم ماه باشد
تا آنگه که وقت کمال انتقاص نور است اگر خواهد که بنائی بازگرده نشود
باید که ماه بجد او نه خانه خود با آفتاب ناظر بود که اگر از آن ساقط باشد
هرگز آباد نشود طبری آورده است که اگر طالع اسد باشد و قمر در عقرب بود
و از آفتاب ساقط ممکن نبود که هرگز آن جای آبادان نشود الا
ما شاء الله باید که زحل در اوتاد باشد ساقط از قمر و ضعیف و منحوس بود و مجرد در
[illegible] جبرا است [illegible] که ماه بستاره راجع پیوندد [illegible] که خداوند طالع راجع
یا محترق بود [illegible] که صاحب [illegible] من

در طالع باشد که در آن گشته ده را بر بود **خریدن باغ و بستان و ضیاع بجهة زرع** شرط آنست که سعود
بر او نظر داشت باید که ماه در بروج ارضی باشد باید که اوتاد ثابت باشند بسعود خاصه و اگر کوکب
در آن حظی باشد او را بود و اگر خداوند برج در شرف باشد بهتر باید که نحوس از طالع ساقط
باشند و اگر مریخ در ششم باشد و زحل در دوازدهم بود نیز بهتر و برعکس نیز روا نبود باید که قمر
متصل نباشد بسعود باید که زحل ناظر بسعود باشد و بعضی از نحوس را قمر زائل کننده و در آن
محل نشسته جز اگر زحل مشتری ناظر بود دلیل آبادان سازد [illegible] باید که قمر در اول
ماه بر تثلیث زحل یا تسدیس او باشد باید که زحل در یکی از حظوظ خود بود باید که
از [illegible] ساقط باشند باید که نیرین قوی حال باشند در وتد یا مائل و سعود بنظر سعود
باید که رابع و خداوند او مسعود باشند که صلاح رابع نکوتست باید که شمس در حیز [illegible]
نکتیست [illegible] آنکه ضیاع و عقار [illegible] آورده و گفته‌اند درین اختیار اصلاح هر چهار
ضروریست زیرا که طالع دلیل زمینی است و عاشر دلیل درختی و رابع دلیل [illegible]
و سابع دلیل زراعت و صلاح حال آن پس هر چهار باید که صالح باشند و الیاس [illegible]
که بر طالع و خداوند دلیل زمین است و عاشر است آن و مشتری و ستاره که ماه از او برگشته است
دلیل خریدار و وسط السما دلیل درختان که در او بود و سابع دلیل نباتی که از و خیزد و رابع
و صاحبش دلیل عاقبت [illegible] و آنکه ماه بدو پیوسته است دلیل عاقبت [illegible]

دلیل که قوی‌تر بود حال مولود از دیگری بهتر بود و منکس بالعکس باید که ماه در حساب زایل نبود
و اگر بود در شرف خود باشد بهتر باید در وسط السماء و خداوند طالع بود و نگرد بهتر باشد باید که ماه
و خداوند خانه‌اش خالی باشند از نحوس باید که طالع برجی خاکی باشد
و اگر ثابت بود اولی باید که سهم السعادة و خداوندش مسعود باشند
تا خیر و برکت یابند باید که خداوند اثنا عشریه قمر و سعود ناظر باشد
باید که صاحب تاسع نیز از نظر سعود محفوظ باید که سهم السعادة و الضیاع
در موضع نیکو افتد و قوی حال باشد و خداوند ساعت ... جهات ... زن [illegible]
[illegible] یا [illegible] باشد یا در [illegible] نشاید که وتد الارض برجی
آتشی باشد یا کوکبی آتشی آنجا باشد ضیاع از بیابانی خلل پذیرد
نباید که خانهٔ چهارم برجی آبی بود و زحل در وی یا از وتدی ناظر
بود او آن نیز سبب تباهی زرع باشد روا نبود و وسط السماء برجی
آبی بود و مریخ در وی یا از وتدی ناظر بود او دلیل فساد میوه‌ها باشد جوی کندن
آب ملکی [illegible] شیر [illegible] باید که وتد الارض متعلق بمواضع سکون و لله
برج ثابت باشد باید سعود در اوتاد باشند خصوصا در رابع باید که خداوند
اوتاد مشرقی باشند و زایل [illegible] در شمال [illegible] دلیل انتظام کار و دوام

و ثبات باشد

و ثبات باشد و در این کس شاد و ماند [illegible] آید باید که ماه بسعود پیوسته بود [illegible] بود
در حساب صاعد و در شمال باید که طالع و خداوندش مسعود باشند باید که حصه طالع
بقمر ناظر بود باید که [illegible] بمودت [illegible] و [illegible] وی [illegible] نشاید
برج منحوس بود که بیم آفت عظیم باشد چون خرابه و سوختن و در آمدن دزد و حرب
و فتنه و [illegible] آن نشاید که رابع زحل منحوس بود سبب تباهی و فساد آن جایها
بوده بزلزله و خسف و مانند آن جو کندن [illegible] و حوض [illegible] دوم [illegible]
باید که ماه تحت الارض باشد در [illegible] یا [illegible] و اگر فوق الارض باشد باید در [illegible]
[illegible] باشد باید سعود ناظر باشند از برج ثابت و اوتاد [illegible] مشتری از وسط السماء
[illegible] و اگر مشتری [illegible] شود [illegible] بسته [illegible]
[illegible] باید مشتری در [illegible] بودن مشتری [illegible]
کاریز [illegible] نیز [illegible] نیکو باشد باید زحل [illegible]
بود [illegible] باید ماه زحل ناظر باشد از تثلیث [illegible] تا [illegible] آید
ماه در بروج آبی بود و در [illegible] دلو نیز روا [illegible]
از بروج [illegible] باید که زحل در [illegible] باشد از [illegible] قوی حال [illegible]
[illegible] اگر ماه به تربیع آفتاب باشد و ناظر بود بسعود [illegible] بود باید

و خداوند چهارم در موضع نیکو بود و مسعود و قمر صالح باید که خانه هشتم المنحوس باشد
تا زودتر تاب بیند باید در طالع وقت برجی باشد که با آب باشد و بدین کار زحل دلو حوت
نیست بود باید که نحس باشد که مایل باشد و طالع ناظر بود و بنظر بوده باید که صاحب بیت
قمر در برج ثابت باشد قمر ناظر و در برج ذو جسدین هم روا بود [illegible] آبی است
نشاید در ماه مقارن با مریخ باشد [illegible] بود ولیکن تمامی بود و گفته اند نشاید قمر
اتصال دارد با شتری بهیچ وجه نباید که بکار [illegible] نحس بود [illegible] با شمس [illegible]
جوی و انباشتن چاه باشد نشاید در اضافه طالع بنظر نحس بود یا راجع یا ساقط [illegible]
باشد بسیار جدل گفته و گفته اند بودن او در مقارنه نحسین بهیچ کار نیک نباشد یا آنکه [illegible]
[illegible] بیرون رود نشاید نحس تحت الشعاع باشند خصوصا در وتد رابع [illegible]
بود در [illegible] فتح آب بند در جویها [illegible] کار زیر کنند [illegible] آنچه خاصه [illegible]
اختیار بود آن است که باید قمر میان طالع دهم یا میان چهارم و هفتم باشد که [illegible] از آن
دور ربع زیر آید و اگر قمر تحت الشعاع باشد باید متصل بود با سعد فوق الارض
باشد که آن پیوسته روان [illegible] آب [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] کنند از بودن قمر در ربع [illegible] و آن میان چهارم و طالع و [illegible] هفتم
بود [illegible] آنکه آب از آن جوی [illegible] باشد [illegible]

بالمسالت

بلست آ باید که ماه در برج آبی بود یا خانها کیانکه بسیار گویند طالع و خانه ماه برج [illegible]
باید و بهترین حرکت [illegible] حکیم سنجری گفته که قمر در برج ثابت باید و بهترین برجی از [illegible]
آنکه دلو [illegible] گفته که گوید قمر در برجی در از مطالع باید تا آن درخت [illegible] و آن
برج ثابت باید تا [illegible] باشد و طالع نیز برجی [illegible] باید [illegible] ماه در طالع باشد
تا درخت زودتر بر آید باید که [illegible] متصل باشد بسعدی و آن سعد در طالع یا [illegible]
بود تا درخت نیکو [illegible] او بهتر باشد باید که خداوند طالع [illegible] زود
[illegible] آورد و دو بار گرفتن [illegible] باشد که طالع ناظر بود اگر ناظر نبود فایده ندهد [illegible]
[illegible] نباشد باید که زحل قوی حال باشد و در وتد [illegible] در طالع [illegible]
خطی بود بهتر آن است که طالع یا خانه ماه برجی باشد که دلیل آن درخت بود [illegible]
برج [illegible] اگر ماه در برج [illegible] باشد که خداوند خانه او ناظر بود [illegible]
[illegible] باید [illegible] و طالع بنظر سعود [illegible] باشد باید ماه ناظر باشد [illegible]
[illegible] باید زحل [illegible] یا شرف یا فرح بود باید که [illegible] سعدی [illegible]
[illegible] ناظر طالع باید که [illegible] سعود باشند باید قمر [illegible]
بود دور [illegible] تا درخت [illegible] باید [illegible] ماه [illegible] ناظر بود [illegible] آن درخت
[illegible] بود [illegible] طالع [illegible] باید [illegible] ناظر بود [illegible] نظر

سوده از خانه خود یا از شرف یا از موضعی که او را در آن حظی باشد اگر قمر در ثور بود و سعدی
ناظر بود از تثلیث یا از تسدیس از میوه آن درخت نفعی تمام بمردم رسد اگر قمر در برج بادی
باشد و سعدی متصل درخت زودتر بر آید و بهتر ببالد و میوه بیشتر دهد اگر درختی کاری که او را نقل
آن مطلوب است چون خرما و جوز و مانند آن باید که طالع آن ساعت قمر در برج ثابته بود خاصه ثور و دلو
و طالع نیز یکی از این بروج باشد و صاحب بیت نیکو حال و اگر درختی خرد نشانند باید که دلو و حوت باشد
و مانند آن باید و قمر در طالع باشد تا بسیار آید و محمود شود باید که مقارن زحل متصل
بکوکبی مانند که بپای درخت فاسد حال و منحوس باشد باید که ماه متصل باشد بمریخ یا با آفتاب
بتخصیص از بروج ناری که آن درخت خشک شود اما درخت بود از جای ... نشاید خداوند
خانه ماه منحوس بود منظور بنظر نحوس که آن درخت از میوه آتش نخورد و ممکن
در آن آفت رسد نباید که صاحب طالع غربی منحدر باشد که درخت در شاخ زند
نشاید که خداوند خانه ماه محترق باشد که آن ... درخت ... خلاف حد
کنند از نحوس و سقوط صاحب طالع از طالع که منافع از آن درخت بر نخورد
از نظر مریخ بطالع بهر وجه که باشد که آسیب ناپسندیده بود در آن هر تخم افکندن باید در جنوب
ثور برست و تخم افکنند او مشتری را در روید و جدی باشد و در زیر نحوس گویند گشتن جدی
رست و درخت ... ثور سلیم الصلاح آورد و هر یک از اینها از شر ...

کلیه باشد

کلیه باشد اما شرط خرثیه دهد باید که طالع برج خاکی یا آبی باشد و خاکی بهتر
باید که خداوند طالع در برج منقلب بود باید که صاحب طالع برکاتی باشد از نحوس
و ناظر بود بطالع و بخداوند خانه خویش باید که ماه در برج منقلب باشد خصوصاً
سرطان و جدی نیز نیکو باشد باید که قمر زائد النور بود و در عدد و حساب
باید که قمر از تحت الشعاع دور بود و از مناحس سلیم باشد باید که رابع و خداوند
وی مسعود باشند باید که صاحب طالع زائد النور باشد ناظر بطالع
و قبول کند او باید که قمر در حوت باشد متصل بزهره تا هر که او را بر آید هر
چیزی را رنگ و بوی دهد چون زعفران و معصفر بهمین معنی رعایت باید
اگر قمر در بروج بادی باشد و نیکو کبی سعد متصل رستنیها بر آید اما بالید نش منوط
بود و اگر در بروج آبی بود زودتر بر آید و بهتر ببالد و محفوظ از آفات وی
چهارگانه نشاید که قمر ناقص النور باشد که آن تخم تباه شود یا جز یکی کوید
در این اختیار اگر قمر را بوجهی نقصان باشد هیچ جز از آن تخم بصلاح
و منفعتی بخداوند کشت نرسد نباید که نحوس بطالع نظر باشد و صاحبش
را آن زرع را آفت رسد نباید که قمر بزحل متصل بود و بنظر عداوت هر چه
بکارند دیر بر روید و نشو و نما اندک پذیرد نشاید که قمر بمریخ متصل بود یا بنظر او باشد

در آن کشت از باد و آفتی تباه نشود **تخم در زمین کردن** شرطهای وی پنج است باید که ماه
در بروج کثیرة الولد باشد و آن مثلثه آبی و جدی است و بزعم بعضی منزلها نیز
بسیار فرزند است باید طالع نیز یکی از این بروج باشد باید که صاحب طالع نیکو
حال باشد و بطالع ناظر باید که سعدی در رابع باشد یا در خامس باید صاحب خامس با صاحب طالع متصل
قبول بود و اگر کدخداوند چهارم نیز بطالع ناظر بود نکو در غایت کار باشد و مجموع این مراعات
باید که نحسی در طالع باشد و در طریقه مجموعه نیز بد است **باجاره دادن زمینها** شرطهای وی آنست
باید که طالع سعود باشد چه آن دلیل موجر است و ماه دلیل مستاجر و وسط السماء دلیل بدل
اجارت و چهارم دلیل عاقبت پس اگر طالع قوی حال باشد اجارت دهنده منتفع تمام رسد
و اگر طالع منحوس باشد پشیمانی بار آورد و سرانجام بر دو انکار کشد باید که قمر نیک حال باشد
و در بروج ارضی تا اجاره ستاننده منتفع گردد باید ماه منصرف باشد از سعدی
و متصل بسعدی و آن هر دو سعد یکدیگر را ناظر باشند نظر مودت اولی باشد باید
که ماه بکدخداوند خانه خود ناظر باشد باید که خداوند خانه ماه از مناحس دور باشد
باید که اوتاد السعود مزین باشند خصوص وسط السماء تا مستاجر را بانتفاع دلخوشی
باشد و کار برمراد رود و مستاجر عذری نیاورد باید که خداوند طالع ...
یا مقارن صاحب طالع باشد و سعدی بدیشان ناظر بود اگر رابع قوی حال باشد
خداوند

و خداوندش نیکو حال و بطالع ناظر آن اجاره مبارک آید و مجموع مراعات احوال
اینها باشد **دفینه نهادن** شرطهای وی هفت است باید قمر تحت الشعاع باشد تا آن سر پنهان ماند
باید که طالع و خداوندش هر دو سعود باشند باید که قمر بکدخداوند طالع ناظر بود و نظر مودت
باید خداوند هشتم و رابع هر دو ثابت باشند از زیرین باید که صاحب طالع قوی حال باشد
و سعود متصل بکدخداوند طالع باتصال مجموع تا آن مال ضایع نشود باید که قمر در بروج منقلبه
باشد و اگر بتثلیث زحل بود نیکو آید باید که خداوند بیت المال جمیع بود و اگر در وتد
باشد بهتر و مجموع مساعد وی در روز نیابد قمر و خداوند خانه او و خداوند طالع و
منحوس باشند نشاید که قمر در عقرب و قوس باشد که بسند **دفینه بیرون آوردن**
شرطهای وی سه چیز است باید که قمر و صاحب طالع متصل باشند بدلیل دفین باتصال قبول
باید صاحب مستحق نیز بدلیل دفین پیوسته بود باید که سعدی در اوتاد
باشند و مجموع بهر بودن بحسب در اوتاد موجب تمامی بودن یا مانعی بدید
ودیعت نهادن و امانت سپردن شرطهای وی سه است باید که قمر یکی از سعدین بالعطا
متصل باشد در تحفه الاتصالات که قمر در بروج منقلبه و وبال نیز خطرناک است و مجموع
وی خود ... بود و دیگر احتراز باید کرد از ضعف مشتری اما دلیل امانت
و اگر نیک حال نبود در این باب قصوری پیدا شود **نادو دانه آب** شرطهای

وی چهار آرا باید که قمر در بروج ابی باشد باید که طالع نیز یکی از این بروج بود باید که سعدین
بطالع ناظر باشند باید که روی ناودان و ابرآبها بجانب مشرق و شمال باشد و این نکته
در باب نجوم چندان محلی ندارد و اما اکابر در کتب اختیارات برین موجب ذکر کرده
و گویا بتجربه معلوم فرموده اند که چون چنین باشد خیر و برکت از آن موضع پدید آید
و مجد را روی آن آب که نشاید که روی ناودان و آبراه بجانب جنوب و مغرب بود
در تباه و ناپسندیده بود در نوع مباشرت شرط وقت وی بنجف است باید که قمر در حمل و اسد
و میزان و جدی باشد که آن دلیل بود بر زیادتی نشاط و اقع و قوت جهد باید کرد
تا قمر متصل بود بزهره که آن دلیلست بر خرمی و زیادتی شهوت باید که ما ناظر بود بمریخ
بنظر دوستی زیرا که آن دلالت بر قوت تمام کند بهتر آن باشد که قمر از مریخ منصرف بود و بزهره
متصل و بر عکس نیز نشاید اگر با آفتاب متصل باشد دلیل بود بر دیگر بار رغبت کردن
و ازدیاد محبت و کثرة اللذه اگر خواهند فرزند بپدر نیاید باید که قمر در بروج عقیم باشد
و آن جوزا و اسد و سنبله است و طالع نیز برج عقیم باید و قمر از سعدین منقطع و اگر در جهت
بود لذت زیاده باشد خصوصا نظر مشتری نیکو حال هم در برج بادی نیز همان خاصیت
دهد اما در برج آتشی زن را علت افتد و خرمی بیفزاید و محمود است اما ... ن بد
که قمر بزحل متصل باشد که آن دلالت کند بر سستی و انقطاع نباید که زحل در طالع باشد

و از آن دلیل تمامی

و آن دلیلست بپایداری و خلف بودن **در طلب فرزند کردن** شرط وقت وی شناختن ده است باید که قمر
در برجی کثیر الولد بود چون سرطان و عقرب و حوت باید که طالع و قمر نیز یکی از این
بروج بود باید که قمر بمریخ ناظر بود و هبوط بود بهتر آن باشد که قمر از سعدی منصرف باشد
و بسعدی متصل باید سعدی در طالع یا وسط السما یا ... جا بود باید که قمر و صاحب
خامس بطالع نگرد و بود ده باید که قمر در یازدهم یا نهم باشد و صاحب خانه از شمس بعلی ناظر صاحب سرطان
الکفایه گوید بهتر آن است که آفتاب در جوزا یا در سرطان بود اگر فرزند نرینه خواهد
باید که قمر در برجی مذکر بود در شش یا شمس و خداوند طالع و صاحب بیت قمر و خداوند
خامس در بروج یا در ارباع مذکره باشد و اگر انثی خواهد این دلایل در بروج یا ارباع
مؤنثه باید باید که در طلب مذکر عدد ساعات معوجه ماضیه از روز یا شب فرد باشد
و در طلب مؤنث عدد آن ساعات زوج بود طلب ذکور باید که در ربع اول روز باشد
و نیمه شب ... و در این وقت نطفه بهتر گیرد و در طلب اناث باید که در ربع آخر شب باشد
در طلب بنین خداوند عشر کوکبی مذکر باید در برج مذکر ... و در طلب بنات
بر عکس باید که خداوند خامس مشتری باشد و نیکو حال باید که طالع برجی مستقیم الطلوع
باشد باید که قمر از احتراق خارج بود و محمود است وی چهار چیز را نشاید که قمر
در درجات محترقه باشد نباید خداوند عشر در طالع و خامس بود ... نیز

از رجعت و احتراق و نحوست حایض خاص حذر کنند از قمر و زهره که دلیلست بر حال
فرزند بود **نظر بیرون آوردن طفل مرده از رحم** مستحبات وی پنج است باید که ماه ناقص النور باشد و صفر
بر زهره و مشتری ناظر بود بنظر مودت و تربیع نیز جایز داشته اند بهتر آنکه از شعاع قمر
کامل باشد باید که خداوند طالع و قمر در بروج مؤنثه مستوی الطلوع باشند باید
که طالع نیز یکی از این بروج باشد و سعدی بوی ناظر و نحوس از وی ساقط شرطست
در شیر دادن بکودک شرطهای وی چهارست باید که ماه اندک نور بری بود باید که زهره
مستقیم السیر باشد باید که قمر بسعود خصوصا بزهره متصل باشد باید که زهره در حد خود و
منحوس بود و نحوس از وی ساقط رجعت و احتراق زهره **در ساختن زینه جامه برای فرزند** شرطهای وی شش است
باید که طالع وقت حمل باشد یا سنبله یا اول قوس باید که طالع و صاحبش مسعود باشند
و آن دلیل حسن تربیت بود باید که قمر از نحوس بری باشد که آن دلالت بر فقدان غذا
و شورش های طفل کند باید که صاحب خانه خود متصل بود باید که مریخ ساقط باشد
باشند بمودة تا مولود تربیت تمام بیابد باید که قمر محصور بین السعدین باشد تا داد
بر شفقت بود و نحوس ساقط پنج است باید که یکی از نیرین منحوس باشند
خصوصا نحس صاحب خانه رابع بود که کودک در خطر باشد باید که نحس در دوم بود
و غذا و شورش حذر کنند از آنکه قمر محترق باشد تا طفل تربیت تمام

نیابد و دایه بروی مهربان نبود روا نبود که زهره و قمر از طالع ساقط باشند چنانکه دلایل سعود
هم بود نباید که صاحب سابع و عاشر بد حال باشند و از طالع و صاحب طالع ساقط
در دایه و کودک هر دو سعد بود **در باز گرفتن کودک از شیر** شرطهای وی پنج است باید که ماه از کار باشد
از شعاع آفتاب هفتاد درجه و بعضی نود درجه گفته اند باید که ماه متصل باشد بکوکبی که او در
خانه خویش و کبر لعل طالع در کتاب تحفة الملوک آورده است که در این اختیار باید که قمر
خداوند خانه خود سعد به بیند مگر که خداوند خانه وی آفتاب بود که نظر از آن
بلکه دیگر بسیند بیره نبود باید که خداوند خانه ماه با صاحب طالع در بروج ارضی باشد
و نیک حال بود باید که طالع یکی از خانهای مشتری باشد باید که ماه در برج ابا بود که سعود
بسعود و نحوس از اضداد اینها باشد دیگر آنکه شاید که طالع خانه زهره بود
و آن دلالت کند بر آنکه مادر آن فرزند بجز آن فرزند هیچ فرزند دیگر نزاید
نهادن کودک بگهواره شرطهای وی پنج است باید که ماه در برج سعود باشد و بعضی گفته اند
در یکی از بروج ثابته و سرطان و میزان نیک نبود چنانکه در سنبله و دلو باشد باید که قمر
بیت السعدین باشد باید که طالع و اوتاد از نظر نحوس پاک باشند باید که قمر در وتد با طالع
باید که مستولی بر طالع یکی از سعدین باشد و نحوس ساقط وی در وی ضرر است شاید
که خداوند خانه ناظر باشند یا در یکی از اوتاد بود

نباید که قمر و خداوند طالع سعد صاحب نحس مستولی و ثانی عشر ناظر بود که آن موجب رنج و خلل
گردد و ملکی کرمانی ظهره گفته در رنج تمام رسد **نو بریدن و پوشیدن و دوختن** بدانکه در این اختیار [illegible]
از جملهٔ تمام کردن چه نو بریدن و پوشیدن لباس در زمان اثر عظیم است و شک نیست [illegible] قمر در برج ثابت
باید که زهره نیکو حال باشد که کوکب زینت است و خوشحالی او بسیار نیکو بود و نباید که ماه در اسد باشد
که بسیار بد بود و آنچه عوام منجمین گفته اند که ثابت ترین برجها اسد است و چون ماه در اسد
باشد جامه نتوان پوشید که بسیار با صاحبش بماند سخنی تمام نیست زیرا که آنکه بسیار
بماند بد نیست [illegible] که کسی با دوستی جامهٔ نو در پوشیده و ماه در اسد بوده چون
بر آن حال وقوف یافته فی الحال بیرون کرده و دیگر نپوشیده و اگر بر این حال [illegible] تأمل نمایی فی الحقیقه
پس بر بنا بر وجهی تشنیع آن جامه از روی [illegible] بر کنند پس [illegible] فاصله [illegible] دیگر است
در این معنی بیرون [illegible] نبات [illegible] خواجه نصیر الحق والدین قدس سره در شرح
کلمات بطلمیوس در تفسیر این کلمه الملابس [illegible] و عملها او استعمالها [illegible] والقمر
فی الاسد اعظم اذا کان منحوسا [illegible] مقابلة الشمس [illegible] قطع جامهٔ نو است و بعضی
خیاطت [illegible] را مکروه داشته اند [illegible] آن است [illegible] ابتدای خیاطت [illegible] کنند و
آغاز [illegible] محتاج [illegible] و چون [illegible] در جامه [illegible]
و [illegible] ابتدای عمل و آغاز استعمال یعنی پوشیدن [illegible] زینت کردن

قمر در برج

قمر در بروج ثابته نشاید و ثابت ترین اسد است چه [illegible] است و مطالعش
در بلاد شمال بسیار زود است و صورت اسد دال باشد بر [illegible] و تسلط و بعد از اسد عقرب
ثابت تر باشد و در این باب قول سوم [illegible] ثور است و خانه [illegible] و بعد از آن دلو [illegible]
زحل است و زحل دلیل [illegible] ثانی و ثانیه [illegible] ثور باشد که خانهٔ زهره است و شرف
قمر و کتاب [illegible] حکیم احمد المهندس المصری در شرح همین کلمه فرموده است
که بروج ثابته مکروه است در [illegible] خیاطت و بریدن و پوشیدن جامه و [illegible] از همه بدتر است
زیرا که او قهر کند هر چه [illegible] او باشد [illegible] از درستی نماید در هر چه نزدیک او
باشد پس معلوم شد که [illegible] نه برای شدت ثبات است [illegible] گفته اند که طبع اسد
آتشی گرم و خشک است و طبع جامه [illegible] آتشی سوخته شود و [illegible] طبع
[illegible] رسیده گفته [illegible] آن جامه [illegible] مقبول [illegible] است
دلیل [illegible] پوشیده و حکیم اسمعیل [illegible] که در [illegible] که
بزرگی [illegible] از [illegible] خود [illegible] قبائی بخشید و [illegible] دوخته
و [illegible] روزی پوشید که ماه در اسد بود و آن روز [illegible] احتراق زحل در اسد
و ماه در محاق آن [illegible] گفته روزی بغایت [illegible] دوستی [illegible]
و [illegible] داشتند [illegible] بخشید و [illegible] آثار [illegible] بیرون [illegible]

و پس از آن روزی چند بپوشید پس آنکس که کلاه پوشیده بود چهل و پنج روز
بیمار شد و عاقبت از آن مرض صحت یافت و آنکس که موزه پوشیده بود سی و سه روز
بیمار شد و باخر بصحت رسید و آنکس که قبا پوشیده بود هفت روز بیماری کشید و او را
زری بهمان بقدر یک ماه روز بدر رسید از آن خفتی یافت و بعد از آن کار خطا
کرد که بسبب نکس و بیم بود از هلاک گشت و ظن چنان می افتد که آن مرض را
نکس بدان سبب افتاده بود و دیگر باره حراجعت کرد و جامه بپوشید و غرض از این
حکایت آن است که مراجعت با آن لباس باز از حال او است و بزعم بعضی
از حکما اعتماد در بریدن و پوشیدن لا منع کرده اند و در کتب نجومی ثبت شده
و در آن باب خطاکرده اند و مار اختیارات منازل را بعد از این
1 منفصل ذکر خواهیم کرد ان شاء الله تعالی و اهل هند حکم جامه پوشیدن
و بریدن و باز افکندن بر ساعتها کنند و بدان اعتماد خواهد رفت
و آنچه ما از جزئیات در این باب شرط کرده اند مفید است
باید که قمر در بروج منقلب باشد خصوص حمل و سرطان و میزان اللهم جدی
و در وی مکروه بود و در دو جسدین نیز شاید بتخصیص حوت
و بغایت پسندیده بود باید که خداوند سبع ناظر التسیر باشد

الطواز الجوزا

[margin:] بصحت در جوزا و انضمام ... در ... بود و در ...

و شهر در جنوب باید که ماه از ایر التور و الحساب بود باید که قمر بر ماه ساقط و ضعیف
بود باید که قمر متصل باشد بزهره در کل تحویل سودت بهتر بود باید که بریدن و پوشیدن
در ساعت سعود اتفاق افتد و اگر آن ساعت مشتری بود جامه پاک باشد و در ساعت
زهره بشادی و خرمی گذرد و در ساعت عطارد سعود تیز نیکو باشد اما اگر ساعت نحس بود باید
که سعدی در طالع بود تا موجب شرف و عزت گردد و اگر ساعت قمر بود باید که قمر بسعدی
متصل بود تا بخوبی و خرمی در گذرد اگر بنحس متصل بود زیان آید باید که سعدی در طالع
وقت بود و زهره بهتر اگر ماه در عاشر بود بهتر و از انی جامه بهادر جاه بیفزاید
اگر ماه بدان سعد که در طالع است سعود باشد که آن جامه در در عاشر خوب بود
باید که زهره قوی حال و مستقیم بود خواجه در کتب آورده است که در وی اختیار
طالع وقت و یار در هم باید که سعود باشد باید که ماه بخداوند خانه خویش ناظر بود
باید که خداوند خانه ماه قوی حال بود و از نحوس بری و بسعود ناظر باید که طالع
سرطان بود یا اول میزان و قمر نیز در بن موضع بهتر بود و در آخر دلو و اول
ثور نیز روا داشته اند چنانچه حکیم ابافرزی گفته که آنچه نص کرده اند که قمر در برج
منقلب باید موضع چند است در برج منقلب چون ماه در دی باشد جامه
پوشیدن بغایت محمود بود و ماه در اول ثور که برج ثابت است جامه پوشیدن را

نوبت ستوده است و با خود دلو بمجان و در برج حوت سر از هیچ نزیدیست با هر که باشد
بکوکبی متصل شود که صاحب طالع از و منصرف باد و ز کوکبی منصرف شود که صاحب
طالع بد و متصل بود با هر که قمر روزه بود از زر ابی نوبتد با هر که صاحب طالع سعود
مسعود بود و در موضعی نیکو و ناظر بطالع و بسعود و آنچه از روی احتراز لازم در نشسته
انداخت ضرر است با هر که ماه در بروج ثابته باشد و تباه ترین همه اسد است
چنانچه سبق ذکر یافت نشاید که قمر مقارن نحوس باشد یا در مقابله و تربیع ایشان که ایشان
دلیل نامرادی باشد در وقت استعمال جامه از مقتضای طبیعت آن نحس خصوصا که
قمر در بروج ثابت باشد حذر کنند از مقارنه و مقابله آفتاب که آن دلالت کند
بر آنکه جامه با رنج و ملال کهنه شود و نامرادی بود از جهت ملوک و سلاطین به ویژه هنرد
ز زحل که جامه زود چرکین گردد و تا آن جامه دارد غمگین و دژم باشد حذر کنند
از مریخ که جامه زود بدرد و از سباع بدان ضرر رسد روا نبود که قمر در
طریقه محترقه باشد از بهر آنکه در روی نحوستی موثر است بطلمیوس گوید حذر کن از پوشیدن
جامه وقتی که قمر در بروج آتشی باشد و دلیل نحس غربت حذر کنند از آنکه ماه با بط
باشد و ضعیف حال که قصوری تام پدید آید در بهای رفتن مشروطات دی
مشترکست با هر که ماه متصل بود بیکی از سعدین خاصه بنظر مودة با هر که قمر مقبول

ناظر باشد

ناظر باشد تا دران مجلس سخن از آداب و حکمت و شعر و لطایف گذرد
و خوردنیها هر نوع پیش آید اگر قمر بزهره متصل باشد با وجود ٣
اتصال عطارد دران مجلس با قومی دانا و تازه روی و لهو ناک
و نشاط انگیز ملاقات کنند اگر قمر با وجود نظر عطارد ٤
بمشتری شود دران محفل با فقها و ادبا و اصحاب دیانت و ارباب
ورع مصاحبت نماید با هر که عطارد خوشحال بود و متصل بمشتری تا کار
بر مراد رود اگر عطارد مسعود بزهره ناظر باشد دران ضیافت نشاط
و خرمی باشد و هیچ نمایه پدید نیاید با هر که قمر در بروج ذو جسدین
باشد تا از ترنج(?) نیکو دست دهد با هر که از ثوابت آنها که برابر
زهره و عطارد در یکی از ادوار باشند یا با سهم السعادة و صاحبش
یا با ماه و آن ستارگان سماکین اند و نسر واقع و ردف و مانند آن
در نشاط بیفزاید و نام نیکو حاصل آید و محذورات در چهار چیز است
نشاید که ماه و عطارد بمریخ متصل باشد خصوصا بنظر عداوت ١
که دران مجلس جنگ و محی لفال(?) پدید آید و طعام ناسازگار
پیش آرند و بدان دعوت رفتن جایز نبود روا نبود که قمر ٢

بایطارد بزحل اتصال کند که دران مجمع با قومی حقیر ملاقات
کند وسخنان موحش ودلگیر شنود وموجب شماتت گردد ثانیا که ۳۰
یکی از دو نحس در وتد بود که مجلس بهم برآورده گردد حذر کند از آنکه ۴
طالع وقت عقرب باشد که در مجلس مخالفت بدید آید وعیش منغص گردد
سوم در یافتن بدانکه عطارد دلیل بازیهاست پس بهمه حال باید که رعایت
حال او بکنند وطالع وصاحبش دلیل ابتدا کننده بود وسابع وصاحبش
دلیل حریف وماه دلیل کهتر است ومشتری وآفتاب دلیل مهتر پس
هرکدام ازین دلایل که سعود وقوی باشند صاحب آن دلیل ببرد
وهرکدام ضعیف ومنحوس باشد صاحبش ببازد ودر کفایة التعلیم آورده
که یکی از رموز هرمس آنست که میگوید از ده درجه ثور تا ده درجه اسد
شرقیست واز ده اسد تا ده عقرب جنوبیه واز ده عقرب تا ده دلو
غربیه واز ده دلو تا ده ثور شمالی چون مریخ در ربعی ازین ربعها باشد
اهل آن ربع در حرب غالب آیند برای آنکه مریخ با ایشان باشد
چنانچه اگر قمر در ربع مقامر باشد او غالب آید پس از ملاحظه
این حال که اصلیست درین باب غافل نباید بود واما شروطات

دو

۱ دیگر بست ونرد است باید که در طالع سعدی باشد تا کار بر مراد رود
باید که صاحب طالع در عاشر بود تا آغاز کننده ببرد باید که در
سابع نحسی بود تا آغاز کننده غالب شود اگر ماه متصل باشد بسعدی
آنکه آغاز کند غالب گردد واگر متصل باشد بنحسی آنکه اول بازد مغلوب
شود اگر خواهد که هر دو حریف برابر بازند خداوند سابع وطالع
۶ هر دو سو در وسط السماء نهند اگر ماه وعطارد هر دو نیکو حال باشند
حریفان هر دو راست بازند ودغا نکنند قمر انگوید دران
برج ان جانب باشد از شمال وجنوب بعد اگر چنان اتفاق افتد که در
جانب موضع بر جهات اربعه چنانچه ماه در برج حمل بود وحمل دلیل
۸ شرق است در جانب شرق نشیند وباقی برین قیاس هم نیکو بود
بباید دانست که شرق یار شمال بود ومغرب یار جنوب پس در نشستن
ملاحظه این جهات کنند تا غالب آید باید که مریخ دران جانب
بود که مصاف بود بجهة آغاز کننده تا غلبه کند اگر صاحب طالع
نحس کند وصاحب سابع سعد غلبه در جانب آغاز کننده بود اگر صاحب
طالع وسابع مقارن باشند در بیت الرجا ومشتری در طالع بود

١٢ باختن ایشان موافق و بمراد برخیزند اگر خداوند طالع و سابع در عاشر باشد
وزهره در طالع هر دو حریف بخرمی و نشاط بازند و چون فارغ شوند
١٣ خرم و خوشدل باشند اگر طالع برج ذوجسدین باشد و خداوند طالع
نیز در بروج مجسده باشد هر دو لعب ها راست کنند و وفا نبازند باید
که قمر در بروج منقلبه باشد الا در جدی و در جوزا موافق است باید که
قمر متصل باشد بزهره یا عطارد و با مریخ تا بازی نیک آید باید که طالع برج
زاید المطالع بود و اگر شبه کنند بشرط که عطارد بوی ناظر باشد بهتر بود باید
که قمر زاید النور و العدد باشد اگر خواهد که بازی دیر گذرد طالع برج
ثابت کند چه اگر منقلب بود بازی زود گذرد اگر قمر متصل بود بزهره
و عطارد مسعود و با وجود آن مشتری در طالع باشد آغاز کننده ببرد اگر ۲
ماه از عطارد منصرف باشد و بصاحب طالع متصل دلیل کند بر خصومت کسی
که آغاز کننده او را تعلیم دهد و اگر بعد از انصراف از عطارد بصاحب
سابع متصل شود دلالت کند بر خصومت کسی که با آغاز کننده خصومت
٢١ کند و حریف او را تعلیم دهد اگر طالع یکی از بروج مجسده باشد و قمر
٢٢ خالی السیر هیچکدام بر یکدیگر غالب نشوند اعظم شرایط درین باب
انتهی

آن است که عطارد مسعود باشد و بطالع و صاحبش ناظر و آفتاب و یا مشتری
بوی متصل باتصال محمود و محذورات درین هفت است نشاید که خداوند
طالع و سابع یکدیگر را نگرند از مقابله که این دلیل خصومت بود نشاید که صاحب
سابع صاعد بود و در جنوب بلکه باید هابط باشد در شمال نشاید که چون
صاحب طالع و سابع در وسط السما بود عطارد در طالع بود که میان ایشان مباحثه
بسیار رود نشاید که در همین حال با وجود بودن خداوند سابع و طالع در عاشر
مریخ در طالع بود که دروغ بسیار گویند و خرافات کنند نشاید که در همان حال
مذکور زحل در طالع بود که هیچ بیک نبرند و ضجر شوند و بمراد نخیزند روا نبود
که قمر در اسد و قوس و جدی باشد متصل بزحل حذر کنند از آنکه قمر در طالع
باشد که هر که آغاز کند از او ببرد **سیوم شطرنج باختن** مشترالطی که در باب نرد
گفته شد در شطرنج نیز مرعی باید داشت و آنچه خاصه شطرنج باشد دو چیز است
اول آنکه باید که قمر از عطارد منصرف بود و بمریخ متصل از بهر آنکه عطارد دهنده
لعب است و مریخ برنده لعب باید که زحل مسعود و قوی حال باشد و بطالع
و صاحب طالع ناظر و آفتاب با مشتری بوی ناظر صاحب بیان الکفایه گوید
شطرنج زحل راست و نرد عطارد را هر که شطرنج بازد بیک حالی عطارد

وبر بر تقدیر ماه مسعود باید و چون این شروط بجای آورده شود آنکه اختیار کننده
بود ببیند و محذورات وی همان محذورات باب سالی است **فصل چهارم در خریدن**
چهارپایان شروط وی ده چیز است اینکه اگر ستور ریاضت ناپذیرفته میخرد
باید که طالع و جای ماه برج منقلب باشد اما دورتیوس گوید جای ماه و طالع
حمل باید یا ثور یا یکی از بروج مجسده و بقول کوشیار قمر در اسد نشاید و اگر این
ستور ریاضت یافته باشد طالع و موضع قمر نیمه آخرین اسد باید و باخرزی گوید
در این اختیار قمر در برجی منقلب باید متصل بسعدی و اگر طالع برج ذوجسدین
کنند بهتر باشد و چهارپای زودتر ریاضت پذیرد و بهاش زیاده شود باید که ماه
متصل باشد بکوکبی مستقیم السیر و بهتر آنکه کوکب سعدی باشد مشرقی و صاعد
تا در بها و نیکوئی ستور بیفزاید باید که اوتاد از نحوس خالی باشند و بسعود مزین
باید که سادس و صاحب سادس سلیم باشند از نحس باید که صاحب ششم با صاحب
طالع و دوازدهم نیز با او موافق باشند اگر صاحب طالع در حمل باشد
بسیار نیکو بود صاحب سر الاسرار گوید در این اختیار قمر در طالع وقت
روا باشد باید که قمر بتسدیس یا بتثلیث زهره باشد باید که قمر متصل بود
بمشتری یا بمریخ تا تمام قوة و نیکو آید طبری در کتاب اسب جز بدان خصوصا

فصیح

فصیح آورده است و اگرچه حقیقت بعضی از آن لغات ما را معلوم نیست
فاما بجهة تبرک ایراد کرده میشود و آن فصیح مشتمل است بر ده نوع نوع اول
باعتبار الوان اسبان و نوع ثانی باعتبار الوان اسبان   اگر اسب
ده ساله خرد باید قمر در عاشر باشد و مقیم سعود بود و اگر سه ساله خرد باید قمر در عاشر
باشد و مقیم سعود بود و اگر چهار ساله باشد باید که قمر در وسط السما بود و طالع
مسعود باشد و اگر پنج ساله باشد باید که قمر در سابع و رابع باشد
و شش ساله را اسبان وتد الارض و طالع   اگر اسب سیاه خرد باید
که زحل در طالع نبود و قمر بزحل متصل نباشد تا کراهتی نرسد و اگر اسب
خرده باشد باید که مشتری در طالع باشد و قمر بدو متصل تا بان اسب شاد و خرم
گردد و اگر اسب اصفر یا کلگون باشد باید که مریخ در طالع وقت نبود یا قمر
متصل با آفتاب تا بدان اسب شاد گردد و اگر آن اسب جنگ باشد یا جرمه
باید که زهره در طالع وقت باشد یا قمر بدو متصل بود تا آن اسب فربه گردد
و نیک صورت شود اما برنج کشیدن قادر و توانا نبود و اگر اسب ابلق
باشد باید که عطارد در طالع وقت باشد و قمر بدو متصل بود تا نیک آید
و مراد برید و محذورات وی چیز است نباید که ماه بکوکبی مقیم

متصل باشد که ان حیوان بر دل خداوند ناخوش و گران آید شاید که قمر
بر حمل باشد که ستور رام بود و خداوندش را اعلال فزاید حذر کنند از مقابله قمر
و مریخ که آن دلیل تباهی چهارپای بود شاید که جای ماه و طالع برج سعد باشد
به بهتر دارانکه قمر کوکبی راجع نبود که ان چهارپای را علتی پدید آید و گفته اند
اگر ان کوکب صاعد باشد در تن ستور نقصان پدید آید اما در بهای وی چیزی بیفزاید
شاید که قمر کوکبی هابط مستقیم باشد در تن ستور بیفزاید اما در بهای وی نقصان
بخداوندش رسد اگر قمر در اسد یا حوت باشد و مریخ در وسط السما دلیل کند
که آن اسب دندان گیر یا لگد زن شود و از وی رنج رسد شاید که قمر
در بروج منقلب باشد و منحوس بود از مریخ که آن چهارپای سرکش و شریر باشد
روا نبود که در وقت خرید مریخ در هشتم طالع باشد که صاحبش را انکیته
رسد **فصل چهارپا خریدن بجهت باش** شرط ساعت وی دو چیز است اگر
چهارپایان بارکش باشند چون شتر و خر باید که طالع وقت و جای قمر نیمه آخرین
قوس باشد اگر چهارپایان باشند بجهت نتاج چون گاو و گوسفند طالع ذو جسدین
کنند و قمر را ستارگان سعد متصل سازند و محذوری آن است که قمر منحوس بود
ناظر بر حمل که خللی عظیم آرد و مریخ نیز **ع تماشا کردن بر چشمه**

سار و شرط ساعت وی بهشت است باید که ماه در برج مجسده باشد باید که ماه متصل
باشد بسعدی و بهتر آنکه زهره باشد زیرا که موافق تماشا و طرب است و تا باز آمدن
آنکس شادمان باشد و هیچ غم بوی نرسد باید قمر از سعدی منصرف باشد و بهتر آنکه
ان سعد در طالع بود تا کار بر مراد بود اگر ماه در برج ادم باشد و زهره را بیند
در این تماشاگاه کسانی باشند که بدیدار ایشان شادان گردد اگر ماه در عاشر باشد
محصور بین السعدین در آن تماشاگاه شادی بسیار دست دهد از برای تماشای
بستانها باید که ماه در بروج خاکی باشد ناظر بزهره و طالع وقت نیز یکی از این
برجها باید از برای تماشای آن موضع که بر لب آب بود یا در آن محلها آب
بسیار بود در بروج آبی بود و بزهره متصل و محذورات این اختیار ...
نشاید که ماه با مریخ باشد خصوصا از مقابله و تربیع که آن دلالت بر اندوه
و ملال باشد نشاید که قمر در حمل بود که ان دلالت بر دل مشغولی و ضجره
کند **ع تماشا کردن بر باغ** شرط ساعت وی شش است باید که طالع برج
ارضی بود باید که وتد رابع ذی اربعه قوایم باشد چون حمل و ثور و اسد
و جدی باید که از سعدین یکی در طالع باشد و یکی در عاشر اگر ماه از زهره
منصرف باشد و خالی السیر بود بهترین وقتی باشد تماشا را و آن تماشاگاه موافق آید

[illegible]

اگر خواهد که در راه رود باید که طالع منقلب باشد از بهر آنکه دلیل رفتن و حرکت برج منقلب است و اگر خواهند که نزدیک روند باید که طالع برجی ثابت کنند و عقرب جز چنین که برج ثابت است اما باید که باید که قمر در برج جهار رم طالع یا نهم یا هشتم بود و سعود باشند یا ناظر بر مراد کند زود باید که مشتری نیک حال باشد و در طالع یا عاشر بود یا ناظر و سعود در یکی از این اوتاد باشند که دلالت بر شادی و کامرانی کند باید که وتد رابع نیز مسعود بود که در آن مقام که محل تماشا است فایده و تجدد لذات وی نیز است باید که ماه در اول عقرب باشد که هبوط قمر و حد نحس است حذر کند از نحوست طالع و سقوط صاحب طالع از آنکه عیش منغص گردد **عمل تماشا کردن بر آب** مراد توقع که بید نزهت و تماشا در آب میسر شود و خود در زورق و کشتیها نشیند باید که اختیار کشتی در آب افکندن و روان کردن را ملاحظه فرمایند و آنچه خاصه این اختیار است پنج است باید که طالع وقت برج آبی باشد باید که زهره در طالع بود یا در دهم یا یازدهم یا نهم تا آن کارها با نشاط و طرب بود و نیکو برآید اگر ماه متصل بود بزهره و زهره در برج آبی این دلالت کند بر آنکه در میان آب کسانی را بینند که بیدار

[illegible]

ایشان شاد شود و اگر زهره بمشتری متصل شود یا قمر بمشتری شود همین حکم دارد باید که ماه در سیم یا پنجم باشد از جانب اگر خواهد که در آن تماشا دیر باشد طالع برج ثابت اختیار کند یا آبی و ماه بود در وسط السماء نهد تا در آن مقام بسلامت بماند و بارهای خوش و موافق آید و اگر خواهد که از آن تماشا زود باز آید طالع برج منقلب باید خاکی یا آبی و سعدی در وی و ماه در برج خود یا فرح مشتری تا سعودت بسعادت و خرمی بود و آنچه و آنچه محذورات اضداد مشروطات است **ع شراب ریختن** مشروطات وی شش است باید که قمر در بروج آبی باشد الا عقرب باید که قمر بزهره متصل باشد تا آن شراب طرب افزاینده بود اگر قمر بعد از اتصال زهره با آفتاب پیوندد و بنظر مودت بسیار کس از آن محظوظ شوند اگر اتصال ماه بعطارد بود مسعود آن شراب بخرمی و طرب خورده شود با حریفان موافق اگر شراب برای مصاحبت کنند باید باید که ماه در برج هوائی بود متصل بعطارد تا از آن فایده یابند بهتر آنست که ماه بمشتری ناظر بود تا از آن شراب منفعتی عظیم رسد و محذورات وی دو حرف است باید که قمر زحل ناظر باشد بنظر عداوت که آن شراب غم فزاینده بود و دلگیر و خمارآورنده و اگر ناظر مقبول بود آن شراب

دیر خورده شود روا نبود که قمر در برج ثور و دنبلا ناپسندیده که آن دلیل گشتن خم
یا تباه شدن شراب باشد ۸۴ شراب خوردن مشروطات وی نه چیز است باید که
ماه در خانهای زهره یا شرف قمر بود باید که مشتری در طالع بود یا وتدی دیگر
اگر ماه در میان دهم و هفتم طالع باشد یا در میان چهارم و طالع در ان وقت
شراب خوردن سود دارد و در ان هیچ بیع دیگر شراب نو ساز کار روش لیته بود
و میانه دارد اگر نبید خورد باید که ماه متصل باشد بعطارد اگر شراب فانید و گل
خورد باید که ماه [illegible] خورد با قبال پسندیده اگر شرابی خورد که از حبوبات
کرده باشند چون گندم و برنج و ارزن و مانند آن باید که قمر در برج خاکی باشد
متصل بکوکبی سعد تا موافق آید خوردن همه شرابها بهتر آنست که قمر بهره
متصل باشد از ثور یا میزان و درین شرط باید که قمر مشرق بود و زهره مغرب اگر
خواهد که در شراب خوردن بر همه کس سبقت گیرد باید که در ان ربع نشیند
که قمر در وی است اگر در میان طالع و عاشر باشد در جانب مشرق شمالی نشیند
و میان هفتم و چهارم در جهت غربی جنوبی و میان عاشر و سابع در جانب غربی شمالی
و میان چهارم و طالع در طرف شرقی جنوبی و محذورات وی دو چیز است ۱ ماه
در برج خاکی و متصل بزحل شراب انگوری خوردن سود زیانی دارد چه طبیعت سو

۲ ماه در برج

۲ ماه در برج آتشی و متصل بمریخ شراب انگوری خوردن مضرت باشد
۸۵ چوگان زدن مشروطات وی یازده است باید که ماه در برج منقلب باشد
باید که ماه متصل باشد بسعود یا مریخ از نظر مودت خصوصا تثلیث باید که طالع
بیرون رفتن برای چوگان زدن برج منقلب باشد و طبری گوید درجات طالع
باید که از اول آن برج باشد تا ده درجه برای آنکه هر برجی که منقلب است وجه اول
آن برج سو انقلاب زیاده باشد و بهترین برجها جهت این اختیار حمل و میزان است
از برای آنکه هر دو برجهای اعتدال اند تا چوگان زدن بی خطر دل و اسب دوانیدن
بر مراد بود و دست برد باید که خداوند طالع بسعود متصل باشد باید که خداوند
طالع فوق الارض باشد خصوصا عاشر و حادی عشر باید که صاحب طالع از احتراق
نحوس پاک بود اگر خواهد که غالب شود گوی بدان جانب باید زدن که ماه
در ان جانب بود و روی بدان جهت باید کرد بر قیاس اربابی چنانکه در اختیار
نرد باختن گذشت و بافرزین گوی که منتقل از ان جانب باید کرد جهت آنکه در نرد
و شطرنج باختن در ربع می نشیند که قمر در ان ربع است و غالب بر آینده و در
نشستن و روی باخصم کردن آنست که قمر میکند اینجا نیز همچنان می باید باید
که مریخ قوی حال باشد و در عقرب بهتر زیرا که او دلیل قوت ابدان است

باید که طالع مسعود بود تا لعبها و رمیها نیکو توان نمود و کارها سبک توان کرد
باید که صاحب طالع در دهم باشد یا یازدهم متصل بسعودی و بری از نحوس بهتر
آن بود که قمر یا صاحب طالع محصور بین السعدین باشند تا آن کار نیکو بر آید و محمود است
در رخت نشاید که ماه در برج ثابت باشد که آن دلیل گرانی کارها بود
و در برج ذوجسدین نیز روا نباشد چه آن دلالت بر افتادن مرد و مرکب بود
نباید که ماه متصل نحس بهیچ نوع از انواع اتصال که آن دلیل بطؤ باشد
روا نبود که ماه یا خداوند طالع متصل باشند بستاره هابطه که آن دلیل افتادن
از اسب باشد   محمد ایوب گوید کواکب سعد در دهم باید که این کار را موافق
نبود مرا سر این سخن متعین معلوم نیست   عمر فرخان گوید باید که زحل در دلو و ثور نباشند
خاصه سابع که تباهی و خلل آورد   **در طیب و عطر آمیختن** مشروطات در شش است
باید که طالع حمل یا قوس باشد   باید که زهره در طالع بود تا آن طیب نیکو آید
باید که قمر در مثلثه آتشی باشد و در ثور نیز جایز است   باید که قمر در عاشر بود
متصل بزهره تا بسیار فایده دهد و بویش لطیف و نافع بود و اگر قمر در طالع بود
متصل بزهره همین خاصیت دهد   اگر آن طیب بدست بکار دارند بهتر آنکه
قمر در جوزا باشد بطالع متصل   اگر آن طیب از بهر بخور باشد باید که قمر عقرب
یا در دو جسد

مریخ و آفتاب بعید تا بخور را از آتش بوی خوش   و محذورات در آن بود که
بیرون شدن از بودن زحل در طالع که آن طیب بزیان آید و بویش متغیر گردد
عمل هدیه فرستادن مشروطات در هفت است   باید که در وقت هدیه فرستادن قمر
در هفتم طالع بود مسعود تا آن هدیه قبول افتد   باید که خداوند خامس در رابع
بود مقبول از صاحب رابع تا آن هدیه بمنت تمام پذیرفته شود و اگر خداوند هفتم
در پنجم بود و قمر در هفتم آن هدیه در محل قبول افتد و فایده تمام دهد   اگر
قمر از چهارم بخداوند سابع نگرد بنظر مودت و خداوند سابع قمر را قابل بود موقع
آن هدیه نیک باشد و مرادش بر آید   اگر خواهد که زیاده از آن هدیه منفعتی
بوی باز رسد باید که طالع برج ذوجسدین کند خصوصا جوزا   حکمای هند
گفته‌اند هدیه‌ها نزدیک پادشاهان فرستادن وقتی باید که خداوند ساعت یکی از
سعدین باشند یا آفتاب تا مقبول و پسندیده بود   اگر قمر در هفتم طالع بود
و بخداوند طالع و خداوند پنجم نگرد آن هدیه بخوشدلی باز آید و در میانه هیچ ملالتی
نبود   اگر قمر در طالع آن وقت باشد که هدیه میفرستند و از خداوند طالع
منصرف بود و خالی السیر باشد یا بخداوند دهم پیوندد دلیل کند که بر آن
هدیه چیزی دیگر زیادت کنند و به تبرک باز فرستند و اگر بپذیرد پذیرفت نیکو

و با فایده باشد و محذورات در آن است که شاید که خداوند هفتم راجع باشد و قمر ساقط یا قمر در وسط السماء متصل بصاحب طالع که آن هدیه پذیرفته نشود و ملال و وحشت پدید آید **ع خضاب و زینت کردن** مشروطات وی دو است ۱ باید که قمر در جدی و دلو و حوت باشد ۲ باید که ماه بزهره متصل بود و حذر باید کرد از بودن ماه در سرطان و عقرب که پسندیده نباشد و در بروج دیگر متوسط بود **عط ابتدای علاج** مشروطات وی هشت است ۱ باید که سعدی در طالع بود تا مقصود حاصل گردد و ذکر طبیب نیکو ظاهر گردد ۲ باید که سعدی در عاشر بود تا بیمار فرمان بردار برود و تخلیط نکند ۳ باید که بهفتم و صاحبش سعود باشند یا بسعود آراسته تا بیمار زود علاج پذیرد ۴ اگر رابع نیز صالح الحال باشد یا سعدی آنجا بود علاج نیک کار آید و عاقبت طبیب و هم بیمار بمراد رسند ۵ اگر قمر از سعدی منصرف بود و بسعدی متصل بیمار و طبیب از یکدیگر راضی باشند ۶ باید که طالع از بروج منقلبه بود ۷ باید که خداوند طالع بسعدین متصل باشد ۸ باید که ماه در بروج منقلبه باشد تا علت زود زایل گردد و محذورات وی ده است ۱ نشاید که نحسی در طالع باشد که آن علاج خطا رود و تباهی آن ظاهر شود ۲ نشاید که نحسی در عاشر بود که آن بیمار تخلیط کند و فرمان نبرد و کار بر طبیب دشوار گردد ۳ حذر کند از بودن نحسی

در هفتم

در هفتم که بیمار از آن علت بعلت دیگر رود ۴ بپرهیز د از آنکه نحسی در رابع باشد که بیمار در خطر هلاک بود ۵ نباید که قمر منحوس بود یا متصل بنحوس که طبیب و بیمار از یکدیگر ضجر شوند ۶ روا نبود که طالع و قمر منحوس بود خصوصا بصاحب ثامن که بیمار را مخاطره باشد ۷ حذر کند از آنکه صاحب طالع در هشتم باشد یا بصاحب هشتم در طالع که بیمار را اقش رسد ۸ ماه در طالع وقت دارو خوردن نشاید که علت و ورم پدید آید و گفته اند در هیچ وقت نیز نشاید ۹ بپرهیزد از آنکه خداوند طالع محترق باشد یا نحسین بدو ناظر ۱۰ احتراز باید کرد از بودن صاحب طالع در هشتم یا صاحب هشتم در طالع که آن دلالت بر زیادتی مرض کند **ف علاج اعضا** مشروطات وی شش است ۱ هرگاه که عضوی را علاج خواهد کرد و بداند که آن عضو از منسوبات کدام برج است باید که ماه در آن برج باشد مسعود و قوی حال و دور از نحوس و این قول اکثر حکیم سنجری و اما مم بالخرزی است و بعضی برآنند که ماه در آن برج نشاید و این قول خالی از حکمتی نیست پس اولی آنکه اگر در آن برج باشد البته مسعود بود ۲ اگر عضو نیمه بالا خواهد کرد از تن و آن از فرق بود تا ناف باید که قمر میان وتد السماء و وتد الارض بود که آن را جانب علیا خوانند و اگر علاج نیمه زیرین خواهد کرد باید که قمر

در حجت سفلی باشند ۳ اگر مقصود از معالجه نقصان جزوی است از بدن یا استفراغ
خلطی باید که ماه ناقص النور بود و اگر علاج آن جز زیادتی شود باشند فربهی باید
که قمر زاید النور بود ۴ شرط اعظم در این باب آن است که در طالع وقت سعدی باشد
تا نفعی حاصل آید ۵ باید که قمر زاید العدد باشد تا آن کار آسان برآید ۶ باید که هفتم
و صاحب هشتم را سعود سازد و اصحاب طالع نصب کرده اند تا معالجه بطریق احسن
وجود گیرد و محذورات ضد از شروط بود فی علاج اجنبی از مرض مشروطات
وی پنج است ۱ بباید دید که آن علت از مدلولات کدام کوکب است اگر مریخ
دلیل ۲ زاری [?] باشد در آن وقت علاج باید کرد که مشتری در وتد باشد و اگر زحل
بود آفتاب را در وتد یا مثلثه باید گرفت و اگر عطارد دلیل بود زهره در وتد باید
و اگر قمر دلیل بود که در مقابله خداوند از برج بود که ماه در وی بوده باشد و در وقت استقلال علاج
۲ باید که ماه از نحوس خالی باشد ۳ باید که قمر بسعود متصل باشد یا عطارد را سعود داین [?]
بهتر باشد ۴ باید که سعدی در طالع بود و سعدی در رابع بود ۵ باید که ششم و صاحب ششم را
بصلاح آورد و محذورات وی پنج است ۱ آنکه باید که ماه در هبوط باشد یا در وبال
یا طریقه محترقه که کار بر او دشوار شود ۲ نباید که قمر در مقابله خداوند ششم و هشتم باشد
۳ روا نبود که ماه با آفتاب مقارن بود و یا در مقابله و تربیع وی باشد ۴ حذر کنند

ازانکه

ازانکه میان قمر و اوج او کمتر از ده درجه باشد ۵ اگر نحس دلیل مرض
باشد باید که در وقت معالجه در وتد باشد که زیان رسد فی علاج بیماریهای قدیم
کردن مشروطات وی سه است ۱ باید که ماه در نور روشنیهای وی باشد
۲ باید که قمر از نحوس پاک باشد ۳ باید که سعدین را اوتاد ماه باشند تا مرض بعد دوست [?]
نکند و احتراز باید کرد که اتصال ماه به زحل که آن سبب درازی مرض است فی علاج
دست و پا از وجع مفاصل و غیره مشروطات وی پنج است ۱ باید که طالع جدی
باشد یا دلو یا حوت ۲ باید که قمر در یکی از این بروج باشد ۳ باید که نحوس از قمر
ساقط باشد ۴ باید که ماه بسعود متصل باشد ۵ اگر این علاج بمسهل خواهد کرد
باید که مریخ بنظر تسدیس و تثلیث بقمر باقوت حرارت او دارو باطراف
رسد و فایده دهد و محذورات خلاف مشروطات است فی شغل داروی
مسهل خوردن دارو خوردن مسهلات را علی الاطلاق شرطی چند است
و باز هر مسهلی را بنسبت عملی که از وی صادر شود مثل رفع صفرا یا
سودا و مانند آن شرطی چند خاصه و هر یک بجای خود مذکور میگردد
اما شرایط مسهل خوردن مطلقا سیزده است باید که طالع وقت
برجی آبی باشد باید که قمر در برج آبی بود خاصه عقرب و حکیم

بطلمیوس و اتباع او برین قول اند و خواجه در شرح ثمره آورده است که بودن
قمر در بروج آبی اقتضاء حصول رطوبات کند در ابدان حیوانات و با حصول
رطوبات داروی مسهل را الکاهتی زیاده شود و بود و سیلان اخلاط باسانی
میسر گردد و بعضی گفته اند در بروج جنوبی چاره است الا جدی و جمعی در برابر آن کرده
داشته اند که از بروج جنوبی با خلاف است باید که ماه ناقص النور و الحساب باشد
باید که قمر بطی السیر بود باید که ماه منصرف بود از سعدی متصل بسعدی دیگر
باید که دوری ماه از ذنب بیش از سیزده درجه بود باید که عرض ماه جنوبی بود
باید که ماه هابط بود در جنوب تا خلط فرود آید باید که قمر فوق الارض بود
و متصل باشد بستاره تحت الارض که آن ستاره در رابع نبود خواه در حرکت
می آورد که باید که قمر متصل باشد بکوکبی سفلی چون زهره و عطارد و آن کوکب اگر
تحت الارض بود بهتر باشد تا دارو متوجه باسفل بدن شود اگر مسهل
بجهت علاج اندامی خورد باید که سعدی در آن برج باشد که دلیل است بر آن
عضو یا نظر دوستی بدو کند بهتر آنست که قمر در حد زهره بود باید
که صاحب طالع کوکب تحت الارض یا کوکب سفلی متصل باشد که بغایت ستوده بود
و محمود درات وی ده است نباید که قمر در اسد بود که بغایت تباه باشد و در سنبله

وجدی

و جدی زیرا که نیکو نیست نباید که قمر را با زحل اتصال بود که دارو کارگر نیاید و شاید
که علتهای دیگر تولد کند نباید که قمر در برج بیوبند از نظر عداوت که درد ناف
و پیچیدن روده پدید آید و ان تثلیث و تسدیس جایز است تا دارو نیک کارگر بود
و اگر چنانچه ماه بمریخ نزدیکتر بود و در حال برخلاف این است نباید که ماه
و مشتری مقارن باشند که اثر دارو ضعیف شود و برای آنکه قمر سریع قوة طبیعی است
و چون با مشتری باشد طبیعت قوة تمام یابد پس از سوتر غوب بسهولت منفعت نکند
و زهره این فعل نکند چه طبع او رقیق اخلاط و رطب آن باشد نباید که قمر
با ذنب ناظر باشد بنظر عداوه که زیان دارد و حرارت و یبوست زیاده شود
نباید که قمر بکوکبی راجع متصل بود یا بکوکبی که در وبال اسما باشد که دارو
قصد اعالی بدن کند و بقی براید حذر کنند از اتصال قمر با صاحب طالع کوکبی
که در محاذر بود که دارو کارگر نکند و بغوق منحرک گردد نباید که صاحب طالع
منحوس و محترق بود حذر کنند از آنکه نحسی در او تا دو قمر افتد و اگر ضرورة افتد
نظر قمر به نحس باید که نظر مودة بود ابو معشر گوید نباید که ماه بشتر السعود باشد
و نیز نباید که کثیر النحوس بود از آنکه قمر دلیل طبیعت است و اگر طبیعت قوی بود
مسهل نیکو کارگر نکند و اگر ضعیف بود زیان دارد فه دارد و گه خلط سودا فرود آورد

مشروطات وی سه چیز است باید که طالع برج از بروج آبی بود باید
که جای ماه برج آبی باشد باید که قمر بسعدی متصل باشد و گفته‌اند بمشتری بهتر بود
و محذورات وی دو چیز است نشاید که جای ماه و طالع و قمر خاکی بود
که خاک بر طبیعت سودا است و قوت دارد و باز دارد نباید که قمر بزحل متصل باشد
دوا دادن که دفع صفرا کند مشروطات وی سه چیز است ۱ باید که طالع
یکی از بروج بادی باشد ۲ باید که قمر بسعدی متصل بود و گفته‌اند بزهره نیکوتر است
و محذورات وی دو چیز است ۱ نباید که طالع و جای ماه برج آتشی باشد ۲ حذر کنند
از آنکه قمر بمریخ یا آفتاب متصل باشد بهر نظر که باشد **دوا دادن که دفع بلغم
کند** مشروطات وی سه چیز است ۱ باید که طالع برج آتشی بود
۲ باید که جای ماه نیز یکی از بروج ناری ۳ باید که قمر متصل باشد بآفتاب باتصال
مودة و محذورات وی سه است ۱ نشاید که خانه ماه و طالع برج آبی باشد ۲
روا نبود که قمر بزهره پیوندد که زیان سند باشد **دوا دادن که اسهال عظیم کند**
مشروطات وی سه چیز است ۱ باید که قمر متصل باشد بکوکبی که از تحت الشعاع بیرون
خواهد آمدن ۲ باید که ماه بستاره پیوندد که در آن وقت مستقیم شده باشد تا عاقبت
بعاقبت انجامد ۳ باید که قمر متصل بزهره باشد خصوص باتصال محمود و محذورات وی ا

۱ نشاید که ماه متصل باشد بزحل ۲ نباید که قمر بستاره راجع باز دهد و
به تحت الشعاع پیوندد **دوا دادن که اشتها پدید کند** مشروطات وی سه چیز است
۱ باید که ماه در برجها و چه بدین باشد ۲ باید که قمر بسعدین باشد یا بتربیع عطارد مسعود
۳ باید که قمر بمشتری ناظر بود خصوص بنظر مودة و محذورات وی دو است
۱ نشاید که جای ماه و طالع برج ثابت باشد ۲ نشاید که قمر در طالع بود
که از خوردن دارو فایده نبیند **صفت دارو دادن که اخلاط کم کند** مشروطات
وی سه چیز است ۱ باید که قمر در برجهای ثابت بود ۲ باید که طالع و قمر نیز یکی
از بروج ثابته بود ۳ باید که سعود در اوتاد باشند و اگر طالع بکوکبی سعد مزین باشد
بهتر بود و حذر باید کرد از آنکه قمر در یکی از اوتاد باشد که خوردن دارو دشوار باشد
و منفعت نرسد **صفت دارو دادن که [illegible] از سر و حنجره برد** مشروطات وی چهار است
۱ باید که ماه در حمل یا ثور باشد ۲ باید که قمر با فصل فزون بود ۳ باید که ماه
بطی السیر باشد ۴ باید که میان قمر و ذنب کم از سیزده درجه نبود و محذورات وی
چهار است ۱ نشاید که قمر در دلو و حوت باشد ۲ نشاید که ماه سریع السیر بود
۳ روا نبود که قمر از اجتماع منصرف شود و در وی مقابل نهاده باشد ۴ حذر کنند
از بودن قمر با ذنب **صفت حب خوردن** مشروطات وی دو است باید

که قمر در بروج منقلبه بود باید که طالع وقت نیز برج منقلب باشد و حذر باید کرد از آنکه
جای ماه و طالع برج ثابت بود **صح مطبوخ خوردن** شرط وی چهار است
۱ باید که طالع و خانهٔ ماه برج آبی باشد ۲ باید که ماه بزهره متصل باشد ۳ باید که درجهٔ
طالع و جای ماه از بروج منقلبه بود و محذورات وی هم سه است ۱ نشاید که طالع
و جای ماه برج خاکی و آتشی باشد ۲ حذر کند از اتصال ماه با یکی از نحسین ۳ اگر طالع
ماه و خانهٔ وی برج ثابت بود [illegible] تباه بود **صح جوارش خوردن** شرط وی
دو است ۱ باید که قمر در خانهٔ مشتری باشد ۲ باید که مشتری با آفتاب متصل باشد
باتصال محمود تا نفع آن بیشتر بود و محذورات وی هم دو است ۱ نشاید که قمر در خانهٔ
عطارد بود ۲ حذر کند از اتصال قمر بزهره و عطارد **صح غرغره وقی کردن**
شرط وی سه است ۱ باید که ماه در حمل باشد از ده درجه تا بیست و بعضی
در تمام حمل جائز داشته اند بجهت آنکه این برج برج معطی اند دارد از جهت صعود و علتی که از آن
نصف صاعد گویند باید که طالع نیز یکی از بروج صاعده باشد باید که قمر ناقص النور
بود باید که قمر متصل باشد بعطارد و سعود یا بیکی از سعود باید که ماه هابط باشد
و متصل بکوکبی باشد فوق الارض که سعود بود و اتصال قمر بکواکب علوی
نیز پسندیده است باید که سعدی در طالع بود باید که صاحب طالع قوی حال

بود ناظر بطالع بطلیموس گوید علاج سر و غرغره را قمر در مثلثهٔ آتشی باید
اما مشتری طالع که مسعود بود بزهره و محذورات وی سه است ۱ نشاید که قمر
متصل بود بمریخ یا با آفتاب از ربع خاصه چون در حمل باشد که در این معالجت
حرارت از حد اعتدال درگذرد ۲ نشاید که ماه بستاره راجع پیوندد که آن کوکب نحس
باشد ۳ حذر کند از بودن قمر در محاق که بس ناپسندیده بود **صح داروی که علت**
بقی آورد شرط وی دو است ۱ باید که قمر در حمل و ثور و جوزا باشد ۲ باید
که ماه بزهره متصل باشد که طبع [illegible] و صحن بود و محذورات وی هم دو است
۱ نشاید که قمر در بروج آبی باشد که اشتها پدید آید و آن از بیرون آمدن [illegible]
۲ حذر کند از آنکه قمر بمریخ متصل باشد که ملال و زحمت رسد **صح داروی درگوش**
دمیدن و [illegible] شرط وی سه است ۱ باید که قمر در برج اسد و سنبله باشد
۲ باید که طالع یکی از این بروج بود ۳ باید که قمر متصل باشد بسعود و حذر از باید کرد
از اتصال قمر بکوکب راجع **صح علاج سفیده چشم** شرط وی شش است
باید که قمر در نور و حساب زاید بود باید که جای ماه برج ثابت باشد که اگر بروج
مجسده و منقلبه بود دیگر باره بشکاری حاجت افتد باید که قمر بشمس ناظر بود
بمودت باید که نیرین که دلیل تحلیل اند بغایت قوی حال باشند باید که قمر از نظر

مریخ پاک باشد اما نظر حسل چون بمودة سهل باشد بشرطی که ماه بسعدی ناظر بود
و محذورات اضداد اینها بود **فصد دست و حجامت** شروط وی شش است
باید که قمر زاید النور و حساب باشد باید که تخمین از طالع ساقط باشد
باید که صاحب طالع سعود باشد باید که قمر متصل باشد بسعدین خصوصا مشتری
واگر یکی از این سعد که قمر بدو متصل است در عاشر یا حادی عشر باشد و یکی در طالع
کار بهتر باشد بهتر آن است که قمر ناظر باشد بشمس و مقبول بود و از جهت آن دلیل
سلامت و زود بهتر شدن باشد باید که قمر فوق الارض بود باید که قمر از نحوس
پاک باشد خصوصا از نظر مریخ که آن دلالت بسیار ریختن کند باید
که مشتری از نحوس ساقط باشد و فوق الارض بود و اگر میسر شود در موضع قوی باید
کرد از طالع و محذورات وی سه چیز است باید که قمر به تحییس بوند و یا در حالت
اجتماع بود حذر کنند از قوت صاحب طالع از طالع دوازدهم به پرهیز دارا که
قمر در برجی باشد که جسم بدان منسوب بود حکما متفق اند بر آنکه آهن باید که بدو
که قمر در آن برج باشد که بدان اندام منسوب است باید از برای آنکه چون قمر در برج
عضوی باشد رطوبات بدین سو متوجه بدان عضو بود و قصد رسد تعفن بر او کند پس
جراحت رسانیدن با جمله رطوبات افزاید و مستعد تعفن بودی بهتر باشد

فی حقنه کردن

فی حقنه کردن شروط وی سه است ۱ باید که طالع برجی بود از بروج
السافل باید قمر در میزان یا عقرب باشد بهتر آن است که ماه زاید النور
باشد متصل بسعود و محذورات وی دو است به پرهیز دار از اتصال قمر به مریخ
که آن سحج و پیچ شکم آورد حذر کنند از نیستن ماه به زحل که آن دارو را از عمل وی
باز دارد و منفعت نرسد **فی داغ نهادن** شروط وی پنج است
۱ باید که قمر در بروج آتشی باشد ۲ باید که طالع نیز از این بروج باشد ۳ باید که قمر به
با آفتاب متصل باشد یا اتصال محمود ۴ باید که صاحب طالع بطالع ناظر بود ۵ باید که خداوند
خانه ماه بماه متصل باشد و محذورات وی دو است باید که قمر در بروج آبی
باشد حذر کنند از آنکه ماه در آن برج باشد که منسوب بود بدان عضو که داغ بر آن
خواهد نهاد و گفته اند اگر سعدی در آن موضع با ماه باشد چنانچه **فی قی کردن**
فی دندان کندن شروط وی شش است باید که ماه در بروج ثابته باشد
تا فصد و خطا نکند و گفته اند در ثور سیما چه روا نبود باید که ماه زاید النور و حساب
بود که خواهد که خون اندک بردارد که در آن وقت قمر ناقص النور باید و بطی السیر
باید که قمر در بروج مذکره باشد باید که طالع و قمر از بروج ... بود تا خون صافی
بیرون بیاید باید که ماه بسعود متصل باشد خصوصا بزهره تا خون ... از وی بیرون ...

و آن کار را سان و سبک بر آید باید که سعدی در طالع وقت باشد و اولی آنکه آن سعد
مشتری باشد و محذورات وی ده است ثانیا باید که ماه در برج منقلبه باشد
و جسد بیمار زود انجامد و خاصه عضو را و هر برجی که منسوب است بدان اندام که فصد میکنند آن
نیز نشاید ثالثا باید که خانه ماه و طالع برجهای ارضی باشند که برودت و یبوست دفع شود
و حرارت ماند و اگر برجی آبی بود برودت و رطوبت دفع شود و اگر برج هوائی باشد
هم حرارت هم دفع شود و این هم مطلوب است از وقت اجتماع تا دوازده ساعت
این کار را نشاید چه آن ساعت محترقه است که حکما آن ساعت را سیئت گویند و در این
باب مبالغه عظیم کرده اند و از فصد و حجامت منع فرموده حذر باید کرد از زمان
استقبال که آن نیز ناپسندیده بود ثانیا باید که یکی از نحسین در طالع وقت باشد
که آن دلیل جراحت بود ثانیا باید که ماه در حمل نبود که بیم بود او را زدن سود نباشد
و گفته اند نظر زحل خصوص از تثلیث و ... در اول ماه زیان ندارد اگر ماه قوی
حال بود و حکیم کوشیار نظر زحل هیچوجه جایز ندارد چه آن فصد ناپسندیده بود
ثانیا باید که قمر با مریخ باشد که دلیل تباه شدن آن عضو بود و گویند سبب تیزی صفرا است
و بعضی نظر مریخ از تسدیس و تثلیث جایز دارند و از مقابله و مقارنه و تربیع او
با قمر دلیل خطا شدن مبضع و تعویق التیام جراحت است و اگر از اتصال از برج

ابطال

و جسد بیمار نباشد دلیل بود بدانکه دو بار نیشتر مبضع فرود باید بردن و نشاید که خون
بر نیاید حذر باید کرد از آنکه زحل یا مریخ در نهم طالع باشند روا نبود که زحل
یا مریخ در دوازدهم و هشتم نیز نشاید که آن نحوس تر وقتی باشد بر خون بر و شان را نشاید
که قمر خالی السیر باشد که هیچ فایده نباید **فی حجامت کردن** مشروطات وی
پنج است ۱ باید که خانه ماه و طالع از بروج هوائی بود تا بخار فاسد برود و صافی ماند
و نفع آن ظاهر شود ۲ باید که ماه با مشتری متصل باشد ۳ باید که ماه زاید بود در نور
و حساب و قصرانی گوید که ناقص النور و حساب بد و حکیم با جزری نیز بر قول قصرانی
در هر تقدیر باید که از نحوس دور باشد ۴ باید که خداوند خانه قمر را القمر نظر مودت باشد
۵ اگر خواهد که خون بیشتر بر دارد باید که قمر در بروج مذکره بود به نظر مودت مریخ و گفته اند
چون قمر در بروج ارضی باشد یا در حوت نشاید که مریخ ناظر بود و محذورات وی هم
پنج است ۱ نشاید که ماه در بروج خاکی بود خصوصا در ثور که سودا به در آید و بقول بعضی
البته نیز نشاید و در بروج آبی بر جای نیست که خوف فالج و لقوه باشد ۲ نشاید که در خانه
نیز یا در خانه اشتی ... باشد که تباهی آورد ۳ نباید که ماه تحت الشعاع بود ۴
روا نبود که نحسی در طالع باشد ۵ حذر کنند از آنکه قمر ببعضی از زحل میشود و خاصه چون
خواهد که خون اندک بر دارد **قاعده لب بریدن** بعد از رعایت شرایط

فصد شروطات چهار وی هجر است باید که قمر سریع السیر باشد باید که ماه
بزهره پیوندد باتصال مجرد و محذورات سه ان است که در باب بنی گفته شد
و دیگر باید که قمر در برج طالع بود و حمل در اشم ناظر بقمر که البیار بد باشد **فی ختنه**
کردن شروطات وی هفت است ۱ باید که ماه متصل باشد بزهره ۲ باید
که قمر متصل بود بیکی از سعدین ۳ باید که خداوند خانه قمر شمالی باشد ۴ باید که قمر در برجهای
شمالی بود ۵ باید که ماه زاید باشد در نور و کوشیار گوید که ناقص باید ۶ باید که خداوند
طالع صاعد باشد ۷ باید که ماه و طالع در برجهای هوائی بود و محذورات وی سه است
۱ حذر باید کرد از بودن ماه در عقرب خاصه چون مریخ قوی ناظر بود از اوتاد
و گفته اند چون سوده باشد و ماه ناقص النور بود چندان بد نباشد ۲ بپرهیزد از نظر
ماه با حل بهر وجه که باشد ۳ حذر کند از بودن قمر و مریخ در اوتاد طالع **فی چهارپا**
خصی کردن شروطات وی چهار است ۱ باید که قمر بیکی از سعود پیوندد
خصوصا مشتری ۲ باید که صاحب خانه قمر بقمر ناظر بود ۳ باید که ماه در برج هوائی بود
و اگر طالع برجی چنین باشد اولی بود ۴ باید که قمر بزهره متصل بود و محذورات وی
دو است ۱ باید که ماه در عقرب بود خصوصا باتصال مریخ ۲ حذر کند از القمر
بهیچ وجه که باشد **فی جامه خریدن** شروطات وی شانزده است

باید که ماه در برجهای ارضی و هوائی باشد الاحدبی و حکیم عمر فرخان گوید در همه برجها
شاید الا حمل و عقرب و جدی و بهتر آن است که قمر در برجی بود که بر صورت آدم باشد
و آن جوزا و سنبله و میزان و دلو بود و نصف اول قوس بود و بعضی در حوت روا داشته اند و درین
باب در رسوس انوالی مشتبه است و آن آنست که اگر حال ماه و طالع بوقت جوشن پوشیدن برج حمل باشد جامه
و غلاف و درع باشد و جوز باشد که بر بیمه آخرین از دست طان رد آنکه در جنده گردن کشی کنند شاید
بکو تر شود کما باید اما بحکم باشد دارد در دامن امان باشد و اگر سنبله بود مهربان و کارکننده باشد
و چون میزان باشد ایمن در است گوی و دانا بود و عقرب بد و بد حال جاهل و ضعیف و دهابین باشد
و اگر قوس بود حیله و قوی باشد اما کهن گشن بود و اگر جدی بود دروغ گوی و بدخوی بود و چون دلو بود
کارکننده و با صلاح باشد و اگر حوت بود بداندیش باشد و اگر سعدی درین برجها بود خیر و سعادت زیاده گردد
و اگر نحوست نقصان کند و اگر نحسی بود در نحوست بیفزاید و از سعادت کم کند باید که طالع برجی مستقیم المطلع
باشد و جوزی گوید بهتر آنست که طالع ثور باشد پس جوزا پس سنبله پس میزان باید که خداوند طالع و طالع از نحوس
سالم بود اگر قمر و صاحب قمر نیز از نحوس سالم باشند پس منافع این جامه بیشتر گردد باید
که خداوند ساعت با صاحب طالع ممتزج بود با تمازج باشد تا میان جامه و خداوند کار الفت باشد
باید که قمر و خداوند طالع در اوتاد باشند یا در مایلی باید که طالع قایم باشند از کسوف
و از ساعت باید که صاحب طالع در برجی آتشی باشد و قمر میزه نوشته باید که سهم السعادت قوی حال

(Interlinear and marginal glosses: جامه، شاید، باشد، گردد آید، زیاده، دیدو، المطلع، از نحوس، ابر، حال)

بنده و حبش کدخداوند طالع بنظر نظر کرده   اگر این مملوک که آن میخرد تا او دولت [illegible] باید که [illegible]
عاشر را اتصال محمود باشد بکدخداوند بالعکس   اگر آن بنده میخرد در دست او صنعتی بود باید که طالع [illegible]
ماه همه آخر خود آبا شد   اگر آن بنده خاص بجهة خدمتی خود میخرد باید که قمر مقبول بود از عطارد   اگر خداوند طالع
در وسط السما باشد لیکن بنده بود که بمولا و بسته او رسم بخصی باشد   اگر خداوند سادس در طالع بود و قمر
با صاحب طالع متصل بنده بود طاعت و فرمان بردار تمام خاص باشد   اگر خواهد که بنده ثابت قدم بود
باید که قمر در همه احوال میزان بود متصل بسعدی در وتد بود   باید که بهمه حالها سادس و صاحب
باشد از نحوس و [illegible] حمارت   نباید که قمر و طالع ها مریخ بود   حذر کنند از آنکه
قمر با زحل باشد تحت الارض بود در برج منقلب که غلام گریزپای بود   نباید که قمر از زحل منصرف باشد
که غلام گریزنده و [illegible] بود و اگر به زحل متصل باشد بدتر بود   حذر کنند از آنکه ذنب در ششم
یا با خداوند ششم یا با سهم العبید که بنده حاصل بهمه حبس و ناکس بود و از و ضرری بمالک رسد
فی بنده فروختن   در بیع [illegible] شاید [illegible] باید که قمر [illegible] رسد و اگر [illegible]
در طالع وقتی بسیار [illegible] نفع باشد   فی بنده آزاد کردن   باید [illegible]
آفتاب و کوکبی [illegible] قمر از و منصرف باشد و طالع وقت دلیل خداوند است و [illegible]
[illegible] دلیل بنده و عاشر دلیل [illegible] و طالع دلیل [illegible]
پس از این جمله آنچه قوی حال و سعد باشد [illegible] کلیه [illegible]

فی نکاح کردن

فی نکاح کردن   این باب از جمله مهمات است باید که تا ممکن باشد احتیاط در وجه
فرو نگذارد و تهاون و تغافل روا ندارد چه هر خللی که در این اختیار رفته باشد
عمر خداوند اختیار را منغص دارد و اثر آن تا [illegible] اولاد و اعقاب او
رسد پس شرط آنست که در این باب اهتمام تمام مرعی دارد و بعد از ملاحظت شرایط
کلیه آنچه از جزئیات ملاحظ باید فرمود [illegible] است   باید که طالع و سایر [illegible]
سالم باشند از نحوس   باید که قمر و زهره مسعود باشند   باید که زهره که کوکب الفرج است
در خانهای سعود باشد یا در حدود ایشان و اگر زهره در برج مذکر باشد و مشتری در
برج مؤنث مرد در او در زن تزویج بهتر از زن باشد و همچنین بالعکس   باید که
زهره ناظر باشد بطالع و بخداوند طالع   باید که زهره بخداوند خانه خود متصل [illegible]
سعد باشد و از نحسی منصرف باشد اگر نحسی بود   باید که ماه و مشتری و زهره هر سه در
یک مثلثه باشند و بهتر آنکه در مثلثه آبی باشد   باید که ماه در شرف زهره بود یا
در خانهای زهره یا در [illegible] تا آن [illegible]   باید که قمر مقارن مشتری بود یا
بتثلیث و تسدیس وی که آن دلالت بر کثرت خیر کند   باید که قمر مقارن عطارد
مسعود باشد یا متصل بوی که آن دلالت بر بسیاری فرزند کند   باید که آفتاب و طالع
و خداوند طالع و آن [illegible] اگر قمر از وی منصرف [illegible] سلیم باشند از مناحس [illegible] کار

مرد راست باید که ماه در زهره و رابع و صاحبش و آن ستاره که قمر بوی متصل باشد یا کشنده زر کوس که این همه دلیل کار زنست باید که ثور و ضرا در شرف نیکو باشند که این دلیلست بر معاش ایشان و باید که بهیچ حال وسط السماء از سعدی خالی نباشد تا به نیکوئی معاشرت گذرانند باید که رابع و صاحبش را بصلاح آوردن و سعدی در وی نهند که آن دلالت برعاقبت کار ایشان کند باید که از صلاح ضرا و خانه ماه غافل نشود که آن نیز دلیل انجام کار مناکحت باید که ماه در برجی ثابت باشد و بهترین ثور در است خاصه از ده درجه ثور تا بیست درجه و در اختیارات طبری آورده است که اگر قمر در سنبله باشد بهتر نزدیک بود الا آن است که شوهر بر مال زن مشفق بود و زن بود بر مال شوهر شفقت باشد و هر یک در اتلاف و اهلاک مال دیگری کوشند و حکیم کوشیار گوید در اختیارات عقد در برج منقلب باید و در زفاف برج ثابت و بعضی برای عقد نکاح بودن ماه در سرطان جایز نهاده اند و گویند در و هیچ ضرر نیست اما ابو معشر گفته است که اگر بوقت نکاح طالع سنبله یا عقرب باشد آن دلالت کند که زفاف بعد از مدتها باشد برج ثابت باید و اگر زفاف زود می خواهد بود طالع برج منقلب باید و در جامع شاهی آورده است که در نکاح کردن ماه در حمل نیست و میانه ثور بهتر است چه اول و آخر دلیل فراق حال ایشان بود در نیمه اول او از حوزا نیکو است و نیمه آخر رد بود و تمام سرطان نیک است و در سنبله نیکست اما زن و شوهر در اتلاف مال

هم کوشند و سنبله زن بشوی دیده را بسنبه بود اما فرزن بکر را بد بود و بیرزن نکاح را نیکست الا زفاف سوانشاید و اول عقرب نیکست و آخر او تباهست چه دلالت کند بر مفارقت و عدم ثبات صحبت کنند و قوس میانه بود و گفته اند دعوت عروس را نیکست و اول و میانه جدی بد است و آخر رد بود و دلو بوسطه آخر نیکو تر نیکو بود و حوت نیکست اما زن سلیطه و مخش گوینده بود باید که از ثوابت آنچه بر زیج برج در صور اند چون شجاع و صرفه و ظلم الاسد در یکی از اوتاد باشند یا با ماه و سهم النکاح باید که میان صاحب طالع و صاحب سابع مقارنی یا نظر محمود بود اگر سعدی در هفتم باشد بهتر بود و کار برمراد رود باید که در دوم و هشتم و ضرا و خانه ایشان جنبه کی که توانی اصلاح کنی که بیت المال ایشان است و دیگری بیت المال شوهر اگر غرض از این مناکحت طلب فرزند است باید که خامس و ضرا و خانه آن را نیز اصلاح کنند و البته صاحب پنجم را بطالع ناظر سازد و صاحب طالع را در پنجم نهد و اگر در این حال قمر در سیم بود نیک است کار باشد و اگر در کثرت فرزند رغبتی صادق است عطارد را بمقارنت صاحب خامس باید ساخت و باید که برج مسعود باشند و در برجی از بروج کثیر الاولاد ناظر بصاحب طالع باید که قمر زاید النور و در نور و عدد بهتر آنست که طالع وقت برج آتشی باشد

دثابت وگفته‌اند منقلب باید ونیز قول ثور است وبرهر تقدیر از نحوس پاک بود وبسعود
نزدیک تا آن کار در غایت نیکوئی باشد ومیان ایشان بغض وکینه نبود وآزرده نشوند یکدیگر
باشند باید که قمر زاید باشد در حساب که آن دلالت بر زیادتی خیر وبرکت کند باید که
ساعت نکاح ساعت سعد بود وضرر اندرین فرق حال باید که راس در خانه پنجم باشد که آن
دلالت بر بسیاری فرزند کند با عمر دراز وشادمانی باید که سهم التزویج وسهم الولد
وسهم الکمال وسهم السعادة در اوتاد باشند یا در مایل مقبول از ضد اذه خانه نحوس
باید که قمر از دفع سعدی نگردد که آن دلالت بر زیادتی حال کند حکیم محیی الدین مغربی گفته
که اگر در وقت تزویج عطارد مسعود ناظر باشد بهتر بود چه آن حال دلالت کند بر آنکه
زود فرزندی بوجود آید باید که مشتری قریب طالع وصاحب سابع ناظر باشد که دلیل سعادت
وعفت وصیانت است واگر نظر زهره با این حال دست دهد بغایت نیکو باشد ومحبت دراز
دیر ازده است نشاید که زهره بنحوس ناظر باشد ودر الجمله از فساد حال زهره که کوکب
صحبت احتراز باید نمود نشاید که ماه از روی نحوس نگردد خصوصاً بنظر تربیع که آن دلیل
فرقت وخصومت بود وگفته‌اند اگر از مقابله نگردد از تربیع نحوس‌تر بود ودر نظر تثلیث
وتسدیس بود هر دو را باهم ساختگی باشد اما رنج وبیماری وبایدکه بدیشان رسد گفته‌اند
اگر اتصال قمر بنحوس از مقارنه باشد دلالت بر هلاک یکی از زوجین کند خصوصاً که قمر در طالع

باعث بود

باعث بود نشاید که قمر در نیمهٔ اول جوزا ونیمهٔ آخر عقرب ومیان جدی وتمام دلو باشد ونه
در سنبله زیرا که زن بدسیره زیرا که احتمال هلاک مرد بود نشاید که قمر در ثانی عشر از طالع یا
در سادس وناقص بود که شوم باشد ضرر کند از بودن قمر در طالع دیگر که عاقبت آن کار
بشنیع است انجامد واگر باشد بقدر وهم از حاق درجه دور باشد نشاید که نحس در طالع بود
یا مایل صاحب طالع که بدتر باشد ومیان ایشان دشمنی خیزد نشاید که آفتاب بنحوس
متصل بود خصوصاً بنظر عداوت که میان زوجین نزاع قائم باشد ضرر کند از بودن
قمر با ذنب که کار بر مراد نرود نشاید که قمر در حد نحوس بود نشاید که قمر بدر یا
اجتماع یا استقبال نزدیک باشد نشاید که ماه مقارن زهره باشد که دلیل تباهی حال
زن باشد ودرین سخن بحث تمام است نشاید که نحس در پنجم باشد که آن دلیل اندک
فرزند بود وبودن ذنب در پنجم بهتر بود شرط دیگر آنست که قمر
بسعدی پیوندد از پیر زن واگر آن سعد زهره بود بهتر باشد وسعدی نیز در طالع باید
ونشاید که قمر در ششم وهشتم باشد وباد ... فرص بود حاجت ملوک
بدین باب زیرا که از ابواب دیگر است وهیچ اختیار از اختیارات مهمتر ازین نیست چه
اگر درین باب خطائی واقع شود سبب استیصال ملت ودولت ودفع الاجل قمر از
شروع درین باب بباید دانست که طالع دلیل آن کس است که بجنگ خواهد رفت

در جنگ رفتن

سوم خانهٔ اخوان و یاران او ست و هفتم دلیل دشمنست و هشتم دلیل مال او چون کسی
این مسئله را مستخرج شد و درین اختیار تمام کند و آن را که قوی باشد سعادت و مسعود چنان
سازد و آن را که ضعیف و بد حال باشد در اختیار چنان کند تا کار بر مراد در پس در این [اختیار]
احتیاط تمام در اختیار باید کرد و شرایط تمام بجای باید آورد و از نحسه در رجعت احتراز باید
نمود اما اثر دلالت در جهت دویم است باید که طالع یا از خانهای ستارگان علوی باشد
و بهترین خانهای مریخ است بر دو وجه یکی آنکه نظیر این بیوت زهره بود دوم آنکه مریخ را [قوة]
در باب حرب قوت زهره را در آن باب ضعف است پس در اختیار کردن این خانها
ضد او را اختیار است و ضعف خصم او و وجه دوم آنکه مریخ کوکب حرب است پس در اختیار
حرب با برج وی نسبت دارد اولی بود باید که اگر طالع خانهای مریخ نباشد مریخ بطالع
ناظر بود از تثلیث یا تسدیس باید که ضد او در طالع در طالع یا وسط السما یا حادی عشر
باشد و اگر نتوانند در رابع یا سابع مقبول گفته اند رابع و سابع نیز و این قول الصواب
اقرب است گفته اند که ماه در بروج آبی باید بسیار نیکوست و کوشیار گفته ماه در برج
منقلب باید و ضد او در طالع در برج ثابت و ابو الحسین و محمد ایوب گفته ماه در
سرطان باید به تثلیث مریخ و مشتری ناظر که بسیار نیکو شد باید که ضد او در هفتم در طالع
یا در ثانی و ثالث عشر و یا مقبول باشد و اگر متصرف شود بر کسی ساقط بهتر باشد باید که ضد و

طالع در برجهای

طالع در برجهای مستقیم الطلوع باشد باید که صاحب طالع نحس او را ناظر متصل بود
باید که ضد او در ششم در ثانی بود باید که نیرین بصاحب طالع ناظر باشند که آن رکنی
بزرگ است درین اختیار و اگر آن نظر مودت دلیل ظفر باشد باید که ضد او در
طالع شرف باشد و بطالع ناظر بنظر سه به که آن دلالت بر نشاط و خوشدلی ایشان کند
و دلیل یاران در خمس خ که به الکاز و ارکته (?) باید که ستاره که ماه از وی منصرف است
در آن وقت قوی حال باشد در وتد و مستقیم السیر بود که آن معین طالع است
باید که ستاره که ماه بوی متصل است ضعیف حال بود و در زایل الوتد که آن معین
سابع است باید که ماه منصرف شود از ستاره علوی و متصل بود بستاره سفلی
باید که قمر ناظر شود بطالع که دلالت او اقوی از دلالت ضد او در طالع و دیگر دلایل
منتج وی است باید که مریخ در وتد باشد و اگر در عاشر بود حرب بقوی کرد و در غرض حصر (?)
آید باید که سهم طالع از سعدی خالی نبود یا صاحب طالع با سعدی بود باید که
ثانی که خانهٔ اعوان و انصار است و ضد او نحس مسعود و قوی حال باشد چاره نبود
از آنکه بصلاح آرند کواکب حرب را و آن مریخ است ساقط بود ماه و ضد او هم
خانه وی پس باید که همه قوی و نیک حال باشند باید که سهم السعادة و ضد او نیز در طالع
باشند یا ثانی باید که صاحب طالع فوق الارض باشد باید که ضد او در طالع مستعلی

باشد بر زهره و ناظر بود به او باید که صاحب ثانی سعود باشد در برج ارزی مقبول بود که آن
دلالت بر نصرت اعوان کند باید که از ثوابت که بر مزاج مشتری و مریخ اند چون ممسک
العنان و شعری یمانی و قلب الاسد و سماک رامح و نسر طایر آنچه توانند در بالا آزاد اگر
کنند با مقارن ماه یا با سهم السعادة که دلیل فتح و نصرت باشد باید که سهم الظفر در طالع
باشد یا در ثانی یا در عاشر یا در بیت الرجا تا نیکو آید باید که مریخ که خداوند عاشر نظر باشد یا به تثلیث
یا تسدیس باید که صاحب بیت الرجا سعد باشد و از نحوس سالم که آن دلالت بر ظفر و آغاز کننده
٩ حرب دارد اگر خداوند سابع که خداوند متصرف است دلیل تباهی حال دشمنان بود
باید که سعدی در طالع باشد اگر آن سعد زهره بود بهتر باید که صاحب طالع در برج ثابت بود
در شرف خود قوی حال و شرقی باید که صاحب سابع تحت الارض باشد و در برج منقلب و در هبوط
ضعیف حال و غربی و در رجوع و اگر از کواکب سفلیه بود بهتر باشد باید که خداوند سابع
مضغوط بین النحسین باشد و اگر نزدیک بعقده ذنب بود دلالت بر ضعف خصم کند
٣٢ باید که از جمله حظوظ ارباع خالی نبود چنانکه در باب نحو یاد کنیم گفتیم که از درجه ثور
تا ده درجه اسد شرقیست و از ده درجه اسد تا ده درجه عقرب جنوبی و از ده عقرب
تا ده دلو غربی و از ده دلو تا ده ثور شمالی و امام ابو الحسن غزنوی ... منع را اکمال از
زنور هر کس میبا از بعد و میگوید چون مریخ در ربعی باشد از این ربعها اهل آن ربع در حرب

غالب آیند

غالب آیند بر آنکه مریخ این زمان حادث گشته چنانکه اگر قمر در برج مقابل باشد
او غالب آید و ابو نصر مظفری ترک که از علماء احکام است و از جمله شجعان حرب میگوید
من این حکم را در بسیاری حرب ها آزموده ام همه راست آمد باید که طالع آنکس که
بحرب میرود اگر برج منقلب باشد خداوند او در برج ثابت باشد یا ذو جسدین ناظر به او
تا ظفر در جانب وی باشد باید که روشنی غریب ماه قوی حال بود و سعود که آن دلیل
عاقبت است بطلیموس گوید که اگر قمر در سرطان باشد بر تثلیث مریخ یا مشتری هر که جنگ
آغاز کند ظفر او را باشد طبری گوید اگر قمر در ثور و جوزا و سرطان و قوس باشد نیکو است
بنزد ملک که منحوس نباشد و اگر نحس بوی ناظر باشد نشانه ظفر است اگر خداوند طالع
و سابع با یکدیگر ناظر باشند به مودة دلیل صلح بود اگر خواهد که هر دو خصم با یکدیگر بآشتی
رسند باید که آن ستاره که ماه از وی منصرف است از طالع ساقط باشد و از آن کوکب
نیز که ماه بوی متصل و خداوند طالع و سابع از یکدیگر ساقط باشند اگر عطارد تحت الشعاع ٣٩
بود هر دو خصم با یکدیگر حیلت سازند اگر عطارد با مریخ و سعود نبود هر دو در قوه برابر ٤٠
باشند اگر خواهد تا با دشمن غدر کند یعنی جنگ بوقتی کند که ماه در تثلیث مریخ باشد و در ٤١
وتد نباشد و مشتری بتربیع ماه بود یا در مقارنه او اگر عطارد با مریخ پیوند در برج ٤٢
سنبله متصل بود و لایت خصم برست آید اگر خداوند ثانی بخداوند ثانی نحوس بود

دلیل قوه صاحب اختیار است و ضعف لشکر دشمن و محذورات در نوزده است
نش یه که صاحب طالع در ثامن و سابع باشد نش یه که صاحب طالع متصل بوده است با
که در دو تر باشد ضرر کند از آنکه صاحب طالع ساقط باشد از طالع به برابر دارد
الاتصال صاحب طالع بکوکبی ساقط نش یه که صاحب طالع محترق باشد نش یه که صاحب
سابع متصل بود بصاحب رابع که آن دلیل قوه خصم است برای آنکه رابع
آخر عاقبت خصم است نش یه که صاحب طالع متصل شود بنظر عداوت بصاحب ثامن
یا بکوکبی که در ثامن بود که منحوس باشد نش یه که صاحب ثانی در ثامن و سابع باشد که نشانه
ضعف لشکر باشد در برگشتن و بیابان خصم سیر کردن ضرر باید کرد از آنکه ماه و صاحب
خانه او ضعیف حال باشد که تباهی و ضرر گردد ضرر باید کرد از قران ماه و زحل یا عطارد
ماه که او دلیل عاقبت باشد نش یه که زحل در خانه صاحب طالع باشد یا با صاحب
طالع که آن دلیل هزیمت بود نش یه که صاحب طالع بخانه صاحب سابع در آید
و صاحب سابع در خانه خویش باشد متصل بصاحب طالع که آن نیز دلالت بر فرار کند
نش یه که دلیل مطلوب یا دلیل طالب بگذرد که آن دلالت بر ظفر خصم کند
نش یه که ماه در ثور و سنبله و جدی و حوت بود خصوصا بمریخ در صعود ناظر بنظر با
که عاقبت بر مخالفت انجامد و آغاز کننده حرب مغلوب گردد نش یه که صاحب عاشر

بکه از هم رابع

بکه از هم سابع نظری نیک باشد که خصم غالب گردد نش یه که مریخ ناظر باشد بطالع که
آن دلیل فاسد شدن سپه سالار بود نش یه که سابع و ثامن و صاحب آن در اوتاد
باشند که دلیل قوه خصم و غلبه اعوان او باشد ضرر کند از آنکه سهم الحرب در ششم و هشتم
افتد که دلالت بر غلبه دشمن کند نش یه که کوکب حرب تباه باشد که سبب تباهی تعبیه
لشکر شود و این جمله که ذکر کرده شد در تمامی حربها باید که ملاحظه کنند و در باب جنگ حصارها
و قلعه‌ها که گفته شد اختیار درج کرده ام و منازل قمر را قسمت کرده و بعضی را داخل و بعضی را
خارج نام نهاده و بنای حرب و اختیار قلاع بر آن نهاده و عبارات به تفصیل مسطور خواهد
گشت بتوفیق الله تعالی شرایطی که در باب حرب گفته شد اینجا نیز
رعایت آن از جمله لوازم باشد و شروط خاصه این عمل سه چیز است باید که قمر در
بروج منقلبه باشد باید که ماه سریع السیر باشد متصل بسعدی که تحت الشعاع بود باید که
سعدی بر درجه هفتم طالع باشد تا مراد حاصل گردد و محذورات وی آنست که نش یه
که قمر بحیز ناظر باشد به نظر که باشد و سایر محذورات که در باب محذورات حرب گفته
اینجا نیز ملاحظه باید فرمود شروط حصار سه چیز است باید که مریخ در خانه
یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه خویش باشد باید که قمر با مریخ باشد که بهتر بود و ضرر باید کرد
از رجعت مریخ و ضعف وی خاصه در سه چیز است در روز فتح انجمن

عجیب است

قیود

آورده است که درین اختیار زحل در دلو یا در میزان باید و مشتری در وسط السما
باید که قمر منحوس بود خصوصا بزحل باید که زحل در غایت ضعف بود چه اگر زحل
قوی حال باشد ممکن که آن حصار آبادان شود و گفته اند چون در ویران ساختن بناها
و سوختن حصارها قوة زحل مطلوبست هر آینه در خرابی ضعف او باید طلبید و در ترد
قوی حال باید ساخت تا آن محل ویران بماند مشروطات دی
میان مشروطات حرب کردن است و زایچه مخصوص این اختیار بود نیز است باید که
طالع برج منقلب باشد باید که صاحب طالع در مایل از اوتاد باشد باید که صاحب
سابع در زایل الوتد بود باید که آفتاب منحوس و ضعیف حال بود و نیز زحل عجب
و ترا این نیک بتحقیق پیوسته باید که قمر مسعود و قوی بود و محذور در آنست که
صاحب طالع در سابع نباشد مشروطات دیار نفس است
باید که قمر در حمل بود متصل بمریخ یا در صرفه ناظر بزحل باید که قمر بخانه طالع ناظر
بود بنظر مودة باید که قمر که ... سابع نگردد باید که صاحب سابع منحوس باشد باید که
مریخ مقیم باشد و قمر [illegible] متصل که آن دلیل گرفتاری گریخته بود و دیگر جای
مریخ زحل باشد ممکن که گریخته محبوس گردد باید که سهم السعادة ناظر باشد بنیرین که آن
دلالت بر یافتن کند باید که نیرین از یکدیگر ساقط باشند و از طالع یا مطلوب نیست
باید

8
آید باید که نحس در سابع بود تا بر گریخته ظفر یابد باید که صاحب سابع راجع باشد
تا گریخته باز گردد اگر ماه را بتربیع یا مقابله یا مقارنه نحوس کنند گریخته زود
یافت شود اگر طلب دزدیده و گم شده میکنند ماه در السعود مسعود باید کرد تا زود
بدست آید بهتر آنست که صاحب خانه ماه قابل تدبیر ماه باشد در وسط السما باشد و اگر
طلب مسکنه بیابد باید که یکی از نیرین در طالع باشند و دیگر ماه در طالع باشد متصل بآفتاب
و آفتاب در وسط السما بهتر بود باید که ملاحظه ارباع کنند و در روز طلب کردن
ماه در هر ربع که باشد در آن جهت طلب کنند و ذکر ارباع تجربه در باب [illegible] گذشت
اگر قمر از تحت الشعاع بیرون آمده باشد و نحسی پیوسته از تربیع یا مقابله طلب
کردن از نیکو باشد و محذور در آنست نشانه آنکه قمر تحت الارض بود خاصه
در وتد الارض که یافتن متعذر بود نشانه آنکه ستاره که قابل تدبیر ماه است در چهارم
باشد که آن دلیل بود بر پوشیده ماندن حال گریخته و گم شده احتراز باید نمود از سقوط
نیرین از طالع و از یکدیگر که آن دلیل تعویق باشد و فی الجمله باید نگریست تا در
وقت گریختن کسی یا گم شدن چیزی قمر زاید النور بود یا ناقص النور و در برج منقلب بود
یا ثابت اگر ناقص بود مشکل یافتن بود خصوصا که در برج ثابت باشد و اگر زاید
بود مشکل تر ... یافت خصوصا که در برج منقلب بود و گفته اند ... تقدیری اگر

اگر در بروج دراز باشد ممکن که گریخته بخود باز آید مشروطات
وی نیز است باید که قمر در بروج مجسده باشد و گفته اند در قوس روا نبود باید که قمر
بیکی از سعدین متصل باشد باید که صاحب طالع بطالع ناظر باشد از درجه قوی حال بود باید که
قمر از کوکبی علوی منصرف شده باشد که آن کوکب مستقیم السیر بود و شرقی در درجه مقبول
و آن روز در آن خانه شهادت داشته باشد باید که قمر بکوکبی متصل باشد که آن کوکب ضعیف بود
و در برجی منقلب و در زایل افتاده باشد در مباشره عمل باید که قمر ناظر باشد بطالع
مسعود ابو معشر گوید که در هر عملی که پای اثنین بود چون مجادله و مباحثه و منازعت
و غیر آن باید که صاحب طالع بایمین بجانب صاحب رجعت نبود باید که عطارد مسعود
باشد و در طالع بود یا در نهم یا در سیم بود با صاحب طالع باید که صاحب متصل بود
بکوکبی ساقط که او را قبول نکند یا بکوکبی که روی با قران دارد و محترق است و دی
سه است نث باید که صاحب طالع قوی حال باشد و صاحب طالع متصل حذر کنند
از نحوست و ضعف عطارد باید که قمر از کوکب ضعیف بر گردد و بکوکبی قوی پیوندد
مشروطات دریافت است باید که قمر زاید باشد در نور و ناقص
بود در حساب باید که ماه متصل باشد بسعدی خاصه بمشتری باید که قمر صاعد بود
قمر از کوکبی در حال طالع باید که برج ثابت کنند و قمر و صاحب طالع

باید که در

باید که در برج ثابت باشند تا آن وصیت تغیر نپذیرد باید که قمر بطی السیر بود
و متصل بکوکب بطی السیر که آن دلالت بر عدم تغیر وصیت کند باید که اوتاد
از نحوس خالی باشند و مشتری و زهره در اوتاد بود و قمر با ایشان تا آن وصیت
پایدار تر بود و ممکن که بیمار از بیماری برهد باید که صاحب طالع زاید باشد در
ادویه سیر و مسعود و متصل بسعود و که آن سیر بود و محترق نحس است نث باید که طالع و حاکم
که قمر در بروج منقلب نباشد نث باید که قمر تحت الشعاع باشد که بیمار را خطر بود
حذر کنند از اتصال قمر بکوکبی که تحت الشعاع بود مگر آن کوکب بیمار در ساعت کند
و زود برجی نحو بر کنند نث باید که قمر مقارن مریخ باشد یا در تربیع و مقابله بود
که بیمار را خطر باشد حذر کنند از نحس مریخ در طالع باشد یا در وتدی که بیمار را بیم بود
و اما وصیت بکار آورده شود این باب بسیار مهم ترین ابواب است
در اختیارات و حاجت بدین بسیار است پس در این اختیار سعی بلیغ کردن
و اهتمام تمام بجای آوردن اولی باشد چه اگر طالع وقت سفر منحوس باشد و صاحب طالع
طالع نیز منحوس بود دلیل مرگ مسافر بود اگر قمر در درجات محترقه باشد هم
قطع است و بودن یکی از نحسین در طالع خطر وقت و مانند این و در بعضی
از کتب مسطور است که روزی محتشمی از شهر بیرون آمد شد و عزیمت سفر مصمم کرد

و اختیار وقت سفر بود چون دی برفت یکی از خانه دیلمیت جمع از حکما که اختیار کرده ای
در آمد و پرسید که امروز در سفر کردن در چگونه است حکما نظر کردند تربیع نحسین بود و مریخ
روی بانصراف داشت گفتند امروز در ابری سفر نیکو نیست سایر فرمان بر کشید که فلانی رفت
حکما پرسید که چه وقت بود گفتند بامدادان نگاه کردند روز سه شنبه بود و بامداد که آن شخص
رفته بود ساعت مریخ بود و قمر در طالع وقت و ضد و نحسان مریخ و ازو نیز در یک ساعت قمر از وی چون
نیک نگاه کردند ده درجه از طالع وقت گذشته بود که مریخ بعینه قمر را تقارن رسید سایر گفتند
اگر خواهد که در گرفتن اززده و فرستاد هم او در خبر گشتن او برسد سایر دلتنگ از پیش ایشان -
برخورده است و ازه بر آنکه شنیده که روزی چه است از کسان خویش کسی را از عقب آن
شخص فرستاد تا هر که بیگانه را در عقب او فرستاد تا او را باز گرداند چون روز دهم شد خبر
کشتن آن محتشم و آن که در عقب وی رفته بود برسید و مثل این روایات بسیار است حاصل سخن
آنکه در باب اختیار سفر احتیاط نمودن واجب و لازم است و قبل از شروع در سالک و طریق
بباید دانست که طالع دلیل مسافر است و ابتدای سفر و نهم دلیل مقصد و هشتم دلیل قوام
مقصد و چهارم دلیل رجوع از سفر و قمر و عطارد و کوکب سفر و مریخ دلیل قطع طریق
در سفر خشکی و زحل دلیل همای حال در سفر دریا پس در حال این دلائل تامل باید فرمود و در نحس
قوی حال ماه و سعود باید چنان باید ساخت تا کار بمراد بر آید و درین ملاحظه از جمیع ... است

اما از ربط جزئیه ...

[illegible]

اما از ربط جزئیه که درین باب بجای باید آورد چهار است باید که قمر در برج ارضی آتشی
و اولی آنکه منقلب بود تا سفر دراز نشود و دیر نماند باید که طالع وقت سفر و اوتاد آن
طالع از نحوس خالی باشند تا مسافر زود بمقصد رسد و آفتی از سفر وقت حرکت نه از رکن و آن
اول سفر فقیست باید که سعدی در یکی از اوتاد باشد که دلالت بر منفعت و کثرت خیر کند
و اگر در طالع بود در ابتدای سفر فایده رسد و اگر در عاشر بود در میانه سفر و اگر در هفتم
بود فایده هم در مقام او ببد در رسد بعد از رجوع و اگر در چهارم باشد بوقت معاودت که
روی بمنزل آرد خیر روی نماید و در اختیارات محیی الدین مغربی آمده است که اگر در
وقت سفر سعدی در طالع باشد کفایه بود و دفع همه نقصانها کند باید که صاحب طالع از
نظر نحس ساقط باشد که در نحوست صاحب طالع مسافر را رنجی و خطر عظیم بود چنانکه در اختیارات
طبری آورده که چون در وقت سفر طالع نحس باشد اگر صاحب طالع مسعود بود دلالت
بر صحت بدن کند و چون طالع سعد باشد و صاحب نحس دلیل مرگ مفاجات بود باید که
سابع که دلیل مقصد است طبعی از آراسته بود باید که صاحب سابع قوی حال باشد و از نحو
باید که خداوند نهم که بیت سفر است سعدی بود و بهتر آنکه آن سعد در طالع باشد
و از مناحس سلیم بود بهتر آنست که ماه در نیم طالع باشد و بطلمیوس گوید چون قمر در نیم
بود برج مسافر کم بود و صاحب او در دا شود و راه باسانی زر پیش رود و دستاع کتاب ماه

[illegible]

و موت سمی ... دلیل طول السفر بالطالع له دلیل ... و الغرق ... او دیتو ... بالنحوس او ... بالقمر و مقارنة الزهرة

باید که نحوس از ماه ساقط باشند و از طالع هم و مشتری در کتب بیتی آورده است که در حضر
سفر کردن نحوس طالع بسی بهتر است از نظرات ایشان به قمر باید که ماه بمشتری یا با آفتاب متصل
بود محموده باید که قابض تدبیر ماه قوی حال بود و در طالع یا وسط السما یا بیت الرجا باشد که
آن دلیل است بر حصول خبرهای بسیار باید که در حضار سفر ملوک اصلاح خانهٔ دهم و خداوند آن
بکنند که از جملهٔ سفر ریاست و رعایت عادت و صاحبش نیز لازم بود باید که ماه بخداوند خانه خود
ناظر باشد باید که خداوند طالع در وتدی باشد بسعود ناظر گشته و از نحوس دور باید که خداوند خانهٔ
ماه در وتدی باشد از مناحس سالم اگر زنقب بتربیع سعود باشد یا در مقابلهٔ ایشان دلالت کند
بر آنکه زود از آن سفر باز گردد اگر طالع سفر معلوم است باید که صاحب طالع وی از نحوس
پاک باشد و سایر مدبری مهمان باید که طالع وقت دهم طالع اصل سفر باشد یا سابع یا
رابع و طالع تحویل در انتهای طالع اصل بکار توان داشت باید که قمر در یازدهم یا پنجم
یا یازدهم طالع اصل وی باشد و اگر در دهم دهم بود بهتر بود که قوی حال باشد و اختیار صاحب
روضه گفته است که در طالع اصل بهتر بود و اگر طالع اصل معلوم نبود باید که ضمیر از بهر سفر
در طالع مسئله نگرد و آن طالع را عوض طالع اصل بکار دارد باید که قمر زاید النور بود مستقصر
بسعدی یا در خانه سعدی اگر ماه زاید النور باشد بهتر بود زیرا که تا عدد دلالت کند بر زود رسیدن
بمقصود و مقصد و در دو جهت و تمام کام یافتن باید که عطارد و کوکب سفر است در حد خویش

دکون النحوس فی الوتد و منحوسیت صاحب بیت القمر رده و سیر ... بست السفر کتب فی غیر هذه النسخه

بانشان نقص

بنشان نقص بسعدی که آن دلیل آسانی سفر بود اگر ممکن نیست باید که جرم از طالع و ماه زایل
باشد و صاحب ... ناظر از تثلیث خواه ایمن و خواه ایسر و گفته‌اند که خداوندان مرج و فوق
الارض باید و اگر همه در درجهٔ دهم افتد رجا بود باید که اتصال محمود بود میان صاحب
تاسع و خداوند طالع تا آنچه مراد است در آن سفر بحاصل برآید در حضار سفر سلاطین باید
که در اصلاح رب السنه بوجهی بکوشند و کوکبی که در قران علوی محمود باشد در طالع
اصلی و عمرای ایشان زیر کنند باید که عطارد مسعود با طالع ناظر باشند بنظر السنة تا مهمات
بر موجب دلخواه ساخته گردد باید که کوکبی که قمر بدو پیوندد مسعود باشد یا مقارن سعود
تا بهره تمام یابد باید که در اصلاح بیت غرض و کوکب غرض عنایت تمام بتقدیم رسانند در حصول
در حق سفر ملکه در همه ابواب چون اصلاح کوکب غرض و خانهٔ آن حجت کرده باشند
مقصود فوت نشود اگر قمر منحوس است باید که او را از طالع ساقط سازند تا زیانی نرسد
چون ماه از طالع ساقط افتد باید که خداوند طالع با خداوند خانه ماه در اوتاد باشد
۱۳۱ باید که عطارد با ماه بود یا مقارن مشتری یا ناظر بوی از تثلیث که آن دلیل آسانی
کارها باشد و اگر نظر تربیع بود دلیل زودی مراجعت باشد بهتر آنست که طالع و دهم
و نهم و هشتم و خداوندان آن بری باشند از عداوت مریخ سالم باشند باید که مریخ در فرح باشد
و قوی حال و سعدین به او ناظر تا ضرر کمتر کند باید که در اصلاح سهم السفر و سهم السفر

دهم از دهم آن اثنا به سمتی باید اگر طالع موضعی که از آنجا سفر میکنند معلوم است باید که

سعدی در آن برج نهند تا بار رسیدن به آن موضع در وقت کار مرتفع باشد باید که نیرین ۳۶

بیکدیگر و بطالع ناظر باشند اگر سفر به جهت عملی و منصبی است باید که خداوند عاشر از طالع ساقط

نباشد و درین نکته احتیاط قمر چون زر لازم است باید که خداوند طالع از تحت الشعاع دور

بود باید که صاحب بیت قمر نیز چنین باشد و از تحت الشعاع دور بود رعایت آن کنند که مسافر نحو ۳۹ ۴۰

روی بکه آرام طالع گفته است بهتر آنست باید که قمر را به آن کوکب که جانبی از منسوبات در اثنا متصل

باتصال لینه بره و مجموع در است سمت جهت دچار است نشاید که خداوند طالع از طالع ساقط باشد

نشاید که ماه در برج آبی بود خصوصا عقرب و با قوس گویند که نشاید وقتی دست دهد که جمله

کواکب منحوس و بد حال باشند و مریخ قوی و نیکو حال بود پس در چنین وقتی چون ضرورت افتد

که اختیار باید کرد قمر در عقرب از بروج دیگر بهتر بود حذر کنند از حرکت ماه بیکبار از کوکب که او در

با سفر خصوصیتی باشد نشاید که سهم السعادة و رویین از طالع [illegible] اختیار کنند که انفصال کارها ردی

بود حذر کنند از بودن ماه تحت الشعاع که ضلال آرد نشاید که قمر در [illegible] باکس

دفعه نشاید که عطارد سعود در ششم یا در دوازدهم رفته نشاید که نیرین بمقارنه یکدیگر باشند

یا از تربیع و مقابله اثنان خصوصا آفتاب که آن دلالت کند بر دیر ماندن در آن سفر

و سافر [illegible] خصوصیت [illegible] مرده بود و زران سفر [illegible] رجعت

دست نهد

۹ دست نهد تا سعدی بر آن درجه رسد که آن نحس بصیر باشد نشاید که عطارد محترق یا راجع

۱۰ بود نشاید که ماه در اوایل ماه متصل باشد بمریخ که آن دلیل آفت است از دزد یا

یا از اعوان پادشاه یا از آتش نشاید که ماه در اواخر ماه متصل بود بزحل که آن

دلالت کند بر سورنج و آفات و نزدیک بدان معنا صحبت قمر با زحل همان حال

دارد حذر کنند از بودن ماه در رابع که آن دلیل دشواری راه و درازی مسافت

باشد نشاید که آفتاب در طالع بود که هم مخاطره باشد و بودن قمر در طالع نیز [illegible]

و در راه رنجی بحث دست دهد نشاید که نیرین از طالع ساقط باشند که دلیل درازی سفر باشد

سفر است حذر کنند از بودن قمر در طریقه محترقه که آن دلالت بر قطع و عدم معاودت

کند احتراز کنند از مقابله نیرین با طالع که آن دلیل رنج بود نشاید که صاحب ثانی

تحت الارض بود خصوصا در رابع و خامس و سادس و بعضی بر آنند که اگر صاحب

تحت الارض جایز است نشاید که قمر تحت الارض بود خصوصا در رابع [illegible] ثالث

و خامس روا داشته اند نشاید که خداوند طالع یا خداوند خانه قمر مقیم باشند که عاقبت

کار مسافر وخیم بود بنابر که در رتبه [illegible] حرکت یکی از نحوس در خانه رفته بیش از خانه

قمر که از آن شغفتها خیزد نشاید که یکی از نحوس در دو [illegible] طالع باشد که مسافر

۲۲ بمقصد و مقصود نرسد [illegible] نشاید که قمر در قوس بود که آن موجب تعویق

کارها و مهمات سفر بود حذر کند از ضعف و تباهی حال برج تا کار سفر نیکو از پیش رود و قطع بود
حذر کند از نحوست منهم و غیره از دو ش چنانچه در کتاب سفر شرح آورده است که احذر نحوست
الثامن و صاحبه الثانی عشر و الثانی و صاحبه [illegible] مراد از خارج سفر است و از داخل
دار و رخش کیست که دخول بلد یا سکن کند و چون [illegible] قرار دلیل مقصد است و ثانی و ثامن
اوست دلیل مال محتاج و خواهی او باشد در سفر و طالع دلیل داخل جلد است و ثانی دلیل مال
و غذا و متاع او در مسکن پس [illegible] سبب از نحوست [illegible] خانه درین [illegible] اختیار حذر باید
کرد بعضی از اهل فن فرموده اند که از ایام هفته در هر روز از حذر باید کردن
از سفر بجانبی الخ جواب اربعه برین منوال نظم کرده اند و ابیات آن خالی از فایده نیست
سوی شرق در شنبه و دوشنبه مروی [illegible] آنکه از سفر مغرب آدینه و یکشنبه
روز یکشنبه است و آدینه روز سه شنبه و چهارشنبه بفال مروی [illegible] سوی شمال
پنجشنبه چو خور بر آرد سر رخت سوی جانب جنوب ببر
شرط ها ست [illegible] اینکه ماه در برجهای آبی نبود یا برج رطب و در
عقرب مکروه است بسبب ضعف ماه در و دیگر بسبب برج که صاحب اوست
دشمن است [illegible] در برجهای خاکی [illegible] بود و در قوس
از بودن قمر در هر برج خیر [illegible] و نیکو نیز بودن ماه در حمل دلیل صلاح کار
و دیگر وقتی که

و دیگر وقتی که ثابت بود و در ثور از ضرر [illegible] نباشد و در جوزا پس از هشت درجه دلیل سلامتی
باشد و در سرطان نفع بشود از برج ایمن باشد و در اسد اگر نظر نحس نبود ضرر کمتر رسد
و در سنبله دیر آید و در [illegible] سعد و در میزان چون از ده درجه بگذرد سفر بر و بحر را شاید
و در عقرب احتراز اولی و در قوس از برج [illegible] کنند [illegible] ضرر رسد و در جدی
پس از سه درجه باک نبود با این همه احتراز از بعضی دیگر باشد و در دلو از رنج و تقوی
خالی نبود و در حوت با ضرری نباشد [illegible] سعد ضرر کم شود و نظر نحوس حصول
ضرر آید باید که موضع قمر از نحوس خالی باشد باید که طالع [illegible] سعد بود
باید که طالع وقت برج آبی باشد و اگر بسعد مقرون بود بهتر باید که خداوند عاشر
در برجی آبی بود و سعد باشد اگر خداوند طالع در برجی آبی بود با سعدی غایت کار
باشد باید که زحل در فرح بود و قمر حال باشد تا آفتی نرسد باید که قمر فوق
الارض بود و در زهره [illegible] ناظر تا از موج ایمن بود باید که نیرین [illegible] سعود طالع
ناظر باشند که آن نیز دلیل سلامتی بود باید که سعدی در طالع بود تا آن سفر مقبل
بود و در عاشر نیز نیکو باشد و محذورات [illegible] ده است نباید که ماه و زحل
بود و خاصه از [illegible] اگر قمر در موضعی قوی حال باشد متصل بسعود [illegible] زحل
کم کند نباید که در طالع ستاره مقیم بود با [illegible] رجعت که کشتی دیر بود نشاید

که ماه متصل بود بستاره مقیم که کشتی در آب روانست نگردد نشاید که زحل در برج آبی باشد

تباه حال که بیم غرق شدن کشتی بود و هم خوف هلاک زحل در غرق دریا لاتی نیست چه غرقه

حال برج در غرق جایها آن نشاید که طالع حدود نحوس بود و قمر را نباید که دار بودن

ماه در برج نابینا و درجه ده درجه اول جوزا و بیست درجه آخر میزان و ده درجه اول

جدی نیکو نبود نشاید که قمر تحت الارض بود خصوصا با نحسی و اگر آن نحس زحل باشد

دلیل در آب افکندن رختها بود حذر کنند از نظر نحسین خاصه بمریخ و نظر عطارد

بدانچه آن که آن دلالت بر شکستن کشتی کند به پرهیزد از بودن زحل در طالع یا در

تربیع و مقابله او که سبب رنج باشد و قمر از کنند از نگه صاحب طالع بستاره مقیم

یا ناظر بود که بیم گرداب افتادن باشد نشاید که نحسی در وسط السماء بود که

هول و هراس عظیم آورد و بیم دیر ماندن و غرق شدن باشد زین است نیز طالعی که در

باب آبی گفته شد با شرطهات در کشتی نشستن و کشتی در آب روان کردن نیز

باید کرد و شرطهات دیگر در سفینه در بحر معاصره گفته میشود و آن اینست

شرطهات سیزده است باید که طالع یکی از بروج آبی باشد

باید که قمر نیز در برج آبی بود و عقرب مستثنی است درین اختیار باید که ماه از نحوس

در عیوب پاکیزه باشد و از تحت الشعاع دور باید که سعدین در اوتاد طالع و اوتاد

آبی باشند

نیکوتر باشند اگر از بهر تجارت در دریا می‌نشیند باید که ماه با عطارد و سعود باشد

تا نفع عظیم یابد باید که خداوند طالع سعد باشد و در طالع بود که آن دلیل رغبت بر

کشتی باشد باید که قمر زائد النور و العدد باشد که آن نیز دلیل زود رفتن کشتی و بلندی

آن کند باید که ماه بمشتری ناظر بود و از سرطان یا حوت و از عقرب باشد چه برج دشمن است

نشیننده در بار باید که آفتاب مسعود باشد و از نحس سالم باید که خداوند طالع یا خداوند

خانه ماه در نهم یا دهم یا یازدهم بود که آن دلیل زود رفتن کشتی و بمقصد رسیدن باشد

باید که سعدین در اوتاد باشند و اگر مشتری در تربیع ماه باشد غایة کار بود باید که زحل

از تربیع و مقابله و مقارنه ایمن سالم باشد اگر ماه بزهره ناظر بود و زهره تحت الشعاع

دلالت کند بر ایمنی و سلامتی بمقصد رسیدن و مجموع اینست در اختیار الذره است نشاید که

ماه در محاق باشد که موجب رنج رسیدن باشد نشاید که عطارد با زحل بود که مشقت رسد

بودن عطارد با مریخ دلیل تفرقه باشد حذر کنند از آنکه یکی از نحسین بماه ناظر باشد

یا بآفتاب که آن دلالت بر بلا و سختی کند و نظر مقابله بدتر باشد نشاید که صاحب طالع

در چهارم و ششم بود که آن دلیل بطوء کشتی بود نشاید که خداوند خانه قمر در وتد الارض

بود که دلالت بر تعویق امور راه کشتی کند و در ششم نیز روا نبود نشاید که خداوند

خانه ماه در مقابل ماه باشد که راه کشتی را دشوار کند نشاید که مریخ یا ذنب با کرم

که برج وی انه در حال نحس یا وسط السما باشند یا مقارن طالع که موجب هلاک کشتی و راهی باشد

نه هر که طالع صعود نحس بود که مضرت عظیم رسد و صد نحس در سفر بیابان کمتر زیان دارد

از سفر دریا نه هر که ساعت روان شدن ساعت کوکبی نحس باشد که بیم هلاکت بود

حذر کنند از بودن ماه تحت الارض متصل بنحسی که کشتی را هر او آفتی رسد از جوهر آن کوکب

حذر کنند از رجعت سوم که دلالت کند بر بازگشتن یا مراد را تلف شود

درین جهت رشرایط احتیاط رعایت باید کرد که این باب از جمله مهمات که از زر

و برج و مصالح و خانه نوشتن را حکم نیست و دخول عبارت از آنست که چشم بر جایگاه مقصد

رفته که آن اول وصول است و شروط آن نوزده است باید که قمر در بروج ثابته بود و اگر

ممکن باشد بهتر باید که طالع و ضد او نه از نحوس بری باشند باید که رام و صاحبش کرد دلیل اسباب انه

در سکن قمر عال باشند باید که صاحب رام کوکب سعد باشد باید که ضد او نه رام فوق الارض بود

دلالا در نهم و کفته اند اگر در طالع بود بهتر باشد اگر صاحب ثانی نحس بود باید که بطالع و ضد او نه

منظر نیره ناظر بود باید که قمر مقبول باشد و ضد او نه طالع سعود بود باید که سعدی در وتد

باشد تا درین شهر دیر ساکن کار نیک برابر رود اگر خواهد که درین شهر بسیار مقام کنند

باید که ماه در سه باشد مقبول از ضد او نه طالع و سعدی در وتد بود باید که ماه در غایت قوة

باشد و کناره از ساحس حار بود باید که سهم السعادت در طالع یا وسط السما بود یا ناظر نصب

بجهت سفر دیگر در سفر شدن

طالع باید که ماه فوق الارض باشد تا دران شهر مشهور گردد اما اگر دران شهر کارهای

پوشیده خواهد کرد باید که ماه تحت الارض بود و در تحت الشعاع بهتر باشد باید که صاحب

ثانی مستقیم السیر بود باید که ماه با صاحب ثانی باشد و فوق الارض بهتر باید که ساعت

دخول ساعت کوکبی سعد باشد اگر کار سلطان یا عمل بزرگ سکنه باید که قمر در دهم یا یازدهم

باشد و مقبول از ضد او نه طالع و در گرفته او نه دهم کوکبی سعد بود و در طالع باشد و به تثلیث صاحب

یا قمر دلالت کند بر آنکه کار نیک روانقای باشد و رعیت در رسطیع باشند و حرارت دارند

باید که رابع که دلیل مسکن است و صاحبش نیکو حال بود صاحب کفایه گوید درین باب

باید که رصد که کوکب مسکن است در فرح باشد و قوی حال طبری گوید اگر بطالع ناموافق در

شهری بود باید که بگذارد تا قمر تمامی منازل است بشکافند را قطع کند پس بطالع موافق

در روزی سعد بیرون رود و دو سه روز در بیرون توقف باید تا قمر یک برج تمام برود و آن بیرون

رفتن را رکاب خوانند و بیرون ماندن را رد خوانند پس بطالع نیک و اختیار سعود قمی آن شهر

آید چنانکه ضد او نه رام سعود باشد و باقی شرایط رعایت کنند و گفته اند در وصال است

نشاید که قمر در بروج منقلبه باشد خصوصا که بنحسی متصل بود رد اتصو که ضد او نه ثانی

تحت الارض بود که آن دلیل مخوف بود و دشوار باشد و هیچ مقصود حاصل نشود و اگر بود ان

اد فوق الارض میسر نشود البته باید که کوکبی فوق الارض متصل بود تا دفع آن غائله

بکند باید که خداوند ثانی در برج ثابت باشد یا تحت الشعاع یا مقیم که آن دلیل کم نفع و زود بیرون
رفتنی باشد نشاید که ماه با خداوند ثانی بود که کار فرو بسته گردد نشاید که خداوند ثانی با طالع
بود و مریخ بوبن [?] ناظر از سابع که آن دلیل هرج و محنت باشد و اگر بجای مریخ زحل باشد دلیل ضایع
شدن مال و تعویق مهمات بود اگر مریخ با ماه در قوس باشد یا ناظر بود با ماه از قوس دلیل
مضرت بود از آتش نباید که خداوند دوم در چهارم بود که بیم مرگ باشد بعضی حکما گفته
برد بهتر بود اگر صاحب ثانی در نهم بود دیر مقام نکند و زود بیرون رود اگر خداوند دوم
در ششم باشد مخاطره کار فرو بستنی بود نشاید که قمر در چهارم بود یا با خداوند چهارم نشاید
که صاحب رابع در طالع بود که بسیار بد باشد در کارهای سلطانی احتراز کنند از آنکه صاحب وسط
السماء در چهارم باشد یا خداوند رابع در عاشر چه آن دلالت کند بر آنکه شغل وی با تمام نرسد
در عیبت خراب [?] برد اگر شهر از دو صاحب اختیار است نشاید که صاحب نهم در طالع باشد
و صاحب ثانی در تاسع که خواهد که از دو از آن شهر بیرون رود حکم در اختیار
این سخنان جمله ملوک و سلاطین را فایده تمام کرده شود اگر کسی را از ملوک طالع ولادة معلوم بود با بیت
طالع اصل بکار داشته پس باید که در تحویلات و مجموع از استیح دقیق نامرعی بماند اما آنچه در دولت
در حصیل [?] مقرر است باید که طالع و خداوند آن قوی باشند باید که ماه و خداوند خانه ماه
از نحوس ایمن باشند باید که طالع و قمر برج ثابت باشد و اسد که برج ملوکیت بهترین

بروج ثابته است

بروج ثابته است درین باب امام ابو المعلی [?] گفته است که روا باشد که طالع
عقرب کنند تا اثر آن پیدا افتد باید که جای ماه برج ثابت باشد الا عقرب که دلالت
بر جنگ و شنعت و فتنه کند و در جدی نیز نشاید خصوصا قوس و حوت بتر آنکه
مشتری در برج ثابت باشد متصل با آفتاب و گفته اند درین اختیار قمر در حمل شاید
که شرف آفتاب است و در سرطان نیز جایز است که اوج اوست باید که خداوند
طالع نیز در برج ثابت بود یا در جدین باید که صاحب طالع یکی از سعدین ناظر
باشد بنظر قبول خصوصا مشتری باید که قمر و صاحب بیتش ناظر باشند بمشتری یا بر مثلث
مریخ باشند باید که دلیل ملوک یعنی آفتاب قوی حال بود باید که ماه با آفتاب
متصل باشد و آفتاب بمشتری اتصال قبول داشته باشد اگر خداوند وسط السماء
مشتری باشد یا در وسط السماء باشد بغایت نیکو بود بهتر آنست که آفتاب در برج
ناری بود چه آن بروج تعلق بملوک دارند و آفتاب دلیل ایشان است باید
که اوتاد چهارگانه از سعد یا سعود خالی نباشند تخصیص وتد عاشر باید که خداوند عاشر
ممازج بود بخداوند طالع باید که آفتاب در وسط السما بود یا زهره و مشتری
و بهتر آنکه در شرف باشد باید که سعدین هر دو در شرف باشند از نحوس و احتراق
ایمن باید که خداوند طالع در وتدی بود و قویترین اوتاد عاشر است باید

که خداوند عاشر یا زایر نیز باشد که اسب را نیکو باشد جهد کند تا قمر قوی حال بود و در وتد افتد
باید که صاحب طالع در شرف خویش بود یا متصل بخداوند شرف طالع باید که
درجه طالع یا وسط السماء از برجهای ناری یا هوائی بود که آن دلالت بر آراستن
لشکر و زیادتی مهابت پادشاه کند باید که ماه زاید النور باشد باید که سهم السعادة
قوی حال و مسعود باشد ناظر به نیرین و در یکی از اوتاد خصوصاً عاشر بهتر آنکه
طالع وتدی از اوتاد طالع قران گذشته بود یا از اوتاد طالع سال یا طالع اجتماع
و استقبال مقدم که آن بسیار پسندیده افتد و اگر طالع وقت همان طالع قران سابق
بود خواه اوسط و خواه اصغر بهتر بود اولی آنکه طالع وقت عاشر طالع آن شهر بود
که دار السلطنة است باید که عاشر و صاحبش مسعود باشند باید که قابض تدبیر قمر قوی
و نیکو حال باشد و اگر قمر در خانه دوم بود بهتر باید که قمر از عطارد یا زهره منصرف بود
و بشمس یا مشتری متصل که بغایت پسندیده بود و کار پادشاه در عیار برآورد و اگر کسی از کواکب
ثابته آنکه در قدر اول است یا دوم باید که بر دقیقه طالع بود یا وسط السماء اندر طالع که
بر مزاج سعدی بود باید که قمر از کوکب سعدی منصرف بود و بکوکب علوی متصل
بشرط آنکه آن کوکب ماه را منحوس نکند باید که سهم الملک و سهم السلطان نیکو حال
باشند و خداوندش در عاشر قوی حال و دور از مناحس باید که خداوند عاشر

اندر طالع

صاعد باشد تا روز بروز مهمات در ترقی بود باید که راس در موضعی نیکو باشد
از طالع و بهتر آنکه راس بحصه طالع بود باید که صاحب طالع مشرق بود و اگر
صاعد باشد بهتر باید که قمر از کوکبی هابط برگردد و بکوکبی صاعد پیوندد که سعد باشد
باید که خداوند طالع متصل باشد بستاره آن اقلیم که آن مملکت در آن ولایت است
باید که ستاره آن اقلیم مشرق باشد و صاعد و قوی حال بود باید که طالع
و خانه ماه بروج مستقیم الطلوع باشد تا کار برمراد رود باید که نیرین از زوایل
ساقط باشند و زحل در این باب از مریخ ضرر زیاده کند اگر میسر شود که قمر و
در اسد نهند ناظر بآفتاب بنظر مودت و آفتاب در جای نیکو بود نهایت کار
باشد حکیم ماشاء الله تصرف و قصرانی و کندی و جندی که از استادان معتبرند
شرط کرده اند که چون صاحب و تدبیر عاشر مشرق بود و از احتراق دور مدت سلطنت
دراز کشد و در کار مراد و شادمانی گذرد باید که در اختیارات امور ملک
میان طالع اختیار و طالع سلطان شرایطی که معتبر است نگاه دارد تا ضرری
باز نگردد نه بملک و نه بملک و محذورات بسیار داده است نشاید که قمر در
بروج منقلبه باشد روا نبود که خداوند طالع نیز در برج منقلب بود که دلالت
بر عدم ثبات و بقا کند نشاید که ماه ناقص باشد در نور یا عدد یا حساب

خصوصا که تصدیق بهیج کرد دلالت بر ست کارها کند حذر کند از برجی که
مرافق ملوک نباشند چون سرطان و عقرب و جدی و دلو و ازین بروج نه طالع
توان ساخت و نه موضع ماه توان کرد درین اختیار حذر کنند از ان
بروج که در وی زحل یا مریخ یا ذنب بود حذر کند از فروحال اشارکه
با وجود ضعف آفتاب صلاح حال هیچ دلیل سود نکنند و اگر زنا پاینده بود
حذر کند از آنکه نحوس الطالع ناظر باشند خصوصا از او تاد به بر مرد
از نحوست جز د اجتماع یا استقبال مقدم یا استیلاء نحسی بدان جزو و اگر چه
در همه اختیارات این معنی سوری است باید کرد اما اینجا محافظت آن اولی است
و انسب حذر کند از اوقات کسوف و خسوف که بسیار بد بود و درین معنی
مبالغها نموده اند نشاید که ماه در زایل بود و منحوس نشاید که ماه از
آفتاب منصرف بود که دلیل نقصان کارها باشد حذر کند از بودن ثابته
قاطع بر درجه طالع یا عاشر و از ثوابت منحوسه نیز احتراز واجبست حذر کنند
از مجاسده زحل و نظر او با صاحب طالع و خداوند وسط السماء هر نظر که باشد
و گفته اند مقابله و تربیع و مقارنه بتر باشد و زیان زیادت رسد حذر کند
از آنکه صاحب طالع در چند ایر و مدبر فتاده بود که کار بعث د نجا مد

ذکر لوا بستن

مشروطات و مشترک است باید که ماه در خانهای عطارد و زهره
و مشتری بود و اگر از برای حرب بود در خانهای مریخ بهتر بود و در عقرب نیکو
تر است از آنکه برج ثابت است و مریخ درین باب اصلا قوتی تام دارد
باید که خداوند طالع در خانهای مشتری یا مریخ بود باید که ماه و خداوند طالع
از نظر مریخ یا آفتاب خالی نباشند خاصه به تثلیث یا تسدیس که آن بهتر بود
باید که طالع و خداوند وی و ماه و صاحب خانه وی مسعود باشند باید که خداوند طالع
مستقیم السیر باشد باید که صاحب بیت عمر مشتری بود و اگر مستقیم باشد بهتر باید که
قمر بسعدین متصل باشد اگر ماه در خانه مریخ بود مقارن سعدی و مریخ ناظر باشد
بدان سعد بموده نهایت ستوده باشد خصوصا در اول ماه و متحد در استوای
سه است حذر کند از آنکه خداوند طالع راجع باشد که آن دلالت بر کراهت
لشکر کند و نفرت ایشان از امیر و گفته اند اگر صاحب بیت راجع بود میل عمل
کند روا نبود که ماه در سرطان باشد چه آن کار را پایداری چندان نبود
نشاید که قمر بزحل پیوندد خصوصا بعداوت اگر خواهد
که لوای پادشاه باز گشاید که دیگر باز خواهد بستن باید که هفت چیز رعایت
کند باید که ماه در بروج مجسده باشد باید که طالع نیز یکی از بین بروج بود

باید که ماه در یکی ازین اوتاد بود باید که قمر بسعود متصل بود باید که

قمر در نور و عدد زاید بود باید که ماه شاه ماص عدد بود باید که طالع از نحوس

سالم بود و اگر بار بستن آن مطلوب بود و نخواهد که بار دیگر بسته شود چهار شرط

بجای باید آورد ماه ستونحوس باید ساخت طالع برج باید نهاد از بروج ثابت

و صاحب درو باید که ساقط باشد از طالع و بهتر آنکه در ششم باید از دهم بود

باید که قمر در بروج ثابته باشد در یکی از خانهاء نحسین و بهتر آنکه در حدود

نحوس بود تا آنچه مطلوبست درین باب وجود گیرد

مشروطات در بست است باید که ماه متصل شده بزحل در اول ماه از ربع شنبه

یا تسدیس باید که قمر در خانه زحل باشه و نشرط آنکه سعود بوی ناظر باشند که آن دلالت

بر دوام عمل و ایصال مال خراج کند باید که وسط السماء برج ثابت باشد

و از نحوس پاک تا عمل با یح ماند باید که یازدهم که بیت امال عمل است چندانکه

تواند صالح کند باید که خداوند یازدهم سعد بود صاحب عاشر نظر باشد از مودت

و هر دو بخداوند طالع ناظر باشند باید که نیرین بیکدیگر نگرند و بطالع

و عاشر نیز ناظر باشند که غایت کار بود باید که ثانی و خداوند او نیکو

نیکو حال باشند طبری گوید بهترین اختیار درین باب آنست که

قمر در جدی یا

قمر در جدی یا در اول بود بزحل ناظر تا رعیت ترسنده شوند از سیاست

و اگر بسعدی نگرد بهتر باشد و رعیت خوشدل باشند و خدر باید کرد از فساد

ثانی و خداوند ش و صاحب حادی عشر که دران کار تعویق افتد

مشروطات در شش است باید که وسط السماء را اصلاح

کند باید که حادی عشر نیز بصلاح بود تا زودتر بمقصود رسد و عمل او بزرگتر

بود باید که خداوند وسط السماء در وسط السماء بود و اگر نه باری وسط السماء

از نحوس خالی باشد باید که خداوند آن شهر که در وی طلب عمل میکند مسعود

باشد و ناظر بوسط السماء و صاحب شش باید که قمر و عاشر باید که قمر

و عاشر از قطوع مریخ بمودت خالی نباشند خصوصا در آخر ماه حکیم باذری گوید

اگر خداوند وسط السماء و خداوند خانه قمر با مریخ باشند در اول

ماه در اشکال نیرخفیه رود در وجوب فواج ستدن و مانند آن انسب

باشد باید که خداوند وسط السماء و صاحب ثانی سعد باهم موافق باشند

و اتصال بگیرد دیگر جمیع آن مهتر و وجه آن عمل بباید گرفت و این

مشروطات سو با شرایطی که در باب جاه خواستن ذکر خواهیم کرد

بمریخ باید کرد بمقتضای مقام و محذورات خلاف مشروطات بود

بعد از ملاحظهٔ بعضی از شرایط سعت جلوس سلطنت که بر تقدیم مذکور
شده قدری از شروط حکومت و امارت نوشتن که بعد ازین میاید شروطات خاصه دو
چیز است قمر را در بروج ثابته باید گرفتن قمر را مقارن زهره باید ساختن
و حذر باید کرد از نظر قمر بنحسین و آفتاب از تربیع و مقابله و مقارنه
شروطات عامه چهار است باید که مشتری در طالع باشد یا در سابع تا دوران رفتن ضرر نیابد
باید که ماه بسعدی مقبول باشد باید که زهره از وتدی بماه و مشتری نگرد باید که ثانی
صالح باشد و صاحبش نیکو حال و محذورات عامه چهار است نشاید که ماه تحت الشعاع
باشد که دوران کار هیچ ظفر نبود نشاید که ماه یکی از نحسین ناظر بود یا با ذنب باشد که هم
مخاطره بود حذر کنند از آنکه نحسی در دوم باشد که کار آن کسان که ازو ماندند
تباه شود نشاید که ماه و خداوند طالع منحوس باشد که او را در راه اندوهی رسد
یا ضرر و وحشت شود شروطات عامه شش است باید که طالع
برج ثابت باشد خصوصا اسد باید که قمر در شرف بود و البته کمان سعد متصل
باید که خداوند طالع البته ستاره سعد بوند و اگر خداوند طالع ستاره سعد باشد
بهتر باید که قمر زاید النور بود تا کار برمراد رود باید که خداوند وسط السما
و خداوند ثانی سوم با هم موافق باشد اگر قمر مریخ را ناظر باشد بنظر مودت از جایگاه
موافق بسیار پسندیده بود و محذورات عامه دو است حذر باید کرد از
نقصان نور

نقصان نور قمر که تباهی آرد نشاید که نحوس بطالع و خداوندش و عاشر و صاحبش
و خداوند خانه ماه ناظر باشند و درین اختیار صلاح حال الکوکب که آن بزرگ از
منسوبات درست ملاحظه باید کرد و صاحب طالع خداوند اختیار را با صاحب طالع اختیار
بوی متصل گردانید و اگر کسی صبر نمیرود باشرایط با آن صاحب تمربخ داد و این نکته که
ذکر رفت از کلیات است اگر رعایت کرده شود فایده بسیار دهد
شروطات عامه چهار است باید که طالع اسد باشد باید که
ماه در وسط السما بود پیوسته بسعود و اگر بخداوند وسط السما پیوند داده بود
باید که قمر زاید النور و العدد باشد باید که قمر صاعد بود و بکوکبی پیوسته باشد
که او نیز صاعد باشد و محذورات اضداد اینها باشد که یاد کرده شد
شروطات عامه دو است باید که قمر در بروج منقلبه باشد الا جدی
باید که طالع و صاحب طالع قوی حال باشند و محذورات عامه دو است نشاید
که قمر در اسد و عقرب بود نشاید که مقارن نحسین باشد یا متصل ایشان بعداوه
اگر امیری است از خواص پادشاه و اگر یکیست از خدام او
که در موضع امارت خواهد نشست حکم همه یکیست و درین باب ملاحظه باید کرد
درجه عاشر دلیل است بر عمر او و وتد مغرب بر حال حشم و تابع بر نفره و بنده و خول

وطالع بر خلیفه و سلطان و وتد زمین بر شهری که مقصد اوست و برج پنجم بر رعیت او
و دوازدهم بر دبیر او و سیم بر اصدقای او و حادی عشر بر عاملی که آن شهر سپرده باشد و عامل
و خراج او و دهم بر عاملی که پیش از این بوده است و ششم بر عبید و خدم او و دوازدهم
بر ستوران و بندگان او و پس تفحص این جمله بر حسب سعود و نحوس و مواضع ایشان
و اتصال بعضی از ایشان به بعضی باید کرد و فی الجمله درین باب آنچه شرط
کرده اند از جزئیات شناخته است باید که طالع برج ثابت باشد و اگر منقلب بود
آن کار را ثباتی نبود و اگر ذوجسدین باشد دلالت کند بر آنکه بار دیگر این عمل بدو دهند
یا کسی دیگر با او شریک کنند باید که خداوند طالع در موضع قوی حال بود ناظر به شمس
بنظر مودة باید که خداوند عاشر از نحوس دور باشد باید که صاحب وسط السما بخداوند
حادی عشر ناظر بود بنظر پسندیده باید که قمر بخداوند خانه خویش نگرد بدوستی باید که
قمر در غایت قوة و نیکو حال باشد و اگر قمر سخت نیکو حال نتواند کرد از طالع ساقط باید
کرد باید که صاحب رابع قوی حال بود و ناظر باشد بسعود در اصلاح یازدهم
و خداوند او سعی بلیغ باید نمود تا مرادش بکلی بر آید و خراج آن را بدست
آرد بصلاح باز آورد زیرا که از طالع بهره دارد چون خداوند [illegible] و شرف
و وجه چه خداوند شرف دلیل حال او بود در ذات و خداوند حد
دلیل صلاح و فساد معیشت او باشد و خداوند وجه
دلیل کار

دلیل حجاب و نواب در بود باید که سهم السعاده و خداوندش نیز نیکو حال
باشند که آن دلیل نفع تمام بود باید که خداوند وسط السما شرقی
باشد که آن دلیل قوة و زیادتی جاه بود اگر خداوند طالع
پیوند بمودة یا ماه بزحل متصل باشد و زاید بود در نور دلیل آن باشد
که مدتی دراز در آن حکومت بماند باید که خداوند طالع بمودت
بخداوند یازدهم نگرد تا مال بآسانی بدست آید باید که خداوند
یازدهم از نظر نحوس دور بود که آن دلالت بر اصابت رای کند
نظر خداوند ثانی بصاحب حادی عشر دلیل سهولت خراج و بسیاری
[illegible] نشاید که صاحب عاشر بصاحب
حادی عشر ناظر بود بعداوت بپرهیز ازانکه خداوند طالع بصاحب
ششم نگرد نشاید که قمر در ثانی عشر افتد یا سادس یا ناظر بخداوند این
دو برج که آن دلیل گرفتاری و حبس و بند باشد حذر باید کرد
ازانکه خداوند عاشر هم بخداوند طالع پیوندد در وقتی که خداوند
طالع در وتدی باشد که آن نیز دلیل حبس و قید بود احتراز کند
از اتصال خداوند طالع و صاحب عاشر بخداوند رابع که دلالت

بزردی غزل کند نشاید که قمر در درجه احتراق باشد که مخالفت
و منازعت پدید آید نشاید که خداوند خانه قمر راجع باشد
و نه خداوند طالع که آن دلیل کراهیت عیبت و نفرت ایشان باشد
از زوال حذر کند از بودن ماه در عقده خصوصا ذنب که آن
دلیل کریختن باشد بپرهیزد از بودن صاحب طالع در وبال و هبوط
یا بودن قمر در هبوط که دلیل نکبت و حبس کند نشاید که در رابع یا
وسط السماء غراب باشد که بغایت ناپسندیده بود
مشروطات بیع در دولت باید که قمر در خانه سعدین باشد باید که قمر
در برج خانه سعدین باشد بصاحبش و محذورات در این هم دولت است
نشاید که قمر با زحل و ذنب و مریخ باشد حذر کند از آنکه قمر
در خانه نحسین یا حدود ایشان بود
مشروطات در سیاست باید که طالع اسد باشد باید که قمر در ثور بود
و در وسط السماء اگر خطیر کننده با کسی خصومت میکند باید که
قمر زاید باشد در نور و میان تربیع اول و مقابله باشد باید که قمر
صاعد بود و متصل بسعود باید که سعود در طالع باشند

یا عاشر

شروط ظاهر زدن در کار زراعت

شروط قصد بیع فی عرض زدن

یا عاشر یا ناظر بطالع و عاشر یا بخداوند ایشان باید که خداوند طالع
در وتدی باشد یا در موضع نیکو و قوی حال باید که صاحب طالع مستعلی باشد
بر صاحب سابع یا متصل بود دیدو باید که قمر از کوکب قوی منصرف شده
باشد و بکوکب ضعیف متصل بود باید که سهم السعاده در طالع باشد یا در وسط السماء
که ظفر خطیر کننده را بود و محذورات در آنست که نشاید که ماه
ناقص النور باشد و خداوند خانه ششم منحوس اما اگر کسی با خطیر کننده
خصومت میکند این حال در عکس باید و خداوند سابع نیکو حال و مسعود
تا حجت صاحب خطیر قویتر باشد و بر خصم ظفر یابد
مشروطات در حراست باید که قمر در خانه عطارد باشد ناظر بزهره و یا در
خانه زهره بود ناظر بعطارد باید که ماه یکی ازین کوکب که گفتیم متصل باشد
و از دیگری منصرف و احتراز کند از بودن قمر در خانه مریخ که موجب
نزاع و فتنه و ملالت باشد مشروطات
در نجست باید که طالع آنوقت برج اسد یا قوس باشد باید که
آفتاب و مشتری در یازدهم طالع باشد یا در وسط السما متصل بخداوند
خانه خود یا بصاحب شرف خود یا با رباب مثلثات خود باید که

قمر بری شود از نحوس باید که ماه متصل بود بآفتاب یا بمشتری از او آثار
باید که قمر در اسد یا قوس بود ناظر بخداوند طالع و احتراز کنند از
نظر نحسین بقمر و گفته اند بودن قمر در عقرب درین عمل بکار آید
نیست — این بابیست بزرگ و بسیار فایده
و حکما را درین باب تصنیف بسیار است و فلاسفه این باب را
از سفها و جهال قوم پوشیده داشتندی تا این باب دعوات
در شهوات خویش و محارم شریعت استعمال نکنند و فی الجمله آنچه
منوطات است در اساس وحشت است چون حکما دانسته که سعود
ترین کوکب مشتری و زهره اند چنین فرموده اند که در وقت دعا کردن
باید که یکی ازین دو سعد در طالع وقت بود و دیگری در رابع تا ابتدای
کار و عاقبت در نیکوئی بود و بعضی گفته اند سعدی در طالع باید و یکی
در عاشر تا کارها بمراد بر آید و گفته اند سعدی در رابع باید و دیگری
در عاشر تا مهمات دینی و دنیوی ساخته گردد و پیش بعضی آنست که
یک سعد در رابع باید و یکی در تاسع تا سعادت هر دو سرای حاصل گردد
بر هر تقدیر لیکن هر دو سعد باید که مشرق باشند و قوی حال

واز نظر

و از نظر نحوس و ضعفها دیگر خالی و تحقیق آنست که سعد اکبر مشرقی
باید و سعد اصغر مغربی باید که قمر قوی حال باشد و متصل بسعدین اگر
دعا برای آخرت است و طلب جمعیت خاطر و امان وقت باید که
قمر در خانهای مشتری باشد متصل بزهره و لیکن صورت بتجربه پیوسته
اگر دعا برای کارهای دنیاست و طلب مال باید که قمر در خانهای
زهره باشد متصل بمشتری و این معنی نیز مجرب است دعا بهر مهمی که باشد
باید که ماه متصل باشد بکوکب الغرض و از وی مقبول بود چنانچه برای طلب
ریاست باید که قمر با آفتاب متصل باشد باتصال پسندیده و آفتاب نیک
حال باشد و برای طلب علم حال عطارد را ملاحظه کنند و قس علی هذا
باید که کوکب الغرض مسعود باشد باید که سعود در خانهٔ غرض جمع باشند
باید که مشتری با راس بود و اگر در عاشر باشند اولی باشد باید که
ماه منصرف باشد از خداوند طالع و متصل باشد بمشتری یا منصرف از مشتری
و متصل بخداوند طالع باتصال محمود باید که صاحب وسط السما ناظر
بود ناظر بودنی نیکو باید که خداوند طالع در وسط السما بود باید
که اوتاد از نحوس سلیم باشند باید که صاحب طالع متصل باشد بمشتری و اگر

مجاسد راس شش با بهتر بود اگر قمر در اسد بود و آفتاب در حمل یا آفتاب
در اسد و قمر در حمل بزرگی و رفعت خواستن سود نیک باشد اگر مشتری مشتری خا
در خانه یا شرف خویش باشد و قمر بدو پیوندد از ثور یا میزان وقت اجابت
دعا باشد و بهتر آنست که نه اهل دعا مستجاب شود اگر قمر در حوت بود
و زهره در سرطان دعا بغایت مقبول بود علی الخصوص در تاهل و تزویج
برای طلب مساکن و ضیاع و ابنیه باید که زحل در میزان بود و قمر در
دلو یا قمر در میزان و زحل در دلو برای ریاست و استیلا مریخ در حمل
باید و قمر در اسد برای طلب علم و کتابت و اشغال دیوانی باید که عطارد
در پانزدهم درجه سنبله بود و قمر در پانزده سرطان یا در پانزده ثور یا عطارد
در جوزا باید و قمر در درجه شرف و آفتاب در حمل یا اسد به تسدیس عطارد
برای قضا و اعمال دینی و طلب وزارت باید که قمر متصل باشد
بمشتری چنانکه قمر در سرطان باشد و مشتری در ثور یا مشتری در سرطان و قمر
در ثور و لیکن مناسب تر است برای طلب ملک و سلطنت باید که قمر
متصل باشد بآفتاب بشرط قبول و اگر آفتاب در درجه وسط السما بود بهتر
برای کم شده آفتاب در نوزده درجه حمل باید و قمر در سه درجه ۲۳

ثور

ثور برای جاه و حرمت آفتاب در حوت باید و قمر در سرطان ۲۴
برای موافقت و الفت زهره در بیست و هشت درجه حوت باید و قمر در ثور
یا در سرطان بهتر آنست که طالع دعا کردن نوزده درجه سرطان نهند تا درجه ۲۶
حمل عاشر بود و اگر سه درجه اسد طالع کنند تا بیست و یک درجه حمل بر وسط السما
افتد اولی باشد و باید که از نوزده درجه سرطان آغاز کند دعا کردن با خضوع
و خشوع کردن تا این وقت بدعا رسد و چون منفعت درجه اسد بر آید
باید که قطع دعا کند نکته مفید جامع درین کتاب آنست که ابو معشر
میگوید که چون خداوند طالع در اصل ولادت یا در طالع تحویل مسعود افتد
اما بمعاونة صاحب تاسع یا بوقوع سعدی در طالع اصل یا تحویل بنظر سعدی
بخداوند تاسع یا بمجاسده صاحب طالع و خداوند تاسع با راس هرگاه که
چنین وضعی واقع شود وقت اجابت دعاست خواجه ابو الحسین بیهقی
در کتاب ذخایر الحکمة آورده است که بهترین وقتی دعا را آنست که
مشتری با راس ملحق بود و مشتری راجع بود یا در بیت با راس موافق بود و این سه
اثر زایچه باشد در اجابت دعا اعتقاد یهود آنست که در ملت موسی
علیه السلام وقت اجابت دعا آن وقت بود که قمر از استقبال باز گردد

ولسعدی بوند و بهترین استقبالات آن بود بر عم ایشان که قمر در
میزان باشد و آفتاب در حمل و میزان افتد   نصاری چنین گویند
که وقتی که قمر از مشتری بر گردد و برأس پیوندد وقت اجابت دعا بود
اختیار حکمای یونان در استجابت جمیع دعا آنست که طالع حاجات
اختیار کنند که مشتری در رأس بمقارنه در وسط السماء باشد و زهره در قوس
طالع یا مشتری در رأس در طالع و زهره در رابع یا زهره در طالع که دلیل
ابتهالست و مشتری در رابع که دلیل انتهاست بعد از آنکه موضع هر دو
سعد نیکو بود و نحوس از مقابله و مقارنه و تربیع ایشان ساقط باشند
و قمر بدیشان متصل و اگر یکی ازین شرایط باطل باشد حکم ضعیف بود
شرط اعظم درین باب ملاحظه کف الخضیب است و او کوکبی است ۳۲
ثابت شامی و قدر سیم بر مزاج زهره و زحل و در تاریخ تألیف این
کتاب که غره ذی الحجه الحرام سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه است از هجرت
موافق با اول شهریور ماه قدیم سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه است یزدجردی
بمقتضای حساب زیج ایلخانی قدس سره جامعه این کوکب در حمل است
به بیست و هشت درجه و قریب جر دقیقه و بمحاسبه زیج جدید سلطانی
کورکانی

کورکانی انار الله برهانه مؤلفه هم در حمل است به بیست و هشت درجه
و چهار دقیقه و این درجات تقویمی اوست استاد ابوریحان
رحمه الله در آثار الباقیه آورده است که حکیم یعقوب بن اسحق
کندی رساله ساخته است مقصور بر اوقات دعا و در آنجا
یاد کرده است که هرگاه که قمر و عطارد مقارن کف الخضیب باشند
هر آینه وقت اجابت دعا باشد و هر دعا که در صلاح تن کنند
مستجاب شود و اگر آفتاب بدو پیوندد دعا جهت توانگری و شغل
مستجاب گردد و اگر زحل نیک حال بدو پیوندد امید اجابت دعا باشد
و در همه آخر عمر سعادت یابد و اگر زحل منحوس بود حال بر عکس بود
و دعا کننده در درویشی و فقر مبتلا گردد چه بعضی از ادعیه است که
که منعکس میشود بر داعی و آنچه خلاف تمنای اوست حاصل میگردد
چنانچه اهل طبرستان در زمان حسین بن زید العلوی که به بلای
قحط و جدب مبتلا بودند باستسقا بیرون رفتند و هنوز از دعا
فارغ نشده بودند که حریقی در اطراف شهر پدید آمد و بیشتر سوخته گردید
و اگر اختیار وقت دعا کردن کرده بودند دعای ایشان منعکس نگشتی

و چون مشتری بود بپوندد دعا کند نصرت خواهد بر ظالم ظفر یابد
و اگر زهره بود بپوندد و در حال خواستن دعا کنند دعا مستجاب شود
اما چند انکه در حال او زیاده شود از عمر نقصان کند و اگر مریخ
مقارن گردد دلالت کند بر آنکه داعی در شوقت بر مدعو علیه ظالمست
آنجا مستجاب گردد و بدین باب در اثر طلسمات از عزایم و فنون ها
استعانت جویند تا اینجا سخن بسیار است   اگر وقت اجتماع نیرین باشد ۳۳
بر درجه کف الخضیب عظیم وقتی بود استجابت دعا و هر کوکب که
با آفتاب بهم بر یک درجه بود هم وقت دعا کردن باشد علی الخصوص که زهره
و عطارد بود و اکابر گفته اند زحل و مریخ نشاید   اگر عطارد با راس ۳۴
درین موضع مقارن گردند وقتی موجود بود مراد حاصل شود و قران عطارد
و مشتری همین حکم دارد   اگر راس با این کوکب ثابت مقارن شود
هم وقت اجابت دعا بود   اگر زحل و مشتری با این کوکب قران کنند
وقتی که راس در جدی باشد بسیار پسندیده است   جهت دعای زوال
خوف و رنج می شاید که زحل مقارن کف الخضیب باشد اما بشرطی
که شمس در درجه شرف باشد   اگر ماه بخداوند خانه خود بپوندد حاجت
زودتر

زودتر و بهتر بر آید و محذورات این باب چهار است   نشاید که قمر ۱
منصرف باشد با جرام و شعاع نحوس از عداوت   احتراز کنند از ۲
رجعت و احتراق سعدین بخصوص رجعت مشتری و وقتی که مع الراس باشد
حذر کنند از مقارنه و مقابله زهره و زحل با کف الخضیب که بس
فایده نبود   نشاید که زحل یا مریخ با آفتاب باشند بر درجه کف
الخضیب که خلل آرد   مشروطات دعا بسیار است
باید که طالع برج ثابت باشد خصوصاً اسد اگر حاجت از سلطان خواهد
و در برج ذو جسدین نیز جایز داشته اند   باید که قمر در برج ثابت باشد
یا ذو جسدین   باید که ماه منصرف نحس نبود   باید که صاحب طالع نیز مسعود
بپوندد   باید که ماه زاید بود در نور و عدد و حساب   باید که ماه در طالع
بود و گفته اند اگر در ثور بود یا در وسط السماء بهتر بود   باید که ماه خالی
صاعد بود   باید که صاحب طالع بطالع متصل باشد از صاحب عاشر   باید که
صاحب طالع بطالع ناظر بود بمودت   اگر ماه بخداوند بیت خود بپوندد
حاجت بهتر بر آید و زودتر روا گردد   باید که قمر بسعدی متصل بود
که آن سعد مستقیم باشد و زاید در سیر تا کار بمراد بر آید   باید که ماه

الوتد
با صاحب طالع بود یا متصل بود باید که ماه بخانهٔ خود نگردد از عاشر یا ماهی
که آن دلیل روا شدن حاجت باشد باید که ماه با ثانی عشر بخود ناظر بود
نظر خداوند خانهٔ نیرین به نیرین یا طالع دلالت کند بر روا شدن حاجت
و برادر سعادت باید که سهم الرجا در موضعی نیکو افتد از طالع و در حال عشر
او نبوده باید که صاحب طالع متصل بود بکوکبی که دلیل آن بزرگ باشد که
حاجت الیه است چنانچه سلاطین بود شمس و وزرا را مشتری و علما عطارد
باید که سهم السعادة در عاشر بود باید که سعدی در بیت الرجا باشد و مشتری او
باید که میان صاحب طالع و صاحب یازدهم قبول اتصال باشد بمودة باید
که صاحب طالع بنیر نوبت ناظر بود از موضعی نیکو بمودة تا کار بمراد بر آید
اگر این حاجت خواستن بقصد نوشتن باشد سوا که عطارد مطلوب است
و اتصال او با صاحب طالع و عاشر بمودتی باید که سابع و خداوندش که دلیل
مقصود اند سعود باشند باید که صاحب سابع بطالع ناظر باشد بنظر پسندیده تا
حاجت روا گردد بدل خوش باید که کوکبی که قمر از و منصرف میشود با کوکبی که
قمر بدو متصل میگردد نظر تثلیث داشته باشد تا آن مراد بزودی و خوشی بر آید
و نظر تسدیس کمتر از تثلیث بود و در نظر تربیع و مقابله اگر چه حاجت بر آید
اما با تعب

اما با مشقت و عنا بود اگر قمر در طالع یا ثانی عشر باشد بتربیع سعدی در بروج مجسد
بود حاجت بزودی روا گردد و در جز ایشان دیرتر روا شود اگر طلب علما میکنند باید
در وقت اجتماع سعدی در طالع بوده باشد و نیز در یک استقبال در سابع یا در طالع کار
بمراد بود باید که صاحب طالع ممازج صاحب سابع باشد باید که صاحب حاجت کی کوکبی
الغرض باشد مسعود بود باید که او للا در بروج مستقیم الطلوع باشد تا که دلیل
یافتن مراد باشد باید که اثنی عشریه ماه با سعدی بود و اثنی عشریه آن
تا آن حاجت در ساعت روا شود باید که خواستن حاجت در ساعت کوکب سعد باشد
یا عطارد مسعود باید که صاحب عاشر در وسط السماء باشد که آن دلیل زود روا شدن حاجت
باید که از ثوابت آنها که بر مزاج مریخ و زهره اند در یک از اوتاد باشد یا با ماه
یا با سهم السعادة یا در حدود والی طالع یا عاشر یا در حدود سعود اشرطی که آن سعد بدیشان
ناظر باشد که آن دلالت بر حصول مراد و مقصود کند بنیکوتر وجهی و محمودتر روی
نیک است نشاید که ماه در مقابله طالع باشد روا نبود که عطارد ضعیف و در حال
بود و متصل بنحسی که این کس بر دو دل شود حذر کند از آنکه قمر متصل بنحسی باشد که
آن دلیل مشقت و عنا بود بپرهیزد از سقوط قمر از خداوند خانهٔ خود که آن دلالت
بر دشواری کار و تعویق مهم کند حذر کند از رجعت صاحب طالع که مهم باز پس گردد

حذر کنند زیرا که دلیل حاجت راجع شد با نحوس که آن دلیل ناظر مهمات بود
کلدانیان درین باب سخن دارند و آن اینست که چون آفتاب در میزان بود
و قمر بوی متصل مقصود از پادشاهان حاصل نشود و زحل در حمل از زرگر و مشتری
در جدی از قضاة و زهره در سنبله از زنان و عطارد در حوت از وزیران
و مریخ در سرطان از ترکان وقتی که این کواکب درین خانها باشند که مرتبط
ایشان است و قمر بدیشان متصل باشد دلیلست بر روا ناشدن حاجات و در تعویق
ماندن مقصود و دشواری مهمات و تعویق امور حاجت خواستن
درین باب اول علامات مودة میان بروج و کواکب باید شناخت
و ذکر آن بتفصیل در رساله که مواهب رحمن مذکور شده پس در طالع اگر سعود بود
ملاحظه باید کرد که بین مصاحبت میان ایشان وجود گیرد یا نه و اگر طالع برج زهره بود
یا در طالع زهره میان کواکب و بروج مودت باشد لا اقل وضع کواکب بنوعی سازند
که موجب موافقت باشد و درین باب احتیاط تمام باید و آنچه قانون اختیارات گوشش
باشد دارد و محال الاجال شرط که درین باب گفته شد نوزده است باید که
قمر در برج ثابته باشد بهتر از همه نور است بجهت ثبات و دیگر آنکه خانه زهره است یا زهره
کوکب دوستی و دیگر آنکه شرف قمر است باید که قمر متصل باشد بزهره بنظر
مودت

مودت و اگر از خانه مشتری بمشتری بوند با اتصال پسندیده بشرطی که مشتری نیکو حال بود
هم نیکو باشد و اگر میسر نشود قمر را در موضعی نهند که زهره سعود در الاخطی باشد
باید که ماه پاکیزه باشد از نحوستها و قوی حال بود اگر طالع برج مسعود باشد باید
که خداوند زهره و طالع را بیکدیگر نظر محمود بود اگر خداوند طالع هر یک سعد
بخداوند برسد هم آن دیگر را نظر ساند بهتر بود و در طالع تحویل و ابتها نیز همین
معنی رعایت باید کرد اگر ماه سعد در برج زهره کنند از طالع اصل ایشان طالع
وقت خانه زهره کنند از طالع اصل با تحویل سال پسندیده بود اگر غرض
این مصادقت کسب مالی باشد باید که سهم السعاده در طالع بود یا وسط
ازین دوستی طلب علم بود باید که قمر در وسط السماء باشد از طالع اصل مستقبل از خداوند
خانه او که صاحب عاشر صاحب است و اگر عاشر اصل دست نبود تحویل و ابتها را در بود
اگر ابتها نیز میسر نشود در عاشر طالع وقت بنهند اگر این دوستی بجهت تجارت باشد
باید که قمر در سابع اصل یا تحویل یا اختیار بود و قمر را از نحوست نگاه باید داشت
اگر این محبت بجهت املاک و ضیاع باشد باید که قمر سعد در رابع اصل یا اختیار نهند
دار نحوس پاک دارند اگر این مودة بجهت یافتن هدیها باشد باید برای صلت و عطایا
باید که قمر در خانه پنجم بود از اصل یا تحویل یا اختیار هر کدام که سعد فقر باشد

اگر این مصادفت بجهت طلب علم و دین بود   باید که قمر در نهم بود و از این طالع نشسته
که یاد کردیم   اگر دوستی بجهت امیدی باشد یا مالی که از عملی بدو رسد قمر در یازدهم باید
از این طالعها و متصل بسعود   نیک ملاحظه کنند تا مصادفت او با کدام طایفه است
قمر در بروج کوکبی باید که آن جماعت از ملوک باشند و قمر متصل بصاحب آن برج پیوسته
مثلا اگر خواهند که با علما دوستی کنند باید که قمر در یکی از خانه مشتری باشد و مشتری در طالع
یا یکی از خانهای خود قوی حال و باقی برین قیاس   باید که طالع برج مستقیم الطلوع بود
تا آن دوستی پایدار بود   باید که خداوند طالع زهره بود و زهره مستقیم السیر بود در یکی
از حظوظ خویش   باید که صاحب حادی عشر بطالع ناظر باشد یا بصاحبش پیوسته باید در طالع بود
باید که سهم السعادة قوی حال باشد و بخداوند یازدهم ناظر تا کار در غایت نیکوئی بود
باید که سهم الالفة والمحبة در موضعی نیکو باشد و خداوند یازدهم متصل بصاحب طالع و سعود
مزین و محذورات درین حضرت   نشاید که نحسی در یازدهم باشد که ماه سوی یا ساکن
نحس کند چه آن دلیل است بر رنج و سختی کشیدن از جهت دوستان   نشاید که قمر
در راه تحسین باشد که آن کار بهم نرسد و اگر رسد فایده ندهد
مشروطات درین شغل است   باید که طالع برج جسدین باشد و نحوست
درین باب منع کرده اند   باید که موضع ماه نیز یکی از بروج مجسده باشد   باید
خلاصه فصل

خداوند هفتم که دلیل صید است منحوس نباشد و بطی السیر و ناقص النور و منحوس در طالع الوهد
تا زود بدست آید   باید که عطارد از مایل آفتاب بطالع نگرد و اگر منحوس باشد
بهتر چه آن دلالت بر ضعف صید کند   باید که قمر منصرف باشد از مریخ و مریخ
صاعد بود در جایگاه نیک   و قمر نیکو حال باشد که اگر قمر وقت بردن رفتن
بصید منحوس بود دلالت کند بر آنکه از بندی بصاحب اختیار رسد و اگر در
قمر از زحل بود آن رنج صعبتر باشد و از نظر مریخ که مودت بود با کمتر باشد
باید که قمر هبوط او و سعود نظر محمود کنند تا زود بمقصود رسد   باید که قمر در زاید
النور باشد نه در وتد چه بودن او در وتدی دلیل قوة صید باشد و در زایل دلیل
مردن و رها شدن صید   باید که قمر زاید النور و العدد باشد   باید که خداوند
خانه قمر بدو ناظر بود تا گرفتن صید آسان بود   اگر شکار کوه است باید که ماه
در حمل و مثلثات او باشد و خداوند طالع در برج خاکی تا نیک آید   اگر صید صحرا
خواهد کرد   باید که ماه در ثور و مثلثات او بود تا نیکو باشد   باید که زهره و ماه
صالح الحال باشند و قصد مریخ که آن دلالت کند بر آنکه صیاد او را صید مسلم بود
و صحبت کفایت کوید در حقیقت صید   باید که مریخ و صاحب بیت قمر قوی حال باشند
که آن رکنی بزرگست درین باب   در اختیارات طلب آمده است

که بهترین نکته در اختیار صید آنست که مشتری در طالع و مریخ در سابع
و زحل ساقط از طالع و از زهره و زهره در یازدهم یا در دهم ناظر
و قمر بدو متصل که اگر آنگاه رمه در آید و در آن صید کردن نشاط افزاید و صلاح آن
با حدوث و حریص باشند و هیچ کس سوی بخل نرسد و محذورات وی شش است
نخست آنکه خداوند طالع ز طالع ساقط باشد که صیدی پیش آید در نتوان یافت
دوم آنکه قمر خالی السیر باشد یا در آخر بروج که هیچ بدست نیاید سیم آنکه خداوند
هفتم ساقط باشد از طالع که دلالت کند بر رها شدن صید پس از گرفتن
چهارم آنکه قمر در بروج منقلبه بود و از خداوند بیت خود ساقط که هیچ چیز در نیابد
پنجم آنکه در شکار کوه زحل بحال بود که از آن ضرر زاید ششم آنکه کوکبی که قمر بدو
متصل است در قید باشد که صید سبقت گیرد و بیرون رود دوم آنکه ساقط بود
که آن نیز دلالت بر گریختن صید کند و آنچه درین باب گفته شد از شروطات
و محذورات اما هر که در مطلق بیرون رفتن بشکار رعایت کند و باز بهر نوع شکار
عملها شرطی چند است که آن را نیز مرعی باید داشت چنانکه یاد کرده میشود
مشروطات دیگر گفته است اما هر که ماه در برج هوائی باشد
اما هر که قمر بعطارد متصل بود اما هر که عطارد قوی حال باشد و از قمر منقول

اما بر صید

اما بر صید طیور اما اگر صید مرغان آبی است اما هر که ماه ناظر بود از برج آبی
بکوکبی که در برج آبی باشد اما هر که صاحب طالع در برج آبی باشد یا بادی ناظر
بخداوند خانه خویش اگر صید بحری و وحشی میکند اما هر که طالع و جای ماه
میزان باشد و قمر بزهره یا عطارد پیوندد اگر صید بهار باشد اما هر که قمر از بروج
هوائی بسفلیین پیوندد اگر صید بعقاب بود جای قمر دلو یا قوس بهتر باشد
بشرطی که مریخ متصل باشد از تثلیث یا تسدیس اما هر که ماه در عاشر بود سعود
و اگر در طالع بود دلیل آسانی صید بود اگر مشتری در طالع بود بهتر باشد و فایده
تمام یابد اما هر که زحل از طالع ساقط باشد و بودن مریخ در سابع نیک است
اما هر که زهره در وتری باشد یا در عاشر خصوصا در جای عشر اگر خواهد که باز رها
کشاید باید که قمر در دلو باشد متصل بمریخ و مریخ در عقرب تا نیک آید
اما هر که کوکبی که بماه متصل شود در اوتاد بود اما هر که قمر بزهره و عطارد
متصل بود از بروج هوائی تا مرغی که خوردن را شاید چون کبک و تذرو
و دراج و مانند آن بدست افتد و محذورات وی پنج است نخست آنکه ماه
از خداوند خانه خود ساقط باشد یا منحوس بود خاصه بزحل اگر قمر از بروج
هوائی بزحل پیوندد دلیل بود بر کم کردن صید و جستن و در دست دشمنان

صیدی که شغال خورد چون بوم و زغن و مانند آن اگر ماه بستاره راجع متصل شد
بر صید ظفر نیابد نباید که ماه در جدی باشد در وسط السما و بمریخ نحوس و مریخ
در حمل زیرا که آن دلالت کند بر آنکه باز یا چرغ باز نیاید یا از صیادان
بدست آید که خوردن سوی شاید ضد کند از بودن مریخ در وسط السما که آن
دلالت بر توقف مرغان شکاری کند و در رفتار ان از شکارگاه

مشروطات دیگر است باید که ماه در برج ناری باشد باید که قمر
بمریخ متصل بود از تعقیب اندیش زیرا که آن دلیل قوة آن جانور بود
که بدو صید کنند باید که در سابع نحسی بود و مریخ اولی زیرا که وی دلیل قتل و خون
ریختن است باید که ماه ناظر باشد بسعدی که آن سعد در طالع باشد اگر صید جانوران
میکنند که سهم دارند چون میش و گوزن باید که ماه در عاشر بود متصل بزهره
و زهره در هفتم ناظر باشد اگر صید جانوران تیز دار میکنند چون خوک و شیر و روباه
و مانند آن باید که ماه از برج مقبول بود و یا از زهره در عاشر باشد تا مراد
بر آید شایسته تر وقتی از بهر نخجیر آن وقت باشد که طالع برج منقلب باشد
و قمر در هفتم و زحل ساقط و قمر متصل بزهره و زهره در طالع یا در دهم تا کار
از پیش رود چون باز را رها کنند باید که قمر در اسد باشد متصل بمریخ
یوز را
دری از دفاع

و مریخ در خانه خود تا بر نخجیر ظفر یابد و علائش نگیرد چون سگ سوی خود میند
کشود باید که قمر در حمل باشد بمریخ که آن دلالت کند بر آنکه صید سود دارد باید
اگر قصد سباع سود دارد چون شیر و پلنگ و هرچه صیادان از وی ترسان باشد
باید که اتصال قمر بسعدی باشد و در طالع نیز سعدی بود و مریخ در طالع نبود و در
هیچ وتد نیز نشاید زیرا که اگر چنین بود در آن کار ایمن نباشد و مخدورات
وی بسیار است نشاید که قمر در ثور یا جوزا یا عقرب بود که آن صید غدر کند
و گرفتار نگردد و باشد که اسب از عقب او خطا کند یا از شکره سوی زخم رسد
نشاید که زحل در سابع باشد از برای آنکه زحل دلیل غدر و حیلت و جنون
در سابع دیده باشد اگر چه صید سوی حرص کند اما فرار کند و از دست برود
بوقت نخجیر گرفتن نشاید که قمر در ثور بود خاصه که آن نخجیر از جای بیفتد
یا در چاه افتد و اگر قمر در جدی بود در میانه خاشاک پنهان شود اگر قصد
سباع دارد نباید که طالع وقت حمل باشد یا قوس و منحوس بود بمریخ که سهم باشد
که درندگان تسلط کردند و صید کننده سوی مجروح سازند

مشروطات دیگر مختص است باید که طالع برج جسدین باشد و کوشش را
جوزا سوی جای نهاده است و نصف حوت سوی تیز کرده و داشته باید که

جای ماه برج آبی باشد بابر که صاحب طالع در برجهای آبی باشد بابر که ماه بزهره پیوندد و عطارد باد باشد که صیدهای بزرگ بدست آید بابر که دلایل باشد عطارد با عاشر یا رب ساعت صید بزهره و ماه عطارد باشد بابر که زهره و قمر قوی حال باشند تا آن صید نشاط افزاید و طرب زیادگی کند و صید بسیار بدست آید بهتر آن بود که قمر در سرطان باشد متصل بمشتری و مشتری در خانهای مریخ یا حوت و میزان بود و منظور باشد تا صید بزرگ بدست افتد که اگر شرقی بود صید خورد بود اگر قمر بزهره و عطارد مسعود متصل باشد و مشتری بدشان ناظر از بروج آبی دلیل سلامتی صیاد بود و صید کردن بسیار و محذورات در نحست نشاید که زهره بمریخ مقارن بود که صید خوردن بود و کم بدست آید نشاید که قمر خالی السیر باشد نباید که قمر در زحل پیوندد که هیچ صید گرفتار نشود روا نبود که قمر با عطارد نحوس اتصال کند که ضرری بدام افتد که بکار نیاید حذر کند از اتصال قمر بمریخ خاصه که مریخ در برج آبی بود که آن دلیل تباه شدن آلتهای صید بود و بی‌بهره ماندن مشروطات در بیان

چهار است بابر که قمر در جوزا باشد یا دلو یا اسد یا قوس و در جدی نیز چون صورت نسر طایر در وست تجویز کرده اند بابر که قمر از نحوس پاک باشد

بابر که طالع

بابر که طالع و خداوند او هر شش مسعود باشند در آموختن مرغان بابر که عطارد منحوس نبود و قمر مسعود متصل و محذورات خلاف اینها بود

مشروطات در چهار است بابر که ماه در اسد بود یا قوس یا جوزا و در سرطان که صورة کلب الجبار در او است جایز داشته اند بابر که ماه زاید باشد در نور و عدد بابر که خداوند ساعت طالع مسعود باشند یا از سعدین یا عطارد مسعود در آموختن ایشان سعادت عطارد خاصه ملاحظه باید نمود اما کلب را بخصوصه بابر که قمر در سرطان بود و در اسد نیز جایز است و احتراز باید کرد در همه این ابواب از نحوست قمر مشروطات در سه است بابر که قمر در بروج منقلبه بود ملاحظه صاحب ساعت کردن از لوازم است چه در ان هم صاحب ساعت در هر محلی که افتد از طالع حکمی دارد اگر طالع باشد در اول مرتبه اسب بابد تاخت تا سبقت گیرد و اگر در وسط السما بود با جاذب عشر در مرتبه دوم و اگر در سابع بود در سیم و اگر در وتد الارض بود در آخر بابد بباید مکر است تا رنگ اسبی که خواهد تاخت از منسوبات کدام کوکب است بابر که آن کوکب در وتد الارض بود و در حادی درجه او و اگر صاحب ساعت او باشد بهتر بود و محذورات در هر حال است نشاید که قمر در بروج ثابته باشد که کار بر مراد نرود در ب

[illegible]

[illegible]

سبقت نگیرد نشاید که صاحب ساعت در هبوط باشد که هم اشارات بود خصوصاً که نحسی ناظر
بود و اگر آن نظر مقابله باشد یا مقارنه هم هلاکت

مشروطات
در دو است اول آنکه قمر در برج منقلبه بود دوم آنکه ماه بسعدین متصل بود و احتراز
باید کرد از نحوست قمر و بودن او در برج ثابت

مشروطات
در پنج است اول آنکه طالع برج خاکی باشد و بهتر آنکه معوج الطلوع بود دوم آنکه صاحب
طالع محصور بین النحسین باشد سیوم آنکه ماه میان زحل و ذنب باشد و اگر از طالع ساقط
باشند بهتر چهارم آنکه نحوس در اوتاد باشند پنجم آنکه قمر از سعدین منصرف باشد و بنحسی متصل
و از رصد این شرایط احتراز باید کردن

اگر خواهد که محبوس در آنجا بند بسلامت باشد آنکه قمر در بروج مجسده باشد و سعود بکو حال
و اگر خواهد که هلاک شود آنکه قمر در اسد یا عقرب باشد متصل بمقابله و تربیع نحس
تا آنچه مطلوب است بوقوع انجامد و فی الجمله آنچه درین باب میخواهد از سعادت
و نحوست قمر و ثبات و انقلاب موضعش و نظر او بسعود و نحوس همه میسر است

مشروطات و آن شش است اول آنکه خداوند خانه دوازدهم
در تثلیث و تسدیس طالع باشد دوم آنکه خداوند طالع نیز بتثلیث و تسدیس خداوند
خانه دوازدهم باشد و مقبول از او و سعود باشد در جای خود سیوم آنکه سعود در اوتاد باشند

دوم

و نحوس از ایشان ساقط چهارم آنکه قمر در وتد باشد یا مایل الوتد و سعود در وی مقبول
در موضع خود پنجم خداوند خانه قمر قوی حال ششم ناظر بقمر بنظر مودت

اول آنکه قمر در سرطان و ثور و حمل و میزان باشد و اتصالش با یکی از سعدین و اگر
بهر دو باشد بهتر بود و احتراز باید کرد از تربیع و مقابله یکی با قمر و نظر تثلیث
و تسدیس میانه باشد و البته قمر بسعود مسعود باید کرد تا صبح باتمام رسید
و این مقاله بر لفظ صبح باتمام رسید اصلح الله حالنا و ختم بالخیر آجالنا
و نجح بالسعادة آمالنا انه مبیّر المآرب والمقصد فی المطالب

خاتمه در بیان اختیارات متفرقه و این خاتمه مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در اختیارات باتصال قمر بکواکب در بروج و قبل از شروع
میگوییم که حکیم فاضل فائق احمد بن محمد بن عبد الجلیل سجزی روح الله
روحه مراتب اختیارات سو بر سیزده وجه مرتب گردانیده است شش
وجه در طرف سعادت و شش در طرف نحوست و یکی در وسط اما آن شش وجه
که در طرف سعادت است اول **مختار** و آن ثابته بود از برای بعضی کارها
و آن بعضی سیم **محمود** و آن فروتر از مختار بود چهارم **جید** و آن
در سعادت نازلتر از محمود بود پنجم **صالح** و آن فروتر از جید باشد ششم

فراغ که در ان وقت فراغت بهتر است و این مرتبه ادنا مراتب سعادت است
اما آن شش وجه که در طرف نحوست است اول نحس و آن عام بود در جمیع
کارها دویم مخذور و آن خاص بود به بعضی از امور چون نوعی سیم مذموم
و آن وقتی باشد که در و امید خیری ندارند چهارم مکروه و آن از مذموم فروتر
باشد پنجم [illegible] و آن در نحوست از مکروه نازلتر بود ششم لا بأس و آن
وقتی بود که در و از مکروهی نترسند اما آنچه وسطانست در و نه بیم مکروهی
باشد و نه امید خیری و صورت مراتب این است که مذکور شد و چون حکم
مذکور اختیارات اتصال قمر بکواکب برین مراتب وضع کرده در جدولی
نهاده هر آینه اقتضا آثار آن درین طریق انسب می نماید و اد[illegible] والله
المستعان ولله الحمد فی الآخرة والاولی

	٦	٥	٤	٣	٢	١	العدد
وسط	فرحی	صالح	جید	محمود	مختار	سعد	المراتب
الوسط							
	٦	٥	٤	٣	٢	١	العدد
وسط	خراج	فاسد	ردی	مذموم	مکروه	نحس	المراتب

جدول الاختیارات

فی الانظار الثلاثیة

جدول اختیارات علی اتصالات القمر بالکواکب فی البروج

	تسدیس و تثلیث زحل		تسدیس و تثلیث مشتری
٤	صالحست برای جستجوی از اشراف	٤	صالحست برای ابتدا و حاجت خواستن
١	مختارست برای بنا نهادن و دوختن	١	مختارست برای بنا و دوختن و عبادت
٠	مختارست برای طلب حاجت از قضاة و مشایخ	٠	مختارست برای نقل و تجارت و شرکت
٧	صالحست برای عمارت و ضیاع و عمارت دل	٧	سعدست برای ابتدای سفر
٨	مختارست برای بنا نهادن و طلب حلال	٨	مختارست برای جواهر خریدن و طلب حاجت
٥	سعدست برای فرزند و چهارپایان و عمارت زمینها	٥	صالحست برای نوشتن و طلب حاجت از کتاب
د	مختارست برای حاجت خواستن از اکابر	د	مختارست برای ساختن معاد و زیارت
د	جیدست برای داروی خوردن و کاریز کندن	د	صالحست برای خریدن زمین و جواری
٢	سعدست برای جمع و طلب حاجت از بزرگان	٢	مختارست برای فرزندان و حرکت کردن
ط	صالحست برای فرزندان و چهارپایان و عمارت زمینها	ط	صالحست برای فرزندان و بنیاد عمارت مسجد
ى	صالحست برای حاجت جستن از مشایخ	ى	صالحست برای حاجت طلبیدن از قضاة و مشایخ
يا	صالحست برای اجرای قنوات و شرب زراعت	يا	مختارست برای سفر و تجارت و شرکت و دریا و کشتی

تتمه جدول الاختیارات		
تسدیس و تثلیث مریخ		تسدیس و تثلیث آفتاب
مختارست برای صید و [illegible] سواری		مختارست برای ابتدای اعمال و حاجت خواستن از ملوک
معتدلست برای تعبیه لشکر و [illegible] اسلحه		معتدلست برای خدمت و دیدن اکابر
معتدلست برای حرب و مکر و صلاح تیر و کمان		معتدلست برای [illegible] شکار و طلب حاجت از بزرگ
[illegible] برای شکار دریا و سواری		مختارست برای سوار و طلب مال و دیدن و طلب حاجت از وزرا
صالحست برای اعمال آتش و فصد و شکار و جراحات		مختارست برای عقد الویه و حاجت از ابنا[illegible]
صالحست برای آرایش لشکر و اصلاح آلات حرب		مختارست برای شکار و طلب حاجت از وزرا
معتدلست برای تعبیه لشکر و صید و [illegible]		مختارست برای فصد و خریدن غلمان
مختارست برای صید و سیاحت دریا		صالحست برای ماهی و شکار دریا و [illegible]
صالحست برای اصلاح آلات حرب و [illegible]		مختارست برای خریدن [illegible] و حاجت از ملوک
صالحست برای سواری و حرب و شکار		صالحست برای عمارت زمین و [illegible]
صالحست برای [illegible] و منار و قلعه و عمارت		مختارست برای بنا نهادن و حاجت از شاه
صالحست برای [illegible] اسلحه و [illegible]		معتدلست برای جواهر خریدن و [illegible] سواری

بقیه جدول [illegible]

	بقیة الجدول الاختیارات		
	تسدیس و تثلیث زهره		تسدیس و تثلیث عطارد
٤	مختارست برای نرد باختن و علم موسیقی	٤	مختارست برای مناظره و تعلیم و شکار
١	مختارست برای تزویج و علم موسیقی	١	صالحست برای تزویج و علم [illegible] و تعلیم موسیقی
٠	مختارست برای [illegible] و حرکت [illegible]	٠	مختارست برای ابتدای تعلیم و امور [illegible]
٧	مختارست برای [illegible] و فرزند دلدار و خریدن	٧	مختارست برای تجارت و حرکت و صید و تعلیم
٨	مختارست برای صحبت [illegible] تزویج دلدار و خوردن	٨	معتدلست برای تعلیم و خریدن [illegible] و حجت و کتابت
٥	معتدلست برای صحبت ساختن	٥	مختارست برای تعلیم و شراکت و [illegible] شدن
و	مختارست برای تزویج و خریدن غلامان [illegible]	و	مختارست برای تعلیم و شراکت و [illegible] شدن
د	مختارست برای شرب و [illegible] و جهاز دختری	د	معتدلست برای [illegible] و دادن و مناظره
٢	مختارست برای ساختن پیرایه و حرکت	٢	صالحست برای خریدن ضیاع و [illegible]
ط	مختارست برای عمارت زمین و تعلیم موسیقی	ط	مختارست برای خریدن عقار و چهارپایان و تعلیم
٧	صالحست برای عمارت بناها و خوردن اشربه	٧	صالحست برای تعلیم فقه و حاجت از علما
٨	مختارست برای خریدن جواهر و چهارپایان	٨	صالحست برای [illegible]

بقیه جدول الاختیارات

ترع زحل	ترع مشتری
نحس است برای سفر و تزویج و ابتدا	صالح است برای طلب مال و ستد و داد و حاجت از ارباب
باکی نیست عمارت زمینها و مخلد است و کهنه	مختار است برای بنا نهادن و عمارت مساجد
از همه کارها حذر کنند	حمید است برای شرکت و طلب حاجت از زنان
حذر کنند از نقل و میانه است برای کاریز کندن	مختار است برای سفر و نقل و فرستادن رسل و ابتدا
میانه است برای بنا نهادن و جوی بریدن	صالح است برای عمارت زمینها و درخت نشاندن
مذموم است برای حرکت و شرکت و جراحی	حمید است برای بیع جواهر و خریدن حریر
بیع و خرید زر وا لابد برسد فساد	حمید است برای شرکت و تجارت و ولد شدن
حذر کنند از سفر و حرکت و ابتدا	صالح است برای امور دینی و حاجت از علما
فراغ بهتر	باکی نیست ... و حاجت از ...
میانه است عمارت زمینها و زراعت	صالح است برای زمینها و خریدن چهارپا
مکروه است ابتدا و میانه است برای بنا	حمید است برای بنا و زمینها و خریدن غلامان
حذر کنند از سفر و بنا و شرکت	مختار است برای شرکت و تجارت و خریدن جواهر

تمت ... جدول

ترع مریخ	ترع آفتاب
مذموم است برای حرب و خصومه و امثال آن	حذر کنند از خصومت و طلب حاجت از بزرگان
حذر کنند از سفر و تزویج و ابتدای کارها	حمید است برای ساختن تاج و کمر
باکی نیست مجادله و مناظره	هیچ کار نشاید الا لباس و کمر دوختن
باکی نیست برای صید و چوگان زدن	مختار است برای کندن جوی و کاریز
حذر کنند از حاجت خواستن از ملوک	میانه است برای داغ کردن و صالح است برای کاریز کندن
مکروه است برای لهو و شرف و شرکت	مختار است برای خواب و دوا و حجامت و فصد
سکون و خلوت بهتر	هیچ کار نشاید
حذر کنند از سفر و تزویج	مذموم است برای سفر و خواستن حوائج و ابتدا
صالح است برای صلاة الحرب و اتفاقی	باکی نیست خریدن جواهر و غلامان ترک
حکم او مانند نحس است	صالح است برای کندن جوی و بریدن کاریز
سکون بهتر	میانه است برای بنا نهادن
حذر کنند از سوار شدن و در کشتی نشستن	غیر محمود است هیچ کار نشاید سکون بهتر

تربع زهره	تربع عطارد
جیدست برای شکار و تعبیه لشکر و اسب خوردن	صالحست برای مناظره و محاکمه و خصومت
صالحست برای تزویج و ابتدای شستن حمام	مناسبست برای حاجت و صالحست برای تعلیم موسیقی
صالحست برای معالجه و تزویج و عمل نقاشان	جیدست برای ابتدای تعلیم و در تمام کارها میانه
صالحست برای [illegible]	صالحست برای تعلیم علم و روشن کردن
صالحست برای عمل صابون و خریدن جواهر	جیدست برای محاسبه و کلام و صحبت کتاب
صالحست برای تزویج و سعود ابتدائات	محمودست برای تعلیم و مناظره و مجادله
صالحست برای شراء عطر و حنا و خوردن [illegible]	صالحست برای خریدن کنیزان و چهارپایان
محمودست برای دارو خوردن و زنان لهو و [illegible]	صالحست برای معالجه بیماران و خوردن دارو
صالحست برای خریدن تحفه و جواهر	صالحست برای مناظره و خریدن دواب
صالحست برای دارو خوردن و خریدن بنده	میانه است برای ابتدائات و شاید دارو خوردن
صالحست برای بنا نهادن و پرده خریدن	هیچ کار نشاید
صالحست برای حرکت و سعود	بابرکتست خریدن بندگان

عقب زهره بعقرب خوردن

مقابله زحل	مقابله مشتری
حذر کند از حرکت و ابتدائات	صالحست برای سفر و نقل و سواری
حذر کند از سفر دریا خصوصا در آخر ماه	جیدست برای بنا نهادن
حذر کند از تجارت و سواری و جواهر	صالحست برای سفر و خریدن ستور
حذر کند از سفر و ابتداء عمارت	محمودست برای سفر و نقل و تدبیر
فراغ بهتر	صالحست برای بنا و ابتداء امور و حوائج
حذر کند از نو پوشیدن	صالحست برای شرکت و تجارت و سفر
حذر کند از سفر و نقاشی و ساختن عطر	صالحست برای خریدن چهارپایان
حذر کند از سفر و مسافرت و دارو خوردن	صالحست برای خریدن کنیزان و مسهل و دارو خوردن
حذر کند از تزویج و خریدن برده و ابتدائات	صالحست برای شرکت و تجارت و سفر و خریدن ستور
حذر کند از تزویج و عمارت	صالحست برای تجارت و طلب جواهر و [illegible]
حذر کند از سفر و تجارت و بنا نهادن	صالحست برای بنا نهادن و حاجت خواستن امرا
حذر کند از سفر دریا و میانه است برای ابتدای کارها	محمودست برای سفر و در کشتی نشستن و طلب جواهر

	مقابله مریخ		مقابله آفتاب
	شایسته است اصلاح آلات حرب و جنگ کردن	۲	حذر کند از دیدن سلاطین و طلب حاجت از ایشان
	باک نیست برای جستن از لشکر و آلات حرب		حذر کند از سفر و خصومت با یاران
	صالح است برای ساختن و بیدار		حذر کند از مناظره و سواری و خصومت
	ناستوده است برای سفر		فاسد است برای ابتدای سفر و نقد
	غیر مختار است برای اثبات	•	مذموم است برای نقد و حاجت از ملوک
	صالح است برای صحبت و مناظره و جدل	•	مختار است برای تزویج و خرید و تجارت
	صالح است برای جنگ و مجادله		مکروه است برای سفر و ابتدای امور
	حذر کند از سفر		حذر کند از سفر و دارو خوردن
	باک نیست از شکار و تیر انداختن		باک نیست خریدن چهارپایان
	صالح است برای خراب کردن بناها	•	شاید خراب کردن بناها
	صالح است برای شکار و باز		شاید ویران کردن
	باک نیست بصید دریا و صید ماهی		حذر کند از نشستن در کشتی و غوص کردن

مقابله زهره
بقیه جدول

	مقابله زهره		مقابله عطارد
ع	صالح است برای خریدن کنیزک و چهارپای	ع	صالح است برای مناظره و صحبت و شکار
ا	مختار است برای تزویج و نقل و کوچ	ا	شایسته است برای تزویج و شاید مجامعت و صحبت
•	مختار است برای تزویج و سفر و شرکت	•	صالح است برای ابتدای تعلیم و نقل و کوچ کردن
ح	مختار است برای سفر و خریدن کنیزک	ح	صالح است برای ابتدای تعلیم و صید و شاید سوار شدن و دریا
م	صالح است برای مهمانی و حاجت از زنان	م	هیچ فایده ندارد
ه	صالح است برای تزویج و شرکت و خریدن کنیزان و سفر	ه	باک نیست برای تعلیم و رفتن حمام
د	صالح است برای ضیافت و لهو و لعب و خریدن و دوختن بندگان	و	صالح است برای مناظره و شکار و مهمات لطیف
د	مختار است برای خوردن دارو و دوختن و لهو و لعب	د	صالح است برای حج و دارو خوردن
ح	صالح است برای شرکت و خریدن ستور	ح	میانه است برای تجارت و حجامت
ط	صالح است برای عمارت بناها و درکشت	ط	پسندیده نیست
ب	صالح است برای عمارت بناها	ب	باک نیست برای تعلیم
ا	صالح است برای اعلام و رفتن و سفر و شرکت	ا	باک نیست برای حرکت و سفر

	مقارنه زحل		مقارنه مشتری
	مذموم است برای سفر و حاجت و ابتداءات		محمود است برای قصد دیدن و طلب حاجت از قاضی
	محمود است برای بنا کشتی		سعد است از برای تجارت
	ستوده نیست		محمود است برای تجارت و شرکت و حوایج و ابتداءات
	حذر کند از سفر و نشستن در کشتی		محمود است برای سفر و امور خطیره
	میانه است برای امور ملکی		محمود است برای عقد لوا و دیدن شهرها و حاجت از ملوک
	باک نیست در عمارت و زراعت		محمود است برای سفر و تجارت و حاجت از اشراف
	باک نیست در بنای مساجد و غیر آن		محمود است برای بنای عمارت خانها
	صالح است برای [illegible] شرکت زهره		محمود است برای ابتداها و حوایج و قصد
	پسندیده است برای اعمال و حاجات		محمود است برای خریدن ضیاع و عبید و حاجت از قضاة
	میانه است برای عمارت بنیاد و هدم بنیان		محمود است برای حاجت از دیوانیان
	باک نیست برای بنا نهادن و شرکت مشتری		محمود است برای بنا نهادن و زمین خریدن
	محمود است برای بنای صوامع و مساجد		محمود است برای ابتداءات و حوایج

مقارنه مع عطارد [illegible]

	مقارنه مریخ		مقارنه آفتاب
	صالح است برای کارها و امور مریخی		صالح است برای کمین و کلمه کردن و حیله در حرب و سیاسات
	حذر کند از سفر و ابتدای کارها		حذر کند از تزویج و ابتدای امور
	صالح است برای ساختن اسلحه		شاید مکر و حیلهای نهانی
	حذر کند از سفر و نقد و تحویل		شاید کمین کردن و گریختن
	حذر کند از سفر و کشتی با لشکری		شاید سیاست و تدبیرات سری
	حذر کند از شرکت و تزویج		نشاید پنهان کردن سرها و مطالعه کتب
	هیچ کار را نشاید		شاید عطر ساختن و نکاح نهانی
	ستوده نیست سفر و حرب [illegible]		شاید معالجه کردن در اعضای نهانی و دفینه نهادن
	صالح است برای خریدن [illegible] آلات و [illegible] اسلحه		شاید دفن کردن مال و معالجه
	صالح است برای خصومت و [illegible] و کارهای مریخی		شاید تدبیر شغل نهانی و موجب [illegible]
	حذر کند از تهدیدات		شاید دفن اموال و نهادن گنوز
	باک نیست در خواستن حاجت از ملوک		شاید پنهان کردن اسرار

مقارنه زهره	مقارنه عطارد
مختارست برای خواستن و طلب [illegible] و خوردن شراب	مختارست برای تعلیم و مناظره و اقبال امور
مختارست برای شروع دوختن و تعلیم موسیقی	صالحست برای صنایع و تعلیم و نقاشی
مختارست برای شرکت و تزویج و تقاضای کارها	مختارست برای ابتدای تعلیم و صید و تعلم
مختارست برای سفر و صید [illegible]	مختارست برای نقودی [illegible]
مختارست برای ساختن تاج و کمر و حاجت جستن	مختارست برای صید و طلب حاجت از ملوک
صالحست برای شرکت و نوشیدن شراب و رحمت و احسان	صالحست برای شرکت و تزویج و دارو خوردن
صالحست برای تزویج و حجت و موسیقی و نقل [illegible]	صالحست برای معالجه و تعلیم موسیقی و نقاشی
مختارست برای دارو خوردن	صالحست برای دارو خوردن [illegible]
مختارست برای شرکت با حبیبان و طلب حاجات و پیرایه	صالحست برای خوردن مرغان [illegible]
مختارست برای [illegible] و در حجت نشستن	صالحست برای تعلیم و طلب حاجت از مشایخ و علما
صالحست برای بنا نهادن و عمارت مساجد	صالحست برای تعلیم و شکار کردن باز
مختارست برای صید دریا و طلب حوائج	صالحست برای [illegible] حرکت [illegible]

فصل دوم

فصل دوم در اختیارات

به بودن قمر در بروج
وقتی که خالی السیر باشد
و اختیارات بر حالات قمر
در بروج و آن چهارده
حالتست و در بودن قمر
در بروج خالی السیر
حکیم سنجری جدولی آورده است
و مراتب ثلثه عشر مذکوره
مرعی داشته بعینه همان
جدول ایراد کرده شد
و هو هذا و الله اعلم

جدول الاختیارات فی کون القمر فی البروج خالی السیر	
ع	میانه است برای خون بردن و حجامت و رفتن و طلب [illegible] کردن
ا	صالحست برای خلوت و فراغت و گفتن و لهو و شرب
٠	بازیست [illegible] و کتابت و اشتغال شرب
٧	میانه است برای ابتدا و طلب حاجات و مهمات
٨	صالحست برای اعلام رفتن و خون بردن و آشتی
٥	صالحست برای جامه نو پوشیدن و شراب خوردن
و	صالحست برای طلب فراغت و زراعت و عشرت و بازی
د	میانه است دارو خوردن را و دیگر کارها نحس است
٢	صالحست برای [illegible] و فراغت و بازی [illegible]
ط	مذموم است برای ابتدا و طلب کارها و در فراغت بهتر
٧	[illegible] است برای [illegible] و سکون و خلوت و شراب خوردن
ا	بازیست در سواری و حرکت و طلب [illegible] و خلوت و شراب خوردن

و آنچه خواجه نصیر الحق والدین در باب اختیارات نزول قمر در بروج
اثنی عشر وقتی که خالی از نحس باشد بصورت نظم فرموده اند اینجا ایراد کردن
بطریق صواب اقرب مینماید چه اکثر طبع را بسخن منظوم میل تمامی میباشد
و دیگر جهت حفظ اختیارات و دیگر برکت انفاس شریفه اکابر بسیار است
پس این باب را از آن برکت خالی نگذاشتن مناسب نمود
والله هو الموفق الی المقصود و به نستعین و هو مفیض الخیر
والجود

الحمل		
هر مهمی کاید ترا یابد خدای لم یزل		جرم مه در خانه مریخ در حمل
نیک باشد هم سفر هم دیدن روی امیر		جامه پوشیدن و دیگر صید افکندن بهتر
گر بجست ابتدای کار و خون برداشتن		بد بود بنا کردن خاصه مر کاشتن
الثور		
ماه چون در ثور باشد عقد کردن را نکوست		تخم افکندن بباغ و نامه بنوشتن بدوست
خوبتر دیدار خاتونان و عطر آمیختن		از جبل بگریختن در جوی آب آویختن

گرچه شد

گرچه شاید ترکت و بیع پری رویان حسن		فصد کردن بد بود حمام رفتن مجتنب
الجوزا		
چون فتد در برج جوزا نور جرم ماهتاب		بیع ترکان ختائی وه که چون باشد صواب
هم توان خواندن کتاب و هم توان دیدن امیر		هم توان نامه نوشتن هم توان اندر حضر
جامه پوشیدن نشاید سفر کردن رواست		لیک ناخن چیدن و فصد و حجامت را خطاست
السرطان		
ماه چون در برج خرچنگ آید نکو باشد نکو		جامه پوشیدن سفر کردن درو شاید درو
داروی مسهل در خوردن بجای در خور بود		نامه بنوشتن چو گویم گر همه بهتر بود
می نزد گرمابه رفتن موی بستردن نیک		فصد و تزویج و بنای نو نهادن نیست نیک
الاسد		
ماه اندر برج شیر چون جرم افکند در برج شیر		نیک باشد عهد بستن شغل کردن دلیر
فصد کار آتش و کار زر آهن خوش است		وز بر پادشاهان رو بتخت آراستن
بیع ترکان ختائی زنده رو عین رضاست		لیک نو پوشیدن و درهم سفر کردن خطاست
السنبله		

مه چو از برج اسد آید سوی سنبله		بر ره هامون همی باید شدن با قافله
نو بریدن شاید و رستن بیخ بهتر کار		خاص کو تعلیم علم و دعا میان را کشته و کار
خوب باشد بیع ترکان همی سیما بنقد		بد بود بذر زراعت کردن علاج فصد و عقد

المیزان

مه چو در میزان آید نیکو بود دیگر زر و سیم		هم سفر هم عقد هم جوهر خریدن ترس و بیم
جامه ها پوشیدن و نوشیدن آنگه جام می		خصم بریابد کلاه جانفزا جنگ دینی
لیک چون مه بگذرد از عقده چند دیه		هر که کاری کرد بی شک دید بخرج درخ

العقرب

ماه چون در عقرب آید نیک باشد گریه		خوردن دارو و دو کردن طعام و غرغره
هم حجامت بشاید هم سلاحین ساختن		هم شدن از ملک بهر خصم بر دل تاختن
اسب نوشاید خریدن داد و ماهی فکند		لیک دیگر کارها در وی نباشد سودمند

القوس

ماه چون در قوس باشد نیک شهر و چهار کار		اول شکار تزویج و تعلیم آموزش فصد و ثقار
هر که بیع جوهر و حیوان کند نیکو بود		جامه نو پوشد بر قضا بود بند بعید

قرض دادن

قرض دادن موتر زدن تخم کشتن بد بود		گر کسی مسهل خورد مشک عدو خود بود

الجدی

ماه چون در جدی شد کار بر کندن و درخت		جامه پوشیدن خوش است صید کردن خوش است
جادوی و ساحری با خدا بردن پناه		نیز رفتن صحرا بسوی نظر شه باه
نیک باشد نیک کرده حیله عقد قصد سو		بد بود دیدن شاهان و عقد و فصد سو

الدلو

ماه چون در دلو باشد کرد باید جد و جهد		از برای کشت و کار و بستن میثاق و عهد
نیک باشد بر اگر یاری دهد اقبال و بخت		بنده بهنده و خریدن یافت بیدان درخت
حصنها و قلعها محکم کردن نیز		لیک نقد و فصد و ترویج و زن ماه بیره

الحوت

چون قمر در حوت باشد نیک باشد شگفت		قصد کردن دست یار بو باخی گرفت
دعوت خود نیک باشد دیدار خفتر		کردی فرح کهن پوشیدن لذیذ چار جز
هم کلاه و هم قبا و هم کمر هم پیرهن		دارچه در تن دار کفن جمله بخشیده
دهم دیدن باب گفته اند و بسیار و قرین بافاقع شده است و تجربه حفظ نظر		

ابی ... نظر

الحمل

مه در حمل ای مهتر نکو دیدار		شاید شود تجارت و فصد و شکار
زر بینه زن خواه و زر کان حجت		دارو مخور و زن مکن و باک مدار

الثور

ماه اندر ثور عقد و زن گرفتن نکوست		مهمانی و آنچه سر آمید آید دست
و آنگاه عمارت و زرع نیک است		بد خط مزور د مقصد کی آید دست

الجوزا

ماه در جوزا اختری کار رواست		و از راه قلم حاجت دل یار خواست
رفتن سوی دیوان کتاب نیک است		فی الجمله بنا نهادن و فصد خطاست

السرطان

مه در سرطان نشاط دریا بار		ور نیز سفر کنی مبارک آید
جو هر خوری و جامه پوشی شاید		زنهار رسته بنا که نیکو ناید

الاسد

مه در اسد او بود آتش گاری		یا پیش ملوک حاجت کلان داری
بنیاد منه ترا نکو آید اگر		نو دوختن و جامه بگذاری

در سنبله ماه

السنبله

در سنبله ماه سوی جو رفتار بود		کاری که کنی عظیم مختار بود
تعلیم خط و عمارت و زرع نکوست		زن خواستن و زن داشتن عار بود

المیزان

مه در میزان خلوت و عشرت یار		ور نو پوشی و زن بخواهی شاید
تعلیم کتاب و نقش و تصویر نکوست		رو جنگ مکن که خصم غالب آید

العقرب

مه در عقرب جو بکن و دارو خور		بر دشمن خود مکر کنی و شبیخون بر
نیست از تو نهال و چوب کار بزن		زنهار حذر کن ز تزویج و سفر

القوس

ماه اندر قوس فصد کن درد بسفر		آنگاه بخار تیز دارید استر
پس حاجت خواه از قضاة و علما		دارو مخور و جان تب یاری بر

الجدی

ماه اندر جدی از عمارت بگریز		در جمع سفر و در ره مکن پرهیز

ایس تخم بکار و در زراعت آویز		جهت مطلب آب رساختن خویش مرز
الدلو		
ماه اندر دلو چون باشد تخم		والکه نهران بناهای عظیم
بنده خر و ملک ساز و دهقانی کن		تزویج و سفر مکن شنو پند حکیم
الحوت		
ماه اندر حوت جنس بفروش و بخر		نو بپوش و تجارت کن و کن علم زبر
دارو خور و لیس حوض کن و آب ببر		از فصد و بنا و کار آتش بگذر

اما حالات قمر نیز در جدولی نهاده شد و از اعمال آنچه در هر حالت بباید نیز ذکر کرده آمد اما کاتب روسیاه کو هر که جمله جدول مذکور در وقت کشیدن جدول اول صفحات سهوا از میان رفته بود و دیگر چون اینجا گنجایش نداشت لابد آن را در یک ورق علیحده نوشته در این [illegible]

فصل سیم

فصل سیم در بیان اختیارات بحلول قمر در منازل بدانکه ارباب این صناعت را نیز بر این اختیار اعتمادی تمام است و چون قمر در یکی از این منازل بیست و هشتگانه باشد مهمی سوای [illegible] بکار بسته بود و اکابر در این باب جدولها نهاده اند و حکیم سنجری در بیان کتاب خود آورده و ما هر یک مذکور را مرتب داشته و بدستوری که ایشان ایراد فرموده بودند نقل [illegible]

اثر عالی جدول الله [illegible]

[illegible]

بیاض جدول ناتمام مانده است و در اینجا نوشته شده

جدول	**معرفة اختیارات حالات القمر**
[illegible]	نیکست بنای مساجد و مواضع عالی و تزویج و دشمن کشتن
[illegible]	هیچ کار نشاید الا هلاک دشمن و خرابه ابنیه و دارو خوردن
[illegible]	نیکست دیدار زهاد و عباد و سفر و حج و غزا کردن و خیرات
[illegible]	هیچ کار نشاید الا ساختن مسمومات و مکر و حیله و هلاک اعدا
[illegible]	نیکست خلوت و رفتن بحمام و عمارت و املاک و عقار
[illegible]	نیکست استحمام و زینت و نظافت و ناخن گرفتن
[illegible]	نیکست دفینه نهادن و کارهای نهانی و غدر و مکر
[illegible]	بد است طلب حاجت و تجارت و نقل و تحویل و سفر و نیکست خلوت
[illegible]	نشاید دیدن بزرگان و طلب حاجت و سفر و نو بریدن و پوشیدن
[illegible]	نیکست خفتن و استحمام و خلوت و از دادو دیگر هیچ کار نباید کرد
[illegible]	نیکست دیدار اکابر و قضات و تزویج و اکثر مهمات خیر
[illegible]	نیکست سفر و نو پوشیدن و صحبت اکابر و تفرج و تماشا
[illegible]	هیچ کار نشاید الا قتل و حرب و غارت و اظهار عداوت
[illegible]	فراغت و خلوت بهتر

نیز جدولی [illegible]

[illegible] ازین [illegible]

[illegible] در [illegible] بوده [illegible]

جدول الاختیارات بحلول القمر فی المنازل

شرطین	نحس است برای سواری و فصد و سفر دریا و دارو خوردن و ستور خریدن و حذر کند از تزویج و شارکت و برده خریدن
	جید است برای عمارت و زراعت و کندن کاریز و فصد و دارو خوردن و حذر کند از تزویج
ثریا	صالح است برای نقاب کشیدن و تجارت و صید ماهی و خرید املاک و حذر کند از تزویج و شرکت و فصد و دارو خوردن و سفر دریا
	صالح است برای زراعت و نو پوشیدن و پیرایه بستن و بنا نهادن و سفر و خریدن برده و ستور و حذر کند از تزویج و شرکت و فصد و حجامت
هقعه	صالح است برای تزویج و تعلیم کودکان و معالجه و سفر و خریدن عبید و حذر کند از دارو خوردن و بنا نهادن و ~~سفر کردن~~
	صالح است برای حرب و محاصره و طلب حاجت و سفر دریا و فصد و حذر کند از تزویج و شرکت و دارو خوردن
ذراع	صالح است برای تجارت و نو پوشیدن و پیرایه بستن و سفر دریا و شرکت و خریدن برده و ستور و حذر کند از خریدن زمین و معالجه کردن

جدول الاختیارات

شرطین

بقیه جدول الاختیارات بحلول القمر المنازل		
السرطان	نثره	صالح است برای دارو خوردن و نو پوشیدن و [illegible] و سفر دریا و حذر کند از خریدن بنده و شرکت و تزویج
		صالح است برای انتقام کشیدن و سفر دریا و حذر کند از عمارت زمینها و سفر و شرکت و نو پوشیدن و موی تراشیدن
الاسد	جبهه	صالح است برای عمارت زمینها و زراعت و بنا و شرکت و حذر باید کرد از قرض دادن و ستدن و سفر و نو پوشیدن
		صالح است برای تعبیه لشکر و بیرون شدن بحرب و مکروه است سفر و حرکت و تجارت و موی گرفتن و نو بریدن و نو پوشیدن
	صرفه	صالح است برای نو پوشیدن و تزویج و درخت نشاندن و سفر و شرکت و حذر باید کرد از خریدن بنده و نشستن در کشتی
السنبله		صالح است برای بیرون شدن لشکر و عمارت و زراعت و تجارت و خریدن بنده و بریدن جامه و بنا نهادن و حذر باید کرد از قرض و تزویج
	سماک	صالح است برای تجارت و تزویج و خریدن بنده و دارو خوردن و در کشتی نشستن و شرکت و حذر باید کرد از عمارت و زراعت و سفر

صالح است برای تجارت

بقیه جدول الاختیارات بحلول القمر المنازل		
المیزان	غفر	صالح است برای تجارت و برده خریدن و حذر کند از کندن جوی و کاریز و سفر و تزویج و شرکت و خریدن چهارپا و گرفتن موی
		صالح است برای ساختن سند و نو پوشیدن و برده خریدن و حذر باید کرد از سفر و دارو خوردن و تجارت و غرس اشجار و زراعت
العقرب	اکلیل	صالح است برای نو پوشیدن و بنا نهادن و خریدن چهارپایان و نشستن در کشتی و حذر کند از شرکت و بیع غلامان و بیرون رفتن لشکر
		صالح است برای سفر بناحیت مشرق و نشستن در کشتی و نشاندن درخت و حذر باید کرد از بنا نهادن و بنده خریدن و دارو خوردن
	شوله	صالح است برای درخت نشاندن و حذر باید کرد از تزویج و بیع دختری مملوک و سواری کشتی و شرکت و صحبت
القوس		صالح است برای خریدن ستور و سواری کردن و میانه است سفر و حرکت و حذر باید کرد از شرکت
	نعایم	صالح است برای خریدن ضیاع و برای عمارت زمینها و عقار و دواب و شرکت کردن و میانه است برای سفر و حرکت و بیع برده

بقیه جدول الاختیارات بحلول القمر فی المنازل

[illegible]	صالح است برای داروخوردن و فصد و سفر و نو پوشیدن و شرکت و حذر باید کرد از تزویج و خریدن بنده و نشستن در کشتی
	صالح است برای داروخوردن و ودیعت نهادن و سفر و حرکت و شرکت و صلح و دخول کشتی و حذر باید کرد از تزویج
سعد	صالح است برای حرب و خروج لشکر و میانه است برای سفر و دخول سفینه و حذر باید کرد از نو پوشیدن و زراعت کردن و تزویج و شرکت
	صالح است برای انتقام و رسول فرستادن و بنده خریدن و بنا و دخول کشتی و حذر کند از تزویج و شرکت
ممتزج	صالح است برای تعلیم هندسه و طلب کارها و پدید تزویج و مواصلت و شرکت و دارو خوردن
	صالح است برای تجارت و دارو خوردن و میانه است برای سفر و حرکت و حذر کند از خریدن بنده و کشتی در آب افکندن و در وی نشستن
نحس	صالح است برای تزویج و دارو خوردن و میانه است برای سفر و خریدن ممالک و دخول سفینه و شرکت کردن والله اعلم

فصل چهارم

فصل چهارم در بیان اختیارات منازل بجدول استاد ابوریحانی

بر دانا بدانکه این اختیارات منازل بر مذهب حکماء روم و هند است و صاحبان نیز برین روند و آنچه ملوک سولابد بشر بلکه کافه خلق بدان محتاج باشند بر منازل بنا کرده اند و حکیم اسمعیل باخرزی آورده است که در مدت عمر خویش آنچه ازین باب امتحان کرده شد اکثری موافق قول ایشان آمده و درین باب استاد ابوریحان جدولی نهاده است و آنرا از جهانداریست میکند از حکمای هند در بیان منازل و نسبت هر منزل بکوکبی از کواکب سبعه سیاره و حکم بر هر یک داشته و در درستی این باب مبالغه بسیار کرده است و هرچه استاد این ضعیف ابوریحان گوید کسی بو بادی محل المنازعه و خلاف نباشد و آن جدول اینست

زحل	ذراع	سماك	بلدة	ذابح
مشتري	شرطين	صرفه	مقدم	شوله
مریخ	ثريا	اكليل	جبهه	بلع
شمس	هقعه	طرفه	قلب	مؤخر
زهره	بطين	دبران	عوا	اخبيه
عطارد	زبانا	نعايم	سعوى	غفر
قمر	هنعه	نثره	ذبح	رشا

اما منازل زحل چون ماه بمنزلی از این چهار منازل که منسوبست بزحل
فرود آید روا نبود بخدمت پادشاه رفتن و جامهٔ نو پوشیدن و خانها جدید
و پدر عمارت کردن و از مباشرت نیز حذر باید کرد که فرزند نافرمان آید
و دشمن [illegible] بود و چیزی بعاریت بکسی نباید داد که بدست نیاید و در گریختگان
باید کرد اما اگر چیزی گم کرده باشند چون ماه بدین منزل رسد طلب کنند زود
باز یابند منازل مشتری چون ماه بمنزلی از منازل مشتری رسد مختارست خدمت
ملوک و طلب حوایج از ایشان و ستوده است بر سریر ملک نشستن و درخت نشاندن
و کشت کردن و ریاضت دادن ستوران و روا نبود حرب کردن و زینت
دادن و تهیهٔ طعام در خانهٔ خویش منازل مریخ چون ماه بمنزلی از منازل
مریخ رسد مکروه بود خدمت پادشاه و طلب حاجت از ایشان اما هر چه تعلق بسلاح
دارد از خریدن و فروختن و ساختن روا باشد و ستوده بود بحرب رفتن و قصد
قلع کردن و کارهای سخت پیش گرفتن و اسب رشیدن و ریاضت ستوران
فرمودن و فصد و حجامت و خون بند نهادن نشاندن و کشت کردن و جامه
بریدن و پوشیدن و ناخن چیدن و سر شستن منازل آفتاب چون قمر
در یکی از منازل آفتاب بود لایق بود خدمت ملوک و سلاطین
و طلب حوایج

و حاجت خواستن از ایشان و روان کردن آب در جویها و زراعت کردن
و درخت نشاندن و ناخن چیدن و روا نبود بصید رفتن و منازعه کردن
منازل زهره مذهب حکمای هند آنست که هرگاه که قمر در منزلی باشد از منازل
زهره چون پادشاهی بر تخت نشیند ملک آن پادشاهی سودمند و پاینده
باشد و مدتی دراز بماند و بر رعیت خویش مبارک باشد و روا بود تزویج
و بریدن و پوشیدن جامه و فرزند بمعلم بردن و حذر باید کرد از صید
و قتال و علمای ایشان گویند هرگاه که سال نو شود و ماه در یکی از این منازل
باشد اگر در آن سال جنگ افتد ظفر لشکر را باشد و این حکمی عجیب است منازل
عطارد چون قمر در یکی از این منازل آید روا بود خریدن و فروختن سلاح
و مرتب گردانیدن او و بشکار رفتن و صید کردن و فرزند بمکتب
فرستادن و اگر کسی در حق کسی افترا خواهد کرد یا دزدی در خاطر دارد درین
وقت بمقصود خویش رسد و حذر باید کرد از بریدن و پوشیدن جامه و بنا
نهادن و گفته اند چون ماه در یکی از این منازل باشد و کسی بنائی آغاز کند
هرگز در آن بنا نه نشیند و اگر کسی حاجتی دارد جز دروغ او را بمطلوب
نرساند و درین وقت اگر کسی با امارت بنشیند عمرش دراز باشد

و هیچ اولو الالباب یا مکری نتوانند رسانید منازل قمر چون قمر در منازل
منازل خویش به هیچ کار رسنده نبود و ابوریحان میگوید اگرچه ما را حقیقت
آن معلوم نیست که از چه وجه توضیح این منازل کرده اند ولیکن چون
در علم نجوم اشکال این باب است چون حال حدود و وجوه و بهرات
و ترتیب ارباب الایام و الساعات و غیر آن و این جمله متواتر
ظاهر است انکار نمودن به هیچ وجه روی نراهد و آنچه استاد البشر نصیر الحق و الدین
قدس سره در بیان منازل فرموده است که **نظم** از منازل که برین چرخ برین
دارد ماه ٭ آنچه نحس است همین است که گفتم جانا ٭ تو له و خبه و دبره
هر خروبرا ٭ فرغ و دبره و اکلیل و ذبانا و سماک ٭ هم ازین دار دی میباید که بر حقیقت
آن وقوف حاصل نشد **فصل پنجم** در بیان اختیار منازل
بجهت فتح قلاع حکما این معنی را استخراج عجیب کرده اند و بیشتر تصانیف
اختیارات ازین خالیست که اگر زحل و مریخ و آفتاب مناسبتی
دارند با گرفتن شهرها و کشادن حصارها و قلعها و منازل قمر را قسمتی
کرده اند و بعضی سوی خارج نام نهاده اند و بعضی سوی داخل چنانچه
درین دایره رقم خ و د برای دلالت میکند تا معلوم باشد

وآن دایره

و آن دایره اینست والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب



پس چنان باید که یکی ازین سه کوکب که گفتیم یا بیشتر ناظر باشند بدین منازل
داخل و طالع وقت حرب کردن برج باشد که یکی ازین منازل داخل
در وی باشد که البته ظفر در جانب لشکر بیرون باشد و بر اهل قلعه نصرت یابند

اما اگر یکی ازین سه کوکب ناظر بمنازل خارج باشند یا طالع وقت محاربه برج
بود که یکی از منازل خارج در وی باشد دلالت کند بر آنکه ظفر اهل حصار را بود باشد
و چون این حال مجرب است پس چنان باید کرد که درین باب ملاحظه تمام
کرده شود تا موردی بصواب باشد **فصل ششم** در بیان اختیارات منازل
بر اقوال حکما از براهمه و غیرهم بدانکه امام علامه فخر الملة والدین محمد الرازی
قدس سره در کتاب سر المکتوم آورده است که این اختیارات منازل از
کتاب استوطاس که از جمله مؤلفات حکیم هرمس است آورده شده و کتاب دیگر
درین باب دیدیم که آنرا مصحف قمر خوانند و میان هر دو کتاب در بعضی احکام
منازل اختلافست و امام کتاب استوطاس را بر ترتیب یاد کرده و تبعیت
خلاف اشارت کند و حکیم سنجری در جامع شاهی اختیارات منازل را بر چهار قول
ذکر کند یکی رای براهمه هند و دیگر قول زوربتوس حکیم و امام باجری قول
رومیان را یاد کرد و بعضی ازین اقوال که یاد کردیم ذکر کند و ما این جمله را
بر ترتیب یاد کنیم **شرطین** و آن از اول حمل است تا دوازده درجه و پنجاه و
یک دقیقه و بیست و پنج ثانیه و این منزلیست ناری مرکب از سعد و نحس حکیم
هرمس گوید که چون قمر در سیم درجه باشد ازین منزل شاید عقد محبت کردن
ودر مصحف

و در مصحف قمر آورده است که طلسم دشمنی شاید ساختن و در سیم درجه جامه نو
نباید پوشید که بیم هلاک باشد و در چهارم درجه حذر کند از دیدن ملوک و سلاطین
که مخاطره باشد و باشد که بقتل انجامد و در پنجم درجه شاید تزویج کردن که زنان و مرد
از یکدیگر برخوردار شوند و در ششم شکستن چهارپای و برده خریدن و در هفتم درجه
شاید درخت نشاندن و بسیار نیکو بود بنا نهادن و عاقبت محمود باشد و در هشتم
درجه نشاید عقد محبت بستن و در نهم درجه حذر کند از تجارة و عمل طلسمات
و اعمال کیمیاگری و بر رای حکمای هند چون درین منزل باشد نیکست دارو
خوردن و ستوران بکار واکردن و سفر را مکروه است و در سه یک باقی مانده
از زوربتوس گوید خیر باشد در زن خواستن و شوهر کردن و برده و ستور خریدن و سفر کردن و صلاح
ساختن و درخت نشاندن و موی ستردن و ناخن چیدن و جامه نو بریدن
و پوشیدن و چون ماه از نحسها پاک باشد و زن پذیرفت کردن رومیان
گویند حذر کند از خدمت ملوک و طلب حاجت از ایشان چه درین وقت
نخوتی در طبع پادشاه پدید آید و شاید تزویج کردن اما جامه نو نباید پوشیدن
که البته در آن لباس جراحتی رسد و با کسی دوستی نباید گرفت که عاقبت
هر دو نامحمود بود **بطین** از آخر شرطین است تا بیست و پنج درجه و چهل و

منزل
و دقیقه و پنجاه و یک ثانیه از حمل و این منزلیست سعد هرمس گوید شاید درین
عمل محبت کردن و بخدمت ملوک پیوستن و از ایشان طلب حاجت کردن و ملاقات صدور
کنند [illegible] تجارت و نو پوشیدن حکمای هند گویند نیک
برای [illegible] کردن و کاریز کندن و اشتر خریدن زوریتوس گوید زنان بزنی خواستن
و برده خریدن رومیان گویند چون قمر درین منزل باشد نیکو باشد خدمت ملوک
کردن و از ایشان حاجت خواستن و با ابنای جنس خود دوستی کردن و مکروه است
برده و ستور خریدن و هر که درین روز جامه نو پوشد اگر ماه منحوس باشد بازش بود
ثریا از آخر حمل است تا هشت درجه و سی و چهار دقیقه و هفده ثانیه از ثور
و این منزلیست میانه و ممتزج هرمس گوید در اول درجه شاید برنج محبت در زر و سیم
درجه شاید عمل صنعت و دعا کردن و در چهارم درجه نیکو باشد دیدن اشراف
و زیارت دوستان و در پنجم درجه نیک تزویج و چیزی خریدن و بنا نهادن
و درو دیدن و کیل کردن غله و نو پوشیدن حکمای هند گویند نیک بازرگانی کردن
و ستور امانه بود زوریتوس گوید حذر باید کرد از تزویج و خریدن و برده
و برده و ریاضت ستور و سفر آب که بیم موج باشد و شاید صید کردن و اعمال
آتش و نشاید درخت نشاندن و کشت کردن و نو پوشیدن رومیان گویند

این منزل

این منزل نزدیک کلدانیان منزل سعدست چون در وی باشد همه کارهای
خیر را پسندیده است از دوستی گرفتن و نزدیک اکابر رفتن و حوایج خواستن
عرض کردن و بر درگاه حق عز و جل دعا گفتن و [illegible] انخواستن
و برده و ستور خریدن و بنا نهادن و کشت کردن و درو دیدن و جامه نو
پوشیدن دبران از آخر ثریاست تا بیست و یک درجه و بیست دقیقه
و چهل و دو ثانیه و این منزلیست نحس هرمس گوید در عمل تفریق و دشمنی
شاید کرد و از دیدن اشراف و اکابر و اعمال صوفی و دعا و زراعت و بنا
و درخت نشاندن و معالجه کردن علت و تزویج و سفر حکمای هند گویند نیک
کین کردن و زره ساختن و نو پوشیدن و شهرها بنا کردن و سفر شاید کردن تا
مگر در ثلث اول روز که دران سفر مکروه است زوریتوس گوید ثلث یک ان
خواستن گوید فعل بود و سفر دریا که بیم غرق بود و شاید بنده خریدن
و حذر کنند از جوی و چاه و کاریز کندن و بر تخت نشستن و رومیان
گویند هیچ کار را نشاید هقعه از آخر دبران است تا چهار درجه
و هفده دقیقه و شش ثانیه از جوزا و این منزلیست مرکب از سعد و نحس
هرمس گوید در وی همه طلسمات شاید کردن و در مصحف قمر گوید که طلسم نرو بخر

وعقد آن حال را نیکو بود دیدن ملوک واشراف وخریدن بهایم وستور وسفر
کردن حکمای هند گویند شاید زن کردن که فرزند بسلامت ماند وتمکین کند علم
کردن ونیکو بود فرزند به پرستادن فرستادن واگر ماه از نحوس سالم بود سفر آن روزه
نیکو باشد دوریتوس گوید نیکو بود بنده خریدن که ایمن وصالح باشد از شرکت که صادر
قمر در برج اسد باشد ونشاید بنا نهادن ودرختستن وموی ستردن وغزا کردن امان نیست
شرکت با کسی که چهار باشد رومیان گویند نیک باشد درین روز جامه سپید یا سرخ پوشیدن
وطلسم کردن ونیکو باشد زراعت وعمارت وتزویج کردن هنعه از آخر طالعات
تا هفده درجه وهشت دقیقه وسی وچهار ثانیه از جوزا واین منزل سعد است هرکس گوید
عمل محبت نیکو است وشاید خدمت ملوک واشراف وتزویج وبنا وسفر وزرع
ونشاندن درخت وبرده خریدن وکسب علوم حکمای هند گویند نیک است لشکر
فرستادن وحصار گرفتن وکارهای بد طلب کردن وشاید سفر وزراعت وامانت
نهادن دوریتوس گوید نیک است کشتی در آب افکندن را که بمقصد رسد اگرچه
دیر کشد وشاید شرکت کردن که انباز ناصح وامین بود وصید کردن نیکو باشد
وضد رها کردن از دار وخوردن واز ناخن وعلاج کردن ونو پوشیدن که هم باشد
که هم در آن جامه بمرد رومیان گویند نیک است خدمت ملوک وطلب حاجت
ودوستی با اکابر

ودوستی با اکابر وساختن طلسمات وسفر وتزویج وبنا وخریدن برده وستور وزرع
ونهال نشاندن واگر کسی قصد دشمن دارد آغاز قصد این روز باید
ذراع از آخر هنعه است تا اول سرطان واین منزل سعد است هرکس گوید
شاید در وی عمل طلسمات وکیمیاگری ودر درجه سیم زراعت کردن وغله درودن
ودرخت نشاندن وصلح ودارو خوردن ونو پوشیدن وسفر ودر درجه چهارم دعا کردن وتسخیر
روحانیات نیکو باشد حکمای هند گویند نیک بود شرکت ودر گرفتن نشستن
دوریتوس گوید شاید بگرمابه رفتن وموی ستردن ونو پوشیدن وستور داده
خریدن وصلح کردن ونیز اما مکروه است معالجه ودارو خوردن وزراعت خریدن
اهل روم جمله اعمال نیکو گزیده دارند خصوصا طلب حاجت از اکابر وبر شدن
گرفتن ودعا وحضر کردن ونکاح وسفر الا در ثلث آخر روز وزراعت
وستور بچه را فرستادن نثره از اول سرطان است تا دوازده درجه
وپنجاه ویک دقیقه وبیست وپنج ثانیه واین منزل نحس است مرکب از سعد ونحس ودر
مصحف قمر آورده است که سعد مطلق است شاید در وی عمل طلسمات
آب کردن ونشاید تدبیر امور ضعف ونو بریدن ونو پوشیدن که
هم سوختن جامه در تن باشد هرکس گوید درین منزل شاید اعمال اعداد

وطلسمات و دعا کردن و سفر و اتصال با شریف و کسی در حوایج و زرع و حصاد
و نشاید کین کردن غله و تزویج و بریده و ستور خریدن برای تجارت حکمای هند
گویند شاید دارو خوردن و زرینه ساختن و سفر کردن نیکو در نشست در شب که نیکو
نباشد هرزرتیوس گوید نشاید تزویج که میان مرد و زن بغض آرد اینجا مدد و میان
گوینه برین منزل نحوست غالبست اعمال عداوت و قطیعت نیکو گویند
و مکروه است تجارة و تزویج و نو پوشیدن و معالجه بیمار و هر بنائی که نهند مدتی
بماند و هر مملوک که خرند بیهوده گوی و گریزپای و هرزه گوی باشد و گفته اند
که چون قمر درین منزل باشد در سفر بحر هیچ خیر نبود **طرفه** ز آخر
نثره است ثابت درجه و چهار و بیست دقیقه و پنجاه و یک ثانیه و این منزل نحس است
و در مصحف قمر آورده است که سعد است شاید دود و طلسم طیر کردن و نشاید
معالجه درد چشم و نو پوشیدن که خطر و وصیت باشد هرمس گوید درین منزل شایسته است
طلسمات عداوت و قطیعت نیکو آمان شاید خدمت سلاطین و تزویج و خریدن برده
که موافق نباشد و زراعت که نفع نیابد و نه کین غله که هم غارت بود و نه سفر
حکمای هند گویند نشاید سفر و زرع و امانت دادن و طلب حاجت هرزرتیوس گوید
نشاید شرکت که انبازان بر یکدیگر [illegible] کنند و نشاید نو پوشیدن که هم غرق شدن

باآن جامه

با آن جامه و حذر کند از موی برداشتن و شاید که جمع طعام با خوردن گویند این
منزل در ترکیب نزدیکست نثره را اهل روم گویند نحس است و هند و غرب
در نحوست این منزل اتفاق کرده اند و رومیان هیچ کار اتفاق ننهند
و هیچ مهم نفرمایند الا حرکت و حرب با دشمن که ظفر یابد و سفر آب روا بود
و نکاح نکنند بد که مفارقت افتد و نشاید خریدن مملوک که بی باک
و گریزنده باشد **جبهه** ز آخر طرفه است ثابت درجه و [illegible] دقیقه [illegible] ثانیه
از اسد و این منزلیست سعد آمیخته بنحس [illegible] و در مصحف قمر گوید شایسته است
طلسم حیات و عقرب [illegible] و نیک باشد خدمت اکابر و زرع و درو دادن و شاید
کین کردن غله که آفت دزد بدو رسد هرمس گوید شایسته تزویج و خریدن بنده
و ستور و سفر و آغاز حرب کردن حکمای هند گویند نشاید سفر کردن و زرینه پوشیدن
ز هرزرتیوس گوید اگر [illegible] استوار [illegible] و اگر انبازی کنند زیان رسد و نشاید
جامه پوشیدن و موی ستردن رومیان گویند شاید دیدار ملوک و اشراف و حاجت
خواستن و حرب کردن که ظفر یابد آکنده شود باشد **زبره** ز آخر جبهه است ثابت درجه
یک درجه و بیست و پنج دقیقه و چهل و دو ثانیه و این منزل سعد است و در مصحف قمر گوید
نحس است در و عمل نوشته و عداوت توان کردن هرمس گوید شایسته است

در اعمال محبت بود نیکست دوستی جستن ملوک و اشراف و سفر و زراعت و نو پوشیدن
و سفر و تدبیر حرب حکمای هند گویند شاید به رسول فرستادن و جنگ و حصار گرفتن
و سفر و زراعت را اما تجارت میانه شهر زرتوس گوید نیکست بنا و شرکت
و تجارت و مکروه است نو پوشیدن و موی ستردن رومیان گویند محبت بنا
و شرکت و تجارت و دیدار پادشاه و طلب حاجت و ساختن آلات حرب سود
صرفه از آخر زبره است تا چهار درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه سنبله
و این منزل نحس است و در مصحف قمر گوید سعد است هرمس گوید شاید در اعمال صنعت
و ابتدای کارها و خدمت اکابر و تزویج و نو پوشیدن اما نیکست حرب کردن و سفر
حکمای هند گویند نیکست بنا کردن و زمین به اجارت ستدن و زراعت و تجارت
و نکاح و نهال نشاندن اما نشاید زیور ساختن و نو پوشیدن و سفر کردن در ره ریگ
اول روز زرتوس گوید نشاید وام دادن که به زحمت باز یابد و حذر کنند
ز رشتن در کشتی که به کشتی رسد و شاید زیور ساختن و بنده خریدن چون ماه
در اسد نبود که اگر قمر در اسد بود بنده بسیار خوار بود و لذا جهته بازی
کشد اما جلد و خویشتن دار بود و کم سود کردن نتهد رومیان گویند درین
منزل نشاید جز عداوت کردن و کناره کردن از اجناس مردمان خصوص
الکابر

الکابر و حذر باید کرد از نو پوشیدن که هم شاید که از سلطان نکبتی رسد و بد باشد
ستور خریدن و در سفر دریا گزندی عظیم رسد اما در شرکت سود بود **عوا**
از آخر صرفه است تا هفده درجه و هشت دقیقه و چهل و چهار ثانیه از سنبله و این
منزل میان سعد و نحس است از سعد و نحس شاید در همه اعمال محبت و در مصحف قمر گوید
سعد است و نیکو بود برای مصلحت هرمس گوید شاید زراعت و درودن غله
و نشاید کشتن غله که هم تلف شود از حکام و حذر باید کرد از حرب و اختلاط
با اعدا اما شاید دیدار دوستان و مخالطه با اکابر و نکاح و نو پوشیدن جامه نو
و سفر و خریدن بنده و ستور حکمای هند گویند نیکست تجارت و سفر مگر در ریگ
حرام از آزار و پسندیده بود زن خواستن و لشکرها فرستادن زرتوس گوید
مگر درست خواستن زن بکر که هم مفارقت شود و نیک بود بنده خریدن که
ناصح و امین باشد و شاید دارو خوردن و نو بریدن و بنا کردن و نزدیک سلاطین
و اکابر شدن و موی ستردن و طلب شاهی کردن رومیان گویند درین منزل سعد
بر کسی غلبه دارد و بیشتر از کارها راست است چون نیوشیدن بد دستان و حاجت
خواستن از ملوک و ستور خریدن و نو پوشیدن و سفر کردن **سماک** از آخر
عوا است تا آخر سنبله و این منزل نحس است در اعمال تو و عداوت

نیکوست و در مصحف قمر گوید سعد است و در و اعمال محبت شاید هر کس گوید حذر کن
از ابتداءات و اعمال کشتن و دزدیدن و پنهانها و بخدمت سلاطین رفتن
و حرب و تزویج و سفر و اگر از جمله اعمال حذر کند بهتر باشد حکما هند گویند شاید زنان
ثیب سوخواستن و تجارت کردن و دارو خوردن و حذر کنند از امانت بکسی
بردن فرزیتوس گوید نیکست بنده خریدن که مهربان بود و در کشتی نشستن که
بسلامت بار و شرکت کردن نفع یابد رومیان گویند نحس است و در وجوه اعمال قطیعت
و وحشت نفرمایند **غفر** از اول درجه میزانست تا هر از ده درجه و پنجاه و یک
دقیقه و بیست و پنج ثانیه و این منزل سعد است و بیشتری اعمال را شاید و در مصحف قمر
گوید نحس است در وعده هلاک رد است هر کس گوید نیکست سفر کردن و لبد طلبیدن از ارض
توسل جستن و نکاح و زفاف کردن و برده و ستور خریدن و نو پوشیدن و زرع
و حصاد و ابتدای اعمال حکما هند گویند نیکو باشد جوی و کاریز کندن و نقب
و تعمیر کردن چون حریم و حصار و خصومت حال بوند و بنیاد زن کردن دوام
دادن و سفر خشک و دریا و شرکت و مزدور گرفتن فرزیتوس گوید مکروه است تجارت
و سفر که بیم حبس و غارت باشد و اگر بار آید بمقصود نرسد اهل روم این
منزل مبارک است و در بیشتری از مهمات ستوده است چون عقد مودت بستن

دعوت ادن

و دعوت کردن و صحبت خواستن و مانند آن **ذبانا** از آخر عقرب است و بیست و چهار درجه
و چهل و دو دقیقه و پنجاه و یک ثانیه و این منزل سعد است آمیخته بنحس شایسته است
برای اعمال تفریق و عقد رجال هر کس گوید نیکست زراعت کردن امان بید
سفر و حذر کنند از پوشیدن نو که بیم حرج باشد افتادن از جای رهند و در دا بود ساختن
آلات حرب و تدبیر آن و تزویج دختران و اسب دوانیدن اغراض حکما هند
گویند روا بود زر بنه ساختن و پوشیدن آلات حرب و سفر کشت کردن
و نهال نشاندن فرزیتوس گوید حذر کنند از زن خواستن که خطر مردن زن باشد
و نباید سفر بر و بحر و شرکت ساختن که یکدیگر را متهم دارند با جوزی گوید مکوست
برین منزل غالب است رومیان گویند خدمت ملوک نیکو باشد و تزویج پسندیده بود
چه زن پارسا باشد و مکروه دارند برده و ستور خریدن **اکلیل** از درجه ...
تا هشت درجه و چهار دقیقه و هفده ثانیه از عقرب و این منزل نحس است
هر کس گوید نیکست بامداد ابتدای کارها کردن چه از اعمال هیچ کدام سودی نبخشد
مگر شر و تخریب و عداوت حکما هند گویند نیکست چهار پای فروختن و زر پور
ساختن و بر خویش بستن و در شهر شدن فرزیتوس گوید شاید بنا کردن و بهره
گرفتن و ... نفتن و دارو خوردن امان نیابد در کشتی نشستن که

اهل آن را ملال رسد و نباید شرکت و مباشرت کردن و رومیان گویند این منزل ابیست
نحس است از جمله اعمال حذر کردن اولیتر **قلب** از آخر اکلیل است
یک درجه و بیست و پنج دقیقه و چهل و دو ثانیه و این منزل نکبت دارد
همه کارها را ضرر توان کرد و عقد الف ن و نیرنجات محبت کردن شایسته است
و در صحف قمر آورده که این منزل برای عقد شهوت نیکست هر کس گوید شاید
سفر و کارهای زراعت و ابتدای اعمال و طلب حاجت و خریدن اسپ و چهارپا
حکمای هند گویند نیکو بود بنا نهادن و عمارت زمین و بستن الواح
و سفر کردن بجانب مشرق هرمس گوید اگر ماه با مریخ بود و زن خواهد
آن زن بکر نباید و نشاید بنده خریدن اما نیکست رگ گشادن و دارو
خوردن و در رخت نو پوشیدن و نشاید شرکت و مباشرت کردن رومیان گویند نیکست
دیدار ملوک و نو پوشیدن و دوستی کردن با اکابر و طلب حاجت خواستن
شوله از آخر قلب است تا چهار درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه از
قوس و این منزل سعدست آمیخته بنحس و در صحف قمر گوید شایسته است
طلب محبت و عمل تهییج و اعمال کیمیاگری را هر کس گوید شاید کارهای
دهقانان و نشاید سفر و تزویج و خریدن بنده و جامه نو کردن از نو پوشیدن که بیم
برآمدا

شب مهلک باشد حکمای هند گویند شاید شهرها حصار کردن و با اعدا محاربه
کردن و سفر نیز شاید اما امانت نهادن نشاید هرمس گوید حذر کنند
از سفر دریا که خطر شکستن کشتی باشد و از خریدن چهارپا که نفع ندهد و رومیان
گویند علی الاطلاق تحذیر کنند از جمله کارها و اولی آنست که درین منزل
مباشرت هیچ کار نکنند و از ابتدای اعمال بر حذر باشند **نعایم** از آخر
شوله است تا هفده درجه و بیست و دو دقیقه و سی و چهار ثانیه و این منزل سعد است
هر کس گوید شایسته بود بدوستی کردن و عمل نیرنجات محبت کردن و ابتدای
دوا و زراعت و تزویج و بنا و زینت کردن و نیکو باشد محاربه با اعدا
چه آغاز کننده ظفر یابد حکمای هند گویند ستور خریدن نیکو باشد و سفر میانه
بود هرمس گوید نشاید شرکت کردن و شاید ستور خریدن رومیان گویند
هر کاری که پیش گیرند عاقبت آن محمود باشد **بلده** از آخر نعایم است
تا درجه اول جدی و این منزل نحس است هر کس گوید شایسته بود کارهای
که مودی باشد بفساد و مضرت و نشاید سفر و تزویج و زراعت و دوا
و محبت لطف با اکابر و حذر کنند از نو پوشیدن که موجب ملال و تنگدلی باشد
حکمای هند گویند نیک باشد بنا نهادن و ضیاع و چهارپا خریدن و میانه بود

صنعت و نو بریدن و شفودن و خز رسوس کو و میانه باشد برده خریدن و اگر
زنی را طلاق دهند یا شوهر او بمیرد پس از ان شوهر نکند و شرکت شاید
اما در آخر میان شرکا مضادتی پدید آید و اگر کسی بر طریق تجارت سفری
کند باز نگردد و اگر بعمل سلطانی مردان شود هیچ خبر بدو نرسد و شقاوه
قرین او شود و در میان دوران هیچ کار بد روا ندارند الا انجا که از دهر رسد
ذابح از اول جدی است تا هم از ده درجه و پنجاه و یک دقیقه و بیست
و نه ثانیه و این منزل است مرکب از سعد و نحس و در مصحف قمر گوید نحس مطلق است
هر کس که درو شاید اختلاط کردن با دشمنان و زر عاریت دادن و جامه نو پوشیدن
که هم جراحت باشد حکمای هند گویند نیک است زرینه و زیور ساختن و دارو خوردن
مگر در ثلث آخر از روز فقط و در نیمه روز نشاید تزویج که پیش از اجتماع مفارقت
افتد و اگر باهم آیند مرد پیش از زن بمیرد یا بر کنده ترین حالی جدا شوند
و زن بفسق و فجور میل کند و حذر کنند از بنده خریدن که بر خداوند
بیرون آید و دگر زنهار بوده و شاید شرکت کردن و در کشتی نشستن نیک است
چه کشتی بسلامت ماند اما اهل کشتی از غثیان رنجی تمام رسد و بیان
گویند هیچ کار را نشاید و حذر کنند از جامه نو پوشیدن که البته

در ان جامه

در ان جامه او را جرحی رسد یا خوردنی گوید بکرات تجربه افتاده و بیان
واقع است بلع از آخر ذابح است تا بیست و چهار درجه و چهل و دو دقیقه
و پنجاه و یک ثانیه از جدی و این منزل ممتزج است از سعادت و نحوست
اعمال قطعیت عداوت شاید و در مصحف قمر گوید همه اعمال خیر
نیکو بود هر کس که بر مخت راست سفر کردن و خدمت سلاطین رفتن و زر عاریت
و نو پوشیدن اما نشاید تزویج و بیع و شری حکمای هند گویند نیک است بنا
کردن و قصه بسلطان برداشتن و ملکه کردن و زر بور بستن اما نشاید
بردن و سفر کردن مگر در ثلث اول روز و خر رتیوس گوید بدست تزویج
که زن بر شوهر ستم کند و زر و سیمان از ان جدا افتد و نشاید بنده
خریدن اما در کشتی نشستن و شرکت کردن ستوده است رویان
گویند هیچ کار را نشاید الا سفر کردن و ملوک و اشراف را دیدن
سعود از آخر بلع است تا هشت درجه و چهار دقیقه و هفده ثانیه
از دلو و این منزل سعد است بشر کارها را پسندیده بود هر کس گوید نیک است
سفر و تزویج و نو پوشیدن و زر عاریت حکمای هند گویند نیک است اشد
فرستادن و طلبیدن برکار کردن و دارو خوردن و میانه باشد سفر کردن

و بهاست تجارت و صناعت و تزویج و نو پوشیدن و زراعت خرزتیوس گوید این منزل
تزویج و شرکت اما نیکست بنده خریدن رومیان گویند همه کارها را گزیده بود
چون خدمت ملوک و اکابر و درست آوردن دلها و بدوستی گرفتن و سفر بحر
کردن و زراعت و تزویج **اخبیه** از آخر سعود است تا بیست و یک درجه و بیست
و پنج دقیقه و پنج ثانیه و این منزل نحس است هرمس گوید هیچ کار را نشاید
الا عمل تخریب و تفرقه سود و در مصحف قمر آمده است که نشاید مصالحه
کردن و اعمال محبت سود نیز نیکست حکمای هند گویند نیکست شهر و حصار ساختن
و رسولان فرستادن و سفر بجانب قبله کردن و نشاید تزویج و زرع و تجارت
خرزتیوس گوید نیکست بنده خریدن و بنا نهادن که بسیار استوار بود و درخت نشاندن
و نشاید تزویج که مفارقت افتد و حذر باید کرد از شرکت که زیان رسد و رومیان
گویند منزل انوثیت نحس است و همه اوقات مشوم است هیچ کار را نشاید والله اعلم
مقدم از آخر اخبیه است تا چهار درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه از
حوت و این منزل سعادت و در مصحف قمر گوید نحس است عمل عداوت شاید
ولیس هرمس گوید نیکست ابتدا است تدبیر صنعت و معالجات کلیه و زرع جو نو
و تدبیر حرب و نو پوشیدن حکمای هند گویند نشاید کارهای خیر کردن و سفر
دریا

دریا و بد است شرکت و تزویج رومیان گویند منزل سعد مبارک است جمله
اعمال در وی ستوده نیست بافزاری گوید حکما که در عهد ملک عضد الدوله بودند
جز در این سه منزل آخرین اجازه ننهادندی که جامه بریدندی و پوشیدندی
و آن سه منزل مقدم است و مؤخر و رشا **مؤخر** از آخر مقدم است
تا هفده درجه و هشت دقیقه و سی و چهار ثانیه از حوت و این منزل سعادت است
ممتزج بنحس و در مصحف قمر گوید سعد مطلق است هرمس گوید نشاید حرب و دیدار
ملوک و سفر و زراعت و نو پوشیدن و نشاید تزویج و بیع و شری و دیگر علامات
که هم تلف بود و حکمای هند گویند نشاید تجارت و داروی خوردن و دهقانی
و میانه است نو کردن درخت هم روز و حذر باید کرد از ودیعت نهادن
و دارو دادن و سفر دریا خرزتیوس گوید هیچ کار را نیک نیست در این منزل
رومیان اعمال قطیعت و عداوت روا دارند و در سفر و نو بریدن
و پوشیدن مبالغه نمایند **رشا** از آخر مؤخر است تا آخر برج و این منزل
سعد است هرمس گوید همه اعمال را شایسته است چون سفر و زراعت و تزویج
و نو پوشیدن و ابتدا است و دیدار اشراف حکمای هند گویند نیکست
بازرگانی و تزویج و دارو خوردن و کار دهقانی ساختن و میانه است سفر

نکر درشت هم از ور ورد ن بید امانت نهادن فرزتریس گویدن بندره

فریدن که دراز زبان و خشمگین و بزرگ منش بود و شرکت کردن از اول

نیک شهر و در آفرنباه بود و در میان کو فیه تریا سعادت و مبارک هم

کاری بکوشه از خدمت ملوک و اشراف و طلب حاجت از ایشان و برده دستور

فریدن و شکار کردن و چوگان زدن و حصارها گشادن **فصل هفتم**

در بیان اختیارات بر طلوع درجات مخصوصه بدانکه این اختیار بر طلوع درجات

مخصوصه از بروج بجهة اختیارات جزئیه است منقول از کتاب صدر

درجات فلک بر قیاس حکیم احمد سنجری چنانچه در جامع شاهی

آورده است که در هر کاری طلب کنی درجهٔ مخصوص بدان کار

و آن درجه بسوی طالع وقت کنی یا موضع ماه یا جایگاه سهم سعادت

یا جای ستاره حاجت یا موضع ماه آن حاجت

تا قوت دلیل زیاده گردد و زود بمراد رسی و آنچه خواهی

بخیر و خوبی حاصل گردد و ما آن را در جدولها ایراد کردیم تا بازیافتن آسانتر شود چون در نسخها اختلاف بود نسبت بادرجات

ورفع و دفع آن متعسر بود آنچه متفق علیه بود از

درجات

درجات لبیاهی نوشته شد و آنچه مختلف فیه بود سرخ مکتوب نمود والله اعلم

جدول الاختیارات الجزئیة علی الدرجات المخصوصة

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	طلب از بزرگان	[illegible]	دارو خوردن	[illegible]
[illegible]	ما ط ح	ا ک ح	اه یو کط	ط	د ک	ح ک .	
ا	[illegible]	ی	یا ط	یا ط	ا ح ک کط		
ب	. کا	ی	ه	ح ح . ل	[illegible]		طیه
ج	ه ح	ا	ح	ح . ک	ح ح یاه		یا
د	کا	ا ح کط	ل کب	ا	ح ح ل ا	ل کو	کب ل
ه	[illegible]		یا ل	اه	[illegible]		
و	ه ه ک	ه کا	ح	ح ح ل	[illegible]		
ز	ل ح که		ح	ط کا	ح ح کب	ا	
ح	[illegible]	ه ط که	ل		ح		
ط	[illegible]	ه ک ط	ک کو		[illegible]	لو	
ی	[illegible]	[illegible]	اه	اط	ه	[illegible]	
یا	ح ک	[illegible]	ک کط		[illegible]		

تتمه جدول الاختیارات علی طلوع الدرجات المخصوصة

البروج	[illegible]	سفر دریا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	ط			:	ح	[illegible]	[illegible]	
ا	ج		[illegible]	ح یا		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
ب	ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کس	[illegible]		ه ح		ک	
ج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	وط	[illegible]	[illegible]			[illegible]		[illegible]
د	[illegible]		[illegible]	[illegible]		ه			[illegible]		ح
ه	[illegible]		[illegible]	[illegible]		که	[illegible]			ه ح	
و	ح د		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]				
ز		[illegible]	[illegible]	ه .			[illegible]		[illegible]	[illegible]	
ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح	[illegible]	[illegible]	یا	د		
ط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	و		ا	ح	[illegible]	[illegible]		
ی	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		
یا	ا	ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]		کا	[illegible]	

فصل هشتم در اختیارات درجات مخصوصه که یعقوب قصرانی برشمرده است و گفته که چون سعود بدین بروج رسند قوت آن درجات دران اختیار زیاده شود و چون نحوس بدان رسند ضعف ذریه کنند و چون این درجات منحوس باشند و از سعود آزاد از اعمال خصم بکار دارند و آن درجات و اختیارات در آن است که در جدول نهاده شد

البروج		الاعمال
٤	١	شاید ابتدای کار رهٔ سو
١	٢	شاید زراعت سو
.	٣	شاید کتابت و ادب و خدمت سلطان سو
ح	٤	شاید کندن کاریز و جوی سو
ب	٥	شاید امردهی سو
ه	٦	شاید معالجه بیماران سو
و	٧	شاید تجارت و درستی سو
د	٨	شاید خلاف و عصیان و حبس سو
ح	٩	شاید سفر سو
ط	١٠	شاید طلب حاجت از سلطان سو
ی	١١	شاید امان دادن و امید داشتن
یا	١٢	شاید ظفر جستن بر خصمان

فصل نهم

فصل نهم در اختیارات بحلول الکواکب در حدود یکدیگر بران جمله که بیکر دش بابا بیرون آورده است و آن آن وقت است که نیک حال و قوی باشند و آخر نهارت بود در طالع و ماه و سهم السعاده اما چون بدحال و منحوس بود باید که پرهیز کنند از کارهایی که ذکر کرده میشود و از جمله حدود نیز اختیارات بر حدود مصریان نهاده اند و اکابر در کتب خود ذکر کرده و جدولها ساخته و درین فصل ما آن مرتب نیز ده کانه مذکور محفوظ والله اعلم

جدول الاختيارات حلول الكواكب في الحدود					
	زحل	المشتري	المريخ	الزهره	عطارد
زحل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المشتري	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المريخ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الشمس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الزهره	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عطارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
القمر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل دهم در اختیارات بحلول الکواکب در وجوه یکدیگر و درین باب بیشتر در حق اعتبار تمام دارد چون نیک حال و قوی باشد سعادت زیادت گرداند اما چون بدحال و منحوس بود باید که احتراز نماید و از اعمال که دران باب مذکور است و این اختیارات در جدول نموده میشود

جدول الاختيارات على نزول الكواكب في الوجوه			
البروج	الحمل ١		
الوجوه	وجه اول	وجه دوم	وجه سیم
زحل	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مشتری	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المریخ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شمس	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الزهره	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عطارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
القمر	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمه جدول الوجوه

تتمه جدول الاختيارات على نزول الكواكب في الوجوه			
	الجوزا ٣		
	وجه اول	وجه دوم	وجه سیم
	ابتدا [illegible]	[illegible]	[illegible]
المشتری	ابتدا کارهای بزرگ	[illegible]	بنا نهادن عمارت کردن
	[illegible] کردن	مناظره و [illegible]	سفر و [illegible]
الشمس	نشستن بر تخت	[illegible]	[illegible]
	طلب فرزند (?) [illegible]	[illegible]	[illegible]
عطارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	تعلیم علم [illegible]	[illegible]

[illegible]

تتمه جدول الاختیارات علی نزول الکواکب فی الوجوه

	وجه اول	وجه دوم	وجه سیم
الثور			
	[illegible]	[illegible] کار [illegible]	[illegible]
المشتری	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible] مال و [illegible]	[illegible]	[illegible] طلب مال [illegible]
الشمس	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible] و طلب [illegible]
عطارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible] و طلب مال	[illegible]

[illegible]

تمت جدول الوجوه

تتمه جدول الاختیارات علی نزول الکواکب فی الوجوه

	وجه اول	وجه دوم	وجه سیم
السرطان			
	طلب فرزند و نعمت [illegible]	آموختن علوم [illegible]	طلب مال و [illegible]
المشتری	طلب صحبت [illegible]	کار فقها و قضات	طلب [illegible]
	[illegible] و طلب مال	کار وزرا و دبیران	[illegible]
الشمس	آموختن [illegible]	[illegible]	[illegible]
	طلب فرزند و [illegible]	ازدواج و کار زنان	[illegible] و طلب فرزند
عطارد	[illegible] و کودک [illegible]	[illegible] و کودک [illegible]	صید کردن و [illegible]
	[illegible]	[illegible]	طلب مال و [illegible]

تتمه جدول الاختیارات علی نزول الکواکب فی الوجوه

	الاسد		
	وجه اول	وجه دوم	وجه سیم
	وزارت و کارهای بزرگ	وصیت از زمین و بناها نهادن	خدمت سلطان را پیش باید
الثریا	عمارت کردن و سلاح پوشیدن	ابتدای اعمال و طلب احوال	در رود بنج و ضربت
	ابتدای کارهای بزرگ	طلب مال از سلاطین	کار سلطان سود ندهد
السمن	کارهای سلطان	ابتدای کارهای بزرگ	جبر نفس و غیره کردن
	تزویج و کار زنان	نکاح کردن	کارهای زنان
عطارد	کار ملوک و وزرا	نصب تخت و جلوس	حجامت و فصد و قی
	خریدن ستوران	بنای اشجار و غرس	ساختن ابنیه و عمارات

تم جدول الوجوه

تتمه جدول الاختیارات الوجوه لا

		وجه سیم	
	دارو و شربت و طلب حاجت	جنگ و معرکه	سفر کردن و بکشتی نشستن
الثریا	کارهای ملوک و ابتدا	طلب مال و فرزند	نصیحت و کارهای وزرا
	خدمت و تجربه و صحبت و اجتماع	حکم به نیک کارها	انهار در رود و سفر نکردن
السمن	کارهای ملوک و تعظیم	پدر و رباط ساختن	ابتدای کارهای بزرگ
	خریدن حیوان و دواب	نکاح و دوختن برده	کارهای زنان
عطارد	کارهای ملوک و قضاء حاجت	نکاح و دوختن خزانه	کارهای زنان و دبیران
	محافل و شراب خوردن	طلب مال و عمارت	جنگ بند و دشمن

تتمه جدول الاختیارات علی نزول الکواکب فی الوجوه

		وجه سیم	
	طلب فرزند و دوستی کردن	شغل و منصب طلبیدن	کارها را کار [illegible]
المشتری	مصالحه با دوستان [illegible]	طلب عمل از ارباب رفیع	کار [illegible] سوال
	کوه [illegible] و دریا	صحبت [illegible]	کار [illegible]
الشمس	کارها [illegible]	[illegible] کارها [illegible]	[illegible]
	کار زنان [illegible]	کسب [illegible]	زراعت و کار زنان
عطارد	[illegible]	با [illegible] و کار علمی	[illegible]
	[illegible] کشتی	دارو خوردن	[illegible] کارها

تتمه جدول الاختیارات علی نزول الکواکب فی الوجوه

		وجه سیم	
	کار [illegible]	ابتدا کارها [illegible]	کسب [illegible]
المشتری	رفتن [illegible] کارها	کسب مال و [illegible]	ابتدا و اعمال [illegible]
	کار [illegible]	[illegible]	مصالحه و [illegible]
الشمس	ملک [illegible] کارها	مصالحه و [illegible]	[illegible] ابتدا
	زراعت و فرض [illegible]	طلب [illegible]	کار [illegible]
عطارد	نقش و کار [illegible]	قصد [illegible]	[illegible]
	صحبت و مصالحت	[illegible]	دارو خوردن

تتمه جدول الاختیارات على نزول الكواكب في الوجوه

		وجه سیم	
	اتحاد با مردم صحبت	[illegible] رشته و آنکه در لفظ	[illegible]
المریخ	کارها ورزاد و علم	[illegible] در آن اکنس	باز کلاه و جهد کردن
	کارهای فساد و علا	[illegible] در آن اکنند	انتساع امور عظیمه
الشمس	[illegible] علم و معانی	[illegible] سلطان و [illegible]	بهمه کارها [illegible] باشد
	[illegible]	[illegible] زادن [illegible]	[illegible]
عطارد	[illegible]	سفر [illegible]	[illegible] رفتن [illegible]
	غصه [illegible]	الولات و زنشادن	کار [illegible]

تم جدول الوجوه

تتمه جدول الاختیارات على نزول الكواكب في الوجوه

		وجه سیم	
	[illegible]	کار [illegible]	[illegible]
المریخ	[illegible] کار [illegible]	کار [illegible]	کار [illegible]
	تعلیم [illegible]	کار [illegible]	[illegible]
الشمس	ابتدا [illegible] جسیم	[illegible]	کار [illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عطارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	خوردن دارو

تتمه جدول الاحکام علی نزول الکواکب فی الوجوه

		وجه سیم	
	تبدیل جور و کار بد	تعلیم علم ریاضی	ترس حبس که بد بود
المشتری	کار اکابر و علما	آموختن علوم دینی	نفع و سود بسیار بود
	نکاح و سرور دل و طلب فرزند	طلب حق و کار امارت	نفع از [illegible]
الشمس	صحبت و ملک گرفتن	آموختن علم و کتابت	خبر با بزرگان را [illegible]
	تزویج زن شوهر دیده	نکاح و دوستی با ملوک	وصل [illegible]
عطارد	فصد و [illegible]	کارها [illegible] دیوانه	دارو خوردن
	تزویج و عروسی	ترک دوا و دارو خوردن	بریدن [illegible]

[illegible]

تتمه جدول الاحکام علی نزول الکواکب فی الوجوه

		وجه سیم	
	ناشده از پنج کار [illegible]	حضرت ملوک [illegible] باید	کار [illegible]
[illegible]	دارو نوشیدن و اسهال [illegible]	کار جستن [illegible] بودن	طلب [illegible]
	طلب زن نیک و [illegible]	طلب مال از بزرگان	سوار شدن [illegible]
الشمس	خبر [illegible] کار	معامله [illegible] باید	کار [illegible]
	تعلیم علوم [illegible]	وصیت [illegible]	خبر [illegible]
عطارد	تعلیم علوم [illegible]	ترک [illegible]	کار [illegible]
	کار نامه [illegible]	کار [illegible] دیوان	کار [illegible]

فصل یازدهم در اختیارات ایام فرس بدو نوع نوع اول

آنچه منقول است از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و این باب بسیار معتبر است و ما جدولی ایراد کردیم و نام و صفت هر روزی و آنچه شاید در روز شاید ثبت نمودیم والله اعلم بالصواب

جدول الاختیارات علی ایام الفرس

اعداد	اسامی	صفاتها	آنچه شاید کرد	آنچه حذر باید کرد
۱	هرمزد	نام خدای تعالی است که آدم و حوا را بیافریدند	کار [illegible] شاید و عید و بنا و عمارت کردن	حمام و قرض و فصد و مناظره کردن
۲	بهمن	روزی مبارک است نیک است همه کارها نیکو	[illegible] و رخت دوختن و تزویج و دو بریدن	فصد و حجامت و حمام رفتن
۳	اردیبهشت	نام فرشته است موکل بر بهار	خود شستن و کلاه باید دوختن اما فصد کردن و دوستی [illegible]	هر که بشورد مانند [illegible]
۴	شهریور	در این روز هابیل بوجود آمد	نیکو است عمارت کردن و نهال نهادن و صلح و [illegible]	حذر باید نمود از نقد و نیک کردن
۵	سفندارمذ	روزی نحس است در این روز قابیل هابیل را کشت	خود شستن و کلاه دارد اما عمارت کردن و خوردنی نیکست	بد بود مناظره

تتمه جدول الاختیارات علی ایام الفرس

تتمه جدول الاختیارات علی ایام الفرس

اعداد	اسامی	صفتها	آنچه شاید	آنچه حذر باید کرد
و	خرداد	نام فرشته است موکل بر کوهها	صلح و نو پوشیدن و مناظره و تزویج و سفر	فصد و تعلیم و [illegible] دادن
ز	امرداد	نام فرشته است که موکل است بر حیوانات	نو پوشیدن و رسول و تعلیم و عمارت و [illegible]	فصد و حجامت و [illegible]
ح	دی بآذر	این نام است از نامهای خدای تعالی	تجارت و تزویج و سفر و خیاطت و فصد و حجامت	[illegible] خراب شود
ط	آذر	این فرشته است موکل بر آتش	در این روز [illegible] و [illegible]	ملک [illegible] خراب شود
ی	آبان	نام فرشته است موکل بر دریا	تجارت و [illegible] و بنا و عمارت و نو پوشیدن	حلوا و قرض و فصد و [illegible]
یا	خور	نام فرشته است که موکل است بر آفتاب	در این روز زراعت و [illegible] و [illegible]	فصد و حجامت و نکاح و نو پوشیدن
یب	ماه	نام فرشته است موکل بر ارزاق	داروی خوردن و صید و حجامت و زرع و [illegible]	حذر [illegible] که زود برآید
یج	تیر	نام فرشته است موکل بر کواکب	با اهل صلاح نشیند و بدعا مشغول باشد	از همه کارها حذر کند
ید	گوش	نام فرشته است موکل بر بهایم	در این [illegible] و تجارت و [illegible] مناظره و فصد	از همه کارها باید حذر کند
یه	دی بمهر	نام فرشته است که موکل است بر عرش	تجارت و نکاح و سفر و صید و نو پوشیدن	از فصد حذر باید کرد

نبود جاید مناظره

تتمه جدول الاختیارات علی ایام الفرس

	ایام	صفت آنها	آنچه شاید	آنچه حذر باید کرد
یو	مهر	نام فرشته است موکل بر ارزاق	گرمابه رفتن و موی تراشیدن	بهیچ وجه ابتدای سفر نشود
یز	سروش	نام حق تعالی است و گفته‌اند جبرئیل	طلب صحبت دختران نیکوست	از همه کارها حذر کند
یح	رشن	نام فرشته است موکل بر انس	[illegible] و زرع و نو بریدن و فصد	از فسق در کارها احتراز کند
یط	فروردین	نام ملک الموت است در این روز اسحق متولد شده	صید و حمام و نامه برسول و نقش و تدبیر و دیدار اشراف	خون برداشتن و موی تراشیدن
ک	بهرام	نام فرشته است موکل بر حربها	سفر و نکاح و فصد و موی تراشیدن	خصومت و تقاضا
کا	رام	نام فرشته است موکل روح و روز راحت	خدا یاد کند و روزه دارد و صدقه دهد	از مکر کار خود دست نگاهدارد
کب	باد	نام فرشته است موکل بر ابرها	نکاح و سفر و مناظره و بیع و شرا و علم و فصد	صید و [illegible] گرمابه رفتن
کج	دیبدین	نام خداوند تعالی است	سفر و نکاح و فصد و حمام و موی گرفتن	از فسق و فجور حذر کند
کد	دین	روز نحس است و درین روز فرعون متولد شده	فصد کردن و سر [illegible]	از طمع و [illegible] کار حذر کند

تمه جدول [illegible]

تتمه جدول الاختیارات علی ایام الفرس

	ایام	صفت آنها	آنچه شاید	آنچه حذر باید کرد
که	ارد	نام فرشته است موکل بر دیوان	روز نحس است در آن خلوت باید	از همه کارها حذر کند خصوص سفر
کو	اشتاد	نام فرشته است موکل بر آدمیان	طلب حاجت و درخت نشاندن	تحویل و سفر و عمارت و فصد
کز	آسمان	نام فرشته است موکل بر آسمانها	نیک است سفر خصوصا در چاشت و مناظره	فصد و صید و نکاح و خریدن چهارپای
کح	زامیاد	نام فرشته است موکل بر زمینها	سفر و خرید و درخت و مناظره و دارو خوردن	فصد کردن و حمام رفتن
کط	مار اسفند	نام میکائیل است روزی سازنیک است	دیدن اشراف و نکاح و استوار کردن شهر	سفر و طلب علم و نو پوشیدن
ل	انیران	نام فرشته است موکل بر روزها	سفر و شرکت و زرع و نکاح و فصد و گرمابه	از بدی احتراز کند و بخیر اشتغال نماید

نوع دویم در اختیارات ایام فرس از حکمای فارسیان
و آن نیز در جدولی آورده شده و آن است که در ظهر نوشته

جدول الاختیارات علی ایام الفرس

۱	نیک است طلب حاجت و سفر و نکاح و خرید و فروخت و کودک بتعلیم دادن و تخم افکندن
۲	نیک است دیدار مهتران و حاجت خواستن و سفر دریا و درخت نشاندن
۳	حذر کند از سفر و نکاح خصوصا
۴	نیک است تزویج و مصاهرت و حاجت خواستن سو
۵	نحس است از همه کارها حذر باید کردن
۶	نیک است سفر و نکاح و بیع و شری و حجامت کردن و حاجت خواستن
۷	نیک است سفر و تزویج و بیع و شری اما چیزی بکس نباید داد
۸	نیک است سفر و درخت نشاندن و حاجت خواستن
۹	درین روز خویش را از بدیها نگاه باید داشت
۱۰	نیک است عهد پیشه قبول کردن و تخم افکندن و درخت نشاندن
۱۱	روزی نیک است اما خود را از خصومت و دعوی نگاه باید داشتن
۱۲	نیک است حاجت خواستن و خریدن و فروختن و طلب گم شده نمودن
۱۳	روزی نحس است حذر باید کرد از پادشاه
۱۴	نیک است کشت کردن و زراعت و سود آنچه تعلق بعمل دارد
۱۵	نیک است بگرمابه رفتن اما نشاید موی ستردن

اذز الحیات

تتمه جدول الاختیارات علی ایام الفرس

۱۶	روزی نحس است از همه کارها حذر باید کرد خاصه از سفر
۱۷	شاید بنا افکندن و جوی کندن
۱۸	نیک است سفر کردن و طلب حاجت از اشراف
۱۹	روزی بد است حذر باید کرد از گریختن
۲۰	روزی نحس است حذر باید نمود از جنگ کردن و دعوی
۲۱	روزی نحس است از همه کارها حذر کند خاصه از نکاح
۲۲	روزی نحس است بپرهیزد از حرب کردن و سفر
۲۳	روزی غیر مختار است درین روز هیچ کار نکند
۲۴	روزی بد است حذر کند از نکاح که زود جدائی افتد
۲۵	روزی بسیار بد است درین روز خلوت و فراغت بهتر باشد
۲۶	روزی نیک است شاید بکارها اشتغال نمودن
۲۷	نیک است سفر و طلب حاجت و مناظره و گرمابه
۲۸	نیک است سفر و خرید و فروخت و مناظره و معالجه
۲۹	همه کارها را نیکو است الا سفر و نکاح که نشاید کرد
۳۰	نیک است سفر و شرکت و زرع و نکاح و تصدق خیرات کنند

فصل دوازدهم در اختیارات ایام هفته منقول از امیر المؤمنین علی علیه السلام
و آنچه درین باب بزبان مبارک ایشان گذشته شش بیت است و با
ترجمه اینجا ثبت میگردد و ابیات آنحضرت اینست و لا شک فی
صوابه کان منه علیه التحیة و السلام هذه الابیات

لنعم الیوم یوم السبت حقا — لصید ان اردت بلا امتراء
بکو روز نیت جشنی روز شنبه — ز بهر صید اندر کوه و صحرا

و فی الاحد البناء لان فیه — تبدأ الله فی خلق السماء
بیکشنبه بنا کن زانکه در وی — بنا کرد آسمان سوی تعالی

و فی الاثنین ان سافرت فیه — ستظفر بالنجاح و بالثراء
بدوشنبه سفر کردن چو کردی — رسد فیروزی و مال مهیا

و ان ترد الحجامة فی الثلثاء — ففی ساعاته هرق الدماء
و گر خواهی حجامت در سه شنبه — که ساعتش درین کار است زیبا

و ان [illegible] — فنعم الیوم یوم الاربعاء
و گر دارو خوری در چهارشنبه — بود نیکو ز درد یا بی مداوا

و فی یوم الخمیس [illegible] — ففیه الله یاذن بالدعاء

طهر باطن

طلب حاجت بروز پنجشنبه — که در وی مستجاب آمد دعاها

و فی الجمعة تزویج و عرس — و لذات الرجال مع النساء
بروز جمعه تزویج و عروسی — مناسب باشد و عشرت و تماشا

و چون درین باب نیک تامل کرده شود مناسبت هر عملی با روزی
از نسبت آن روز با کوکبش ظاهر میگردد و الله اعلم بالصواب

فصل سیزدهم در اختیارات رجال الغیب و تحقیق موضع آن بدانکه
حکما بر گرد دایره خط و طول و عرض شکلی تصور کرده اند و آنرا رجال الغیب
نام نهاده و گویند به هشت جهت دور بازگردد در هر ماه که هر آنچه بیند
بدو ان کشته و بدین سبب دیر کس دارند و اهل ایغور دو خط او را حکم
معین کرده اند و ابتدا دور آن از اجتماع ماه با آفتاب گیرند که اول
ماه ترکان باشد هر ده روز یکدور تمام کند و ابتدا از مشرق کند و بجانب
جنوب بگردد تا باز بمشرق رسد چنانچه در دایره نموده میشود پس باید
که البته در حرب و مصاف و نحو خصوصیت و امثال آن پشت بر وی
کند و نیز هر که دست راست بدان جهت نداشته باشد تا ظفر وی را بود
و اگر در روز سفر یا معارضه در طرف مقصد افتاده باشد اول پشت بر وی

باید کردن و چاره راه رفتن و بعد از آن متوجه طرف مقصود شدن
و چون فوق الارض باشد به سواری کردن و اسب تاختن و چون
تحت الارض بود روا بود دفینه نهادن و تخم کشتن و کاریز کندن
و بنا نهادن و چیزی پنهان کردن و آن دایره این است والله اعلم



فصل چهاردهم در اختیارات ساعاتی که بعد از ساعات نحست باشد

نسبت بکو

نسبت بکواکب سته سیاره غیر از آفتاب بدانکه از زمان اجتماع تا دوازده
ساعت زمانی تعلق بآفتاب دارد که آنرا ساعات نحست آفتاب خوانند
و علی الاطلاق نیز ساعات نحست گویند و بعد از انقضاء آن ساعات
دوازده ساعت دیگر نصیب زهره است و آنرا نحست زهره خوانند
و تقیید کنند و بعد از آن دوازده ساعت دیگر بهره عطارد و همچنین
دوازده قمر و دوازده زحل و دوازده مشتری و دوازده مریخ و بعد از انقضای
هشتاد و چهار ساعت نوبت باز بآفتاب رسد و پیش از این در فصل دوم
از مقاله اول گفته شد که ساعات نحست آفتاب بغایت نحس است
و اینجا نیز شمه گفته می آید که در او هیچ کار نتوان کرد اما آن ساعات دیگر
که تعلق بکواکب سته باقیه دارد شایسته است بعضی کارها را که کوکب
دلیل است بر آن چنانچه درین نموده می آید والله اعلم

زمان خود

[illegible]	این ساعتها سخت تباه بود زیرا که چهار ساعت اول دلیل هلاک باشد دشمن باشد و چهار ساعت دوم دلیل تباهی حال بود و چهار ساعت سیم دلیل تباهی حال باشد

شایسته بهمه کارها خاصه آنچه تعلق بزهره دارد	
چون نو شدن و نکاح کردن و شادی و عشرت و مهمانی	
درین ساعت نیکو بود هرکاری که تعلق بعطارد دارد چون اعمال دیوانی و تعلیم علوم و کتابت و محاسبه و شرکت و تجارت	عطارد
این ساعات نیکو بود برای سفر کردن و در راه رفتن و نو نیک سلطان شدن و خرید و فروخت کردن خاصه که ماه مسعود باشد	
این ساعتها شایسته به زراعت و جوی کندن و درخت نشاندن و تخم افکندن و آنچه تعلق بزحل دارد و چهار ساعت اول عمارت و بنا را نیکست چون ماه زاید النور باشد	زحل
این ساعات نیکست کارهای سلطانی را و شرکت و تجارت و طلب حاجات از بزرگان و علما و اشراف و هرچه تعلق بمشتری دارد از اعمال خیر	
چهار ساعت اول شایسته است برای سواری و سلاح پوشیدن و حرب کردن و چهار ساعت دوم نیکست فصد و حجامت و چهار ساعت سیم هیچ کار نباید	مریخ

فصل نهم در اختیارات ساعات از قول حکیم ابومعشر بلخی

رحمه

رحمه الله علیه و در بعضی از کتب آورده اند که سلطان سعید شهید
بهرامشاه انار الله برهانه حکیم ابومعشر را فرمود که از
برای هر روز نامه بازیچ که بفهم نزدیک بود
و بتجویز ساعات استقبال ماهها منفع گردد
و حکیم گرامی درین معنی نهایت اهتمام بجای آورد
و این جدول اختیارات ساعات سعد و نحس که
منسوبست بکواکب سبعه سیاره تالیف
کرد و در جدول نهاد و صلاح هر ساعت
از روز و شب که نو میشود
باز نمود تا در آن ساعت معلوم
گردد که در وی بکدام کارها
اشتغال توان نمودن
و این جدول نزد حکمای این
فن اعتبار تمام دارد
ما آن را بعینها و بدستوری
که حکیم مذکور ترتیب
داده ایراد نمودیم
والله اعلم

و این جدول روزنامه اینست

جدول الاختیارات علی ساعات الایام واللیالی من قول ابو معشر البلخی

	اح	ط .	ح ح	م ما	ه ب	و	د
ام	سعـ	ه	م	د	ل	ے	ح
ل	[illegible]	انجام دادن زنان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	د	ل	ے	ح	سعـ	ه	م
لو	احوال زن [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دیدار [illegible]	[illegible]	نکو نامه
ع	ح	سعـ	[illegible]	م	د	ل	ے
لـ	[illegible]	فصد و حجامت	[illegible]	نکو [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	م	د	ل	ے	ح	سعـ	ه
لا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ے	ح	سعـ	ه	م	د	ل
لد	دیدار [illegible]	دیدار [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نکو [illegible]	[illegible]
[illegible]	ه	م	د	ل	ے	ح	سعـ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	نکو [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ل	ے	ح	سعـ	ه	م	د
[illegible]	دیدار [illegible]	[illegible]	[illegible]	دیدار [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل شانزدهم

فصل شانزدهم در بیان اختیارات مأمونی دانستن جدولست که حکیم ابو معشر جهت
مأمون خلیفه نهاده است تا چون خواهد که در امر خطیر شروع کند و خواهد که منجم
بران اطلاع یابد بر طریق که درین جدول تامل کند اگر نیک یا میانه یابد
دران کار شروع کند والا ترک نماید و اگرچه این نوع نزدیک ثقات [illegible]
اما چون اکابر در کتب اختیارات ذکر نموده اند تتبع ایشان انسب است
و طریق معرفت این جدول چنانست که بشمارد از روز نوروز سلطانی
تا روزی که اندیشه آن کار میکند چند رفته است از آنجمله سی و شش سی و شش
طرح کند تا سی و شش یا کمتر از آن باند آن عدد را درین جدول باز
طلبد اگر در جدول ایام سعد بود آن کار بکند که نیک آید و در جدول ایام وسط
میانه بود و در جدول ایام نحس بد باشد و کردن آنکار نیز بد و آن جدول اینست

ایام سعد		ایام متوسط		ایام نحس	
۱	۴	۲	۵	۳	۶
۷	۱۰	۸	۱۱	۹	۱۲
۱۳	۱۶	۱۴	۱۷	۱۵	۱۸
۱۹	۲۲	۲۰	۲۳	۲۱	۲۴
۲۵	۲۸	۲۶	۲۹	۲۷	۳۰
۳۱	۳۴	۳۲	۳۵	۳۳	۳۶

فصل هفدهم در اختیارات ثمنی که بر مذهب حکمای هند است و ایشان آنرا ادهره گویند و معنی این بعربی ثمن باشد یعنی هشت یک و تحقیق این سخن آنست که حکمای هند در هر روزی از ایام هفته یک ثمن سعد و نحس میدارند و از نقل و حرکت و ابتدا کارها مطلوب ثبات در ان زمان احتراز میفرمایند و در مکر و غدر و کمین و مجادله و مخاصمه نیک میدارند و اوقات ادهره درین جدول مذکور میگردد تا بازیافتن آن آسان باشد و تعیین آن اوقات بساعات زمانی کرده میشود تا مجهول نماند و مقرر است که حصه هر وقتی یک ساعت و نیم است و هو هذا

الایام	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه
اوقات مذموم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ساعات محمود	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل هجدهم

فصل هجدهم در اختیارات کلکا بمذهب جوکیان و معتقد ایشان آنست که در هر روزی دو ساعت بد است که در ان دو ساعت از همه کارها احتراز باید نمود و مگر قطع بنا و آزار کلک خوانند یعنی ناشایسته و اوقات کلکا از هر روزی درین جدول نموده می آید و تعیین ساعات کرده میشود و آن اینست

الایام	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه
اوقات مذموم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ساعات مذموم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل نوزدهم در اختیارات جکر جوکنی درین باب نزد هندوان صد تمام وارد و چنانها که در بسیار اختیار رعایت کنند و هر مهمی که پیش آید چون سفر و حرکت و لقای ملوک و سلاطین و آغاز کارها این جکر جوکنی را بر دست چپ دارد یا پس پشت تا هوسته غنیم در کمر باشد و در همه کارها مظفر و غالب آید و درین

جگر جوکی مر هندوان را چنان باشد که بکر بلند مرتبگان سعود جگر جوکنی با عتقاد

ایشان قومی باشند که هر روز در جهتی از جهات عالم ظاهر گردند و در ساعتی مخصوص

از ان روز سوار شوند پس در ان روز خصوصا در ان ساعت بهر جهتی که اقدام

نمایند ایشان را برابر یا پشت یا دست چپ می باید داشت و ما جدولی یاد ریم

و حرکات ایشان در جهتی هر روز از ماه عربی بعد ان ایشان در جهتی در انجا

پیدا کنیم و ساعت سواری ایشان مثبت سازیم و آن جدول این است



فصل بیستم در نکات غریبه و اسرار عجیبه در باب اختیارات و این فصل محتویست

بر فواید

بر فواید بلا یکصد و شصت و چهارده نکته **نکته اول** روایتست از موسی کلیم علی نبینا

و علیه السلام که روزی چند است از ماههای رومیان که هر که در ان روز بمجادله

رود نقصان آید و هر که سفر کند بمقصود نرسد و هر که زفاف کند برخوردار نشود

و این بیست و چهار روز است در هر ماهی دو روز چنانچه درین جدول نموده میشود

تشرین الاول	کج	تشرین الآخر	اه
کانون الاول	طس	کانون الآخر	یه
شباط	سک	آذار	یح
نیسان	دو	ایار	وح
حزیران	حز	تموز	دح
آب	ره	ایلول	اح

نکته دویم روایتست از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که از ماههای

عربی یک روز منحوس است چنانچه در تمام سال دوازده روز باشد و آن روزها

هیچ کار را نشاید بجز طاعت و عبادت و در ان ایام خلوت و روزه

مناسبتر باشد و اگر چه سر این نوع صورتها معلوم نیست اما چون از بزرگان

گذشته تقلید آن لازم باشد و آن ایام درین جدول مسطور میگردد

و آن جدول است

محرم	بیست و دوم	صفر	دهم
ربیع الاول	چهارم	ربیع الآخر	چهارم
جمادی الاول	بیست و ششم	جمادی الآخر	دوازدهم
رجب	بیست و دوم	شعبان	بیست و ششم
رمضان	بیست و چهارم	شوال	دوم
ذی قعده	بیست و هشتم	ذی حجه	هشتم

نکته سیم چون حکیم ماشاء الله مصری وفات یافت در خزانه کتب او صندوقی
یافتند و چون برگشادند در وی قلمی و ورقی سفید بود و این فصل بر وی نوشته
که هر که عمل کند و ماه در عقرب باشد یا سنبله از آن عمل پشیمان شود و هر که جامه بپوشد
و قمر در اسد بود محترق بین النحسین در آن جامه بمیرد و هر که سفر کند و قمر در طریقه
محترقه باشد باز نگردد الا برنج و سختی و بیشتر آن باشد که بوطن نیاید و هر که تزویج کند
و قمر در منزل سعد ذابح باشد در محاق قبل از اجتماع متفرق شوند و اگر مرد با زن
مجتمع شود هم در آن سال بمیرد یا صورت مفارقت بر وجهی که از آن اقبح نباشد
دست دهد و هر که نکاح کند و قمر در منزل زبانا باشد در محاق زن بمیرد نکته
چهارم صاحب اسرار النجوم آورده است که چون ابتدا خصومت کنی و قمر

کی

منحوس غلبه ترا بود و هم او گوید سفر مکن در حالتی که یکی از نیرین در طالع
باشند که باز نگردی یا بیمار شوی و هر گاه که طالع نحس باشد در وقت سعود صاحب
طالع سعود بود دلالت کند بر صحت بدن و هر گاه که طالع سعد بود و صاحب طالع
منحوس دلیلست بر درک مفاجات و چون قمر در قوس بود سفر مکن که موجب
تعویق امور باشد و بتزویج مشغول مشو در وقتی که قمر در سرطان باشد که در آن
هیچ خیر نبود و موی لب باز مکن و ناخن مگیر وقتی که قمر متصل بود بعطارد
یا مشتری یا در خانهای ایشان بود و هر گاه که قمر هابط باشد در جنوب بنا منه
که زود منقطع گردد و چیزی منویس وقتی که قمر در طالع باشد که پسندیده نبود
و چون قمر خالی السیر باشد نیکست مر صید و سواری را و فراغت و خلوت
و شراب خوردن و ضیافت را و چون قمر با راس بود نیکست بخدمت سلاطین
و حکام رفتن و از ایشان حاجت خواستن نکته پنجم چون قمر در حد کوکبی
افتد از سعد و نحس حکم در قمر آن حکم چون حکم اتصال او باشد بدان کوکب
و هیچ کوکب دیگر را این خاصیت نیست و عطارد در حد کوکبی افتد طبع
او چون طبع آن کوکب شود و همچنین در اتصال بکواکب و عطارد با هر کوکبی
که پیوندد طبع او گیرد نکته ششم چون محتاج شوی در اختیارات با آنکه

قمر در شرف باشد و آن صورت اتفاق نیفتد قمر را در رصد دوز هره کی که
حالی مثل آن باشد که قمر در شرف بود بلکه قوی تر باشد نکتهٔ هفتم صاحب کفایه
گوید اگر نحس بتسویه در وتدی افتد چون بر جیت و تثلیث باشد پس
طالع افتد باک نیست بلکه مختار است چون آن نحس قوی حال بود نکتهٔ هشتم
صاحب السرایر آورده است که هرگاه که نحوس مشرق باشند حکم دور
حادی عشر داشته باشد در طالع نصیبی باشد حکم سعود دارند و از ایشان
نفع رسد و هرگاه که سعود راجع باشند و از طالع ساقط و در سر ناقص حکم
نحوس دارند از ایشان ضرر رسد نکتهٔ نهم یکی از اکابر گوید آنچه
منجمان در اختیارات برمی شمرند از روزهای محمود و نامحمود بجهة فصد
کردن و مسهل خوردن مثلاً در قلب تموز و اول باحور و میان زمستان
با این فن هیچ نسبت ندارد و در آن فصول نوعی از فضولات است
منجم سو سخن گفتن چه در ایامی که از فصد تحذیر کرده اند مثل چله تابستان
و زمستان اگر کسی را اختناق باشد و دموی یا سرسامی دموی چگونه
شاید که در فصد تاخیر کند تا ماهی و هفته دیگر و این نظر نظر نجومی
نیست نکتهٔ دهم در بعضی از کتب حکمت آورده اند که از اول

اردیبهشت ماه

اردیبهشت ماه قدیم سیزده روز را اصحاب قوس گروز خوانند گویند
در آن وقتی باید که درین ایام هیچ کار از عمارت و زراعت نکنند و اگر ناچار
بود در روزهای جفت کنند چون دوم و چهارم تا آخر و این صورت
عجیب است نکتهٔ یازدهم یکی از حکما آورده است که طالع بیت الحیوة است
و او بمنزله بدن است و خداوند طالع بمنزله روح است و در ارکان بدن
و چهار وتد طالع چون چهار ارکان بدن پس اول چیزی در اختیارات
اصلاح طالع است و خداوند طالع و اوتاد اربعه از بهر آنکه چون طالع
منحوس بود خلل بدان راه یابد و اگر نحس در وتدی افتد خلل در آن
رکن افتد که بدان منسوب است نکتهٔ دوازدهم حکیم کیا کوشیار میگوید که
هر کاری که دوران و نوبتی بود که هر روزی کنند یا هر هفته آن را احتیاج
باختیار کردن نباشد و بعضی از فضلا گویند این سخن نیکوست زیرا که
بگرمابه رفتن هر هفته اتفاق افتد غالب آنکه هم حکیم در اختیارات محمد
مقدم همه اختیارات گرمابه رفتن سو شرح داده است و حق آنست که هر
کاری که دیرتر کنند اثر اختیار در وی ظاهرتر بود و قول صاحب کفایه
مؤید اینست که میگوید که هر کاری که آن را هر هفته کنند زود کهنه گردد

و آن را اختیار نباشد بدان سبب که عادت شده است و عادت طبیعت ثانیه است
و کارهای طبیعی سوا احتیاج باختیار نیست **نکته سیزدهم** در اسرار النجوم
آمده است که در اختیاری ملاحظه خانه غرض و کوکب غرض کنند که ایشان سو
بسعود را بسته دارند کفایت شد چه اصلاح خانه غرض از اصلاح طالع
اولی است و سعادت کوکب غرض از سعادة صاحب طالع انسب و این سخنی
عجیب است **نکته چهاردهم** حکما گفته‌اند آثار اختیار در حق سلاطین و اکابر بیک
ظاهر شود زیرا که اختیارات استدلال است بدلیلهای عام و دلیلهای عام سو
اثر جز در حق کسانی که فعل ایشان عام بود ظاهر نشود و آن نباشد الا
پادشاهان و بعد از ایشان ارباب مراتب و اصحاب مناصب هر یک بموجب
مرتبه ایشان اثر ظاهر بود و هر چند مرتبه اعلی و اکمل باشد اثر اختیار در حق وی
اتم و اشمل بود قد فرغ من تسوید هذه الرسالة المسماة ببوارق القمر الواعظ
صنفها اعلم افاضل الواعظین الوحید البحار الملک الحافظ مولانا حسین
نور الله مرقده فی لیلة الاربعا اربع عشرین شهر ذی قعدة الحرام سنه ۱۲۱۳ ثلث عشر و مائتین بعد
الالف علی ید العبد الحقیر الجانی المحتاج الی رحمة الله الغنی ابن
محمد مومن محمد اللهم اغفر لی و لوالدی و لجمیع
المؤمنین و المؤمنات بحق محمد
و آله
تم

بعد معدل قوس است از معدل النهار ما بین جزئی از
معدل که با شمس غروب نموده و ما بین جزئی از معدل که
با قمر غروب مینماید و بعد سوا قوس است از منطقة البروج
که محصور میان جزئی از منطقة البروج که با شمس غروب
میکند و ما بین جزئی از منطقه که با قمر غروب میکند ۱۲
بقول میرزا اسد الله بعد سوا او را قمر است از شمس هر درجه
که نوشته میشود در غروب همان بعد قمر است از شمس و مدت
طلوع و غروب دایره معدل هر درجه در مدت چهار دقیقه است
پس بعد معدل هر چند درجه آن ثبت میشود هر درجه چهار دقیقه میباشد
مثلا هرگاه ده درجه بوده باشد باین معنی است که غروب قمر چهل دقیقه
بعد از شمس است ۱۲

نقل از اسد الله بیگ ۱۲

از شرح دیوان حضرت امیر المؤمنین علی نقل شد

لنعم الیوم یوم السبت حقا　　لصید ان اردت بلا امتراء

نیک روزیست روز شنبه بتحقیق برای صید اگر خواهی آن را شایسته بی شک

ای تخت تو بر سمند اقبال سوار　　گاهی که کند مرغ دولت عزم شکار

باید که شود بروز شنبه آن کار　　تا چرخ دهد ترا مراد بسیار

وفی الاحد البناء لان فیه　　تبدی الله فی خلق السماء

در یکشنبه است بنا برای آنکه در روز یکشنبه خدا در آفریدن آسمانها

ای از تو بنا مسکن و منزل آباد　　هر که کنی عمارت نو بنیاد

تدبیر بنا بروز یکشنبه کنی　　تا عیش کنی در آن بنا خرم و شاد

وفی الاثنین ان سافرت فیه　　ستظفر بالنجاح و بالثراء

در روز دوشنبه اگر سفر کنی زود فیروز شوی در آن سفر از روا شدن حاجت دل ساری

ای یافته از مردم درویش نظر　　باید که روی روز دوشنبه بسفر

آغاز سفر اگر درین روز کنی　　یابی ز خدا سعادت و فتح و ظفر

ومن یرد الحجامة فالثلثا　　ففی ساعاته سفک الدماء

هر که بخواهد حجامت بکند پس سه شنبه است روز او که در ساعتهای اوست ریختن خونها

ای آنکه

ای آنکه ز اسرار حکیم آگاهی　　هر وقت که فصد یا حجامت خواهی

شرط است که در روز سه شنبه باشد　　تا چهره کلرنگ نگردد کاهی

ومن شرب امرؤ یوما دواء　　لنعم الیوم یوم الاربعاء

اگر آشامید مردی در روزی دارو را پس نیک روزیست روز چهارشنبه

گر حکم تو با قضا مشابه باشد　　هر روز کنی آنچه ترا به باشد

از بهر علاج گر خوری دارو تو　　باید که بروز چهارشنبه باشد

وفی یوم الخمیس قضاء حاج　　ففیه الله یأذن بالدعاء

در روز پنجشنبه است گذاردن حاجتها که در آن گوش میدارد خدا به دعا

در یوم خمیس با خدا باید بود　　در حیله و تلبیس جدا باید بود

از راه کرم حاجت خود باید خواست　　پیوسته با خلد ص و دعا باید بود

وفی الجمعات تزویج وعرس　　ولذات الرجال مع النساء

در آدینه زن دادن و طعام عروسی و لذتهای مردان با زنان

ای آنکه ترا نام نکو مطلوب است　　پیش تو خلاف شرع و دین معیوب است

آدینه برای که خدا نیک است　　جمعیت مرد و زن در او بس خوب است

وهذا العلم لم یعلمه الا　　نبی او وصی الانبیاء

این علم را نه زند مگر پیغمبری یا وصی پیغمبران   این علم بهره از رموز وحی و دخل است و حواس

تا فهم کند حکیم از روی قیاس   این علم محقق است علیقدر است زنهار

بگوش و قدر آن بشناس **فتح** در فن احکام نجوم مقرر شده که روز شنبه

تعلق بزحل دارد و یکشنبه بآفتاب و دوشنبه بماه و سه شنبه بمریخ و چهارشنبه بعطارد و پنجشنبه

بمشتری و آدینه بزهره و مناسبت قربانی و مریخ بحجامت در عکس چون عطارد

با شامید نادارد و مشتری بگذاردن حاجات و دعا و زهره بتزویج و عروسی و همچنین بردان

فرمان مسلم است فی الجمله لیکن مناسبت زحل بصید و آفتاب بنا از ان فن

ظاهر است و گویا تخصیص شنبه بصید مبنی است بر آنچه ابن عباس و مجاهد میگویند

الیهود ارادوا بالیوم الذی امرتم به وهو یوم الجمعه فترکوه و اختاروا

السبت فابتلاهم الله به وحرم علیهم الصید فیه فاذا کان یوم السبت

شرعت لهم الحیتان ینظرون الیها فی البحر فاذا انقضی السبت ذهبت

وما عادت الا فی السبت المقبل وذلک بلاء ابتلاهم الله به ووجه

تخصیص یکشنبه به بنا در بیت ثانی این قطعه مذکور است و باعث بر تأکید

بلیغ در بیت اول بلام و حفا و بلا استراء و بر ایراد علت در بیت ثانی

مخفی مسطور است و فن احکام منسوبست بادریس علیه السلام و شیخ علاء الدوله

درعروه میفرماید اذا اردت ان تعرف ان المطر یحدث بسبب الاتصالات العلویه التی

یسمیها المنجمون فتح الباب فقرء قوله تعالی ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر و فتح الباب

انصراف قمر است از کوکبی و اتصال او بکوکبی که خانه او مقابل خانه کوکب اول باشد مثل

انصراف او از زهره بمریخ یعنی بنگر با مریدا فاذا اردت ان تعرف ان علم النجوم علم الباطل فاقرا

قوله تعالی فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم و مراد النبی صلعم من آمن بالنجوم فقد کفر ان من

آمن انها مستقلات بانفسها فی تدبیر العالم غیر مسخرات بامر الله فقد کفر بآیة الذی خلقهن و سخرها

و جعلها مدبرات بامره و اودع فی کل واحد منها خاصیة خاصة بدون غیره و فی اجتماعها خاصیة

دون ما اختص به کل واحد قبل الاجتماع **بالجمله** مشهور متقدمان که تنجیم بدعت است و تقویم و احکام نجوم فرع آن

بدعت است آری چو نجوم را مؤثر دانی در مذهب اهل فقه تسلیم بدعت است امام غزالی در احیاء گوید

المنهی عنه فی النجوم امران احدهما ان یصدق بانها فاعلة لآثارها مستقلة بها وانها فی

تصدیق المنجمین فی احکامهم لانهم یقولونها عن جهل وهذا العلم کان معجزة لبعض الانبیاء ثم

اندرس فلم یبق الا ما هو مختلط لا یتمیز فیه الصواب عن الخطأ فاعتقاد کون الکواکب اسبابا لآثار

تحصل بخلق الله تعالی لیس قادحا فی الدین بل هو الحق وشیخ ابو علی در او اخر شفا گفته المنجم

القاضی بالاحکام مع ان مقدماته لیست مستنده بالبرهان بل عسی ان یدعی فیها التجربه

و یرجع الی حادث قیاسات شعریه او خطابیة فی اثناء اها غانه انما یعول علی دلایل جنسی و احد

من اسباب الكاينات وهي التي في الشتاء على انه لا يفضي الاطلاع بجميع الاحوال التي
في الشتاء ولو فضي لنا في ذلك وفي بعلم يمكنه ان يجعل نفسه بحيث تقف على وجوه جميعها
في كل وقت فليس اذن لنا اعتماد على اقوالهم ولان يمكنا تبرئة الا جميع بالبطو
من مقدماتهم الحكميه صادقه و تويد بين اكثر قران زحل و مشتری در سنه ۵۸۱ هجری در ۲۹
وخمسه به برج میزان که هوائیست واقع شد و منجمان حکم کردند که در ان سال معموره ارض
از باد خراب شود و انوری که از حکما آن زمانی بود با ایشان اتفاق نمود و مردم از
این صورت ترسیده و لیکن عمارت در زیر زمین بساختند و منجمان روز تعیین کردند
و مردم در ان روز در زیر زمینها و غارها و کوه رفتند و هیچ باد نیامد و سلطان طغرل
بفرمود که چراغی بر سر مناری برافروختند و تا شب روشن بود و هیچ بادی نبود رباعی
گفت انوری که از بادها ریخت ویران شود عمارت و کوه کمر بی
در روز حکم او نوزیده است هیچ باد یا مرسل الریاح تو دانی و انوری

تمت فی یوم الثلثاء خمس عشر من شهر ذیحجه الحرام ۱۲۱۰

علی ید الحقیر الجانی ابن المرحوم [illegible]

محمد [illegible] الله [illegible] التقی

عفا الله عنه وعن والدیه

م م م م

[illegible]

بعد معدل قوسیست از معدل النهار مابین جزئی از معدل که با شمس
غروب نموده و مابین جزئی از معدل که با قمر غروب مینماید و بعد سوی
قوسیست از منطقة البروج که محصور میان جزئی از منطقة البروج
که با شمس غروب میکند و مابین جزئی از منطقه که با قمر غروب میکند ۱۲
کتبه من قول الامیر محمد صادق منجم اصفهانی المسکون بهار قلعه [illegible]

قول دیگر از کلام میرزا اسدالله منجم

بعد معدل هر چه درجه آن ثبت شود هر درجه چهار دقیقه باشد
مثلا هرگاه ده درجه بعد باشد یعنی که غروب قمر چهل دقیقه بعد از
شمس است بعد سوی در ربع قمر است از شمس هر درجه که نوشته
شده تقریبا در شهر است غروب بعد طلوع دایره معدل هر درجه
در مدت چهار دقیقه است ۱۲

لطایف الکرام در احکام اعوام

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] چنین گوید محرر این سواد اضعف العباد محمد [illegible] الحسینی المولد
[illegible] المنجم که این سوده ایست در معرفت قانون المسمی بلطایف الکرام فی احکام الاعوام [illegible]
صاحب این فن را واجب و لازم که هر مولودات بروج دوازده گانه را نیکو معلوم داشته باشد تا در وقت
حکم کردن فکر او متوقف نگردد [illegible] استدلال توان کردن [illegible]
[illegible] ضبط کرده بوده [illegible] داشته [illegible]
معلوم نمانده [illegible] بتقلید دیگران [illegible]
سؤال کنند و این [illegible] که [illegible] آینه [illegible]
[illegible] که مؤلف صادق بوده باشد [illegible] استخراج نموده کرده
کرده باشد پس بر احکام [illegible] اعتبار نموده هر مولودات بروج دوازده گانه را اینجا بتفصیل بیان
کنیم ان شاء الله [illegible] حمل برج ایست [illegible] منقلب

مولود برج حمل

بهیمی میانه آواز

بهیمی میانه آواز بریده اندام خانه مریخ است [illegible] نور [illegible]
[illegible] و سه درجه [illegible] مریخ [illegible] شمس [illegible]
و نهاری است طبعش گرم و خشک [illegible] آتش [illegible] فصل ربیع [illegible]
[illegible] عضو [illegible] حیوانات چهارپایان [illegible]
[illegible] و آخرش ضعیف [illegible]
[illegible] و تغییر لون [illegible] آواز [illegible]
[illegible] از مردم
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] از جواهرات [illegible] از نباتات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مولود برج ثور

[illegible]
ثور برجی است [illegible] بهیمی میانه آواز بریده اندام خانه زهره است [illegible]
[illegible] دارد [illegible]

از ضعفها بود و از غناء خاک ظمش ترش از فصول بهار نکاح درست مستقیم کم فرزند هر لونی باز ازله

اول او قوس ذراع و آخرش ضعیف ناقص از زیرها آنچه در گردن باشد چون حناق و خنازیر و کلف

دبول ... از حیوانات گاو و شتر و خر و آهو و لیبر ... از مزرعها از زردم

مزروعات ... دیگ لال و زعفران و انبار در ران و ... از اعضا گردن ... دم رنگ

صورت تنی جهان بالا زرک ... سیاه چشم باریک ابرو ... گردن ... سیاه

زرک ... خوبی ... حلاوت ... عقیق ... درست کردن ... کم البغیر

دار نباتات ... آنچه ... نوی ... آنچه ... ها ... از او بو

و تره زارها ... ازجایی ... آنچه ... منسوب ... جون ... طبق

و ... و قلاده ... روم ... سوی ... دقیق ...

و ... و ماهی ... جبال ... اصفهان ... و حلوان و قرمانه ... ستان

و شام و عراق عجم ... برج ... خانه ... او ... از

... از ... اول از ان ... از ... بیم ... بذکر

... کرم ... طبع ... طبع ... صورتش ... تمام ... درست ... گرد ...

... چشم ... گردن ... ازو ... ولات ... و ... از مردم ... دیوان ...

و ... و نقاشان ... و رباب ... و آلات ... بدین طایفه منسوب باشد ... اما

دلیل

وصیر ... بی ... روی ... سبز ... ازرد ... از اعضا ... و ... دست ...

خوب صورت ... طبع ... رویانی ... کریم اخلاق ساکن طبع ...

نظیف ... زرد ... باشد ... سپارنه ... ارزی ... از ...

در ... و ... و ... دیوان

و ... ها ... آواز ... از ...

اول

خانه ... سنبله ... در ... درجه ... برج ... دارد

از ان ... قمر ... دلیل ... بطبع ... خشک ...

... حیوانات ... زمین ... باران ... آب ...

... ضعیف ... جون ... و ... و ...

... از ... ها ... ها ... از ...

از اعضا ... سیاه ... باریک ... درست ... تمام

کو ... جشم ... ازو ... تر از ... بالا ... فراخ ... دقیق

زرک ... طبع ... از مردم ... نکاح ... لیست

... دیگر ... در ... بیماریها ... دلیل ... تقبیه

... زرد ... و سیاه ... آنرا ... از ... کشتی ... از مردم ...

به برد نبود آ

کوچک و خرد تا فرمان دهد آنجه دفع و نوادر بحت ان و ترک و حبش	آسمه برجیست نسبی ثابت

بریده اندام میانه آواز میانه نکاح کم فرزند عقیم ترتیب خانه آفتاب و وبال زحل حال از ترف و حد ظ

سه درجه دارد و ازان زحل اندام زران مشتری سیم زران مریخ صیفی شب ها شهرها و بازارها گرم و خشک

و صوا دادن بطعم تلخ از حیوانات آنچه ناب و مخلب دارند و جانوران شکاری و جانوران و وحوش

مهیب و غضوب و غیور از جایها کوهها و قصرها و بناها و جاها از جواهر زر و نقره و آلات سخت

داروها که از زن ها سازند و مولد کی بی دولت و ظلمت بود از مردم ملوک و سلاطین و امرا و بزرگ و اهل

شوکت و ضراه ماران شیر و مکر و حیله اول ادقی در زاید آفرینش ضعیف و ساقی بسیار برخی فاصله دارد مجره

و چشم و پهلو از غضب پشت و پهلو در مجره و دل و زهره صورتش مطبوع تمام بالا یمیه با یافتن غلیظ تر

از نیمه اشیب خوب صورت فراخ سینه باریک ساق سرخ چهره که مایل بود بزردی از پا و بها در مجره درد

چشم و پهلو و شب کوری و کند دهان و برج صیفی است و میانه آواز و از شهرها و جزیره صقالیه و روم

و عسقلان و دمشق و ملاطیه و کرمان و همدان و خراسان و شهر و از منیه و ترک و باب الابواب

برج سنبله برجیست زخم بی رنسی علیه آواز در شتاء ام کم نکاح عقیم ترک

فرزند خانه و شرف عطارد و وبال مشتری بهبوط زهره و در بیست و هفتم درجه مونث لیلا سه دهم دارد و اول

ازان شمس و دوم زهره و سیم عطارد و فرما سرد و خشک بود بطعم ترش شباه تا بستان ترکیب سبز و جزای

محلف القول از حبوبات گندم و جو و برنج و نخود و ازنواع حبوبات سوداء خشک چون فندق و فستق و بقول

و از انواع درختها

در رنگها زرد و طاوس رنگ و حیوانات ماکیان و عقاب زبرک زد بوار بادبان و دوج بطی و ظهر در بختی	زرجوانات سه ۸

سوی دماغ و گم عقل جان از مردم وزیر و دبیر کتاب دار بد صانع و صاحب علم و در داد و تجار

و اهل طرب و آلات آن و بقالها و آن ن و سو خضر و خاک زرد عضلات شکم دردو کاو حبها

صورتش معتدل میان قد نفس درست عضا میانه بالا بازار بزرگ ترشی بیت و حاسه سیج الوجه

بزرگ ریش نیکو چشم باز روزانه که حرکات خویش نکو دارد و حکمت حبه است لطف و بیب مو و دیار

آنچه نیشه بود بیاطرب اسرار شهرها شام و انه کی نفر رات و حرا معه حبشه و صفهان و کوفه و موصل

و بعضی از حد بحر بحر و سند و سیستان	مران زرجست منقلب اللیل درشت اندام

علیه آواز کم فرزند از کنکاح خانه زهره و شرف زحل و وبال مریخ و هبوط شمس در نوزدهم

درجه مرد هم دارد و اول ازان ماه دوم از زحل سیم از مشتری هوائی گرم و نهاری جاد و رطب و بسوی کبود یا

بطعم تیزی فرنج مولد باد از مختلف اعضا با بات تلخی و رنگی زرد بیضم و آنچه بر کوهها رویه و کبابی

و دلتیا نهاد و عبادت خانها و خرما و ستهها از مردم تنها و ادرای بد و ترکان در اب صنعت اهل طرب

دستارها و حکام و تجار و دهقان و در حیوانات مرغان و حشیه عمدا و هفتها میان و دشت و سنگ و درخت

دامنه دار ده و هیه صورتش خوب صورت میانه بالا معتدل مزاج شهوت چشم با اشها زرد و زنده بون

اسمر تیز شهوت از بها رهی با رقت دیوا بر فرزند در دکتش زدر و درم و کمی در هن خوی کریم النفس

نیک خلق نیکو دکر منصف اعلی و طرب دولت از شهرها نواحی مغرب و صعید مصر مکه و مدینه

و تعلق به روم و فرات و طالقان و بلخ و بخارا و تبت عقرب برج ثابت
بی آواز کم نکاح و بسیار فرزند درشت اندام خانه فرح مریخ در حال [illegible] و هبوط قمر در سیم درجه
سه وجه دارد اول از آن مریخ دوم از آن شمس سیم از زهره مؤنث شبی آبی سرد و تر بلغمی شور
کم نافوری عضو [illegible] تمام [illegible] مختلف [illegible] روی و حاجب [illegible] برجی
عقد [illegible] از جمله [illegible] و زرعها [illegible] اصلاح [illegible] سخت [illegible] و انبار
دابر [illegible] از حیوانات حشرات موذیه و زنبور و جانوران آبی از جواهر آنچه از
آب بیرون آید چون مرجان و مروارید و سنگ عقرب [illegible] و از ادویه [illegible]
و غلیظ آخرش [illegible] بسیار [illegible] چون [illegible] و کور [illegible] سرطان و قیا
در [illegible] عرق البول و سنگ مثانه و آنچه در ذکر [illegible] بود [illegible] چشم دراز [illegible]
و مثانه و عجز در صورتش خوب صورت [illegible] بسیار [illegible] فراخ دهن [illegible] چشم
پهن [illegible] سینه دراز دست و ساق بزرگ [illegible] بالایش کوتاه [illegible] علامتی [illegible] است
[illegible] موی [illegible] عدد [illegible] بیست [illegible] حصه
بول [illegible] آب [illegible] از چشم [illegible] و [illegible] و بازار
و بعضی گفته اند [illegible] از شهرها مدینه [illegible] حجاز و یمن و بصره و [illegible] و شام و دیلم
و آذربایجان [illegible] و موصل و تبریز قوس برج [illegible] درشت

اندام میانه آواز [illegible] ونیمه آخرش بهیمی میانه نکاح [illegible] خانه فرح مشتری و بال
عطارد و شرف ذنب [illegible] هبوط [illegible] در سیم درجه سه وجه دارد اول از آن عطارد دوم از
قمر سیم از زحل مذکر [illegible] آتشی طبع گرم و خشک صفرا [illegible] تلخ [illegible] ولد
اول [illegible] آخرش ضعیف [illegible] میانه [illegible] مردم ملوک و [illegible] سلطان [illegible] دستور داران
و [illegible] سلطانی [illegible] سلاح [illegible] و سایر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صورتش خوب روی [illegible] ساق دراز [illegible]
[illegible] از شهرها قهستان و جرجان [illegible]
و [illegible] و ری [illegible] جدی برج [illegible] خشک [illegible]
مؤنث شبی [illegible] ضعیف [illegible] خانه زحل [illegible] بیست [illegible]
[illegible] سه وجه دارد اول از آن مشتری [illegible]
[illegible]
و سیاه [illegible]

ودار النوبا و سنگ لاجورد و از جواهر ابر سنگ و غاره و کج و نوره و بوره و نشادر و از نباتات
آنچه زهر دارد و درخت بلوط و جیب و درختهای بی میوه و گیاه تلخ و از حیوانات
گوسفند و بز و کبک و مرغ و ماهی بزرگ در دریا و شغال و انواع حشرات ارض و از اعضا زانوها
و پیوندها و عصبها و بازوها و علتها ضعف چشم و نقرس زرد و دوالی
و داء الثعلب و ورم و کثرت و زلزله و کلف و سودا و گری و خشک اندام و گوشت خشک و زبر بدن و سنگ
و مانند سنگ و رنج و خونی و فراخی و حیله و دزدی و دشنام که حکمت داهوات گوش
و اسرار که بسیار ... از شهر حبشه و کوه ... دیگر و عمان و قیروان ... و از
و ظریف ... کاهو و دیم و جیلان و ... دل و جرأت تابت ... گرم
و از ... و ... جمله ... ما ... در حق
نکال ... زحل و ... آفتاب ... از ... و دوم ... زهره ... ام
از عطارد دیم و از قمر از مردم علما و حکما و مشایخ طریقت و منجمان و کاتبان و مهندسان
کوتوالان ... و حاکمان ... و از جاهل گرانها ... و دزدی ... و از الفتی
و کارها ... مرغان و ... از جواهر ... و قلاده ... زمرد
و از نباتات ... و جمله ... سبزه و ... و از حیوانات مرغان بزرگ چون
شترمرغ و کرکس و عقاب و ... و ... و جانوران بزرگ و از اعضا ... ها

یرقان زرد

ویرقان زرد و نقرس ... و درد چشم و ... واقع ... و صورتش تمام
خلقت ... اعضا ... بالای بزرگ سر و سینه و چشم ... سبز ... خوش ... گردن
موی ... از شهرها اصفهان و ... و روم ... دیلم ... و دیگر
... و ... طبرستان و ... مشتری
بلغمی ... اعتدال و ... در حرارت ... و ...
سه وجه دارد و اول از زحل ... از ... از مریخ ... بسیار ...
میانه ... و ... و ... مردم ... و علما ...
و ... از ... و ... از جواهر ...
در ... و از حیوانات آنچه در آب متولد شود چون ... و از ...
سیب و ... و ... از اعضا ... دست ... و ...
و ... و ... سینه ... و چشم ... ام
خوش ... طعم خوش ... و ...
... و ... دشمنان و ... در روم ...
... و ... و ...
... و ضعف ... حکم ... بانی ... کردن ... جایز

نبود کثیف مانع قوس تر باشد اگر برج قوس حال باشد بکول منه ال و قران ایشان و قران عطارد و مشتری
و بود نحوس و دلیس تا آن یار شود و اگر دلیل بر ضمیر آن باشد در ان حالی اتفاق ختنه حکم نیز کرد
هر لولات زمین زمین کسی اگر راست و سرد و خشک است نیز در ربع علوی
نهادی مخرمشا بود زمانها بطلم عفص و ترس برنگ سیاه و بوش بخوش زر بود نهاد درشت و سخت ازادم
پیران و بیرگان و سپاهیان و دهقانان فرزندان با علم و خسیسان و حصاران و اربابان خوان
قصد و دیسه قیمه و جبال زرعها استخوان و روده و پیر فرزانو و گوش راست و ناخن و سوی دو ازده
و نقد کوتهها ما سکه از جسم ها سعد از بهار ربیعه ام و قوس و قرح و حول دیرتان و ستی فرزوبان دقیق
و دوج ارحام و حمی ناقص و رستاقی و زمان است بر زرد دهرا فی زمین دهر بار گوز زرد را درخشک نیز شود
زر خمند سوداو بلغم نرج زر صور تها پیوسته ابرو و سیه موی بطبر ابخش تمام زرد کس فراخ دین آیم
روی بر نهاد اکر بیر لقا کران حرکت بخت آورند خویش ملکه و ضعیع و جهد و کیل رود ل دحقه و توحش دوری
و کونت و دقار و بر خود و ستیزه کاری و کالای دلیا برخفتن و دعوی حکمت از صاحبا قود غربت در بت
و تعطیل و کیل و ریکهای عظیم از خیمه نوحه و گریه و دیگر راست ظلم در زمان با یاد بگیارد تیس حیز تا کهن از سهن
برای داکر عمر از نزدیکان آباد بنهاد و بر لندن ان بزرگ از حیوانات کار و خیل و خردو زر و تکرم در زنج
و مکس چرپره و هر چه نفد زیر ریاض جایی کنند چون مار و موش و خیزات زمین زرد نهادین بهبود در دیگر زغن و
از جامها پرتیه و پشمینه و زکم نمن و خشن باشد از بناها تها قسط و حفره و زیر نون و ماتر ترش و سیاه و تلخ

دعوی ازد

و عدص جمار و دیرطه و هیچ دانه نم با تخم باشد از جواهر آهن و سرب و سنگهای سیاه کثیف ازلها
دیر نهاد و ستور خان نهاد و خانها هموجها دو چاه نهاد و بنای قدیم و قنطرها و تنگ نهاد و کوههای بالای
از راه لیم داخل زر شهرها خوارزم و دیار و دیش بور و جسته و هندوستنه و زنج و قبط و تبط و بربر
مشتری سعد اکبر است و عطری و گرم و تر مرو تر اسبی در خاصه بولد خون ستبه ازم کر
نهاده نیز لایعو الی و سوء ناطعهها بهترین از زر و بها و زر خوش و زر لهجا نغیری که یزرد زنجدر خشان از
سود بنهار متر باعتدال زر صورتها نیکو با لا تهیل و چشم با هیبت و سوعه و شکم از زنخ رو خون
طبیعی و نطفه و ستر از عضار بود از زن اهنا گوش چپ و بار دو بهلو و ترنابات و حقه و معده و صلب و شکم
و ناف و زرها و تمامی جا نب راست از قوتها قوت نفاطی و ناسیه و غاذیه از زر نسبها کودکیت از حسنها
زرات و ما سعود لاسه از بردم سلطان عادل و وزرا و کبار و اشراف و علما و قضاه و زاهد و عالم و تجار القول
ناسیه و خضاب از خو بها حلم و علوم و حر فی بر عبارت و سی درضرورت و خوش خلقی و کریم و صادق
و با امانت و صورت و صف و فهم و در ویت از فنها ار بر مود و فن بنی نکرو و اصلاح ذرات البین و صلاح
المسلمین و تقویت دین در اطهار شرف و بسیار ی نکاح و مراد و خنده و فال در کارها و کسب مال و بنا
از رقم با فرزند نزدیکان از حیوانات بزرگ و غنم در است آمدن کارها از خشنها کنم و ارنج و نخود
و جو و کنجد و ارزن و سیب و انار شیرین و کلی از جواهر زر و سیم و قلعی و برنج و الماس و سنگهای شریف
از جامها و شیا بها تب بهار قیمتی خاصه آنکه حریر و قطن بهم آمیخته بود در رنگ کبود و ندد از روی رنگ

و در کمر و نشیخ و سکته و درد دل و سر درد و در صرع بسیار با اجتماع شود از معدنها سیم و طلا و تعبیر جوهر
و عبادت و مستیهای خوب از حیوانات دجاج و دراج و بط و کبک و حمامه و کوسفند و گاو و اشتر زرد و ...
و در شهرها از جایهای ... و مرغزارها و مواضع متبرک ... از اقالیم اقلیم ... و ...
روم و از شهرها عراق و فارس و خراسان و ترکستان و بلخ و عراق و مدینه و صعید

مریخ نحس اصغر است و ... گرم است در غایت و ... خشک ... در غایت ... و ... است ...
و ... از صفتها ... از طعوم تلخ و تیز و ... از قرابات برادران میانه ... از رنگها سرخ تیره
... بوی ناخوش ... درشت و خشن ... از عناصر آتش ... از قوتها قوت غضبی از جسدها
... زهره و رگهای ... و ... و ... و ... و ... و ... زهره و از صنعتها ...
... زنان ... آهن ... سرخ ... بهره ... فرج ... از خوبها ...
... و ... و ... و ... گردن ... زنج
... و ... و ... و ... و ... و حجامت و ... از ...
... و ... و ... و ... و ... و بسیار ... و ...
... و ... و ... و ... و ... از صنعتها ...
... و ... و ... و ... از ... و ... و ...
و ... و ... و ... و ... و ... و ... و ...

...

و عادت و سخن راز ... و ... و فولاد و شنگرف و مغناطیس و آلات حرب از لباسها ...
... و از ... آتش ... و ... حیوانات از ...
... و ... و ... در ... و ... از ...
و ... از اقالیم ... اقلیم ... از شهرها ... و ...
و ... و ... و ... ... شمس ... و ...
... و ... و ... و ... و ...
... از طعمها ... لطیف از شکلها ... از عناصر آتش ...
... از قوتها ... از ... و ...
و ... و ... دماغ و ... و ... و ...
... و ... و ... و ...
... از خوبها عقل و فهم و ... و ... و ... و ... و ...
... و حرص بر شهوت و ... از ... طلب سلطنت و جاه و ...
کلام و ... و ... و ... و ... و ... و ...
... و ... و زعفران و صندل و ترنجبین و ترنج و ... و ...
میوه ... از جواهر زر و یاقوت و ... و ... و ... و ...

و هر چه مرصع و مطلا باشد از حیوانات کرگدن و ... و کبوتر و باز و عقاب و شیر و نهنگ

و از امراض درد چشم و دل و درد دماغ و آنچه از این جنس باشد و از اقالیم چهارم و کوهستان ... و شهرها

دیلم و طبرستان و آذربایجان و ... و کوه لبنان و ... و جهت المشرق از جایها

معدنها و قصرهای شاهان و سلاطین   زهره سرد و تر است بلغمی ... و ... درجه

حسن ... لیکن ... و از ... لذیذ باشد از رنگها سفیدی روشن و گندم گون ... و زرد رنگ

... و از بوهای خوش ... و آنچه خوب ... نرم باشد و تر و از عناصر هوا و آب و از ... طعم ...

... و از ... قوت ... و از ... و از اعضا ... و ...

دیگر ... و ... و ... و از ... و از مردمان زنان و خادمان و مخنثان

و ... و ... طرب ... و عشق و طرب ... و ... و ... عجب

و ... و ... و مخالطت با مردم ... و ...

و ... و ... و ... و ... و ...

و ... و ... و ... و ... و ...

ساق ... و از ... و ...

و ... و ... از ... و ...

... و ... و ...

و از جایها

بیان اجرام کواکب

بدانکه نور هر کوکبی بمقدار معین منتشر از وی افتد و پس از وی نیز ... آن ... جرم آن کوکب ... از علویین ... درجه ... درجه آفتاب ... درجه ... هفت ... و ... دوازده درجه ... و ... بمقدار نصف جرم هر دو باشد در قران و دیگر نظرات ... اتصال ایشان بود تا آنگاه که درجات ایشان مساوی گردد آنگاه ... اتصال باشد و بعد از آن ... انصراف بود تا بعد بمقدار مذکور رسد و حد احتراق کواکب ... از هر طرف و اگر زیادتر ازین باشد تحت الشعاع خوانند ... محترق تا آنگاه که ظاهر شوند

و باید دانست که همیشه کوکب سبکرو ... گران رو ... اتصال سبکرو در دفع تدبیر خوانند و گران رو را قابل تدبیر ... کوکب ... خوانند و ... و از ... مختلفه ... کواکب دفع تدبیر است یعنی اتصال کوکبی بکوکب دیگر ... و دفع قوت ... و حیطه و اتصال ... و اگر هر دو در ... باشند دفع قوت ... خوانند و دیگر دفع طبیعت است یعنی بودن کوکب در حیطه کوکب دیگر و اتصال او بوی و اگر هر دو بدین حال باشند دفع طبیعتین بود تا آنکه ... بالا ... در شب زیر زمین یا ... بالعکس و دفع طبیعتین ... از دفع قوت

زیرا که قوة جرد طبیعه است و اینها دلیل بر آمدن حاجات است دیگر انکار است یعنی کوکب
از دبیر یا هبوط دیگری متصل شود و بدو یا هر دو چنین باشند پس انکار از هر دو طرف بود
دیگر رد است یعنی کوکبی در حالت رجعت یا احتراق یا دبیر یا هبوط باشد و کوکبی دیگر با او
اتصال کند او را رد کند از عجز و ضعف و اگر هر یک در وتدی یا مابعد وتدی باشند و اتصال
نوعی از دفع قوت یا مزاج طبیعه بود عاقبت آن کار بصلاح انجامد اگر چه اول
فاسد باشد خلاصه رد و انکار دلیل فساد کارهاست دیگر جمع نور است یعنی ستاره چند
بکوکبی متصل شوند که او گران رو تر از ایشان باشد پس او نور ایشان را جمع کند و این
بمشابه آنست که همه با یکدیگر متصل اند دیگر منع است و این بر دو نوع است یکی آنکه
سه ستاره در یک برج باشند سبکرو در اول و میانه رو در میان و گران رو در آخر چون سبکرو
نور بگران رو افکند میانه رو او را منع کند تا اول با او اتصال کند دویم آنکه گران رو
و سبکرو در یک برج باشند و سبکرو دیگر در برج دیگر ناظر بهر دو چون آن ناظر خواهد
که بگران رو پیوندد و سبکرو مقارن منع کند تا نخست خود قران کند و لیکن هر دو قوت
مانع باشد و ضعف ممنوع دیگر فوت است یعنی سبکرو و گران رو در آخر برج خواهند
که متصل شوند گران رو از آن برج بیرون رود و سبکرو بدیگری پیوندد و پیوستن گران رو
فوت شود و این دلیل فوت کارهاست دیگر اعتراض است یعنی کوکب سبکرو در آخر

نحابه

برج باشد و گران رو در میانه برج و میانه رو در اول همان برج میانه رو خواهد که
بگران رو متصل شود پیش از و سبکرو در راجع گردد و بگران رو متصل شود و در گذرد
و همان میانه رو نیز متصل شود و باطل کند اتصال میانه رو از گران رو و لیکن دلیل باطل شدن
کارهاست دیگر قطع نور است و این هم دو نوع باشد یکی آنکه سبکرو در اول برج باشد
و میانه رو در میان برج و گران رو در آخر برج سبکرو خواهد که بمیانه رو رسد
و میانه رو بگران رو پیوندد و در گذرد گران رو قطع نور سبکرو از میانه رو بکند
نوعی دیگر آنکه سبکرو در میانه برج باشد و گران رو در آخر برج و میانه رو در اول برج
دویم راجع چون سبکرو خواهد که بگران رو پیوندد و میانه رو راجع باز گردد و بگران
رو پیوندد و قطع نور سبکرو کند از گران رو و لیکن دلیل نومیدیست دیگر انتکاث است
یعنی کوکبی خواهد که بکوکبی متصل شود پیش از آن که اتصال تمام گردد آن کوکب اگر راجع
باشد مستقیم گردد و اگر مستقیم بود راجع و اگر سیر تقویم از مقوم باشد بطی تر گردد و اگر
بطی تر بود سریع تر گردد و آن اتصال باطل گردد و لیکن دلیل ناتمامی کار است دیگر نقل
نور است یعنی کوکبی متصل شود بدیگری و هنوز انصراف تمام نشده باشد یکی از آن دو کوکب
بثالثی پیوندد و او نور اول را بدین کوکب نقل کند و آنچنان باشد که آن دو کوکب
نیز با هم اتصال کرده باشند دیگر [illegible] مرادفه یعنی دو کوکب بر اثر یکدیگر راجع شوند

و متصل گردند و لیکن بدست و نعوتی اسرو یا برابر یکدیگر مستقیم گردند و متصل شوند
این دلیل استقامت کارهاست دیگر نعمت و مکافات یعنی کوکبی در وبال
یا هبوط یا درجه بئر باشد متصل گردد بکوکبی محظوظ و دولت تا آن وقت که کوکب قوی
هیچ نا ضعیف گردد و آن کوکب ضعیف قوی و با هم متصل شوند پس لیکن کوکب او از نوعی مکافات
مکافات آن نعمت کند پس این انواع نظر از وجهی انعام است و از وجهی مکافات
و بجانب دوستی و دشمنی کواکب جدول باز نمائیم تا معلوم گردد دیگر مستقیم است و آن
چنان بود که کوکبی فوق الارض
در وتد یا مایل الوتد بود و متصل
شود بکوکبی تحت الارض گویند
آن مستقیم است برابری با آنکه
کوکبی در عاشر کوکبی رابع باشد یا آنکه
عرض یکی صاعد بود در شمال یا در جنوب و آن دیگری هابط با آنکه در دو قرآن
کوکبی بلند رده اوج باشد و دیگر نزدیک باشد و این نوع از همه قوی تر است دیگر حصار است
یعنی کوکبی محصور شود میان دو کوکب سعد یا نحس یا سعد یا نحس و دیگر اسعد یا نحس
بجرم یا شعاع و دیگر خالی السیر است یعنی کوکبی منصرف شود در اول برج و هیچ کوکب
دیگر متصل نشود مادام که در آن برج باشد دیگر وحشی السیر یعنی کوکبی در برج

[illegible]

در آید و بیرون رود و هیچ کوکبی نه بیوندد و این خاص است بقمر و دلیل نفرت است
و دیگر فتح الباب است یعنی دو ستاره بهم متصل شوند که خانه ایشان برابر یکدیگر باشد و این
دلیل تغیر هوا باشد در وقت تحویل

بیان قوت و ضعف کواکب

قوت خود

آنچه اکابر این فن از قوت و ضعف کواکب حصر فرموده اند صد و شصت و هفت عدد است
نود و سه عدد قوتهای کواکب و شصت و چهار عدد ضعفها و بعضی از اینها ذاتی باشد و بعضی عرضی
ذاتی آن بود که بتغیر طالع متغیر نگردد چون خانه و شرف و حد و مانند اینها و عرضی
آن بود که متغیر گردد چون اعتبار اوتاد و مایل و زایل و فرح و ترح و حیث و ادبار و اقبال
و قس علیها و لیکن قوت و ضعف سه وجه باشد تاثیر سه مرتبه نهاده اند عظیم الاثر و میانه اثر
و حقیر اثر و باز هر یک ازین اقسام سه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی پس
نه درجه باشد یعنی آنچه حقیر اثر است و ادنی مراتب او را یک بهره بود و همچنین بر
ترتیب یکدیگر میروند تا منتهی شود بعظیم الاثر اعلی مراتب و او را نه بهره بود و از
قوت و ضعف پس برین تقدیر عدد بهرهای کواکب هشتصد و پنجاه و شش باشد چنانکه
معلوم خواهد شد و منجم را بدین ادله نیکو مطلع و مستحضر باشد و هنگام احکام در ضبط
آرد و بطریق مقابله و موازنه احکام بگوید تا حکمش استوار بود نه چون منجمان حشوی که
احکام بنقل و قالب کنند و از صواب دور شوند تا بدین سبب طایفه شریف سو

عدد	مراتب عظیم الاثر اعلی مراتب قوت			تتمه عظیم الاثر ادنی مراتب قوت	عدد
١	بیت	٩	٧	وزده اوج	٧
٢	درجه شرف	٩	٧	وزده تندوبرد عظمی	٧
٣	اهتزاز	٩	٩	دفع قوت	٧
٤	تصمیم	٩	١٠	دفع طبیعت	٧
٥	جرم ثانیه سعد	٩	١١	قبول در مکان	٧
عدد	عظیم الاثر اوسط مراتب قوت		١٢	ذو الیمینس	٧
١	برج شرف	٨	١٣	ممر در قران	٧
٢	استقامت سیر	٨	١٤	ممازجه سعد	٧
٣	عشلدی	٨	١٥	حد سعد	٧
٤	جلب	٨	١٦	مکان السهم	٧
٥	استبلا	٨	١٧	ظهور از تحت الشعاع	٧
٦	دستور سیر	٨	١٨	جمع نور	٧
٧	طریقه نیره	٨	١٩	رد نور	٧
عدد	عظیم الاثر ادنی مراتب قوت		٢٠	نقل نور	٧
١	تشرّق علوی و تغرّب سفلی سو	٧	٢١	درجه ثابته سعد	٧
٢	حیز	٧	٢٢	استیلاء جزء مقدم	٧
٣	بیت اقبال	٧		متوسط الاثر اعلی مراتب قوت	
٤	درجه طالع	٧	١	اقامت بجهه استقامت	٦
٥	درجه عاشر	٧	٢	سرعت سیر	٦
٦	منطقه البروج	٧	٣	عدم نحود	٦

مطلوب است رحمة کلمات ... و این علم شریف سو بسبب جهل خود مراد دست زند ان شاء الله بردارد
حضرت عز اسمه همه سو بر جاده مستقیم هدایت فرماید و حجاب غفلت از پیش ابصار
تا اهل این فن از همدیگر ممتاز گردد و بداند که همچنان که هیچ شخصی نبود در هیچ وقتی که
قوت و ضعف او با هم آمیخته نبود همچنان هیچ کوکبی نباشد که در هیچ موضعی قوت ناره
از و ممتزج نبود بضعفی پس لازم بود که هرگاه با حکام مشغول شوند قوت
و ضعف کواکب سو با تمام ضبط کنند خاصه آن دلیل را که مدار حکم بر او باشد
آنگاه آن قوت و ضعف سو با یکدیگر مقابله و محافظه کنند تا از آن مزاج بدید آید
و بران مزاج خاص حکم کنند و ما در آخر کتاب مثال باز نمائیم تا در آن کس آسان باشد
و بجهه قوت و ضعف کواکب نیز این جدول را وضع کردیم تا بر منجم معلوم شده از خطا
در امان اما در هر حکم متوتّق بعلّام الغیوب بوده باشد

وصدق وکذب

عدد	تتمه متوسط الاثر اعلی مراتب قوت			تتمه متوسط الاثر ... مراتب سو	
۴	مثلثه از اول خود یعنی ...	۶	۱۸	درجه سعادت	۵
۵	صعود در فلک اوج	۶		متوسط الاثر ادنی مراتب قوت	
۶	صعود در شمال	۶	۱	بهت بابی	۴
۸	قرق الارض	۶	۲	بهت فرح	۴
۹	برج مذکر مذکر سو	۶	۳	بهت قوت	۴
۱۰	برج مؤنث مؤنث سو	۶	۴	بهت مذکر مذکر سو	۴
۱۱	بری از نحس	۶	۵	بهت مؤنث مؤنث سو	۴
عدد	متوسط الاثر اوسط مراتب قوت	۶	۶	بهت سعد ...	۴
۱	استعلاء ... بودن کوکب ...	۵	۷	مثلثه ثانیه سعد ...	۴
۲	ربع زاید بعقبل یعنی ...	۵	۸	قوت خداوند خانه	۴
۳	عرض شمالی	۵	۹	اعانت	۴
۴	زیادتی نور	۵	۱۰	استعانت	۴
۵	زیادتی قدر ...	۵	۱۱	نعمت	۴
۶	زیادتی سیر یعنی ...	۵	۱۲	مکافات	۴
۷	زیادتی عدد	۵	۱۳	قوت شمس از بودن کوکب ...	۴
۸	زیادتی حساب	۵	۱۴	حصار میان دو سعد	۴
۹	درجه نیره غیر رصد سو	۵	۱۵	بودن کوکب در تمام آفتاب یعنی ...	۴
۱۰	درجه ... فقط	۵	۱۶	دربال خود	۴
۱۱	مثلثه اول ...	۵	۱۷	اردحال خود	۴
۱۲	ربع مذکر ... سو	۵	۱۸	هفت بهره خود	۴
۱۳	ربع مؤنث مؤنث سو	۵		حقیر الاثر اعلی مراتب قوت	
۱۴	وجه خود	۵	۱	وجه سعد	۳
۱۵	نهبهری خود	۵	۲	نهبهری سعد	۳
۱۶	مثلثه ثانی خود	۵	۳	اثناعشریه سعد	۳
۱۷	دوازده بهره خود	۵		خالی	

عدد	حقیر الاثر اوسط مراتب قوت			تتمه عظیم الاثر اعلی مراتب ضعف	
۱	دریکال سعد	۲	۵	خوف قمر سو	۹
۲	اردجال سعد	۲	۶	جرم تامه تحسین	۹
۳	هفت بهره سعد	۲		عظیم الاثر اوسط مراتب ضعف	
۴	درجه مذکر مذکر سو	۲	۱	برج هبوط	۸
۵	درجه مؤنث مؤنث سو	۲	۲	تحت الشعاع	۸
۶	نصف صاعد از فلک	۲	۳	طریقه محترقه قمر	۸
۷	برج موافق مزاج	۲	۴	انحطاط فلک	۸
۸	برج موافق خلق	۲	۵	جزو مقدم ... تربیع او	۸
عدد	حقیر الاثر ادنی مراتب قوت		۶	رجعت	۸
۱	... خاصه آفتاب و ماه ...	۱		عظیم الاثر ادنی مراتب ضعف	
۲	برج شمالی	۱	۱	تشریق سفلی سو	۷
۳	برج حرکت	۱	۲	تغریب علوی سو	۷
۴	برج مستقیم الطلوع	۱	۳	دوری از منطقه	۷
۵	ولایت خاصه آفتاب و ماه سو	۱	۴	استقبال فلک	۷
عدد	جدول ضعف کواکب عظیم الاثر اعلی مراتب ضعف		۵	درجه ...	۷
۱	وبال	۹	۶	درجه تاسن	۷
۲	درجه هبوط	۹	۷	نقطه حضیض تدویر	۷
۳	احتراق	۹	۸	نقطه حضیض اوج	۷
۴	کسوف شمس سو	۹	۹	[illegible]	۷

١٠	الکار	٧		تتمهٔ متوسط الاثر ٤ مراتب ضعف	
١١	حل گذشتن بمیر نحس	٧	٥	هبوط در طرف جنوب	٦
١٢	گذشتن زیر مهر نحس	٧	٦	تحت الارض	٦
١٣	ممازجت نحوس نظر عداوت	٧	٧	برج مذکر مؤنث سو	٦
١٤	قطع نور	٧	٨	برج مؤنث مذکر سو	٦
١٥	منع نور	٧	٩	مثلثه اول نحس	٦
١٦	انتکاث	٧	١٠	غرب در مکان	٦
١٧	اعتراض	٧	عدد ١٥	متوسط الاثر اوسط مراتب ضعف	
١٨	عقده جوزهر بیرین سو	٧	١	ربع مدبر ناقص	٥
١٩	نحوست ... بطلوع نحسین	٧	٢	عرض جنوبی	٥
٢٠	نحوست ماه بطلوع نحسین بود از او	٧	٣	نقصان نور	٥
٢١	حد نحس	٧	٤	نقصان قدر	٥
٢٢	ضرر کوکب	٧	٥	نقصان عدد	٥
٢٣	درجه نائبه نحس	٧	٦	نقصان حساب	٥
٢٤	درجه سهم قاطع	٧	٧	درجه آبار	٥
عدد ٤	متوسط الاثر اعلی مراتب ضعف		٨	مثلثه ثانیه نحس	٥
١	اقامت رجعت	٦	٩	ربع مذکر مؤنث سو	٥
٢	بطوء سیر	٦	١٠	ربع مؤنث مذکر سو	٥
٣	هبوط در فلک اوج	٦	١١	بودن کوکب نهاری بروز تحت الارض	٥
٤	هبوط در فلک تدویر	٦	١٢	بودن کوکب لیلی بشب تحت الارض	٥

تمه متوسط الاثر

تتمه	تتمهٔ متوسط الاثر اوسط مراتب ضعف			تتمهٔ حقیر الاثر ٤ مراتب ضعف	
١٣	دشت سیر قمر	٥	٤	درجه مظلمه غیر زحل سو	٣
١٤	خلاء السیر قمر	٥	٥	درجه نیره زحل سو	٣
١٥	نقصان سیر	٥	عدد ١٠	حقیر الاثر اوسط مراتب ضعف	
عدد ١١	متوسط الاثر ادنی مراتب ضعف		١	در چاه نحس	٢
١	بیت زایل	٤	٢	ازدواج نحس	٢
٢	بیت ترح مقابل فرح	٤	٣	منقبهر نحس	٢
٣	بیت ضعف مقابل قوت	٤	٤	درجه قمیه ...	٢
٤	بیت مذکر مؤنث سو	٤	٥	درجه مذکر مؤنث سو	٢
٥	بیت مؤنث مذکر سو	٤	٦	درجه مؤنث مذکر سو	٢
٦	بیت نحس	٤	٧	بعضا نیرین در درجات داله بر عمی	٢
٧	ضعف خداوند خانه	٤	٨	نصف ٤ بط از طالع	٢
٨	مناکرت	٤	٩	برج مخالف نزاع	٢
٩	حصار میان دو نحس	٤	١٠	برج مخالف خلق	٢
١٠	عقده جوزهر بتجیره سو	٤	عدد	حقیر الاثر ادنی مراتب ضعف	
١١	تیاسر از آفتاب	٤	١	برج جنوبی	١
عدد ٥	حقیر الاثر اعلی مراتب ضعف		٢	برج دو نحس	١
١	وجه نحس	٣	٣	برج معوجة الطلوع	١
٢	نوبهر نحس	٣		تمام شد مراتب	تمام
٣	اثناعشریه نحس	٣		قوت و ضعف کواکب	

بیان دباطات و مراکز آفتاب کواکب علوی را از وقت خروج

ایشان از تحت الشعاع مشرقه و قیامی خوانند و لا یزال بدین حال باشند تا آنگاه که بعد ایشان از قرص آفتاب
سی درجه شود و بعد از آن مشرقه ضعیف خوانند تا آنگاه که بحد رجوع رسند درین وقت دلیل کنند
بر تذکیر و یبوست و از وقت رجوع تا مقابله آفتاب که میان رجعت ایشان باشد مشرقه
راجع خوانند و درین وقت دلالت کنند بر تذکیر و حرارت و از زمان مقابله تا هنگام
استقامت غربیه راجع خوانند و دلیل کنند بر تأنیث و رطوبت و از وقت استقامت
تا آنگاه که بعد ایشان از آفتاب سی درجه شود غربیه ضعیف باشند و بعد از آن غربیه قوی باشند
تا آنگاه که مخفی شوند در شعاع آفتاب و از زمان استقامت تا اختفا دلیل کنند بر تأنیث
و برودت و چون در زیر شعاع ناپدید گردند مغمور خوانند و مادام مختفی باشند تا آن وقت که بعد
ایشان از آفتاب شش درجه شود پس محترق گردند تا وقتی که بعد ایشان از آفتاب شانزده دقیقه گردد
پس ایشان را صمیمی خوانند پس بدین حال باشند تا آن وقت که از آفتاب بهمین مقدار منصرف شوند
آنگاه در حکم احتراق باشند تا شش درجه بعد باز مغمور و تحت الشعاع باشند تا هنگام ظهور که مشرقه
و قیامی خوانند و مساوات نمایند بحالت اول اما سفلیین از وقت بیرون آمدن ایشان
از تحت الشعاع آفتاب در ناحیت مغرب دلیل کنند بر تأنیث و رطوبت و ایشان را غربیه و قیامی
خوانند و بدین حال باشند تا راجع گردند بسوی آفتاب و از وقت رجعت تا مقارنه آفتاب دلیل کنند

بر حرارت

بر حرارت و از آنگاه که منصرف شوند از وی برجعت و ظاهر شوند در ناحیت مشرق قیامی
و مشرقه خوانند و دلیل کنند بر تذکیر و یبوست و بعد از آن چون بنهایت بعد رسند و مستقیم شوند
سریع السیر گردند و در شعاع آفتاب مختفی شوند برودت بر طبیعت ایشان غالب باشد تا با آفتاب
ملحق شوند و گفته شد که حد احتراق شش درجه پس از آفتاب و بعد از آفتاب و حد تصمیم هم
مذکور شد و چون ازین زیادت شود محترق نخوانند بلکه تحت الشعاع خوانند و حد شعاع تا پانزده درجه
باشد و بعد از تحت الشعاع تا کوکب بهیچ کوکب متصل نشده است در ضوء نفس خویش است اما قمر
چون از تحت الشعاع بیرون آید تربیع کند تا تربیع اول و آنگاه که ربع کند تا مقابله و بعد از آن
کند تا تربیع دویم پس بر دی کند تا آنگاه که باز مختفی شود در شعاع آفتاب بدانکه جمله سعود اگر از [illegible]

دلایل حرارت شعاع شمس و مریخ و مشتری و زهره و عطارد

هرگاه که متصل [illegible] باین کواکب یا در بروج حاره باشند و این جمله کواکب حاره نام کردیم
راس با این کواکب در بروج ناریه و هوائیه و مشرقی برین خاصه در وقت طول آفتاب [illegible]
و کثرت [illegible] در بروج ناریه بود و کواکب حاره در [illegible] عاشر از طالع [illegible] و فصول
و استقبال [illegible] برین فصل که ما این [illegible] طالع و طوالع ثلاثه نام کردیم خاصه که متصل باشند
و قوی تر آنکه صاحب این طالع [illegible] و ممازجت صاحبان طوالع ثلاثه با مریخ یا کواکب حاره مطلقا
خاصه اندر بروج ناریه و حلول کواکب حاره در بروج حاره خاصه مثلثه ناریه و انصراف مریخ از مقابله

زحل و مریخ در برج آتشی و بودن قمر در مرکز ایشان و حلول عطارد با کواکب حاره در بروج و حدود و منازل حاره
و اتصال ایشان از این مواضع و سرعت سیر در همه کواکب و صعود در فلک و تشریق در ربع مذکر و بهت مذکر
و اثر این دلایل وقتی درست باشد که بر طبع و مزاج خویش باشند و مکان و زمان نیز مقتضی حرارت باشند
و اگر در زمستان اتفاق افتد یا در مواضع سردسیر از سرما کم کند و حکم بر اعتدال باید کرد و چون
زمان و مکان قابل باشند دلیل شدت گرما باشد خاصه که دلیل از یک وجه زیاده کردند خاصه که
جرم ایشان در موضع بارده باشد چه دلایل حرارت و برودت مانع یکدیگرند
اتصال اشعه کواکب بارده است یعنی زحل و زهره و قمر و عطارد و اگر بدینها متصل شود یا در بروج
بارده باشد یعنی مثلثه خاکی و آبی و کثیف که اتصال از این بروج باشد یا حدود و منازل بارده و ممازجه
ذنب با این کواکب یا طالع شدن کواکب بارده از مواضع بارده و کثرت مکث عطارد با کواکب بارده
در مواضع بارده و تشریق زهره در وقت تحویل آفتاب بجدی و ممازجت صاحب طوالع ثلاثه
بزحل یا کواکب بارده خاصه از مواضع بارده و حلول کواکب بارده در مواضع بارده خاصه
مثلثه ترابی و بودن کواکب بارده در مواضع بارده در وقت تحویل و بودن قمر در مرکز ایشان
و بطوء سیر و هبوط فلک و تغریب در ربع مؤنث و بهت مؤنث و چون عطارد بر این
حالها باشد که ذکر رفت بعد او از دیگر کواکب که در این ... دلالت ظاهرتر و قوی‌تر باشد
و این حکم آنگاه درست آید که این جمله بر طبیعت خاص خود باشند و الا اگر اشعه کواکب حاره

باشعاع

باشعاع ایشان آمیخته باشند یا در این مواضع بود از برودت کم کند بقدر قوت هر یک
و وقوع این اثر در وقتش نیز باشد چون زمستان و فصل خزان و ... بهار خاصه که مکان
نیز قابل باشد که دلیل شدت سرما باشد و سختی آنکه مانع نیز موجود نبود و اگر در حقیقت فصل
بهار و تابستان بود از حرارت هوا کم کند و هوا را با اعتدال باز آورد و کثیف که چند
دلیل جمع آیند بر این صفت و معلوم که دلایل گرمی از سردی باشد و بعکس
از کواکب اشعه زهره و قمر و مشتری و عطارد هر گاه که با ایشان بود یا در بروج مائیه و هوائیه
و یا در حدود و منازل رطبه یا رطوبت بر مزاج او غالب شده باشد بحسب عوارض که اسباب
رطوبت است چون بطوء سیر و هبوط در فلک و ربع مؤنث و بهت مؤنث و این حالات
مزاج جمیع کواکب سوی رطوبت مایل گرداند از مواضع بروج مذکوره خاصه مثلثه آبی
و حدود زهره و مشتری و منازل رطب و بودن قمر در مرکز تدویر و بودن عطارد در مثلثه آبی
خاصه که در وی بطی و راجع گردد و بودن کواکب مذکوره در مواضع مذکوره خاصه که ممازج
یکدیگر باشند و اتصال زهره و مریخ خاصه که عطارد با ایشان باشد و بودن طوالع ثلاثه از این
برجها یا صاحب طوالع کواکب مذکوره باشند یا صاحب طالعهای مذکوره متصل باشند بکواکب
مذکوره و کثیف از مواضع مذکوره و بطوء سیر در عرض جنوبی و صلب شمالی و رجعت
و هر گاه که کواکب بر این حالها باشند دلالت رطوبت باشد چون زمستان و بهار که بعضی از

بیست ویکم درجه عقرب کیرند تا بیست ودیکم درجه ثور ومکان نیز قابل باشد مانند سواحل
ومواضع رطبه ومانع نباشد هرآینه حکم شاید کردن وقوی‌تر آنکه دلایل مترادف واقع
شود
کواکب که بر طبیعت باران نحس غالب باشد چون نحسین
وآفتاب وعطارد که متصرف باشند باران یا در موضع یابسه باشد چون مثلثه ناریه وتراسه
وحدود ومنازل یابسه واتصال این کواکب ازین مواضع خاصه که صاحب طوالع ثلاثه
باشند یا ناظر بصاحبان این طالعها یا طوالع مذکوره یا ازین برجها باشند وکواکب که دلیل
رطوبتند درین مواضع باشند وکواکب دلیل یبوست در مواضع دال بر یبوست وکثرت
مکث عطارد در بروج یابسه وصعود در فلک وهبوط در شمال وصعود در جنوب ودر عقرب
وصب رفتن وجهت وربع مذکر چون کواکب بدین حال باشند در موسم خشک ومواضع
قابل خشک هرآینه دلیل خشکی باشد ولیکن جمله دلیلند بر انفراد وبعد از آن خمسه بطریق
ترکیب از تغییرات هوا بیان کنیم چون صاحب یکی از طوالع ثلاثه از کواکب باران باشد
ودر برجهای باران یعنی مثلثه آبی واسد ودلو که یکی سنجرات قطعا مقصود متصل
بکوکبی که هم از کواکب باران بود دلیل بود بر بسیاری باران که در ایام خاصه اگر
آن کوکب ماه باشد باران که تمام بود چنانکه اکثر مواضع سوختن بود واگر زحل بود
باران را بود سخت نافع ونرم وتاریکی هوا واگر عطارد بود باران که از کوه بود وغیم

وباد وظلمت

وباد وظلمت هوا باشد وانتقال عطارد را از برجی ببرجی در تغییر هوا اثری تمام است
بحسب زمان خاصه هرگاه که ازرش بطی کرده در برج مائیه بود واگر ماه از زهره یا از زحل
منصرف شود وبدیگری پیوندد دلیل نم وباران باشد واگر یکی از مشتری وعطارد منصرف شود
وبدیگری متصل گردد دلیل کدورت وسستی هوا واشفتگی هوا بود واگر شها بزحل پیوندد دلیل
سرما ونم وبرف باشد واهل روم سوابیسات باشند در تغییر هوا وآن سرا از بحران
هوا باشد مانند اوقات از بهار وتغیر در هوا بحسب زمان حاضر بود واول بحران از وجود
اجتماع باشد بعد از آن به بعد دوازده درجه از دی که مبدأ الظهور ماه از زیر شعاع آفتاب بود
پس چه درجه پس جه درجه پس قله پس قسح که دوازده درجه قبل از استقبال است
پس قف پس قصب دوازده درجه بعد از استقبال است پس رکه پس ربع پس شبیه
پس شمح که جزو اجتماع است در مرتبه ثانیه ودر وقت تحریر این اوراق چنین گفته شد
یب لج مه مح لج یب ای جوانمرد فرید مرکز بحران بود بر اصل جزو شکی نزید
وهرگاه که جزو تاسیس در جزئی تر واقع شود وقمر متصل بکوکبی تر یا قمر درین تاسیس بود
وفتح الابواب اتفاق افتد دلیل باران است خاصه که قمر در جزو تاسیس در بروج مذکوره باشد
اتصال ماه بزهره از خانه عطارد ابر وباران انگیزد خاصه که عطارد بزهره متصل بود وتغریب
زهره در حالت استقامت در اول زمستان دلیل بسیاری باران باشد واگر راجع یا محترق بود موضع حد

دلیل کمی بود و اگر در فصل زمستان مشرق بود در رجع دلیل قلت باران بود تا آنگاه که
مستقیم شود و با آفتاب نزدیک آید در آخر زمستان باران سخت بود و حلول ایشان زیرین
در وتدی از طوالع ثلاثه خاصه عاشر و در روی مخطط دلیل تغیر و فساد هوا بود و تاریکی و اگر
سعدین برین صفت باشند دلیل اعتدال و خوشی هوا باشد و صلاح زرع و اشجار بود و اگر مریخ
در وتدی خاصه دهم در برج بادی و متصل بعطارد و سعود از وی ساقط دلیل است بر کثرت رعد
و برق و کثرت بادهای موذی و بارانهای مضر سریع الانقطاع و فساد هوا و بسیاری ملخ و اگر زحل
و چه در وتد رابع بود در برج خاکی دلیل کند بر زلازل و خسف و فساد معادن و اگر برج آتشی بود
دلیل سوختن زرعها و جواهر زمین باشد و آفت از بروق و صواعق و ظهور آتشها در زمین
و اگر برج آبی بود دلیل نقصان چشمها و آب کیرها و آفت حیوانات آبی و غرق سفاین و اگر
سعود ناظر باشند بقدر آن دفع مضرت کند حلول عطارد در وتدی از بروج هوائی خاصه عاشر
و منحوس دلیل بود بر کثرت بادهای موذیه و بد گشتن هوا بودن زحل در برج بادی فوق الارض
خاصه عاشر و سعود از وی ساقط و عطارد بوی متصل دلیل کدورت و فساد هوا و بادهای سخت بود
بی نفع و اگر آن برج آبی بود هوای تر کند بر آمدن سرما و یخ بندان و برف و اگر تحت الارض بود
خاصه رابع و بر صفت مذکوره دلیل زلزله و خسف و خراب بقاع و ظهور آبهای سیاه و فساد کیاه و
حیوانات آبی و کشتیها و زرعها و کشتها باشد و اگر برج خاکی باشد همچنین اقتضا کند با نقصان

آبها از چاه

آبها از چاه و رود و اگر برج آتشی بود فساد جمیع جواهر زمین بود و نظر سعود باز دارد ضرری
که متوقع بود بودن سعدین در بروج هوائی دلیل صحت باران و اعتدال هوا و سلامتی
کشتیها و درختان بود و جستن بادهای نافع و در بروج آتشی دلیل بود بر حصول جواهر نفیس و رونق
معادن و سکه در جهات خالص و عزت نقود و در بروج آبی دلیل سلامتی کشتیها بود و مردم در دریا بار
و بسیاری آبها و حیوانات آبی و در بروج خاکی دلیل بسیاری عمارتها و سلامتی زرعها و نباتات
بود ممازجت صاحب طالع بمریخ از بروج آتشی زیادت کند در گرما و کم کند از سرما ممازجت
بزحل از بروج آبی بفزاید در سرما و کم کند از گرما و لیکن فعل در سایر بروج ظاهر بود اما در آنها
که گفته شد ظاهرتر بود ممازجت بزحل دلیل باران و تاریکی در ماه و رعد و برق بود ممازجت
او بمشتری باد و نم بود بمریخ برق و بخار و با آفتاب خشکی و بزهره بسیاری باران بود و بعطارد
باران تندکه ساکن و بقمر باران قوی و اگر دلیل باران در سرطان باشد باران نیکو بود و کدورت هوا
و اگر در اسد بود بخار غالب بود و اگر در عقرب باران سخت بود و ظلمت بود و اگر در دلو بود
باد و غبار انگیزد بیش از باران و در حوت سرمای بیش از باران ممازجت دلیل با زحل بادهای
خوار کننده و بمریخ بادهای سخت و گرم و بارشها و بمشتری بادهای معتدل و باران نافع
و بزهره بادهای خوش و معتدل و نمناکی هوا و با قمر تیز حکم همان بود و با عطارد باد قوی
و اگر مریخ تیر با ایشان بود رعد و برق و تندی بادها بود و جهت باد جهت عرض کوکب بود

بودن زحل بوقت تحویل در مثلثهٔ آتشی از گرما کم کند و مریخ بیفزاید و در مثلثهٔ خاکی زحل سرما بیفزاید
و مریخ کم کند و در مثلثهٔ هوائی هوا را اثر کند و مریخ خشک کند و در مثلثهٔ آبی زحل سرما پدید آرد و گند کند
و مریخ گرم کند حلول زحل در برج بادی و آبی سرما و جلید و بخار و ابرهای عظیم غلیظ مظلم حادث کند
و از حلول مشتری بادهای مفید و معتدل پدید آید و از مریخ بادهای گرم و سموم مفسد پدید آید و از
حلول زهره بادهای معتدل و ربیع الانقلاب بود و از عطارد بادهای سخت و ابر و باران شود بابع
و در برج خاکی دلیل سرما و برف باشد در موسم شکله صاحب طالع اجتماع و استقبال که بدان تابع
یا ممازجت ایشان بنقص یا بجمع دلیل باران کرات خاصه در زمانی تابستان و هر گاه که در وقت تحویل
قمر زاید باشد در سیر و صاعد در اوج یعنی در مرکز دهم و چهارم باشد و او میان طالع و عاشر باشد یا برعکس
نظر آن باشد دلیل بسیاری آبها بود در آن سال یا فصل یا آنکه برضد آن بود دلیل بنقصان
آبها بود و هر گاه که مریخ صاحب طالع باشد و او در دهم یا میان طالع و عاشر در برج آبی باشد برعکس
باران دلیل بود بر افراط آبها و بتخصیص آنکه زحل بر این صفت باشد و هابط در فلک اوج و اگر
یکی از سعدین یا قمر بر این صفت باشد همین اثر پدید آید اما کم ضرر باشد اتصال ماه بزهره و عطارد
و تثلیث خاصه از بروج آبی دلیل بود بر باران و رعد و برق قوی تر آنکه قمر با جمله در برج باحد
مریخ یا زحل باشد بودن قمر با عطارد در حد و ذره زحل سرما کم کند مقابله ماه با آفتاب یا با زهره
و یا زحل دلیل باران خاصه بوقت تحویل آفتاب بمیزان یا در بیست و یکم درجهٔ عقرب و ماه
متصل

متصل باشد یکی از سفلیین دلیل کثرت باران باشد در آن سال و اگر مجموع با هم در برج بارانی باشند
و از آفتاب مشرقی باران در اول سال بیشتر باشد و اگر مغربی باشند از دی در آخر سال بیشتر باشد و اگر
یکی مشرقی باشد و دیگری مغربی در هر دو در بعضی آیها هم در اول و هم در آخر سال باران باشد اما کم و ضعیف
خاصه که قمر متصل بود باشد بایکی دلالت باد بروج بادی است و مشتری و عطارد و اتصال نیرین کوکب
خاصه از برجهای بادی یا هر یکی در حدود خود باشند یا حد یکدیگر و اگر مریخ با ایشان باشد برق و صاعقه
و بادهای شدید باشد خاصه در وقت و اگر زحل بود بادهای مخرب و سرد وزد
هاله آن دایره باشد که برگرد آفتاب و ماه پدید آید و گاه باشد که برگرد ستارگان بزرگ نیز
پدید آید و آن را بعضی خرمن ماه خوانند و آن در اکثر اوقات دلیل باران است و اگر خرمن آفتاب
رنگارنگ باشد یا لونش بحمرت زند و شعاع آفتاب کشیده باشد دلیل بادهای سخت بود و در خرمن ماه
نظر کنید اگر غلیظ و کثیف گردد بجدی که هاله باطل گردد در عقب آن نزول باران قوی
بارد و اگر یکی جانب آن باطل گردد و جرم آسمان پدید آید بر عقب آن بادهای محکم جهد و اگر
تمامی باطل گردد و جرم آسمان نمایان شود دلیل صحو بود چند روز اما قوس قزح که
آن را کمان رستم نیز گویند و آن عکس شعاعی است که بر هوای تر و لطیف افتد و همیشه برعکس
جانب آفتاب بود و اگر جنس آن بامداد پدید آید باران نرم کند و اگر پس از آن بود دلیل صافی
هوا بود و بیشتر از مراکز اربعه بسه روز بگذرد اگر ماه صافی و درخشان بود دلیل صحو است
تمت بعون الله الملک الوهاب

[illegible]

واگر سرخ بود و چنان نماید که حرکت می کند دلیل تموج هوا بود و اگر سیاه نماید و تیره
دلیل باران بود و اگر کواکب کبار از ثوابت بزرگتر از آن نماید که هستند دلیل جدب و تب زرد
شدن آفتاب و برآمدن آن و اگر در هوا ابرهای سرخ پدید آید طلوع لاتعد هم بر جهد اما
ثوانی نجوم آن ستارگان باشند که شب فکستر پدید آیند و اکثر آنند که زود باطل و نابدید
شوند آنها را شهب خوانند و بعضی را که بقا تا بود هر یک شکلی پدید آید مانند حوتی یا بری یا نیزه
یا قرص آفتاب یا چون قندیل آویخته یا سری با گیسو یا با ذنب و دیگر انواع و هر یک را نامی است
آن گفتیم القصه این جمله در نهایت نحس و مؤثر تر آنکه شعاع او بجانب آسمان بود او را
ذو الذوابه خوانند یعنی گیسو دار و آنکه شعاع او بجانب زمین بود او را ذو الذنب خوانند
یعنی دم دار و این هر دو دلیل شر و فتنه و خرابیها و قحط و قتل و فقد اعاظم و زلزله و تاراج
و بیماریها و وبا و طاعون و خشکی آبها و زلزله و فساد نباتات و احتراق مواضع و انواع شداید
و محنتها باشند و آفت بمدلولات آن برج بود که آن جرم در وی پدید آید و آن مملکتی که بر
سمت سر ایشان باشد و هر کس که این اثر را دیده است از آن کار بر فن مجموع کرده اند که اینها دلیل
شر اند و آنچه بنده دیده است در سنه ۳۰۸ الهجریه ذو ذنب ظاهر شد بسمت آن از سر
روم آخر امیر تیمور لشکر بدان جانب کشید و ایلدرم بایزید پادشاه آنجا را بگرفت و در بند کرد و قتل
و غارت بسیار در آن ولایت شد و قریب بده سال بعد از آن هم همچنان قتل و غارت میان

فرزندان

فرزندان ایلدرم بود تا عاقبت یکی قرار گرفت و چون سبب این علامات ماده دخانی باشد
و دخانی سبب سخونت هوا و سخونت هوا سبب خشکی مزاجها و خشکی مزاجها سبب غلبه خشم و امراض
در طبعها و قلت آب و قلت آبها سبب آفت نباتات و قحطها و انواع شداید دیگر
و اگر شکلی دیگر پدید آید و از فلکها پدید گردد در آن ناحیه که دیده باشند البته ملکی یا بزرگی فرو رود
و فتنه پدید آید کواکب متغیر و مستولیها در صورت طالعها و تحویل صاحب
طالع و صاحب شرف و مواضع نیرین و کوکب و خداوندان خانه هر یک سوی کفیره و ممازجه عطارد
بدین جمله متقوی بر اجابت و مواضع سهام و صور صاحب سعود و اشراف و مواضع ایشان و نظر
سعود و نحوس بر ایشان هرگاه که این ادله قوی حال باشند خاصه بقوتهای ذاتی دلیل کند بر عزت
و رواج آن چیز که بدو منسوبست و بودن دلیل در اوتاد و لون او در آن قوت ذاتی باشد بحال
خانه و شرف و غیرها دلیل فراوانی آن متاع اما عزیز بود و مردم طالب او باشند و اگر در وی مستولی تضعیف
باشد آن متاع خوار و بی اعتبار بود و خلق بر آن کمتر التفات کنند و کمتر حاصل آید و در باب حال
باشد و در این باب خاصه سبب ساقط و بقدر رو عزت و خواری از قوت و ضعف توان دانست
اما اگر کوکب صاحب او در فلک اوج یا تدویر و ممجنی در عرض و زاید در سیر نرخ آن متاعها
روز بروز متزاید گردد و اگر هابط یا راجع یا بطی باشد روز بروز متناقص گردد و هر برجی که منسوب و قوی حال
باشد آن جنس که بدو منسوب بود عزت یابد و بر عکس بر عکس و در قوت این برج و کوکب در متاعها که مدلول

اثر آن است از معدنیات و نباتات و حیوانات و صنایع مجموع گفته شده است چون چند دلیل بر یک جنس دلیل
شوند باتفاق آن جنس در گفتگوی افتد بازرگانان یا کم‌زرانی و اگر اختلاف کنند چنانکه بعضی بگرانی
و بعضی بارزانی دلالت کنند مزاج هر کدام که قوی‌تر است حکم بروی باید کردن و اگر یکسو توان حکم
کردن در توقف باید داشتن اما بدانکه مثلثه آتشی دلیل است بر فلزات و آنچه از و سازند
و حجریات و چهارپایان و مثلثه خاکی دلیل است بر نباتات که مزاج زمین بروی غالب باشد
و حبوبات و معدنیات و مثلثه بادی بر حیوانات چون طیور و ستور و حریر و اجناس صنایع و مثلثه آبی
بر اجناس بحری از جواهر و حیوانات آبی و نباتات که مزاج آبی بروی غالب بود و اگر مشتری در طالع
اجتماع و استقبال بود که مقدم بود بر دیگر طالعها و او مستولی بر آن طالع و متصل برب طالع
یا زهره و چهارم و جناس بری از نحوس و احتراق و ضد او مرتش سعود و رب طالع خارج دلیل ارزانی
و فراخی نعمت بود و اگر این دلائل منحوس یا ساقط باشند از یکدیگر و یا مشتری از دلائل دلیل غلا و قحط
است زیرا که طالع در بتدی دلیل خلایق است و حرم در بتدی و سهم السعادة دلیل بار و معاش
و چهارم در بتدی دلیل کشت و ارتفاعات و پنجم در بتدی دلیل غلست و مشتری دلیل رخص
و زحل دلیل قحط و قوت هر یک دلیل قوت مدلول او باشد و بر عکس دلیل ضعف و چون در
طوالع ثلاثه مشتری مستولی باشد و نیک حال دلیل رخص است و اگر زحل بود دلیل قحط عظیم است
و گویند که حمل و اسد و جدی و دلو دلیل قحط است و تباهی میوه‌ها و خوراک باشد است و با قی دلیل رخص

دار العمل

در سنه ۱۲۱۶ طالع

و برچهار ارض ثابت دلیل غله و طعام است چون سعود باشند دلیل فراوانی است و اگر منحوس بود دلیل گرانی
چون ارباب طالع و تدبیر مستولی و علویان وقت تحویل در عقدهٔ ذنب باشند دلیل قحط است خاصه
در آن شهرها که بر آن برج منسوب بود که عقده در وی است زحل در طالع سال دلیل رنج و تعب خلایق
خاصه مع ذنب اگر اتصال غیر سه زحل و مریخ در یک برج شود دلیل رنج و قحط است در ناحیه آن برج
بودن دلیل جنس اشتعه است بوقت مطلوب در طالع یا عاشر یا چهارم عشر گیرد
درجه دهم باشد و بودن وی است در شرف خاصه درجه شرف و صعود وی است در فلک اوج یا تدویر
و سرعت سیر و زیادت نور و قدر و عدد و حساب و عرض شمالی و بودن در برج مستقیم الطلوع و خروج
وی از تحت الشعاع . بودن کوکب دلیل است در نهم و سیم و هبوط خاصه درجه
و هابط در فلک اوج و تدویر و بطوء سیر و نقصان نور و قدر و عدد و حساب و عرض جنوبی
و منحوس بودن تحت الشعاع و برج معوج الطلوع اما بودن دلیل در دهم و دوازدهم و هفتم و ششم
دلیل توسط از جهات است و در چهارم دلیل ثبات و هر گاه که کوکبی موصوف باشد بصفات علو
و کهی در وتد یا مایل الوتد یا در حد یا در شرف آن کوکب فشهد متاعی که بدان سهم منسوب بود
گران گردد و اگر سهم در زایل یا ساقط بود از طالع و در حد یا هبوط کوکبی و صاحب بیت و یا هبوط
در موصوف بصفات ارزانی بود سعر آن متاع ارزان گردد و اگر کوکب دلیل در طالع باشد
سبب گرانی خاصه فضی بود باشد و اگر در دهم بود سبب جمع آوردن بود و جنه گرانی در دوم نهم

بسبب کثرت خریداران و در ششم و هشتم بسبب تباه شدن متاع باشد و در سیم و نهم بسبب نقد بودن کالای
دیگر و در چهارم بسبب منع مانعی بود و در هفتم بسبب خریداران برده شاه و در دهم بسبب سلطان بود
یا بواسطهٔ او و در یازدهم بسبب عزت متاع باشد و در دوازدهم بسبب قلت متاع باشد و چون
شمس بنوزدهم درجه میزان رسد یا باول اسد در طالع آنوقت نظر کن اگر قمر یا قابل تر در ثقیف
که رب طالع رب بیت قمر باشد و میان رابع و سابع بود دلیل ارزانی بود و اگر در تحت الارض بود
دلیل کند بر گرانی خاصه که متصل بکوکبی که دال بود بر غلا و در وتد بود خاصه که ماه بسال طالع
و رابع بود و اگر فوق الارض باشد دلیل کند بر ارزانی خاصه که میان عاشر و طالع بود و قوی تر از نه
بود بکوکبی که دال بود بر رخص بودن زحل در بروج منقلب دلیل اضطراب اسعار بود و اما بر گرانی
و در بروج ثابته گرانی کند خاصه در دلو و ثور و در ذوجسدین ارزانی کند خاصه در طعام و در حوت
سنبله بیشتر اگر قابل تر کوکب دلیل قوی حال باشد و نظر را از دار فرو نیز قبول کند و موصوف بود بغلا
گران شود متاع منسوب بدو و اگر ضعیف بود و نظر را رد کنند ارزان شود خاصه که موصوف بود
بصفات رخص و اگر صاحب طالع در اوتاد باشد یا مایل الاوتاد و مشرقی و در ضوء نفس خویش
خلایق طلب طعام کنند بحرص و هر وقت که قمر در بروج طویل المطالع بود رضا بالا کرد و در
بروج قصیر المطالع بر عکس و اوتاد دلیل زر و ثمن باشد و دیگرها دلیل بضاعت و اگر اوتاد
عزیز باشند زر عزیز گردد و بضاعت خوار و اگر منحوس باشند بر عکس و اگر نحوس در غیر اوتاد باشند
ارزانی زاد

زر عزیز گردد و بضاعت خوار و چون مشتری راجع گردد طعام عزیز شود و چون مستقیم شود طعام بسیار
گردد خاصه در بروج ارضیه هرگاه که قمر منصرف شود از اجتماع یا استقبال مقدم و متصل گردد
بسعدی بضایع گران گردد و اگر بنحسی متصل گردد ارزان شود حلول زحل بمیزان گران شود بها
که آخر زکبیت و ترازو فروشند زحل بالاتر که میان شرف و هبوط بود گرانی کند و در نصف دیگر
ارزانی حلول زحل در بروج آتشی نرخ چهارپایان زیادت شود اگر زاید باشد در سیر حساب و الله
ناقص شود بهای ایشان کوکبی که دلیل باشد بر گرانی اگر در طالع باشند اثر در بهار کنند و اگر در
دهم باشند اثر در تابستان و اگر در هفتم باشند در خزان و اگر در چهارم در زمستان و چون دلیل غلا
بصاحب طالع متصل گردد نرخ بالا گیرد در آخر خاصه که هر دو دلیل کنند بر غلا و اگر صاحب طالع
بکوکبی متصل شود که دلیل کند بر رخص سوکاسد شود خاصه که هر دو دلیل کنند بر رخص و چون
صاحب طالع یا صاحب بیت المال بکوکبی که در وسط السماء باشد دلیل گرانی است و سخت تر آنکه
هر دو زاید باشند در سیر حساب و اگر ناقص باشند در سیر حساب نرخ اندک زیاده گردد اتصال
ماه بعد از اجتماع در استقبال بزحل و دو هفته باشد در فلک خاصه در مقام چهارم که بود از ده
استقامت باشد دلیل گرانی آن چیزهاست که بر برج زحل و زحل منحوس بود هرگاه
که دلیل گرانی بدرجه عاشر رسد یا بدرجه شرف یا مستقیم گردد یا بسکر و باشد یا اتصال نیز
در درجه شرف یا بدرجه یا بدرجه قابل تر به مقبول رسد نرخ چیزها زیادت گردد

واگر دلیل کرانه بر درجه هبوط یا بدرجه زایل یا بدرجه ساقط یا بدرجه رابع یا سابع رسد یا راجع گردد

یا کران رو شود یا انتهاء تسییر دلیل بر بعض درجهای رسد یا بدرجه قاطع تیر بیرنج خبر یا از زوال شود هر گاه

که دلیل بیرکز بیرسد از براگز خود احوال زنهها تازه کردد پس اگر درین وقت متصل شود بکوکبی که موصوف

باشد بصفات غلا گرانی کنند و بصفات رخص ارزانی و حال قمر نیز همچنین باشد نوعی چون بمرکز رسید

از برا اگر اربعه در زنها تغیری پدید آید مکانی گرانها داد ارزانی زنهها تنهها بی برج بود که دلیل در

وی بود و اقلیم و شهرها کواکب و ناحیه منتسبه آن برج در قانون معلوم شده است و این دلالت اگر

بوقت قرانها باشد اثر آن عظیم تر و مدت آن بیشتر بود مانند قحط مصر و خصب سبا

کیفیت هر یکی از طوالع ثلثه و ششم و هشتم و صاحبان ایشان و قمر و غیر این بحکم

اگر این جمله منحوس باشند دلیل بیماری عام بود خاصه که نحوست با احتراق یا هبوط یا رجعت بود و اگر مسعود

باشند دلیل صحت و سلامتی خلایق بود و نحوست طالع و ششم و هشتم لبتاره ثابته و ذنب دلیل بیماری

و مرگ است خاصه که نحوس صاحب ششم و هشتم باشند پس هر گاه که قمر و رب طالع با هم منحوس گردند

و متصل گردند بکدخدای ششم دلیل بیماری عام بود و اگر بکدخدای هشتم متصل گردند موت عام بود

خاصه که رب طالع و قمر هر دو در ششم و هشتم منحوس گردند نظر زحل بسهم السعادة و سهم الغیب بعداوت

دلیل مرگ است سلامتی عطارد دلیل علاج پذیرفتن بیمار است مرض و موت از مزاج صاحب ششم

و هشتم بود چون منحوس گردد و کوکب نحسی که درین هر دو خانه باشد اگر زحل بود دلالت ظلم و تنگی

و امراض مزمنه و متعفنه باشد و اگر مریخ بود از قتل و طاعون بود و امراض دموی و اگر ششم خانه

زحل بود موت پیران و سپاهیان و دهقانان و ستوران بود و اگر خانه زهره بود موت زنان

و مطربان و امردان و ارباب ملاهی بود و اگر خانه عطارد بود موت کودکان و مردم جوان و وزیر کرک

بود و قس علی هذا و اگر ششم برج حمل بود امراض در سر و دماغ باشد و در گوش و دندان و اگر ثور بود

امراض در گردن و حلق و درگاه بود و اگر جوزا بود امراض در دستها و بغلها بود و در قوت سرطان

و سایر بروج بر همین قیاس باید کرد و اگر ذنب درین بروج باشد همین متوقع است و اگر در وقت

قرانها حکم کنند بعینه طریق نیست اما طریق وقت بیماری و موت آنکه بود که انتهای طالع سال

در برج قران بششم و هشتم رسد در رسیدن انتهای دلایل این منفع بجرم نحوس و رسیدن انتهای صاحب

هشتم و ششم بدرجه طالع و رسیدن انتها و یا جرم نحس بدین هر دو خانه در رسیدن انتهای یکی ازین

هر دو خانه یکی ازین هر دو خانه و بزرگتر دلیل بیماری و صحت مزاج بموت است پس مراعات دلایل اول

واجب بود خاصه مراعات عاشر زیرا که عاشر دلیل بموت است پس همچنان دلیل بیماری و صحت

نیز باشد   دلایل آشوب تخمین است و عطارد و نظرهای عداوت

میان ایشان خاصه مقابله تخمین و در احکام الحرب موضع فتنه و سکان این دلالت بود اما شمس

دلیل سلطان است و زحل دلیل و زحل دلیل بلا که خانه اش قدیم و مشتری دلیل قلاع

و مریخ دلیل فتنه و حرب و زهره دلیل صلح داوری و قمر دلیل اخبار و رسل و عطارد دلیل

ملک ثابت و مکر و حیله مقوی گرداند و زهره مزاج مریخ را ضعیف کند اگر متصل باشد بوقت
حرب بواسطه تناقض مزاج پس هرگاه مریخ در زمان قران یا در طالع سال قرانین یا در طالع سال عالم
یا فصول یا اجتماع و استقبال که مقدم باشد بر این طالعها نور یکی از علویین را بمریخ بدهد و طالع او
ناظر بود بمریخ و زهره ساقط از وی در مدت آن طالع حرب قایم گردد میان ملکی از ارباب
خانه او و خارجی که دعوی حق کند اگر مشتری نیک حال بود والا باطل باشد خاصه که مریخ در
دهم باشد و بنظر عداوت زحل را بیند چون این دلیل واقع شود نظر کن اگر مریخ بنده خود
نور مشتری را بزحل دهد آغاز حرب از خارجی بود منازعت و اگر نور زحل بمشتری دهد آغاز از
ملک بود منازعت و اگر این نقل بواسطه کوکب سفلی بود مانند آنکه اول این سفلی مریخ را ادا ستنده
پس یکی از علویین را پس دیگری را آغاز بواسطه کسی بود که از جنس آن سفلی بود و اگر سفلی
دو باشند و از دو طرف نقل کنند آغاز از هر دو جانب بود بواسطه کسی که از جنس آن دو سفلی
و اگر اتصال مریخ بزحل دفع قوت یا دفع طبیعت بود ظفر ملک را بود خاصه که زحل قوی
حال باشد بقوتهای عظیم اثر در رفعت و ظهور دولت در دهم خاصه عاشر و افق مشرق
و شرف و صعود در افلاک و کمال اشراق و مستقیم بودن بر مشتری بنوعی از استعلا یا
در خانه نیر بود یا مقبول بود از هر دو نیر یا از صاحب عاشر خود یا از صاحب عاشر طالع
این مجموع دلیل غلبه و ظفر ویرا بود و اگر قصد اتصال مریخ بزحل اتصال انکار بود ملک
مغلوب گردد

مغلوب بود خاصه که زحل ضعیف بود بضعفهای عظیم اثر و ضعفهای نحست و خمول چون سقوط
از طالع و زیرین و هبوط و وبال و زوال از اوتاد و افق مغرب و درجه هفتم و مانند اینها و در این
حال مدبر آن بود که متصل شود بصاحب ثانی یا رابع خویش یا از ثانی طالع و اگر در دوازدهم
بود گرفتار گردد و در سیم و نهم بگریزد و در هشتم باطل گردد و اگر مریخ در خانهای مشتری بود قوت
خارجی را بود و در خانهای زحل ملک را و اگر نظر مریخ بزحل بعداوت بود کشش و قتل بسیار
در لشکر ملک واقع شود و بمودت کمتر و حرب آسان‌تر و بودن زحل در بروج طویل المطالع
بالنهار فرزند یا قمر در شب بود بروز و یا شمس بروز نصرت و قوت ملک را بود خاصه که خداوند بروج
متصل بود بوی و اگر عکس این باشد حال برخلاف بود و اگر زحل در برج ثابت بود یا در وتدی بود
یا بقمر بود ملک پایدار بود والا بگریزد و اگر حظ او ناظر بود بزحل و نور مریخ آمیخته باشد
بایشان ملک بمکر و حیله بود و اگر آن نظر قبول یا شبهه قبول بود حیله بکام رسد والا نرسد و اگر زحل در برج
ذوجسدین باشد خاصه قوس و مریخ از وی منصرف ملک با تجربه بود و اگر زحل شرقی بود یا در ربع
شرقی نیز میان طالع و عاشر ملک جوان بود و اگر مغربی باشد یا ربع غربی پیر بود و چون حال ملک
از زحل دانستی حال خارجی از مشتری باید دانست بعینه بهمین طریق و اگر مریخ در برج ثابت
بود یا در وتد حرب دراز کشد خاصه که زحل نیز در برج ثابت باشد و هر چه گران رو باشند و اگر
در بروج ذوجسدین باشد حرب مکرر گردد و اگر در برج منقلب باشد زود بریده شود خاصه که

مریخ بیشتر باشد و اگر بطی بود دیرتر شود و زیادت شدن حرب از زیاده شدن مریخ است
در قدر و نور و عدد و بودن او در بروج دراز مطالع و عرض شمالی و ضد این دلیل نقصان
حربست و دلیل شهرت حرب صعود مریخ است در افلاک و افق شرق و بودن وی با رأس
و دلیل خمول حرب ضد اینها و دلیل مکر اتصال عطارد است با مریخ و مجاسده ذنب دلیل
استعداد حربست بی محاربت و دلیل صلح اتصال مشتری و زحل است بمودت است یا بنقص
کوکبی سعد و سقوط مریخ از اوتاد و قوی شدن مزاج سعود خاصه زهره در اوتاد و اتصال او
با ایشان و قوی شدن حرب بودن مریخ است در اوتاد خاصه راجع و اگر در طالع راجع بود
قتل رعیت بود و در عاشر سران سپاه و در هفتم غارت سرای کنند و در چهارم امراس و هزیمت
مردم بود و حرکت از مقام و اگر در سه گام حرب آفتاب بمریخ پیوندد قتل بسیار بود و اگر سپاهی
حرب در اوتاد بود بنظر عداوت تحلیل بسیار قتل شود صاحب طالع از طالعهای قران یا طوالع ثلثه
بثابت ملک مقیم است و مردم شهر و صاحب هفتم خصم و خارجی پس حال هر یک را با مریخ نحس دان
کوشش با مردمان کرد حال مریخ با زحل و مشتری و لیکن هر آینه یکی از این دو منسفا باشند و بیشتر سو
در حرب در حرب آن از نحس است که علوی را بدان سبب که علوی از امور دولت است
و هرمس حکیم در کتاب اساس الحکمه میفرماید که از ده درجه ثور تا ده درجه اسد شرقیست
و از ده درجه اسد تا ده درجه عقرب جنوبیست و از ده درجه عقرب تا ده درجه دلو غربیست

دوازده

دوازده درجه دلو تا ده درجه ثور شمالیست و چون مریخ در ربعی از این ارباع واقع شود اهل آن
ربع در حرب نصیب بی آیند زیرا که مریخ یاری دهد ایشان را چنانکه قمر در ربع مقابل که افتد آتش
در قها افتادن غالب آید ابو نصر مظفر بن عثمان که یکی از علمای احکام است میفرماید که فن بسیار تجربه
کردم این حکم راست آمد و بنده نیز در دو حرب آزمودم چنین بود پس سخن استادان خطا نشود و مقابله
نحسین همیشه دلیل فتنه است خاصه بوقت تحویل و قوی تر آنگه از بروج منقلب بود و اگر مریخ
سالخداه باشد یعنی رب طالع سال چون راجع گردد و هیچ سعدی ناظر نبود تهییج فتنه کند نظر عداوت
مریخ با سهم السعاده و سهم الغیب یا با در سهم حرب فتنه و آشوب ظاهر گردد و اگر زحل نیز بکار مریخ
و با فتنه و ظلم پدید آید و اگر هر دو علوی در یک برج باشند بوقت تحویل در شهرهایی که آن برج طالع
آنها بوده باشد حرب و فتنه خیزد و مدلولات آن برج سوخت رسد اگر ثابته که نزد زحل یا مریخ
دارد بر درجه طالع افتد یا درجه عاشر یا درجه مریخ فتنه و حرب ظاهر شود در حرب حال ملوک سوانح
طالع ولادت و طالع جلوس و طالع مملکت و طالع اختیار ایشان بنگرند غیر از این دلایل فتنه اگر
در اوتاد این طالعها باشند یا اشهاد عاشر یا اشهاد طالع جلوس او نحسی رسیده باشد خاصه مریخ
اضطراب دولت اکنس باشد و بودن مریخ تحت الشعاع بوقت تحویل شبیخونها رود و قتلها کنند
در پنهان اما مکان حرب شهرهایی بود که طالع آنها برجی بود که مریخ در وی بود یا ناظر بود بنظر
عداوت یا ناحیت ربعی که کوکب در وی باشد در نیم شرقیه از طالع تا عاشر و جنوبی از عاشر است

تا منتهی و مغرب از سر برج تا سر اوج و شمالا از راس اوج تا طالع و آنگاه از جنوب از جنبه ربع مریخ که نه عرض فرح باز
ربع قابض تدبیر مریخ در زمان قرب وقت رسیدن انتهای طالع قران با برج قران یا طالع سال که به جرم
مریخ یا نحس خاصه بعد ولادت و وقت رسیدن مریخ است بر درجه دیگر خاصه در طالع و عاشر و رسیدن انتهای
قران و یا مقابله نحس است بجرم یا مقابله بود تربیع یا از ان دو نحس اگر بر نص زود در رسد از آن که برج
کم گرد راجع باشد یا بر دو نحس از ادوار طالع و حرکت تسییر و انتها و مثل بر وسط آفتاب است بر توالی بیان

احکام انتهای طالع قران در بروج در پیش گفتیم که طالع قران اصغر صورت نسبت بطوالع تنه پس دلائل
ادا اصل است نسبت باین دلائل و هر سال طالع در برج قران را یک برج حرکت دهند جهت انتها و صاحب آن
برج سال خداه خوانند و اورا اثر عظیم است در احکام سال و مجیئی صاحب دور در تغییر از رسیدن قران ابتدا
کنند و صاحب برج قران و صاحب طالع سال قران سالخداه باشند و هم صاحب جار سالها سالخداه کوکبی بود
که صاحب برج دوم بود چه انتها بدوم رسیده باشد و صاحب جار کوکبی باشد که فلک شب آن هم کوکب بود و بمجیئی
تا سال سیزدهم انتها بهمان برج رسد و سالخداه همان کوکب بود و سال چهاردهم صاحب جار سال کوکب اول
باشد تا آنگاه که قران دیگر واقع شود و فایده دانستن این دلائل آنست که نظر کنند در زمان قران
در کواکب و بروج و سوت و سهام و دیگر دلائل و سعادت و نحوست و قوت و ضعف هر یک
چنانکه بیان کردیم معلوم کنند و هر سال بیان دلائل سال باز جویند که موافق اصل اند یا مخالف
آن اگر موافق باشند آنچه در زمان قران اقتضا کرده باشند در ان سال در غایت کمال باشند

اینکه دو

از نیک دیده و اگر مخالف باشد بقدر مخالفت آن اثر تفاوت کنند مانند آنکه اگر سعد در سعود بوده باشد
و در ان سال نیز مجیئی آن باشد دلالت کند بر کمال سعادات مدلولات آن دلیل و اگر منحوس بوده و در ان
سال نیز مجیئی آن باشد دلالت کند بر کمال شقاوت مدلولات آن دلیل و اگر در وقت قران نیک حال
و اکنون بد حال باشد بقدر ضعف و بد حالی منسوبات آن دلائل رنج دانند و کشند و نقصان در وی و اگر
در اصل بد حال و الحال نیک حال باشد بقدر قوت و نیک حال بودن راحت رسانند و تصحیح آرد
و ظاهرتر باشد بدین معنی آنگاه بود که انتهای برج قران یا طالع قران یا طالع سال قران با آن برج
یا آن دلیل رسد یا کوکب دلیل سالخداه گردد یا صاحب جار و مثل میگوییم اگر انتهای آن دلیل که مطلوب است
برج قران یا بادتای طوالع مذکوره باز رسد ازان ظاهر شدن آن خبر بود که در اصل اقتضا کرده باشد
بعد از تقدیم این مقدمه گوییم هرگاه که کوکب مستعلی یا مستولی بر جزو قران یا طالع قران سالخداه گردد
یا صاحب دور دلیل قوت ملوک و اکابر باشد که در ان قران ظهور کرده باشند خاصه که بوقت تحویل نیز
قوی حال باشند مثلا اگر زحل مستعلی بوده و قوی حال دلیل است بر عظمت و شوکت ملوک خاصه که
درین وقت نیز قوی حال بود فراخی نعمت و آسایش مردم بود و کثیف که سعود نیز ناظر بوده باشند و اگر در
این وقت ضعیف و نظر عداوت مریخ بود دلیل انزوه سلاطین باشد و رنج اکابر و حیرت خلایق
و بیکی دفتر و قتل و حرب و انواع محنتها باشد خاصه که در اصل نیز ضعیف بوده باشد و اگر مستعلی
مشتری بوده باشد در اصل و در فرع نیک حال باشد دلیل از دیاد دولت و جاه صاحب دولت و رفعت همت

نحو در وقت قران و در وقت دیگر
حال که سالخداه باشد

جراحتها
خلایق و آب ... مردم و سعادت جمیع ... و اگر در اصل ... حالی بوده باشد دلیل نقصان
باشد ... مردم در این وقت خاصه که در این وقت نیز ضعیف بوده باشد و اگر دیگری قوی بود و دیگر
ضعیف حکم بر توسط کنند و قوی تر آنکه باز با اصل رسیده باشد و اگر جزو قران با برج رسیده باشد
و کوکبی بوقت تحویل آنجا باشد از منسوبات آن کوکب یا از معارف اهل آن ... آسیب رسد
چنانکه اگر مریخ باشد امرا و لشکریان و اگر زهره باشد از خواتین و زنان و اگر مشتری از وزرا و اعیان
و اگر آفتاب از ملوک و حکام و عطارد از کتاب و دیوان و قمر از فرزندان و رسولان و عوام
و کوکب مستولی باشد بر صاحب دلالت آسیب رسد و در جمیع قرانات احکام بر این ضابطه باید کرد لیکن
هر قران که بزرگتر باشد حکمش نیز قوی تر باشد چون انتها بر درجه رسد و ... نیز قوی و مسعود باشد در
اصل و فرع ... قوی حال با صاحب دور خاصه که موافق ... طالع فرع باشد دلیل بسیاری
... و کسب مردم باشد و فراخی عیش و وقوع معاملات خیر و رواج بازارها و سعادت مردم
یکدیگر و سلامتی احوال خلایق و رسیدن ... و اگر ... دلیل بد حال باشند حکم بر ضد این بود
و چون انتها بخانه نهم رسد و او سعد ... و ... دلیل ... بود میان
برادران و خویشان و کثرت ... و تجارت با خیر و میل مردم بعبادات و علوم دینی
و اگر بد حال باشد حکمش بر ضد بود خاصه که در اصل نیز بد حال بود باشد و چون انتها بخانه چهارم رسد
و دلایل مذکوره سعد یا در اصل یا در فرع و بهتر آنکه در هر دو دلیل بسیاری عمارت و زراعت
و دلالت

و سلامتی نباتات و کثرت ارتفاعات و آسایش مردم و اگر بد حال باشند در اصل یا در فرع دلیل
خرابی مواضع بود و نقصان ارتفاعات و جلای وطن مردم و اگر انتها رسد از بروج ... و چون انتها
به پنجم رسد و دلایل قوی حال باشند دلیل بسیاری توالد و تناسل بود و آمدن فرزندان مقبل و رسیدن
اخبار نیک و تردد رسولان جهت مصالح و بسیاری غلات و کثرت سرورها و شادیها و اگر بد حال بوده
باشند بعکس این احکام بود و چون انتها بششم رسد و دلایل نکو حال باشند دلیل صحت خلایق بود
و معالجه یاران و کثرت ... و ... و بیرون آمدن مردم از غم و اندوه و اگر بد حال
بوده باشند حکم بر عکس بود و اگر انتها بهفتم رسد و دلایل نکو حال باشند دلیل بسیاری تزویج بود
و موافقت میان ازدواج و شرکا و صلح میان خصمان و رسیدن خلایق بمقصود خویش و اگر دلایل
ضعیف حال باشند حال بر خلاف این بود و دیگر خانه‌ها را بدین قیاس باید کرد و برجی که انتها بدو
رسد باید دید که از کدام شهرهاست بر حسب طبیعت آن شهر حکم باید کرد مثلا اگر بادی بود در ...
سعادت ... خوش و ... میوه بسیار بود و باران ... و مردم بر ... کنند و در
حال بد حالی حکم بر عکس بود و دیگرها را بدین قیاس کن هرگاه که در جزو قران یا طالع
قران کسوف یا خسوف کلی واقع شود یا یکی از این دو طالع خسوف و کسوف ... یا در آن جا
قران نحسین واقع شود یا یکی از این دو بر ... و ذنب رسند ملوک و سلاطین را مکروهات
رسد و اسباب آن دولت بزوال رسد و بمردم زحمت و مشقت رسد از هر نوع چنین توقف

قران در هر برجی نیری بوده باشد و چون انتها بانجا رسد دلیل ازدیاد قوت و رفعت
ملوک بود و کارداران آن دولت و حکم سهم السعاده نیز همین است و اگر سهم الغیب بود و از سعود
بود دلیل اصابت رای و تدابیر بود و وقوع عدل و انصاف و اگر منحوس بود اظهار ظلم و ستم بود
و تدابیر خطا کنند و در رایها خلاف واقع آید بعضی بر آنند که خسوف و کسوف
تحت الارض را اثری نیست و زعم ایشان آنکه اثر ایشان بواسطه انقطاع نور ایشان است از زمین نفع
هر جا که ایشان نزاینده اثر نکنند و این مذهبی است که میگویند شعاع کوکب تابع جرم اوست و این
خطاست چه شعاع تسدیسات و تثلیثات نیرین هرگز قطع نکنند بلکه مزید اند در عطایا که ضد ایات
و جرم ایشان باتفاق جمهور قاطع است پس چگونه شعاع تابع جرم او باشد و هر آینه ایشان بذات موثرند
چنانکه اگر کسوف در طالع شخص واقع شود یا در طالع خانهای انکس نقص او باید لول آن خانه مضرت
رسد و مجاری در برجی که واقع شود منسوبات آن برج را آفت رسد خواه در شیب زمین باشد خواه بالای زمین
اما آنکه فوق الارض بود تاثیر آن ظاهرتر و حکمش تمامتر بود خاصه آنکه در وسط السما بود یا بهر
افقی که نزدیکتر بود اثر او در آنجانب بیشتر باشد بعد از تقریر اینمقدمه در معرفت
احکام محتاج بیم شناختن فاعل و قابل و کیفیت و کمیت و مکان و زمان و معظم ارکان
تاثیره علی آن کوکب بود که در طالع وسط خسوف و کسوف بیشتر بود یا مستولی بر طالع یا بر جزو
کسوف یا خسوف یا بثابته که جزو بر درجه طلوع او افتد یا با آنی درجه بدایره نصف النهار رسد

وازثوابت

وازثوابت زیاده از اثر علوی باشد و اثر علوی زیاده از سفلی و فعل مقیم قوی تر از فعل سریع و ما علی را
مدبر خوانند و اگر مدبر بیش از یکی بود آنکه قوی تر بود آنرا تقدیم باید شود دیگر از آن شریک آن دانند
چنانکه در معرفت مستولی گذشت کیفیت فعل از مزاج مدبر دانند مانند آنکه اگر
مدبر زحل باشد خلایق را مضرت رسد از کثرت ظلم و تنگ و خوف و زحیلان استیلا یابند
و خیانتها بدید آید و برگشتن هوا و تاریکی و سرما و امراض ردیه و فتنه در کوهپایها و آتش
زرع و اهل صحرا خاصه که زحل بد حال باشد و اگر مشتری مدبر باشد مضرت کمتر رسد و خلایق
طلب معاش کنند و بسیاری از معروف و وقوع دعواهای شرعیه و مناقشه در دین و مذهب و توبه
فسق و جستن بارها و اندوه اغنیا و آسیب زنادقه و باش و اگر مریخ مدبر بود فتنهها و خصومتها
افتد و دزدان و مفسدان غلبه کنند و حرب قایم گردد و بارها و بیماریها بدید آید و تبها محرق عارض
گردد و ظاهر شدن آتشها در هوا و خشک و اسقاط اجنه و جستن بارکوم در موضع دو محل لد
و آفت حیوانات بری و لیعا و متاذی شدن خلایق از باکسان و اگر زهره مدبر باشد شر و فتنه کم بود
و زنان خیرکار نباشند و مایل شوند مردم بفسق و فجور و طلب شهوت کنند و ناسازگاری از ازدواج و پیع
و شری برده و عطریات و ملبوسات بود و اگر عطارد مدبر بود هوا متغیر گردد و اراجیف
و دروغ بسیار گویند و کتابها و نامهای مزور نویسند و بازارها مضطرب شود و زرق و حیلت
کنند و شعبده ان و منافقان ظهور کنند و تهمت و خیانتها واقع شود و بسیاری کذب و نمیمه

و نا انصاف و خلاف و هر کوکب که مدبر آن طایفه که بدو منسوب باشند استیلا نماید و اگر سعدین مدبر
باشند کارها بصلاح باز آید و اگر نحسین مدبر باشند آشوب و تشویش بالا گیرد و انواع شر و حربها
و حرب و گرانی و ظلم و نهب و فتنه و شدت پدید آید و اگر یکی سعد باشد و دیگری نحس ظلم و عدل و فرح
و آشوب و فتنه و فرح و ضرر و غیر با هم آمیخته باشند و در امور روزگار اضطراب پدید آید و حال
مردم دگرگون شود چون ماه از خسوف و آفتاب از کسوف بیرون آید هر کوکب که متصل گردد به
مدلولات آن کوکب قوت و مضرت رسد اما کسوف بذات مضرت رساند بملوک و سلاطین و وزرا و امرا
و اکابر و اما جدود آنچه منسوبات قمر باشد خسوف بذات مضرت رساند بوالیان و عهده و خلفا و نواب
و خواتین و زنان حامله و اطفال و غیره و آنچه گره ماه دلیل آن بود خاصه که مدبر باشد از متحیره هر آنچه
مضرت از زحل است نیز ظاهر شود و همچنین که کسوف تمام باشد خاصه در برج آتشی و در برج [illegible] و نظر
زر ثوابت نجوم یکی ظاهر شود و آن دلیل بر [illegible] عظیم بود خاصه وقتی که روزگار مستعد باشد چون وقت
قران علویین یا نحسین و مقابله ایشان یا بوقت تغیر [illegible] پس فتنههای عظیم دست دهد و قحط و ظلم
قوت گیرد و آبها کم شود و مردم پراکنده شوند نعوذ بالله من ذلک الزمان این مضرت
مدلولات برج کسوف و خسوف و برج مدبر و طالع و وسط هر یک بود خاصه که از یک مثلثه باشد و آن
صورتها از صورتهای شمالی یا جنوبی که یکی از ثوابت مدبر شده باشد بشرط مذکور بعضی در حد کسوف
تا خسوف [illegible] در درجه طالع یا درجه ممر کوکبه مثلا اگر در حمل واقع شود فساد حیوانات

ششم شکافته

ششم شکافته باشد و آنچه از مردم و معدن و نبات و غیرها بدو منسوب بود و بیماریها در کله
و روی بود چون حصبه و تشویش دماغ و بروج دیگر را برین قیاس کنند و میگویند که صور را نیز
خاصیتی هست علیحده چنانکه اگر آن کوکب که مدبر باشد از کواکب صورتی بود بری و بالای حرث
بقاع و آفت جواهر زمین و نباتات و زلزله و خسف باشد و اگر جانوری بحری بود و جنوبی
سیلهای خراب کننده و بارانهای بی وقت و آفت حیوانات بود و غرق کشتیها و رنج مردم
دریابار و همچنین بروج منقلب و غیر جداگانه اثری هست چه ایشان اوایل فصول اربعه
و هر فصلی را مزاجی است اگر خسوف در حمل بود یا مدبر آنجا باشد آفت شکوفه و آفت محصولات
بهاری و رعد و برق و بارانهای بی نفع بود و اگر در سرطان بود فساد میوههای تابستانی و آنچه
در تابستان بعمل آید و همچنین در میزان و جدی هر چه در آن فصلها بعمل آید و در حمل و میزان [illegible]
عبادت خانها و ابواب البر باشد و در سرطان و جدی عمارتها و علما و شهرها خراب گردد و بار
هر مثلثه دیگر سو حکمی است دیگر در مثلثه آتشی فساد معدنها بود و انبوه حیوانات و شدت سرما
و الحکم سرما هر یک در وحش و رنج چهارپایان و در مثلثه خاکی آفت کاه و دو گاو میش و زراعتها
و عمارتها وقت [illegible] و باهی و زلزله و خسف و سرما و [illegible] و در مثلثه بادی زحمت خلایق
و بد گشتن هوا و آفت حبوبات و حیوانات و طیور و آنچه روحی است بهرها مضر و بیماریها و در مثلثه
آبی فساد آبها بود و رنج مسافران دریابار و جانوران و جواهر که از دریا خیزد و بارندگی

مخرب و غرق کشتیها و آفت هوا ام و کیفیت مضرت تقدیر کیت خسوف و کسوف بود اگر
تمام جرم گرفته باشد مضرت بیشتر و بر این قیاس بوده باشد اما امکان تاثیر خسوف و کسوف
ربعی بود که بمثلثه برج خسوف و کسوف متعلق بوده باشد و آن شهرها که برج کسوف و خسوف
و طالع وسط هر یک منسوب باشد و مقدار تاثیر از ساعات است و ادوار شهور هر یک دانسته چنانکه
اگر در خسوف باشد هر یک ساعت را یکماه و هر دو دقیقه را یک روز و اگر در کسوف باشد هر ساعتی را
یکسال و هر دقیقه را شش روز شمارند و معظم تاثیرات و زمان آن آن وقت بود خلاف آنکه
حشویان هند ارند که هیچ اثر در آن وقت ظاهر بود یا قوی تر مانند تغیرات هوا یا باری
گر این تصور کج است بلکه آنچه حقیر مرتبه باشد زودتر اثر کند و آنکه بزرگ رتبت است
در آن هنگام که معظم زمان هر یک بود و معرفت استخراج آن چنانست که نصف قوس النهار
یا قوس اللیل سو بر شش قسمت کنند تا اجزای ساعات معوجه بر دلی آید آنگاه ساعات هر یک سو
زاید سازند چنانکه فصل میان مطالع طالع هر یک ۷ از زبر اجزای ساعات تا ناز آن زحد بازان
قسمت کنند تا ساعات معوجه بر دلی آید از ابتدای آن روز با آن شب با زمان وسط هر یک
آن زبر دوازده نسبت دهند آنچه باشد از نسبت نصیب معظم تاثیر هلال مقدار باشد و اگر
ساعات وسط هر یک را اداره کنند و بطریقی مذکور قسمت نمایند و نسبت دهند هم نوع دیگر
بود میان جزو هر یک و طالع هر یک بگیرند و آن قوس بعد نام کنند و حصه دوازده هم سو

وقتی که

قوس کاکبر هر نسبت که قوس بعد سو تقویم کاکب با نصیب معظم تاثیر زمان هر یک بعد و بطریق
عمل بمقتضی عمل رجوع باید کرد　　　　　　　　　　اتصالات کواکب بر انواع است و آن
قرانات و تسدیسات و تربیعات و تثلیثات و مقابلات اما قران اگر میان زحل و مشتری بود
قران علویین خوانند و میان زحل و مریخ را قران نحسین و زهره و مشتری سو سعدین و میان
نیرین سو اجتماع و میان متحیره و آفتاب سو احتراق آن کوکب و میان یکی از عقدتین و کوکبی
مجاسده اما قران علویین بحسب مراتب و مثلثات بر قسم است و ما صور سو که بهر یک بسیار
واقع شود تقریبا احکام خواهیم کرد و دیگرها اگر عمر وفا کند در کتابی که موعود است شرح کنیم آنچه
آنست که تازه گرداند حرفی را بحسب دلالت قران اوسط یا شخص از اهل
آن دولت ملا و امیر گرداند یا قوی گرداند کسی سو که والی بوده باشد و این بحسب موافقت و مخالفت
ادلاء قران سابق بر آن حرکت و ادلاء طالع آن صاحب دولت است اگر موافق باشند دلیل
از دیار جاه و حرکت آن شخص باشد که موجود است و اگر مخالف بوند او را رد کنند او را رد دیگری
برید آید که طالعش موافق باشد و امکان دارد که در بعضی مواضع ملکان ظاهر شوند و دعوی سلطنت
کنند اما قوت و ضعف و مدت و عدد هر یک موافق کوکب مستعد و متبتر و مستولی باشد و اگر
استیلا زحل را باشد و او بد حال بود صاحب آن دولت نهاب و مخرب و مفسد و ظالم باشد و اگر مریخ
با او شریک باشد خاصه بعداوت متعذب و قتال و بی رحم و بداندیش باشد و مردم در عهد او در رنج

تصرف

باشند و هر کوکب که در خانه او باشند یا در هر خود او را دهد ناحیت یا اقلیمی که بآن کوکب منسوب بود
آتش در آید و به عقبها در سهای بدنهد و به عقیده دلا آزرم باشد و پیوسته بفسق اشتغال نمایند
و اشراف در عهد او خوار و ارذال معتبر کردند و انواع بلاها بظهور آید موافق دیگر دلایل از
اصول یا فروع و اگر زحل نیک حال باشد و سعد بود متصل هر چند که این صفات در وی بود اما
اگر نفعی نیابد روزگار بهتر باشد اما اگر مشتری بعد قران مستعلی باشد و نیک حال بود در مدت قران
هر که ظهور کند عادل و عاقل باشد و منصف و نیکخواه و رحیم و سلیم و خلایق در عهد او مرفه و آسوده
و ارباب فضل و هنر ظهور بهم رسانند و ابواب البر و ترقی یابد و طاعات بسیار شود و رحمت بر مردم
پدید آید و اگر ضعیف بود در این صفات بر کمتر بود و آن دولت زود بسر کردد و باید که دلایل قران
اوسطار را با دلایل قران اصغر تطبیق دهند بوقت احکام کردن و هر چند که درین نوع کار این
طریقه … از ذات … دلیل … و تفرقه ات
خاصه در سرطان که دلیل بود بضعف حال امرا و لشکریان و اهل قلاع و جبال و خروج مدعیان
و مضرت رسیدن با کابر و فتنه بزرگ پدید آید و حرکت سپاه و غارت و قتل و تلف اموال
خلایق و اضطراب حال سلاطین و بزرگان و خون ناحق و خرابی فتنه خاصه در شهرهایی که
ببرج سرطان و مثلثات آن منسوب بود و آفت نباتات و … ملخ و در
آخر مدعیان و مشغولان که خروج کرده باشند گرفتار و مغلوب کردند و این قران زحل
هر کوکب که

هر کوکب که در آن … شود سبب … که بعضی از آن حد منسوب باشند و این …
هم آسیب رسد و اگر این قران بعد از قران علویین باشد یا وقت انتقال از مثلثه آتشی
عظیم تر و ظاهرتر باشد   دلیل امن و آسایش خلایق است خاصه در
برج حوت و آن دلالت کند بر سعادت و سلامت خلایق و ارزانی و فراخی نعمت و صحت
… و رونق ابواب البر و بر آمدن حاجات مردم و صحت بیماران و کثرت آبها
و خوش … گشتن مردم دریا بار و زیارت جاه و عزت اشراف و علما و اصلاح
ذات البین و توالد و تناسل و فرزندان … و بسیاری … و بسیاری علامات
و نباتات و رغبت مردم بطاعات و خیرات و … اگر در وقت قران یا نزدیک ظهور
… اتفاق افتد در مدت آن قرانها دولت خلایق مرفه و آسوده و عدل و انصاف و نجابت
باشد   کواکب در سایر بروج و اتصالات و نظرات دیگر را از کتب دیگر
رجوع نموده متوجه احکام آن نموده چون منظور از استنساخ این نسخه اختصار و اقدام
بکار لابد له بود به سایر جزئیات نپرداخت و احکام کلی که معظم اثر و تاثیر بود همگی
نوشته شد الحال چون از بیان این قانون و طریق استخراج احکام فارغ شدیم
هر یک را مثال جداگانه باز نمائیم تا مبتدی را دستوری باشد بوقت احکام کردن اما
شرط آنست که هلالها که استخراج کرده باشند در حساب سهو نرفته باشد و نیز از کتابه

استنباط کرده باشند که معتمد علیه باشد ور اصدان بهنگام رصد مدت مدید بگذرده باشند چنانکه در این

تاریخ که مائیم اعتماد بر کتاب محقق سلطانیست که وضع آن بر اصول رصد جدید ایلخانی کرده اند

و زیج ایلخانی را چه ان بر اصول این رصد نیست بلکه بر اصول ارصاد قدیمه است از آن که

نظر برورد دهور مرکز محور آن موافق مرئیست و تفاوتهای فاحش در طول و عرض کرده

و احکامی که از ان دلایل میکنند اکثر خطا می افتد و این از بی بصری اهل این فن است

غرض این کتاب نامست تحقیق حال داکر هر مندی بعد از زحمت بسیار نسخه کامل که مشتمل

بر انواع لطایف و فواید باشد مکمل سازد چنانکه اگر شخص شرف مطالعه آن دریابد چندین

روز و خاص نماید که در صدد حصر بنا یابد طعنه زنند که این زائیده جهت سبب استهزا او مستخرج گویند

که مستخرج از نظر فضیلت نموده و این قدر دانند که بزرگان که اینهمه زحمت و مشقت کشیده اند

عبث و بیفایده نباشد القصه چون غرض ما تحقیق است مضمون و نفع الناس بجهال اکثر ایشان را

بجهد خود حواله و بر مطلب می آئیم چون طالع های تحقیق حاصل کرده باشند و مواضع کواکب

و سهام و غیرها ضبط نموده طالع اجتماع یا استقبال مقدم هم مرتب سازند و الکاه تامل کنند در دو

از سر فراغت خاطر و اهتمام تمام در قوت و ضعف هر یک سو تامل نمایند و فضل هر یک بر دیگری

بشناسند و اتصالات و مخارجات کواکب با هم هر نوع که باشد از انواع مذکوره فرق

الکاه دلایل هر امری را از امور جمله که اول صنف الناس آنهم بیم افرد آن شو سیم

محمد زرعی

صحت دو برج چهارم قحط و خصب پنجم خشک و تری و ما یتبع ذلک جدا کنند پس آن تتمه

با هم مقابله و مخالطه با هم کرده راجح و مرجح را جدا کرده و مقوی و مضعف سو شناختن و مرتب

هر یک احکام ساختن اکثر امید چنانست که موافق واقع آید چنانکه در تاریخ منتصف ربیع الاول

سنه اربع و عشرین و ثمانمائه هجریه موافق با اول فروردین ماه جلالی سنه ثلث و اربعین

و ثلثمائه ملکشاهی طالع تحویل سال بر افق دار الامان لاهیجان حرسها الله عن طوارق الحدثان

استخراج کردیم تا بر دلایل و شواهد قوت و ضعف هر یک و طالع اجتماع که سابق است بر آن

در اجه هر یک و جدول قوت و ضعف کواکب با تقسیم دلایل باصناف حوادث و مقابله و جمع

و تفریق هر یک چنانکه نموده میشود و کلمه چند از احکام موافق دلایل گفته می آید ان شاء الله تعالی

که از خطا سالم و بصواب مقارن باشد صورت طالع اجتماع مقدم بر تحویل مبارک

دقوعش در ساعت هشتم از شب شنبه بیست و نهم ماه مبارک صفر المظفر موافق بیست و هشتم



چون قمر بعد از انصراف از زحل متصل بمریخ گردد و او مستولی بر طالع است دلیل کند بر قوت حال
اهل شوکت و رونق دادن و سلاطین گشتنها و ملالت علما از رحلت ایشان و چون زحل در زایچه
و راجع است عکس که بعضی از ایشان گرفتار گردند و چون کواکب باران در برج بادی دلیل
باریدن کم باران و منع است اما چون ذنب آنجا با ایشان است منع میکند و فعل ایشان را ضعیف
میکند تا آنگاه که دلیل دیگر پدید آید که رافع این مانع گردد و چون زحل ضعف ذاتی
و عرضی دارد و مشتری قوت ذاتی و عرضی دارد دلیل است بر ارزانی و فراخی نعمت خاصه که زحل
در سنبله است در نهم و قمر تحت الارض متصل بکوکب فوق الارض که زحل است و داد مایل
بر حضیض چون مریخ و ابر است و در دره هبوط دلیل ضعف اتراک و اهل سپاه است و اهل
مشرق اما نحوست از زحل دلیل فتنه و شر انگیزی و قطع طریق است و چون ناظر او است
سخت بالا گیرد و چون مشتری در شرف است و وتد دلیل قوت اکابر و اشراف و علما و قضاة
و غلبه کردن خارجی است و چون مریخ در ششم مقابله زحل است و آفتاب این نظرات
دلیل کند بر بیماریها که از کثرت خون متولد شود در چشم و دل و دماغ و امراض دراز
کش چون حمی ربع و صرع و وسواس و توحش و چون عطارد تیر هبوط و اطباء و مع
ذنب است دلیل است بر شدت و محنت اصحاب دیوان و اهل قلم و اهل فضل و کثرت
اخبار دروغ و تهمتها و ضعف تجار و اهل بازار اما مشتری ناظر به دو برج عطارد طبیعت است
از اکابر

از اکابر و وزرا مدد یابند خاصه که نظر دوستی است والله اعلم صورت زایچه طالع سال
همایون که سعادت متجدد میشود طالع سال عالم در ساعت ششم از شب چهارشنبه هفتم ماه مبارک
ربیع الاول سنه اربع و عشرین و ثمانمائه هجریه موافق با شب دوازدهم آذر ماه رومی
سنه اثنین و ثلثین و سبعمائه و الف اسکندریه مطابق با شب دوازدهم تیر ماه قدیم
سنه ۷۹۵ یزدجردیه مصادف شب اول فروردین ماه جلالی سنه ثلث و اربعین
و ثلثمائه ملکشاهیه ملاحق با شب ارام ای خانی سنه عشرین و مائه غازانیه
دیدار سبعه هم با نسبت قران آخر در مثلثه هوائی و صورت زایچه آنست که در صفحه
قبل کشیده شده رجوع بآن نمایند اما دلالت کواکب بر
وقایع سال مبارک فال مزبور دلالت زحل بر غلبه بودنش در بیت عاشر ۷
صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک تدویر ۶ عرض شمالی ۵ برج مستقیم الطلوع
۱ بهره این جمله بیست و پنج جزو است اما دلالت زحل بر رقص ناقص العدد
۵ ناقص الحساب ۵ ناقص النور ۵ ناقص القدر ۵ رجعت ۸ بهره این بیست و هشت
جزو است پس زحل مایل است بصفات نحس اما دلالت مشتری بر غلبه برج شرف
۸ صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک تدویر ۶ عرض شمالی ۵ برج مستقیم الطلوع
۱ و بهره این جمله بیست و شش جزو است اما دلالت مشتری بر رخص ناقص العدد

ناقص الحساب ۵ ناقص القدر ۵ ناقص النور ۵ بطوء سیر ۶ بهره نیر جمله بیست و شش
جزو است پس مشتری میانه حال است اما دلالت مریخ بر غلا سرعت سیر ۶ در فلک
اوج ۷ صاعد در فلک تدویر ۶ عرض شمالی ۵ بهره این جمله بیست و سه جزو است اما دلالت
مریخ بر رخص ناقص النور ۵ ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵ ناقص القدر ۵ برج معوج
۱ بهره این جمله بیست و یک جزو است پس مریخ مایل است بغلا دلالت شمس بر غلا برج ثور
۸ صعود در فلک ۶ زاید الحساب ۵ بهره این جمله نوزده جزو است پس آفتاب دلالت کند
بر غلا دلالت زهره بر غلا سرعت سیر ۶ صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک تدویر ۶
بهره این جمله هجده جزو است دلالت زهره بر رخص ناقص القدر ۵ ناقص الحساب
۵ ناقص النور ۵ برج معوج الطلوع ۵ بهره این جمله بیست و یک جزو است پس زهره مایل باشد
برخص دلالت عطارد بر غلا سرعت سیر ۶ صاعد در فلک تدویر ۵ زاید القدر ۵
زاید العدد ۵ زاید النور ۵ بهره نیر جمله بیست و شش جزو است اما دلالت عطارد
بر رخص برج هبوط ۸ عرض جنوبی ۵ ناقص الحساب ۵ ۴ ابطاء در فلک اوج ۵ برج معوج
الطلوع ۱ بهره نیر جمله بیست و چهار جزو است پس عطارد مایل است بغلا دلالت قمر بر غلا
صاعد در فلک اوج ۶ صاعد در فلک تدویر ۶ زاید الحساب ۵ زاید القدر ۵
زاید النور ۵ برج کثیر الطلوع ۱ بهره نیر جمله بیست و هشت جزو است پس قمر دال باشد

بر غلا

بر غلا دلالت کواکب بر تغییر هوا در اول سال زحل مایل باشد بسردی و تری صعود فلک
هبوط شمال ربع مذکر رجعت مرکز سیم برج مؤنث پس زحل مایل باشد
بسردی و تری المشتری صعود شمال صعود فلک برج مؤنث ربع مؤنث
مرکز چهارم پس مشتری مایل است بسردی و تری المریخ سرعت سیر صعود فلک برج مؤنث
هبوط شمال ربع مذکر برج مذکر مرکز چهارم پس مریخ گرمی و خشکی کند الشمس
صعود در فلک صعود در شمال بیت مذکر ربع مذکر پس شمس گرمی و خشکی کند الزهره
صاعد در فلک سرعت سیر برج مذکر ربع مؤنث تشریق مرکز ثالث پس زهره
گرمی و خشکی کند عطارد ابطاء در فلک ابطاء در جنوب ربع مؤنث
برج مؤنث نقصان سیر تشریق مرکز ثالث پس عطارد سردی و تری کند القمر
جنوبی صاعد در جنوب صاعد در فلک ربع مؤنث بطوء سیر مرکز چهارم
پس قمر سردی و تری کند احکام طالع سال عالم بطریق اجمال بتواتر و سعادت و کامرانی
متجدد میشود طالع طبیعی عالم بوصول مرکز نیر اعظم بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی که
مبارک و همایون باد بر کافه اهل اسلام عموما خصوصا بر پادشاهان دادگر و حکام
عدل گستر و امرا و وزرای رعیت پرور در احسن ازمان و ایمن اوان اعنی ساعت
ششم از شب چهارشنبه هفتم ماه مبارک ربیع الاول سنه اربع و عشرین و ثمانمائه

تجربه بطالع سعد برج قوس بود در پکان مشتری و صورت نهبهر عطارد از دجان قمر منصف نهبر برج
نیم نهبر شمس ای عشر به زحل از دلو بحوت ارباب مشتات اینموضع مشتری و شمس در زحل مستولی شمس
و عطارد متنر مریخ و شمس نیر النوبت قمر سالخداه از برج قران عطارد از طالع سال قران مشتری
صاحب دار از برج قران شمس از طالع سال قران عطارد است تا دیگر دلایل و شواهد چنانکه در صورت
زایچه مثبت و مسطور است بر طریق معروف علامات تا بوقت اهل تنجیم الاحکام چون نیر
نوبت قمر است و نهبرهای قوتش ناقص بر ضعف مقبلا بود و نحو و سعود مشتری که سالخداه است
دلالت کند بر قوت عظمت ملوک و سلاطین و فرمانرهان و چون تربیع آفتاب با برجان است
با هم مخالفت اظهار کنند و چون هر دو در برج منقلب انتقال فرمانیه جهت دفع اعادی
خصوصیت و مقارنه نیر النوبه بمشتری در حصول اموال سعی باشند و تبدل دانصاف راعیت
و نحوست عاشر بزحل موجب ملالت این طایفه است از اعداء حال وزرا و مدبران
و اشراف و اعیان هرچند که مشتری در شرف است اما از اجزای ضعفش بر قوت غالب
و سقوط از طالع در شامن در برج ملکی عشر هم مایل بقوت اما در زراعی دلیل توسط احوال
این صنف باشد و در بعضی اوقات در تدبیر شان خطا واقع شود و توسط احوال امرای
و چون مشتری مقارن نیر النوبه است بنظر قبول از ملوک نوازش بینند و مرفه باشند
حال امرا و اهل سلاح چون مریخ قوی حال است و فضل قوت او بر ضعف بمقدار

کرد و نخود

سی و نحوده و غالب قوتهای او عظیم الاثر رفیع القدر واقع شده است دلیل قوت و رفعت
این طایفه است و چون برحل منحوس است در بهره طالع و مقارن سهم انتقال شر و شور
رنگین نه و تجارت و راهزنی اشتغال نمایند و بعضی تقلب آینه و درمیانه ها کار سختی بر شود
و چون بنظر عداوت با عطارد مکر و حیله کنند و ممکن که بجائی برسند چه نظر دفع از طبقات
حال خواتین دولت و محرمان حرم سلطنت چون زهره قوی حال است و مستولی بر
یازدهم سعدین است دلیل رونق احوال این طایفه است و تربیع کار این نیکو گردد
اما حال بوّاب و حجاب و نزدیکان سلطان و اصحاب دیوان و عمال چون عطارد به بهرها
ضعفش بر قوت بقدر پنجاه جزو فاضل است دلیل ضعف حال این جماعت است خاصه
که محاسده و ذنب است و این دلیل تلف اموال و عرض ایشان است بوجه مصادره و حبس
و در مانزنگاه چه شود بدیع البطالت اما چون مستولی بر یازدهم سعدین است امید سلامتی است
اما حال زهاد و عباد و متصوفه چون منسوب بمشتری است متوسط الحال باشند مایل به نیکوئی
اما کم قدر جهت سقوط او از طالع اما حال تجار و اغنیا از سقوط مشتری و استیلای
زحل بر در بجه اینکه در اموال بعضی نقصان واقع شود حال علما و ائمه و قضاة هم کو از
مشتری میانه بود و چون عطارد در سیم بر حال است بذنب خالی از تشویش نباشند هرچند
که زهره اصلاح آن کند حال زنان و ازدواج نیک حالی زهره دلیل قوت حال

یشان است اما چون مریخ در هفتم است میان ازدواج و شرکا خصومت باشد و قلت الفت زوجها
در نجه و ازدواج شود و بی رغبتی بود بهم حال امردان و مطربان و ارباب لهو و لعب چون منسوبان
زهره اند نیک حال باشند اما چون مستولی بر نجم مریخ است میان ایشان نزاع باشد و قلت
عیش در مردم بود حال رعایا و عوام الناس چون قمر نیک حال است و نیز الیتوبه هر صنف از این
صنف مردم اند نیک حال باشند اما چون شعاع مقابله مریخ در طالع است خوفناک باشند
و بعضی را زحمت باشد و این طایفه را نخوت در دماغ افتد و بزرگی طلبند لیکن بجایی نرسد
حال فتوح و رسل چون منسوب قمر اند نیک حال باشند اما چون قمر در برج منقلب است
اکثر اوقات در تردد باشند حال قلعه داران و صحرانشینان و اهل جبال چون زحل
راجع و مایل است ضعف کار ایشان و در تراجع باشد و حسرت در ایشان غالب گردد حال
بیاع سوقیه و پیران چون منسوب عطارد اند و ضعیف حال و صاحب جرم و در راجع دلیل ضعف
حال این طایفه است و زیان در معاملات کنند بجهة نحوست عطارد و ذنب و مریخ و خوف از
قطاع الطریق در راهها نیز حال خوبان دلق با چون جزو اجتماع مقدم در سیم طالع اجتماع است
و عطارد منحوس در سیم طالع دلیل خصومت است اما بودن زهره در سیم دلیل است بر صلح
منافقان حال عبید و خدام خسیسه استیلاء اختر الیتوبه بر ششم دلیل تمرد و سرکشی
این صنف است خاصه که زحل در عاشر است اما چون او راجع است بجایی نرسد

حال مفسدان

حال مفسدان و رهزنان چون منسوب مریخ اند در راهها زحمت رسانند لیکن اکثر
منکوب گردند حال مسافران چون قمر نیک حال است و در نهم با کسی از نحوس نیست اهل
سلامت باشند و امید خلایق بحرکت و سفر و چون منظم تاثیر کسوف درین سال است دلالت
کند بر وقوع آنچه وعده کرده بود آن کسوف بحسب دلایل او پس درین سال ملک آذربایجان
و مرقند را آفت رسد و در اکثر اقالیم زحمت بخلایق رسد اما تغییر هوا تغرب مریخ
و تشریق زهره بوقت تحویل آفتاب بسرطان دلیل اعتدال فصل تابستان است و تشریق
مریخ و تغریب زهره بوقت تحویل آفتاب بجدی دلیل اعتدال زمستان مگر در آخر این
فصل که دلیل ریاح و برف است از اتصال کواکب بارده چون زهره و زحل و عطارد
و ذنب اگرچه مانع تیرست چون اتصال اشعه کواکب حاره با ایشان اما چون وقت
قاهر است تمکین که بفعل آید بودن مریخ در برج هوائی خاصه در وتد دلیل غلبه بودست
اما زهره مانع و مصلح است چه او نیز در برج بادی است بودن جزو اجتماع بعد از رابع دلیل
زلزله است و خرابی جاها از آب زیرا که در برج آبی است خاصه جاها که بر کنار رود است
و رودها و نیز عطارد با ذنب درین برج دلیل نقصان آبهاست و چشمها و غرق کشتیها
اما مشتری در سرطان و قمر مقارن او بقدر مصلح این کند بودن کواکب بارانی در بروج
سفلی دلیل باریدن باران است خاصه در آخر بهار و اول تابستان که عطارد در سرطان بطیء السیر است در رجع

بیرد اما کم ضرر بود جهت مانع مصلح که گفته شد اما زحل عطارد و مریخ ابحیا تا بادها شدید وزد
ورعد و برق جهد و بهوشن ماه السفلیین بوقت تحویل آفتاب در برج سیم از رجعت عقرب
دلیل کثرت بارانها است در اول فصل آخر زحل در عاشر در برج خاکی دلیل خشکی و برودت
هوا است در اول سال قران نحسین و احتراق ایشان در میزان دلیل بد گشتن هوا است و بادهای
سخت اما اتصال زهره با ایشان بقدر مصلح آنست حکم اسعار بودن زحل در برج سنبله
راجع مایل برخص و مشتری در شرف و مستقیم مایل برخص دلیل ارزانی عقاقیر و آهن و قلعی
و در بعضی اطعمه و حبوبات مانند گندم و برنج و کنجد و نخود و ارزن و حبوبات که صاحب سهم خاص
گندم و برنج‌ها بطو بود است و مشتری در بیت شرف و قابل تدبیر قمر نظر ارزانی کند و قوتی
تر که بعد از انصراف اجتماع مقدم نحس متصل میشود و هر چند تحویل زحل بمیزان موجب ارزانی
خورد دنیا بود و لکین چون مانع لیبار دارد کمتر اثر کند در بهار و تابستان ارزان اثر کند
چه انتهای قمر و مشتری بیوت طالع رسد مریخ چون منتزل است و صاحب بیت مستولی است منصف
باهم و هر دو دال بر غلای چیزهای که بدین دو کوکب منسوب بود و رواج بازار مانند زر و سیم و جواهر
نفیس و اسلحه و ستور و برده و لحوم خاصه در تابستان که انتهاء بهم رسد چون عطارد دال است
بر غلا اما در ثالث مع ذنب منسوبات او را بقدر رواج بود خاصه کتاب و آنچه
کتابت را شاید و عطریات خاصه وقتی که مشتری پیوند و چه او رب طالع است و در میانی
دارند

و آخر سال اثرش بیشتر باشد از رسیدن انتهای زحل به نظر طالع و رسیدن جرم او متوقف
چون زهره دال است بر رخص خاصه که در مرکز سیم است دلیل ارزانی لباس و رخت
و حریر و پیرایه باشد خاصه وقت اتصال مشتری در خزان و زمستان ظاهر تر باشد بسببی که در عطارد
گفته شد حکم علل و امراض چون ششم برج ثور است و نیرین در اجتماع مقدم منحوس بزحل
دلیل وقوع امراض است که در سر و دماغ و دل و گرده باشد و سستی اعصاب و درد چشم
و دندان و علت در زبان اما چون صاحب ششم سالم است از نحوس و منتهم در برج سعود
دلیل سلامتی و صحت خلایق است و آنچه واقع شود سلیم العاقبت و سریع الزوال گذرد
نحوست عطارد و ضعف او دلیل خبط اطبا است در معالجه اما قران نحسین و احتراق
ایشان در میانه سال در برج هوائی و نحوست خداوند ششم دلیل بیماری است و استیلای
سودا بر طبایع و امراض خلایق و جرب و خارش اندام و آبله و سعال اما چون زهره
با ایشان است سالم گذرد اما مریخ چون در اول سال دلیل است که دال باشد بر فتنه و حرب
عظیم بکر احتراق نحسین و قران ایشان در میان سال که دلیل آشوب است و شبخون و
بعض اشرار و فتنهای نهانی در معارف خاصه سیم اما چون زهره بدان بار ایشان است
محفوظ دافع و مانع قوی است و چون ممزوج زحل را است در قران زحل با نحسان غالب شود
بر مریخیان چون مریخ در اول سال تحت الارض و با سهم القتال دلیل شبخون و مقدمها

خالی‌دار ... و مصر و شام و کرکان و جیلان و اردبیل و قزوین و ارمنیه و اصفهان **احکام**
و شهرهای برج قران رسیدن است به برج قران در تحت و حصایل منحوس و مبحیای حصص برسر ... درو ...
چنین بوده است دلیل است بر دشواری وضع حمل مطلق و زیان رفتن تو الد و تناسل و ... پا
بی‌تعالی و معشوقان و کثرت اخبار در ارجیف و رنج رسولان و قاصدان **احکام خسوف**
چون مدبر طالع و جزو خسوف نحسین باشد بشرکت مریخ و شمس و نحسین با هم در تربیع آفتاب و ذنب
دلیل فتنه و خصومت میان بزرگان و فتنها و ضعف حال خواتین و نوابان و ... در بین ... و خصومت
طبقه و آفت زنان حامله و اسقاط جنین و ظهور مفسدان و دزدان و تشویش در عوام و خصومت در
بازارها و نقصان آبها و محبوس قاصدان و رسل و درماندن اسفران و مخالفت از دواج و جزع ...
در فرع اطفال شیرخواره **چون عطارد** با ذنب در درابع است دلیل زلزله است و چون برج هوائی
دلیل آفت اشجار است و ظهور و ... شدن هوا و جستن بادها و مرض و موت سران و سپاهیان
چون مریخ در ثورات آفت مرغ و ماهی باشد و عمارتهای عالی **چون خسوف** در عاشر است
اثرش عام باشد خاصه در شهرهائی که بعقرب و اسد منسوب بوند و هر حکمی که در تربیت بزرگتر باشد
از آنچه ذکر رفت چون نقشی در هاری بعد از سه ماه و کسری ظاهر ... که زمان اعظم تاثیر
خوف است **احکام کسوف** چون کسوف درین سال واقع نمیشود برای مثال کسوفی را احکام
کرده میشود که واقع شد در روز پنجشنبه بیست و نهم ماه صفر سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه

در برج حمل

در برج حمل بعقده ذنب بمقدار چهار دانگ طالع وسط کسوف دهم درجه اسد و
مشتری و زحل مدت تاثیرش دو سال و دو ماه تقریبا و ختمش بعد از یکسال و نیم بودن زحل
در طالع و در برج متصل رسانیدن ... بر ... و عطارد در احتراق و ذنب در برج رابع دلیل کند
بر مخالفت میان ملوک و سلاطین و کثرت بعض از این طایفه و حرکت لشکرها و وقوع حرب و فتنه
و سفر ... اهل شهر و فقد ... از شرق و اقلیم رابع و ... و باغ و جوشش
و درد سر و درد ... به و تغیر لون و نقصان چشم **چون کسوف** در برج نهم است دلیل کند
بر قطع طرق و رنج مسافران و خرابی عبادتخانها و زدن در دهان قلب و شدت حرارت
و جستن رعود و بروق و سموم و بدحالی دهقان و عمال و تجار و اهل بازار و کم در جرها
و لباس ... ارجیف و مکر فتنه و ... در میان مردم و آفت کوسفندان و شکوفه و فساد معادن
و شهر تاثیرش در شهرهای منسوب بحمل و اسد بود چون بابل و فارس و آذربایجان و مازندران
و خراسان و عراق و احکام این کسوف را مشاهده کردیم اکثر موافقی آمد از مردن جبار بردی
در دشت برکه و مردن قرا یوسف و اهل آذربایجان و قتل شاه ادیس و اهالی بابل بر زمین
و حرکت لشکرهای خراسان و ارمنیه و فتنه مازندران و رنجور شدن و گوسفندان و بیگاه زدن
در دهان قلب و بر و نقر عبادتخانها و تحیر مسافران و ... تا این غایت که تحریر این نسخه
کرده میشود از تاریخ مذکور قریب دو سال گذشته هنوز زنیج تاثیر باقیست ...

شمس بر قواعد و لطایف چند گفتیم **خاتمه** بدانکه زحل دلیل سختی کارهای دنیویست و شقاوت
و نومیدی و فقر و تنگی و گرانی و بیماری و اندوه و خرابی و دشواری کارها و دناءت و خباثت
و جهل و هر فسادی که در دنیا بسبب زوال گردد **مریخ** دلیل سختی کارهای دنیاست مانند قتل
و فجور و فتنه و دزدی و حرق و کذب و نمیمه و هول و هذیان و کثرت غضب و ضرر رسانیدن و نهب
و غارت و هر فسادی که در آخرت سبب عذاب و عقاب گردد **زهره** دلیل سعادت دنیویست
مانند ناز و نعمت و پاک خوردن و آراستن و شرب نبیذ کردن و لباسهای لطیف و زینت
و کثرت نکاح و مباشرت و ساختن قصر و ایوان و دوست داشتن عطرها و رود و سرود و استماع
ساز و نوا و هر چیزی که در دنیا از آن لذت توان برداشت **مشتری** دلیل سعادت امور دیگرست
چون آگاهی از معاد و خیرات و مکارم اخلاق و امانت و دیانت و صلاح ذات البین و زهد
و ورع و حسن اعتقاد و هر چه سبب سعادت آخرت گردد و موجب رستگاری باشد **قمر** دلیل امور
عالم کون و فساد است و سبب تغییرات هر یک خاصه در نفوس انسانی و اوهام [illegible] ست بدو
منسوبست و او دلیل سعادات خارجیست چون مال و جاه و عزت و اسباب **شمس**
دلیل امور آخرتست و عقبی و رسانیدن موجودات بکمال خاصه نفوس انسانی و
اوهام غیب بدو منسوبست و او دلیل سعادات داخلیست چون علم و رای و تدبیر و انتهای
صواب و موضوعات عالم از اعیاد و رسوم و اوقات مبارکه و تدبیر که مبنی بر آن باشد
دایرست

و نیرات **عطارد** شریک سعادت آن دلیلست که مخارج او با شمس یا در خانه او **لطیفه** آفتاب
که نیر اعظم است و خسرو ثوابت و سیارات کوکب تابنده و وقاد است و بطبع گرم و خشک
اسد را موافق مزاج و خودی خود یافت بیت خود ساخت و پنج برج سوی بر توالی داد
گشت و **ماه** که عدیل و نظیر اوست سریع الحرکة و متغیر الحال و بالطبع سرد و ترست سرطان
که موافق مزاج خود یافت و در جوار بیت آفتاب بیت قبول کرد و پنج برج باقی را ولایت
او شد و ایشان هر یک از ولایت خود خانه بکوکبی دادند از کواکب خمسه متحیره بحسب مناسبت
پس هر دو کوکب سو که خانهای ایشان دوازدهم یکدیگر افتد مانند زهره و عطارد و مریخ
و مشتری و شمس و قمر که هر یک را از دهم یکدیگر باشند دشمن یکدیگر باشند و همچنین اگر بر تربیع
و مقابله یکدیگر باشند چون بالحسین و بعضی سعادت و نحوست کواکب نسبت وقوع بیوت
ایشان با نیرین نهادند از اینجا اگر بر شکل دوستی باشند سعد بود اگر بر شکل دشمنی نحس مانند
مشتری که بر تثلیث است گویند سعد بزرگست و مریخ که بر شکل تربیع است گویند که
نحس کوچک است اما تحقیق حال در شرح سی فصل خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه گفته ام
لطیفه گویند طالع عالم سرطان است و هر چهار وتد از بروج منقلبه و آفتاب
کوکب علوی را اشراف در اوتاد داده است مشتری را که کوکب حیاتست و بقا در طالع و آفتاب
در عاشر و زحل را در رابع و مریخ را در سابع بحسب مناسبت و ماه که خلیفه و معین

آفتاب است در حالت عشر که درجهٔ شرف است و زهره در تاسع که کوکب صلاح و دیانت
و نظافت است و عطارد را در ثالث که کوکب عقل و علم است و قمر است در برج ثور و اندر تقسیم
درجات شرف سخن بسیار گفته‌اند که هیچ در خاطر نمی‌نشیند اما تحقیق آنست که هر
کوکبی را در درجه قوتی یافته‌اند یعنی بعد از آنکه ظاهر شده آن را درجه شرف خوانده‌اند و نوعی
دیگر دوستی و دشمنی کواکب بحسب وقوع اثر از ایشان گرفته‌اند چنانکه در تقسیم بیوت گفته شد
لطیفه عطارد که کوکب نطق و عقل است در طالع او را فرح باشد و زهره که کوکب طرب
و زینت است و عشق و فرح او را در پنجم و ماه که کوکب سکون و حرکت است در سیم و مریخ که
کوکب بیماری است و شر و اندوه در ششم و زحل که کوکب شقاوت و عداوت و دشواریهاست
و بند و زندان در دوازدهم و مشتری که کوکب سعادت و دوستان و امیدهاست در یازدهم و
و آفتاب که کوکب امور آخرت و سعادت عقبی است در نهم پس هر چه اصعب است از
هر دو نحس و هر دو سعد هر دو را زیر فرح او تحت الارض است و هرچه اکبر است فرح او
فوق الارض و فرح سعدین و نیرین بر تسدیس و تثلیث طالع است و از آن نحسین
ساقط **لطیفه** اجتماع هر هفت کوکب در یک درجه دلیل شر عظیم است بدو علت یکی
آنکه شش کوکب یکدفعه محترق گردند دوم آنکه پنج نحس غلبه کنند بر دو سعد یعنی نحوست
نحسین ظاهر است و نیرین بجرم نحس اثر و عطارد هر مزاج که غالب شد همان مزاج

بگیرد

گیرد و این چهار نحس سوء مزاج غالبتر از هر سعد بود و این نادر افتد **لطیفه** از سعد ساقط هیچ
خیر نیاید مگر امید چنانکه از نحس ساقط هیچ ضرر نرسد مگر خوف **لطیفه** مضرت نحس را بجهت
رجعت و احتراق و هبوط و وبال سخت‌تر است زیرا که بمنزلهٔ مردم بدسیره بود و مضرت نحس مقبول
بخانه و شرف و استقامت کمتر بود بدان سبب که بمنزلهٔ گرگ دست آموز است **لطیفه**
سعد اثر کم سعادت نحس سود قبول کند چه او کریم است و نحس قبول نکند زیرا که او لئیم است
لطیفه هر نحس که خداوند هشتم و دوازدهم و ششم و هفتم و چهارم و سیم بود ضرر او
زیادت بود چنانکه هر سعد که صاحب طالع و دهم و یازدهم و دوم و پنجم و نهم بود نفع او
بیشتر است بسبب اجتماع مزاج ذاتی و عرضی **لطیفه** هر برجی و هر کوکبی سوء اثرات
یا ذاتی چون اثر شمس در حمل و عرضی چون اثر عطارد در سنبله در امور مثلا دبیری و گاه چون
عاشر است **لطیفه** هرگاه که قوت سعد و نحس برابر باشد اثر نحس زودتر پدید آید بدان واسطه
که زحل قوی‌تر است از مشتری و مریخ قوی‌تر از زهره بسبب اعتلای فلک و بطوء سیر و عظم جرم
و بار عالم چون تاثیر عالم کون و فساد است و فساد غالب بر کون **لطیفه** مدار احکام
در طالعها بر کوکب متغیر است پس بر مستولی پس بر صاحب طالع پس بر قابض تدبیر هر یک
پس بر قابض تدبیر قمر پس بر صاحب بیت هر یک بر این ترتیب اگر یافت شود
دیگران شریک او باشند بهمین ترتیب و اگر هیچکدام یافت نشود آن طالع سوء

در سعادت

اثری بود چون تری بود یا جان **لطیفه** ارباب مشئمت طالع و نیرین سوا اثری قوی است
و نحوست تا آن حد که سعادت ایشان نحوست بهره نحس سو دفع کند اگرچه در طالع قران کرده
باشند **لطیفه** چون درجه زایچه از پانزده درجه به در احکام خداوند درجه شریک او باشد یعنی
صاحب طالع و اگر از بیست و پنج درجه بیشتر به حکم آن طالع از برج دویم باید کرد مطلق بر خلاف
آنچه دیگران گفته اند و این حق است چه برج سوا اثری دیگر است و بیت سوا اثر دیگر
فایده بر جهت دلیل ظاهر است و توبه دلیل باطن یعنی پنج درجه آخر را از هر خانه که از او
در جانب دوازدهم باشد خوانند اگر کوکبی یا دلیل در آن درجات باشد ایشان را اعتبار نکنند
و در این صورت سلطنت در آن خانه بود و تسویه در حریم آن خانه پس ظاهرش را حکم از آن
برج کنند و باطنش را از خانه بعد از آن **فایده** ضرر آفتاب بیشتر از قران زحل و مریخ و مقابله زحل است
و ضرر قمر از قران زحل و مقابله مریخ **فایده** هرگاه ثابت عظیم القدر بر درجه طالع
یا عاشر یا بر درجه نیر النوبه یا بر درجه سهم السعادة افتد سعادت بزرگ بخشد صاحب طالع را و
چنانکه خارج از نسبت اهل او باشد و اگر آن حال در طالع سفله بچه افتد حاکم یا دایی گردد
و اگر در طالع شاهزاده افتد بر اکثر اقالیم عالم استیلا یابد اما آن کوکب اگر بر مزاج سعدین
بود اول و آخر آن شخص در آن دولت نیک گذرد و اگر بر مزاج سعد و نحس بود
چنانکه سعد مقدم باشد اولش نیک و آخرش بضد آن باشد و بر عکس آن بر عکس باشد

لطیفه

لطیفه اثر ردی تشبیه زحل در احتراق مانند سنگیست که ثقبه ثقبه شود و پاره پاره گردد چون
فولادی که نرم نرم گردد و مشتری در احتراق مانند سربی که بعد از زر در سوب او ظاهر شود و مریخ چون
مسی که تباه شود و تو با او در زرد و زهره چون سیماب که با آتش برسد و مستهلک گردد و عطارد چون
که با آتش رسد و اصل او افروخته گردد و ضعیف شود و قمر در اجتماع چون نقره زر اندود که بعد از زید
زر رنگش باطل گردد **لطیفه** رفتن کوکب به زیر شعاع آفتاب دلیل بیماری و کهنگی است و بیرون آمدن
دلیل جوانی و نور و تحت الشعاع دلیل خفا و ضعف و مرض است و احتراق دلیل مرگ و هلاک است زیرا که
احتراق مزاج کوکب را باطل میکند مانند سم **لطیفه** استخراج این صنعت شریف که بدست آورده اند
جهت حوادث عالم دانستن نتیجه رکوب است که یکی نهایت بلند رتبت دیگران در حرکت و یکی میانه رتبت
و میانه حرکت و یکی پست رتبت و در غایت سرعت چه امور عالم ترکیب سه حال بیش نداند یا آنکه
نهایت کثیر المدت و رفیع القدر است چون طوفان نوح و ملت و دولت
و یا آنکه حقیر القدر دانک کم مدت اند چون صناعت و زراعت و معامله و تغیر هوا پس هم مذکور
بحسب هر مرتبه مثمر آن نتیجه دهد و چون مراد ما اینجا نوع آخر است گوییم که هرگاه که قصد حرکت ماه
بر آفتاب بگیریم و حرکت زحل را بر آن بیفزاییم اگر مستقیم بود و کم کنیم اگر راجع باشد حاصل تا باقی
حرکت آن سهم بود در آن وقت پس موضع سهم الحوادث بیرون آید و دائم در وقت اجتماع این سهم
مقارن زحل باشد و در استقبال بر مقابله او و ناچار در این وقت اثر به بدی کند و یک نحوست اجتماع

واستقبال از آنجا است و همچنین بر تربیع زحل بوقت تربیع نیرین حاصل سخن آنست که هر وقت که این سهم

مسعود بود بجرم و یا بشعاع سعود و در خانهای ایشان بود میان خلایق اتحاد و مودت بود و بر

آمدن مهمات آسان باشد و اگر منحوس بود یا در خانهای نحسان بود حکم برعکس بود و نیز گفته اند که اگر در

خانهای زحل بود دلیل کند بر فرو بستگی کارها و شدت سرما اگر موسم بود و بادهای ناخوش وزد

خاصه در دلو و اگر در خانه مریخ بود خصومت و فتنه میان خلایق و بارهای سخت جهد و در موسم

گرما گرمی کند و اگر در خانهای زهره بود مردم مایل شوند بلهو و لعب و نشاط و بارندگی و اگر در خانه

آفتاب بود هوا خوش کند و در وقت گرما گرمی کند و مردم بزرگ را جویند و با اهل دیوان اختلاط

بسیار کنند و اگر در خانه قمر بود باران آید در وقت و کس در کار عوام و خبرها رسد مردم سودا اگر در

خانه مشتری بود هوا گشاده باشد خاصه در قوس و میل مردم بصلاح و خیر و رونق دار القضاء و اگر

در خانهای عطارد باشد کثرت گفتگوی بود میان مردم و تهمت و نمیمه خاصه در جوزا و میل مردم بکسب

و کتاب و خصومتهای دیوانی **لطیفه** هر سه برج که بر یک طبیعت‌اند مانند سه برادرند در قوت و در جوهر

برج که بر تربیع یکدیگرند مانند چهار زن‌اند که هم خوی و هم مزاج یکدیگرند **لطیفه** چون کوکب در خانه

خود باشد دلیل کند بر قوت و فراغت و امر و اگر در شرف باشد دلیل کند بر عزت و حرمت

و ازدیاد جاه و ثروت و اگر در اوج باشد دلیل کند بر رفعت و زیادتی مرتبت و اگر در اوتاد باشند

خاصه طالع و عاشر دلیل کند بر زیادت شدن مناصب و رسیدن بمرادات و امیدواری و اگر سعود

بلکه دلیل کند

باشد دلیل کند بر سعادت و سلامت و فرح و خرمی و اگر سریع باشد دلیل کند بر جرات و جلادت در کارها

و اگر مستقیم باشد دلیل کند بر استقامت احوال و استوار بودن در مهمات و اگر در وبال باشد

دلیل کند بر ضعف و عجز و دل تنگی و اگر در هبوط بود دلیل کند بر خواری و تنزل و اگر در حضیض بود

دلیل کند بر سقوط و خمول و اگر در خانه زایل بود دلیل کند بر عزل از مرتبه و منصب و اگر منحوس

بود دلیل کند بر آفت و نکبت و اگر بطی باشد دلیل کند بر تکاهل و تعویق در کارها و اگر راجع باشد

دلیل کند بر بیماری و حیرت و ندامت و اگر محترق بود دلیل کند بر آسیب و موت و خوف و غفلت

فایده دلیل امن را چون اتصالات سعود در اوقات ایمنی اثر بیشتر بود و دلایل خوف و

چون اتصالات نحوس و خسوف و کسوف در اوقات فتنه و تشویش اثر ظاهرتر بود برای آنکه در وقت

تا بر دو مایل شده باشد و این دلایل مقوی کردند **فایده** قمر چون از نحس منصرف شود و بسعد

پیوندد نرخها بالا گیرد و کار بر مردم دشوار شود و از حیف و فتنه و خصومت بود میان عوام

خصوصاً اگر نظر عداوت بود و اگر از سعد منصرف شود و بنحس پیوندد عکس آن بود و خبرهای خوش آید

فایده در ادله اگر قران نحسین بود خاصه در طالع و عاشر پادشاه آن ولایت سوگند آن برج

منسوب بود آفت رسد و ملکش بدیگری فرو گیرد و اگر قران مریخ و مشتری بود در شهرهای آن

برج حکام را آفت رسد و مصیبت عام بود و اگر قران زهره و مریخ بود پادشاه و مردم را آفت رسد

و اگر قران زهره و زحل باشد قحط شود و اگر قران عطارد و مریخ بود آفت بنویسندگان عطارد بود

دانواع آشوب و بدیها بدید آید و اگر قران نحسین بود بلا و تنگی و شدت بدید آید و موت

خلایق بود و اگر قران سعدین بود راحت و فراخی و نعمت بود و آسایش در میان

خلایق بهم رسد و ایمنی راهها بود و رونق دار القضا بود والله اعلم بالحقیقة

قد فرغت من تحریره بعون الملک الودود فی یوم الثلثاء تاسع عشر شهر ربیع المولود

سنه سبع عشر و اثنا ثمانیه بعد الالف من الهجرة النبویه المصطفویه

صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله الطیبین الطاهرین

حرره العبد المذنب الجانی ابن محمد مؤمن

محمد الکشتیانی القمی

۱۲۱۷

درجات سعادت فرا که اگر طالع یا عاشر یا سهم السعاده یکی از اینها باشد موجب سعادت تمام شود

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

درجات نحس ابار نحوست فرا که اگر طالع یا مواضع دیگر از عاشر و نیرین و سهم السعاده یکی از

اینها واقع شود باعث نحوست تمام شود

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

شرح سهم السعادت بر این مثال

بسم الله الرحمن الرحیم

ابوریحان در سهام گفته در تفهیم او که سهم السعاده موضعیست از درجه فلک که دوری قمر است

او از طالع بترتیب بروج بقدر دوری قمر است از شمس بترتیب بروج و طریق معرفت او

آنست که تقویم برج و درجه و دقیقه شمس سطر اول بنویس و بعد از آن تقویم قمر سطر دوم و در جای

سیم طالع سطر وضع کن تقویم شمس سطر از تقویم قمر و تتمه سطر از طالع ابتدا کرده طالع

بینفزا و طرح کن تا بهر برج منتهی شود آن سهم السعادت و اگر برج تقویم شمس زیادتر باشد

و ممکن نباشد وضع از تقویم قمر پس ۱۲ عدد بر برج قمر بیفزا پس وضع کن اول را از زیادتی

باز وضع کن درجه شمس سطر از قمر و اگر ممکن نباشد پس از برج قمر یکعدد کم کن و بر درجه او

سی عدد بیفزا و وضع درجه اول از ثانی بکن پس وضع کن دقیقه اول سطر از ثانی و اگر ممکن

نباشد پس از درجه قمر یکدرجه کم کن و شصت عدد بر دقیقه او بیفزا و وضع کن الی آخر

تتمه وضع است قدر بعد قمر است از شمس پس او را زایچه کن و بیفزا بر طالع برج سطر بر برج

طالع زایچه کن و درجه سطر بر درجه و دقیقه سطر بر دقیقه پس ملاحظه کن اگر دقیقه زایچه از ۵۹

باشد پس طرح کن شصت او را سطر از آن و زیاد کن برابر شصت یکعدد بر درجه و اگر درجه زیاد

از ۲۹ باشد سی از آن کم کن و زیاد کن برابر سی یکعدد به برج و اگر برج زایچه از

۱۲ از آن طرح کن پس آنچه باشد سهم السعادت است مثال شمس [illegible] این سطر در

موضع اول نوشتیم و در موضع دویم قمر [illegible] و در موضع سیم طالع [illegible]

پس خواستیم که برج شمس سطر که سه است از برج قمر که یک است وضع کنیم ممکن نبود زیرا که

۱۲

یک کمتر است از سه پس اضافه کردیم بر عدد برج قمر ۱۲ ا عدد جمله ۱۳ شد پس عقود
ز زان کم کردیم ۱ ماند باز خواستیم که درجه شمس و از درجه قمر وضع کنیم ممتنع بود
پس یک عقد از برج قمر گرفتیم و در جمله کردیم ۱۸ تا ۲ ماند باز خواستیم که دقیقه شمس و
از قمر کم کنیم ممکن نبود پس یک درجه کم کردیم از قمر و بر دقیقه او شصت افزودیم جمله
۱۵ شد پس ۴۴ ۴۲ س و از آن کم کردیم ۱ ۴۱ باقی ماند پس جمله تتمه [illegible]
اح‌ما این سه خواستیم بر طالع بیفزاییم پس برج سه بر برج طالع که ۵ است افزودیم
۱۵ شد ۱۲ از آن طرح کردیم سه باقی ماند طرح بکردیم رسید باز درجه سه بر درجه
طالع افزودیم کو شد باز دقیقه سه بر دقیقه طالع افزودیم ۱۴ دقیقه شد پس دقیقه
زیاده از ۵۹ شد ۶ از آن طرح کردیم و یک درجه بر درجه کو افزودیم کز شد
و یک دقیقه باقی ماند پس سهم السعادة این شد کز ا پس موضع سهم السعادة در درجه ۲۷ جوزا و
واقع شد و صاحب این عطارد است و عطارد ممتزج است و میانه است در سعد و نحس
و صاحب این برج است و عطارد در برج سرطان است که یازدهم طالع است ناظر بطالع
و خانه دوستان و آشنایان است پس گوییم که مال و فطنی از جانب دوستان و مجهولان بدست
ساینده آید و جمله برین قیاس کن و صورت سهام بطلمیوس و سهام دوازده خانه نوزده
جدول نمودیم و اگر در روز و شب بیک قرار عمل کنند که بعد از موضع اول تا موضع ثانی بگیرند
بتوالی بروج خواه در شب و خواه در روز در آنجا متفق نوشته ایم که شب و روز متفق
و موافق اند و اگر شب بر عکس است که بعد از موضع ثانی تا موضع اول تو بگیرند از تقویم
کوکب ثانی را از کوکب اول وضع می کنند در آنجایی که مخالف نوشته که تغییر می باید عمل در روز [illegible]

بود [illegible] عقد [illegible] جمله [illegible] از آن وضع [illegible]

سهم السعادة [illegible]	شمس	قمر	مخالف	طالع
سهم الغیب [illegible]	قمر	شمس	مخالف	طالع
سهم [illegible]	سهم السعادة	سهم الغیب	مخالف	طالع
سهم [illegible]	سهم الغیب	سهم السعادة	مخالف	طالع
سهم [illegible]	قمر	درجه خانه	متفق	طالع
سهم [illegible]	زحل	عطارد	متفق	طالع
سهم [illegible]	زحل	شمس	مخالف	طالع
سهم [illegible]	عطارد	قمر	متفق	طالع
سهم احوال [illegible]	مریخ	زحل	متفق	طالع
سهم احوال [illegible]	قمر	زهره	مخالف	طالع
[illegible]	عطارد	زحل	مخالف	طالع
[illegible]	شمس	مشتری	مخالف	طالع
[illegible]	قمر	مشتری	مخالف	طالع
[illegible]	مشتری	زهره	مخالف	طالع
سهم [illegible]	مشتری	زحل	مخالف	طالع
[illegible]	مریخ	زحل	مخالف	طالع
سهم [illegible]	زحل	مریخ	مخالف	طالع
سهم [illegible]	زهره	شمس	مخالف	طالع
[illegible]	زحل	زهره	مخالف	طالع
سهم [illegible]	زهره	عطارد	مخالف	طالع
سهم [illegible]	قمر	شمس	مخالف	طالع
سهم [illegible]	مریخ	قمر	مخالف	طالع
[illegible]	مریخ	زهره	مخالف	طالع
سهم [illegible]	زحل	مریخ	مخالف	طالع
سهم [illegible]	مشتری	عطارد	مخالف	طالع
سهم [illegible]	قمر	مریخ	مخالف	طالع

سهم [illegible]	زحل	سهم السعادة	مخالف	طالع
سهم [illegible]	سهم الغیب	مشتری	مخالف	طالع
سهم [illegible]	سهم السعادة	سهم الغیب	مخالف	طالع
سهم [illegible]	مشتری	زحل	مخالف	طالع
سهم [illegible]	صاحب خانه مال	درجه مال	مخالف	طالع
سهم [illegible]	زحل	عطارد	متفق	طالع
سهم [illegible]	زحل	مشتری	متفق	طالع
سهم [illegible]	شمس	درجه ۱۰	مخالف	طالع
سهم [illegible]	شمس	زحل	مخالف	طالع
سهم [illegible]	زحل	قمر	مخالف	طالع
سهم [illegible]	زهره	زحل	متفق	طالع
سهم [illegible]	زحل	صاحب خانه اتصال	متفق	طالع
سهم [illegible]	مشتری	زحل	مخالف	طالع
سهم [illegible]	مریخ	مشتری	متفق	طالع
سهم [illegible]	قمر	زهره	متفق	طالع
سهم [illegible]	صاحب خانه مال	قمر	مخالف	طالع
سهم [illegible]	زحل	مریخ	مخالف	طالع
سهم [illegible]	عطارد	قمر	متفق	طالع
سهم [illegible]	زحل	زهره	متفق	طالع
سهم [illegible]	زهره	زحل	متفق	طالع
سهم [illegible]	قمر	زهره	متفق	طالع
سهم [illegible]	مریخ	مشتری	متفق	طالع
سهم [illegible]	صاحب سهم	خانه سهم	متفق	طالع
سهم [illegible]	زحل	نصف سرطان	مخالف	طالع
سهم [illegible]	قمر	عطارد	مخالف	طالع
سهم [illegible]	زحل	قمر	مخالف	طالع

تحویل

سهام اعظم الملوک	مریخ	قمر	مخالف	طالع
سهم وزیر الملوک و سلاطین	عطارد	مریخ	مخالف	طالع
سهم اصحاب صاحب جاه	زحل	شمس	متفق	طالع
سهم نصرت و غلبه پادشاهان	شمس	زحل	مخالف	طالع
سهم زوال لشکر و سپاه	مریخ	زحل	مخالف	طالع
سهم [illegible] و احوال [illegible]	سهم الغیب	سهم السعادة	مخالف	طالع
سهم [illegible]	شمس	مشتری	مخالف	طالع
سهم اسیر [illegible]	زحل	عطارد	مخالف	طالع
سهم احوال [illegible]	قمر	عطارد	متفق	طالع
سهم صبر [illegible]	قمر	مشتری	متفق	طالع
سهام [illegible]	زحل	مریخ	متفق	طالع
سهم [illegible]	وسط السماء	سهم [illegible]	متفق	طالع
احوال [illegible]	مریخ	قمر	متفق	طالع
[illegible]	درجه شمس	درجه عطارد	متفق	طالع
سهم غالب [illegible]	شمس	مریخ	متفق	طالع
[illegible]	سهم السعادة	مشتری	مخالف	طالع
سهم [illegible]	زحل	مشتری	متفق	طالع
سهم [illegible]	قمر	زهره	متفق	طالع
احوال [illegible]	درجه عطارد	درجه [illegible]	متفق عطارد	طالع
سهم [illegible]	شمس	زهره	مخالف	طالع
[illegible]	عطارد	زحل	مخالف	طالع
[illegible]	مریخ	زحل	مخالف	طالع
سهم [illegible]	عطارد	زهره	مخالف	طالع
سهم [illegible]	عطارد	زحل	مخالف	طالع
[illegible]	زحل	مریخ	مخالف	طالع
[illegible]	زحل	مشتری	مخالف	طالع

سهم ضمیر	صاحب طالع	درجه دهم	موافق	طالع
[illegible]	صاحب [illegible]	صاحب طالع	موافق	درجه بیت دهم
[illegible]	عطارد	قمر	مخالف	طالع
[illegible]	درجه زهره	درجه دهم	موافق	طالع
[illegible]	قمر	مریخ	متفق	طالع
سهم [illegible]	شمس	مریخ	متفق	طالع
سهم [illegible]	مریخ	عطارد	متفق	طالع
سهم [illegible]	شمس	مشتری	متفق	طالع
[illegible]	عطارد	مریخ	مخالف	طالع
سهم [illegible]	مشتری	زحل	متفق	درجه هشتم
[illegible]	قمر	مریخ	متفق	درجه هشتم
سهم السعادة [illegible]	شمس	قمر	مخالف	طالع
سهم [illegible]	قمر	شمس	مخالف	طالع

همچو آدم زادگان بزرگ که در دایه از زحل و همچنین نقش سیم طبعی و قمر تاثیر بزرگی در حرکت بسیار
دگر ستاره فرج عیش و عیش و تربیت زحل و مریخ و نحس جنس دلیل کرفتن دخترد مذکور و قلت
مانند ستاره قطبه تعلیم علوم علم روحانی و کاردانی و صناعات و جادوی و کار دوا و دارو و کار اثر
و خفاری و غلامی و خواهی از نبات تخیل در تره و کتان و جنبه و شلغم و پیاز و گندم
و اهر چه زود بر ز فرو نشینند از حیوان شتر و گوسفند و استر و فیل از طیور و غار و کلنگ و بط
و شتر مرغ و ماکیان و کبک و دراج و بوتیمار از جواهر فولاد و نقره و سرب و از میوه خورده بوسیع قرنایی سفید
و مهره و در جنابی جمعیات تن دماغ و فضا و چیزی از ریاحین و ما آبی و پنبه و جو و مانند آن
از اقالیم اقلیم هفتم از شهرها جزیره هندوستان و بوستان قسطنطنیه و نخل و آرزوها در آب و تابستان و زمستان
و جنید دن رنگی ست طبیعت او مرکب از طبیعت خیر و زهره دلالت کند
بر قوت و سعادت بر گیرد حال و صحت و حصول حاجت و صلاح امور و جمع مردم در خبر و زیارت
و در سهم احوال با سهم ان زهره است که در سعادت و زیان و دنباله ان زهره است کنند در نحوست ایشان
نحس است طبیعت او مرکب است از طبیعت زحل و مریخ و دلالت کند بر ضعف
و فقر و بیماری و تعویق در کارها اکثر فساد است و منقص است از سعود و سعود حکم کند در ترکی
نحوست ذنب گفته اند که راس سعد است با سعد و نحس است با نحس و ذنب نحس است با سعود و سعد است
با نحس اهل کهنه تیر کند و عطارد و سعود باشند دلیل قوت و سعادت مرحولات ایشان باشد

سوالات ذنب

خاصه که دلیل دیگر منضم گردد و در یکی بیشتر دلالت کند اگر مانع اتفاقی چنین دارد قوی باشد حکم باید کردن
و اگر مانع ضعیف بود حکم به ربط کننده و تقیید ممکن و تخمین و شاید که چنین شود باید کردن و اگر ضعیف
و منحوس باشند مدلولات ایشان ز آفت و نکبت بود خاصه که دلیل دیگر بر ضد آن واقع شود که
آن ز مانع و ضعف ... پس آنکه اتفاق کرده باشد ز قوت نقص یابد و اگر ایشان بواسطه ضعف
و مانع و ضعف ... زند ... گردد و اگر مانع قوی باشد منع ذات کند و از قوت ممکن که چیزی ظاهر
گردد
اکنون باید که در او درک این معنی خبیر و بصیر باشد تا احکام را درک کند ... به نزدیک باشد
و باید که منجم در هنگام حکم کردن از محبت و شفقت غافل و عاری باشد زیرا که حکم از تقدیر قوت و ضعف
دلیل خیزد چنانکه اگر میان دو کس حکم کند باید که با یکی آشتی و با دیگری دشمنی نداشته باشد و منع هر دو ایشان
خاطر باشد و حکم که کنند جهت محبت در خیر مبالغه نمایند و در شر ... آنکه اتفاق کرده باشد در واقع و جهت
منفعت از خیر کاهد و در شر بیفزاید لاجرم آن حکم نابرابر است و کمتر واقع شود و باید که بر هوای نفس حکم کند
و صاحب غرض نداشته باشد مانند آنکه خواهد طرف نقیض ... حکمی که دیگری کرده باشد غیر آن جهت طرفی
حکم کردن در رد ... که اکثر خطا شده ... حکم ... کردن تا در رای بقول دیگر باز
نیاید ... قسمی ... که از زن دلیل متوقع است نموده باشد
آنگاه حکم نباید کردن ... قوت و ضعف ... طالع ...
روایت آمده که عاقل و حکیم ... در آتش ... فراهم باشد و فارغ از علایق
و علایق در

و علایق و اسباب معاش باشد و توجه مجاهده مبادا که ... و خلوت نشینی و در ناجم
طبیعی و علم اخلاق و ... دلایل ... تاثیر بود و اکثر ... بطالعه کتب اکابر این فن مشغول
باشد و شناسنده قواعد ... و با وجود این ... احکام ... حکمی که کند جزم نکند که جهت
این صنعت ... باشد چه حکم ... نفی علم ... باید کرد که
غالب ظن است زیرا که غلبه ظن قایم صدق و کذب است چنانکه منجم میان خفته و مرده و در ... زده
نشانه ... در حکم ... کرده ... حکم فرق کردن ببایدت ... که طالع قران اعظم اصل جمیع
طوالع است و فرع او طالع قران اکبر و فرع او طالع قران اوسط و فرع او طالع قران اصغر و
فرع او طالع سال و فرع طالع سال طالع فصل و فرع طالع فصل طالع ... مقدم و فرع طالع ... بقیم
طالع وقت و همچنین طالع ... نطفه هر کس اصل باشد و طالع ولادت فرع آن و طالع ... فرع
طالع ولادت و طالع اختیار وقت فرع طالع تحویل از این تقدیر معلوم شود که طالع ... ولادت ...
فرع نسبت با طالعها ... زیرا که اگر طالع قران ... دلیل بود بر ... یا
عام یا غرق ... یا حرق ... یا تلف خلایق یا امراض ... چون طاعون ...
و تلف ... و ... بسیار مردم فوت شود ... و ...
اعمار ایشان ... طالع اصلی اقتضا آن کند طالع فرع او را دفع و منع ... کردن ...
در ... این اصل او جهت بود و هر گاه که خانه از خانهای طالع ضعیف و منحوس گشته باشد

در اصح یا در وقت سعی و معلومات آن خانه را در جهت آن طالع که حکم آن کنند رنج و آفت

بر سه از جوهر آن بخش خاصه که اصل و فرع اتفاق کنند بر سعادت از این قانون که ذکر رفت معلوم

میشود در احوال ملوک و سلاطین و حکام از زحل از زبر المون و در رجه عاشر یا به دیده در احوال اعوان و انصار

و در احوال وزیر و امیر از مشتری و جهت عاشر و در احوال سپاه و عساکر و خدم از مریخ و زهره

سیم در بین حیل در احوال وزرا و کبار و اشراف و صدور سادات و مدبران خزاین مشتری از بیرون

در درجه دوم در احوال ائمه و فضلا و قضاة و علما از مشتری و در درجه سیم در احوال ارباب نیز از مشتری و در درجه

چهارم در احوال امرا و لشکریان از مریخ و در درجه یازدهم در احوال خونیان و محبوسان از اواد و ملوک از زحل

در درجه دهم در احوال نواب و حجاب و منشیان و ملوک و صاحب دیوان و محاسبان و عمال و خزینه ها از عطارد

در درجه یازدهم در احوال زنان از زهره و در درجه هفتم در احوال اهل ملاهی و طرب و مطربان از زهره و در درجه

پنجم در احوال سیاره و مسافر و اهل صیادان از مشتری و در درجه دوم در احوال رعیت و عوام الناس از قمر و در درجه

طالع در احوال خلق و مردم و جوز و مجرمان از قمر و در درجه پنجم در احوال کوتوالان قلاع و اهل حراره اطراف

مسعود صیادان و دهاقین و پیران و سپاهیان از زحل و در درجه هفتم در احوال تجار و اهل بازار و بیاعان

از عطارد و در درجه دوم در احوال غلامان و خدمتکاران از زحل و در درجه ششم در احوال گنهکاران و منافقان

دزدان و فرو مایگان و عیاران از زحل و در درجه هفتم در احوال مردم و اوباش و مفسدان و دزدان از مریخ

و در درجه نهم در احوال مسافران از قمر و در درجه نهم در احوال کودکان از عطارد و در درجه پنجم در احوال ...

د ابم ا لخانه

زز زحل ع ا

د نیز در ابن ص ... ز در دم ... ل ... (margin note, illegible)

و تدبیر و اعتقاد و دعا ... نصف از مشتری و عطارد و دهم غیب ... احوال ... در خلل

و خروج غلامان از مشتری و دهم ... و خانه دوازدهم احوال آفات و بیماریات و عمارات و زراعات از

زحل و در درجه چهارم احوال ارباب زمین و عدد تعداد قرض دادن ... در درجه دوازدهم از زحل

در درجه دوم ... و با به روایت ... که ستاره در مقام حکام ... صاحب ... هر خانه را بر

تحقیق کردن قوت کوکب که صاحب آن خانه است ... درجه ... خرج ... قوت و ضعف

سهام ... صاحب آن خانه است که درجه ... در حال ... گردند و ... گردن

قوت و ضعف هر یک را شناختن و با هم امتزاج دادن تا پیدا شود که کدام بیشتر قوت

و نحس او و ظاهر ترینه

هذه جنگ ... عبد القادر ...

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد بی‌حد و شکر بی‌عد مر خالق اصناف اشیا را که به معادن و عدد آن ذرات را در احسن تقویم آفریده و سموات رفیعه
خلاقت را به کواکب نقاط ثابت مزین ساخته و درود و سلام بی‌تعد و لاتحصی و تحیت اکثر من ان تحصی بر خواجه لولاک و برد ختم
جریده رسالت یعنی محمد مصطفی صلعم و آل و اصحاب او باد و بعد حقیر فقیر جانی عبدالقادر رود فانی غفرالله
تعالی ما تیسر بر لوح اظهار می‌نگارد که چون بعضی از اخوان باوفا و خلان با صفا به بطلمیوسی فصل مشغول بودند
و معرفت تقویم حاصل نمودند و چون آن نسخه از بعضی فواید که حالیا در تقویم ثبت می‌کنند چون تاریخ خطائیان
و ترکان و تسییر در هر طالع و اوقات صلوة و دروس کواکب و منسوبات کواکب به ایام و غیرها خالی بود و در بعضی
هم به تفصیل نرفته التماس نمودند که نسخه باید نوشتن که آنچه در آن کتاب بیان کرده بود شامل باشد و بر بعضی زواید فواید
مشتمل بنا بر التماس اخوان این نسخه جهت تحفه حضرت سلطنت پناهی عدالت دستگاهی نور حدیقه سیادت
و نور حدیقه سعادت السلطان بن السلطان یحیی خلد الله ملکه و زمان سلطنته و ابد ارکان حکومته و عدالته

و اقبال له و ابا له مادامت الشمس و القمر مضیئتین مستضیئتین و منورا و مستنیرا مسطور و مرقوم شد متوقع از نظار
این منظور و مطالعان این مسطور آنکه به نظر رضا در تربیت منظور نگرند و عیب و ایراد نگیرند و این نقد ناسره را در بازار
حضور و نقد رواجی دهند و عیوب و خطای آن را بگذرانند عفو حکمی کنند و به قلم اصلاح مرقوم فرمایند و از نظر کشیدن محفوظ دارند

سال ارض عن الحق عیب الکلیه و لیکن حسن الخط تبدی الصدق دیا و لنیز له موسوم به تحفه نظامیه اللهم تقبل
عقود و دستور ده و مشتمل بر ده فصل و العلم عند الله تعالی فصل اول در حساب جمل و ارقام آن و شناختن روزها و ماهها دوم
در بیان سال و ماه و ادوار سیم در تاریخ عرب و شرح کبیسه آن چهارم در تاریخ رومی پنجم در تاریخ فرس ششم
در تاریخ ملکی هفتم در تاریخ ترک هشتم در بیان عدد افلاک و کیفیت ترتیب آن نهم در حرکت افلاک

و ستاره‌گان و رجوع و استقامت ایشان دهم در بیان بروج و اجزاء آن و رقم او و تقسیم بروج بفصول اربعه
یازدهم در بیان عرض کواکب و رؤیت آن دوازدهم در بیان مثلثات و ارتفاعات سیزدهم در بیان
نظرات که میان کواکب واقع میشود چهاردهم در بیان تناظر کواکب پانزدهم در بیان ظهور و اختفاء کواکب
شانزدهم در بیان احوال سیر کواکب و نطاقات هفدهم در بیان ممازجات و حالات خمسه هجدهم
در منازل شمس و قمر نوزدهم در جداول چند که در صفحهٔ قمری بعد از منازل آمد از تسییر درجه طالع و در سیلان
تسییر مبادی اصلیه و تاریخ خطائی و اوقات صلوة و ساعات بیستم آنچه پیش از ادراک ماهها و سنه
چون زایچهٔ طالع سال عالم و سال ترکان و خطوط و تواریخ و احکام و غیره بیست و یکم در تعیین خانها و ارباب
کواکب بیست و دوم در شرف و هبوط کواکب بیست و سیم در طبایع بروج و ارباب آن بیست و چهارم در تذکیر و تأنیث
و لیلی و نهاری بروج بیست و پنجم در قسمت حدود کواکب بیست و ششم در قسمت وجوه و دریکان کواکب بیست و هفتم
در قسمت اثناعشریه و نه بهر کواکب بیست و هشتم در دلالات خانها بر کواکب بیست و نهم در قوة و ضعف خانها
سی‌ام در فرح و خیر کواکب سی و یکم در اوج و حضیض کواکب سی و دوم در نسبت کواکب بعضی به بعضی سی و سیم
در معلومات کواکب سی و چهارم در صدور و اتصالات و اجرام کواکب سی و پنجم در نحس و سعد و تذکیر و تأنیث
و طبایع کواکب سی و ششم در تشریق و تغریب کواکب و حدود آن سی و هفتم در قوتهای ذاتی و عارضی
کواکب سی و هشتم در ضعف کواکب سی و نهم در معرفت آن چیزها که احتیاج است [illegible] چهلم
در احوال روزها فصل اول در حساب جمل و رقم هفته و ایشان روزها و ماهها و حساب جمل بلفظ ابجد

[illegible]

هوز باشد بدین گونه ا یک ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت ح هشت
ط نه ی ده ک بیست ل سی م چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص نود
ق صد ر دویست ش سیصد ت چهارصد ث پانصد خ ششصد ذ هفتصد ض هشتصد ظ نهصد
غ هزار و دیگر عددها را ازین حروف مرکب کنند و بیشتر فرق آنچه دارند و کمتر [illegible] پس برین گونه یا یازده کب
بیست و دو قیا صد و یازده و چون عدد از هزار مضاعف گردد رقم غین که هزار است مقدم دارند برین گونه
بغ دو هزار طغ نه هزار صغ نود هزار [illegible] و علی هذا القیاس اما رقم هفته چنان باشد ا یکشنبه ب
دوشنبه ج سه‌شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه و رقم روزها و ماهها چنین باشد ا غره
ب دوم و همچنین تا آخر ماه فصل دوم در بیان سال و ماه و روز چون از همه اجرام سماوی ظاهرتر آفتاب
و ماهست گردش سال بر دوران آفتاب بنهادند و مدت یکدور آفتاب را یعنی از هنگام مفارقت او از نقطهٔ معینی
چون اول حمل مثلا تا بوقت معاودت او بهمان نقطه یک سال اعتبار کرده‌اند و آن سیصد و شصت و پنج روز است
و ربعی الا کسری شبانروز و گردش ماه بر گردش ماه نهاده‌اند یعنی از هنگام مفارقت او از وضع معینی با آفتاب
[illegible] تا بوقت معاودت بهمان وضع یکماه اعتبار کرده‌اند و چون دوازده ماه نزدیک بیک دوره آفتاب
بعضی دوازده دوره ماه را یک سال اعتبار کرده‌اند و ایشان این سال را قمری خوانند و آن دیگر را شمسی و آن سیصد و پنجاه و چهار
روز است و پنج سدس شبانروزی که هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد و چون یکدوره ماه نزدیکست بمدت
سیر آفتاب در یکبرج بعضی مدت سیر آفتاب را در برجی یکماه گرفته‌اند و ایشان این ماه را شمسی خوانند و آن دیگر را

ماه قمری پس هر یک از سالها و ماه شمسی و قمری باشد اما در مذهب منجمان بر آمدن آفتاب نیز تا فرو رفتن و شب بر عکس
آن نیز. **فصل سیم** در تاریخ هجری مبدأ از سالی گیرند که سید کاینات و خلاصهٔ موجودات اعنی محمد المصطفی علیه السلام
از مکه به مدینه هجرت کرده است و اهل شرع ماههای این تاریخ را از رؤیت هلال گیرند و آن هرگز از سی روز زیاده
نباشد و از بیست و نه روز کمتر نباشد و اسامی ماههای این تاریخ این است ۱ محرم ۲ صفر ۳ ربیع الاول ۴ ربیع الآخر ۵ جمادی الاولی
۶ جمادی الآخر ۷ رجب ۸ شعبان ۹ رمضان ۱۰ شوال ۱۱ ذی القعده ۱۲ ذی الحجه و منجمان محرم را سی روز گیرند و صفر را
بیست و نه روز و همچنین تا ذی الحجه و در هر سی سال یازده بار ذی الحجه را سی روز گیرند از جهت آن سدس و خمس شبانروز که
ذکر یافت و آن سالها دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هیجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم
و بیست و نهم و این یازده سالها را کبیسه باشد و لفظ بهزیجوج یکادوطحج است و بعضی کاربجای نوزدهم پانزدهم کبیسه گیرند.
به این ترتیب بهزیجوج یکادوطح از جهت تفهیم مبتدی آن سدس و خمس شبانروز را در سی سال جمع کرده در جدول
ثبت نهاده شد و هر جا که رقم کسور از نصف شبانروز تجاوز کرد کبیسه نوشته شد تا معلوم بود و جز آن در سالهای دیگر داده بجدول

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فصل چهارم

فصل چهارم در تاریخ رومی مبدأ از بعد وفات اسکندر فیلقوس رومی بوده است و دوازده ماه شمسی و سیصد و
شصت و پنج روز و ربعی را با زیادتی و نقصان سال گیرند و ماههای این تاریخ را آنچه از آن هفت ماه را سی و
یک روز گیرند و چهار ماه دیگر را سی گیرند و یک ماه را بیست و هشت روز و در هر چهار سالی یکبار آن ماه را از جهت
اجتماع ارباع مذکور بیست و نه روز گیرند و آن سال را سال کبیسه خوانند تفصیل نام ماههای این تاریخ در عدد روز
این است تشرین الاول تشرین الآخر کانون الاول کانون الآخر شباط آذار نیسان ایار حزیران
تموز آب ایلول. **فصل پنجم** در تاریخ فرسی اول تاریخ این از جلوس یزدجرد بن شهریار بوده است
و هر سیصد و شصت و پنج روز را یک سال گیرند و ماهها را سی روز و پنج روز زیادتی را بعضی در آخر آبان ماه
و بعضی در آخر سال گیرند و نام ماههای این تاریخ این است فروردین ماه اردیبهشت ماه خرداد ماه تیر ماه مرداد ماه
شهریور ماه مهر ماه آبان ماه آذر ماه دی ماه بهمن ماه اسفندارمذ ماه. **فصل ششم** در تاریخ ملکی
و ابتدای این تاریخ از عهد سلطان جلال الدین ملکشاه گیرند این هم مبنی بر سال شمسی است و اسامی ماههای
این تاریخ بعینه اسامی ماههای فرسی است الا آنکه این ماهها را بجلالی مقید کنند و آن را بالخریفی القدیم
و اول فروردین ماه روزی گیرند که در نصف النهار آن روز آفتاب به حمل رفته باشد و همچنین ماهها را از نزول
آفتاب به هر برج گیرند و بعضی ماهها را سی روز گیرند تا عدد ایام مراد در تقاویم مختلف نشود و پنج روز زیادتی را
در آخر سال گیرند و هر چهار سالی تا پنج سال یک روز زیاده کنند تا آن پنج روز شش روز شود و آن سال را
کبیسه گویند و در تقویم در صفحهٔ دست راست بیش از تقویم کواکب پنج جدول باریک بر کشند که ایام هفته و در

چهار دیگر ایام چهار تاریخ ثبت کنند و نام ماهها در جانب دست راست آنچه که سر ماه شین بنویسند

فصل هفتم در تاریخ مغول الحکما جغتا و ایغور و ترکستان تاریخ ایشان نیز و نام ماهها ایشان ایت ارام آی

ایکنچ آی اوچونچ آی تورتنچ آی بشنچ آی التینچ آی یتینچ آی سکزنچ آی طوقوزنچ آی

اونونچ آی ملرسنج آی حقت باط و سالهای ایشان شمسی نیز و ماههای ایشان قمری و چون سال شمسی

بر سال قمری به یازده روز تقریبا زیادتی نیز پس در هر سه سال یا دو سال یکماه جهت کبیسه حاصل شود و آن سال را سیزده

باشند و آن ماه زیادتی را شول آی خوانند و آن سال را کبیسه خوانند و هر سالی را بجانوری نسبت کرده اند

برین ترتیب ۱ سیچقان ییلی ۲ اود ییلی ۳ بارس ییلی ۴ طاوشقان ییلی ۵ لوی ییلی ۶ ییلان ییلی ۷ یونت ییلی

موش بقر پلنگ خرگوش نهنگ مار اسب

۸ قوی ییلی ۹ بیچی ییلی ۱۰ تخاقوی ییلی ۱۱ ایت ییلی ۱۲ طنغوز ییلی و اول هر کسو ییلی گیرند و اول ماهها ایشان

گوسفند میمون مرغ سگ خوک

روزی باشد که پیش از نیم روز اجتماع برین واقع شود و اگر بعد از نیم روز واقع شود اول ماه روز دیگر را اعتبار

کنند و اول ارام آی از اجتماعی گیرند که در اوسط دلو واقع شود و باقی بر ترتیب نیز و در تقویم در صفحه دست

چپ بعد از محاذات قمر جدولی جهت ماهها [illegible] تاریخ بر کشند و ارقام ایام در شهور ثبت کنند و تمام ماهها

بر بالای جدول بنویسند و دایم ماهها را این تاریخ بر ماهها عربی چند روز یا دو روز پیشتر [illegible]

فصل هشتم در بیان عدد افلاک و کیفیت ترتیب آن بدانکه همه عالم یک کره است و مرکز آن مرکز زمین است

و افلاک نه کره است گرد یکدیگر بر آمده مانند توی های پیاز چنانکه سطح مقعر هر یکی مماس سطح محدب فلکیست

که در جوف اوست و از ان نه کره یکی فلک قمر است دوم فلک عطارد سیم فلک زهره چهارم فلک الشمس

پنجم فلک

پنجم فلک مریخ ششم فلک مشتری هفتم فلک زحل هشتم فلک ثوابت نهم فلک الافلاک است و آنرا فلک اعظم

و فلک اطلس نیز خوانند و در جوف این فلکیات عناصر چهارگانه است و صورت افلاک و عناصر بدین گونه است

و هر یکی ازین حد دایره یکی سطحیست [illegible] فلکی



فصل نهم در بیان عدد افلاک و سیارگان و حرکات ایشان فلک نهم در شبانروزی یکدوره تمام کنند

و حرکت او از مشرق بمغرب و جمیع افلاک بحرکت او متحرک باشند و باقی افلاک از مغرب بمشرق حرکت کنند

هر یکی بحرکت خاصه اما سیارگان زحل دوری در سی سال و مشتری در دوازده سال و نیم قطع کنند و مریخ دوری در [illegible]

سال و برجی در یک سال قطع کند مریخ هر برجی در یک سال و در ماه و نیم تمام کند و برجی را چون مستقیم و بسیک رود

روش در یکماه و نیم قطع کند شمس هر برجی در یک سال و برجی در یکماه قطع کند زهره دوری در صد و دو سال تمام

کند و برجی چون مستقیم و سبک رود در شش روز و ده روز قطع کند قمر هر برجی در دو روز و نیم و در یک روز تمام

کند و برجی زیاده از سه روز و کمتر از دو روز تمام نکند و زین جمله شمس و قمر را نیرین خوانند و زحل و مشتری را علویین

زهره و عطارد را سفلیین گویند و مشتری و زهره را سعدین و مریخ و زحل را نحسین گویند و پنج کوکب بغیر از

نیرین را خمسه متحیره گویند از بهر آنکه هر یکی از ایشان را استقامت و رجوع و وقوف است چنانکه شهری را

میرفت ناگاه توقفی کرد و بعد از آن باز گشت و چون مقداری برفت باز توقفی کرد بطریق اول و باز گشت

چون راست رفت گویند مستقیم است و چون باز ایستد گویند واقف است و چون باز گشت گویند راجع است و استقامت

در رجوع هر کوکبی معین است زحل پنج ماه مستقیم است و چهار ماه و نیم راجع مشتری نه ماه مستقیم و چهار ماه راجع

مریخ یک سال و یازده ماه مستقیم بود و دو ماه و نیم راجع زهره هفده ماه مستقیم و یکماه و نیم راجع عطارد

پنج روز مستقیم بود و بیست و دو روز راجع و این پنج ستارگان مذکوره را سیاره خوانند و ما بقی را ثابته و جمله در

فلک هشتم باشند و دوری در بیست و پنج هزار و دویست سال تمام کنند و در هر دو هفتاد سالی قطع کنند فصل

دهم در بروج و اجزاء آن بدانکه فلک هشتم را به دوازده قسمت متساوی کرده اند و هر قسمی را برجی خوانند و هر برجی را

سی قسمت متساوی کرده اند و هر یکی را درجه خوانند و هر درجه را شصت قسمت کرده اند و هر یکی را دقیقه خوانند و هر دقیقه را

شصت ثانیه و هر ثانیه را شصت ثالثه و همچنین تا عاشره چندانکه خواهند قسمت میکنند و نام بهار برج

دوازده خانه

دوازده خانه دارد رقم هیئت ه حمل ا ثور ب جوزا ج سرطان د اسد ه سنبله و میزان ز عقرب

ح قوس ط جدی ی دلو یا حوت و سه از این بروج را که آن حمل و ثور و جوزا است ربیعی خوانند یعنی بهاری

که آفتاب در این بروج فصل ربیع بود و سه برج دیگر را که آن سرطان و اسد و سنبله است صیفی خوانند

و سه دیگر را که آن میزان و عقرب و قوس است خریفی گویند و سه باقی را که آن جدی و دلو و حوت است

شتوی در چهار را و این چهار فصل منقلب و ثابت و ذو جسدین گویند و در جهات چهار گانه

شمالی خوانند و بر چهار را جنوبی و در میان منقلب و عدد درجه از سی افزون نگردد زیرا که چون

سی شود برجی بود و رقم دقیقه از شصت در نگذرد زیرا که چون شصت شود درجه بود و در تقویم بعد از شنبه و

تواریخ هفت جدول است وی وضع کنند جهت کواکب سبعه و سه رقم ثبت کنند یکی از برای برج کوکب

و دوم از برای درجه سیم از برای دقیقه و دیگر از برای ثانیه نیز گاهی که ثبت کنند و آن ارقام

تقویم ایشان بود در آن نیم روز یعنی کوکب اگر مستقیم بود بیش از نیم روز کمتر از آن بود و اگر راجع باشد

بیشتر از آن بود که در آن ثبت کرده اند و اگر بعد از نیم روز بود بعکس و اما نحس کنند و بعد از آن قمر و بعد از آن

زحل پس مشتری پس مریخ پس زهره پس عطارد و چون درجه و دقیقه کوکب از روز دیگر کوکب مستقیم بود و

نقصان راجع و اگر زیاده نقصان نبود مقیم فصل یازدهم در بیان عروض کواکب شمس را عرض نبود زیرا

عرض هر کوکبی دوری او از منطقة البروج و مدار آفتاب دایما بر سطح منطقة البروج است و باقی کواکب گاهی

از منطقه شمال میل کنند و گاهی بجنوب جهت آنکه مدار ایشان مقاطع منطقة البروج است بر دو نقطه و آن

دو نقطه را جوزهرین و عقدتین گویند و در عرف و تقویم یکی را که چون از وی بگذرند شمالی شوند از منطقة البروج راس خوانند

و در سفلیین تعریف راس بر وجه مذکور نتوان کرد پس گوییم راس زهره عقده بود که چون از وی بگذرد باوج متوجه شود

و راس عطارد عقده بود که چون از وی بگذرد بحضیض متوجه شود و ذنب بر عکس راس بود و بعد از این اوج و حضیض هر کوکب

گفته شود و غایت عرض [illegible] را [illegible] و مشتری را [illegible] و مریخ را [illegible] و زهره را [illegible] و عطارد را [illegible] و قمر را [illegible] و عرض در ربعی که

کوکب بعد از راس بود شمالی صاعد [illegible] بود و در ربع دوم که کوکب متوجه ذنب بود تا رسیدن بدو شمالی هابط ناقص بود و در

ربع سیم که بعد از ذنب بود جنوبی [illegible] و در ربع چهارم که روی براس داشته تا رسیدن بدو جنوبی [illegible] ناقص

جنوبی [illegible] و صاعد و هابط از [illegible] اول گیرند [illegible] زاید و ناقص از [illegible] و در تقویم تمام جهة عرض هر کوکبی بعد از تقویم

ایشان جدول باریک برکشند و باز او هر روزی از مهر قمر و هر پنج روز ده روز از مهر دیگر کواکب بدو رقم بنویسند یکی درجه و دیگر

دقیقه و در دوم [illegible] جهة میل شمس بعد از تقویم او جدول باریک برکشند و باز او هر روزی [illegible] رقم بنویسند یکی درجه و دیگر دقیقه

و از [illegible] دیگر کواکب [illegible] اما بجهة [illegible] در عمل در تقویم ثبت می کنند در [illegible] ذنب قمر را سیر [illegible] یعنی از مشرق بمغرب

مانند کواکب [illegible] در نوزده سال [illegible] در نوزده ماه [illegible] قطع کنند و در تقویم مواضع او بعد از تقویم

جدول عطارد [illegible] در [illegible] دقیقه موضع ذنب در [illegible] بود [illegible] از این سبب موضع ذنب را تقویم [illegible]

و [illegible] کنند و حرکات [illegible] بود چنانکه در [illegible] یکدرجه قطع کنند [illegible]

بیست و پنج هزار [illegible] تمام کنند و در تقویم تام در صفحه دوازده خانه در بالای احکام شهور مواضع ایشان ثبت کنند

و مواضع [illegible] کواکب را در تاریخ [illegible] ثبت می کنند [illegible] جدول

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الی مریخ	[illegible]	الی عطارد	[illegible]

نهاده شده تا دانسته شود [illegible] تقاطع مدار کوکب با منطقة البروج که مدار آفتاب است چنین باشد



دوازدهم در بیان ساعات و ارتفاعات بباید دانست که ساعات

[illegible] قسم است یکی آنکه شبانروز را بیست و چهار قسم متساوی

کنند و هر یکی را ساعت خوانند دوم آنکه روز و شب را جدا جدا

بدوازده قسم متساوی کنند [illegible] اول را ساعات مستویه خوانند دوم را ساعات معوجه و زمانیه

خوانند و اجزای هر ساعت بحسب درازی و کوتاهی شب و روز [illegible]

بشصت قسمت کنند و هر قسمی را دقیقه خوانند و در تقویم در جای [illegible] ساعات و دقایق آن [illegible] و چون

آن را از بیست و چهار نقصان کنند باقی ساعات و دقایق شب [illegible] و درازی وقت تحویل آفتاب [illegible]

بسرطان [illegible] پس درازترین روزها و کوتاه ترین شبها وقت تحویل آفتاب

بسرطان و کوتاه ترین روزها و درازترین شبها وقت تحویل آفتاب بجدی و در وقت تحویل

بحمل و میزان شب و روز برابر باشند ارتفاع آفتاب [illegible] مقدار بعد ایشان از سطح افق حقیقی

و آن دایره عظیمه [illegible] بگذرد [illegible] از آن جدا کند و آن مقدار از درجات

١٠٣ و دقایق [illegible] غایت ارتفاع بوقت نصف النهار [illegible] ارتفاع از نود بگذرد و در تقویم بعد از ساعات

در جدول جداگانه در نصف النهار هر روز غایت ارتفاع نهند فصل سیزدهم در نظرات که میان کواکب

واقع میشود و آن پنج است و بعضی از این نظرها دوستی [illegible] و بعضی دشمنی که احکام شهور از آن نویسند اول

آنکه اگر دو کوکب در یک برج و یک درجه و یک دقیقه جمع شوند آن را قران و مقارنه خوانند و اگر این حال میان نیرین
باشد اجتماع خوانند و اگر میان آفتاب و یکی از خمسه متحیره باشد احتراق گویند و کوکب محترق خوانند دوم آنکه کوکبی
در برجی بود و کوکبی در سیم و یا یازدهم آن برج باشد مثلا کوکبی در ده درجه حمل باشد و کوکبی در ده درجه جوزا
یا ده درجه دلو آن را تسدیس خوانند بدان اعتبار که بعد میان ایشان سدس دور فلک است که آن شصت درجه است
سیم آنکه کوکبی در برجی بود و کوکبی در چهارم و دهم آن برج آن را تربیع خوانند چنانکه کوکبی در ده درجه جدی
باشد و کوکبی در ده درجه حمل که بعد میان ایشان نود درجه بود و آن ربع دور فلک است چهارم آنکه کوکبی در برجی باشد
و کوکبی در پنجم آن برج یا نهم همان درجات آن را تثلیث خوانند بر همان ترتیب که ذکر رفت پنجم آنکه کوکبی در برجی باشد
و کوکبی در هفتم آن را مقابله خوانند و اگر این حال میان نیرین بود آن را استقبال گویند و اگر کوکبی در برجی باشد و کوکبی
در دوم و یا ششم و یا هشتم و یا دوازدهم میان ایشان هیچ نظر نباشد [illegible]



و از این نظرها تسدیس و تثلیث نظر دوستی است تسدیس نیم دوستی و تثلیث تمام دوستی
و تربیع و مقابله نظر دشمنی است تربیع نیم دشمنی و مقابله تمام دشمنی و نظر دوستی
با سعود نیک بود و نظر دشمنی با نحوس بد بود و نظر دوستی با نحوس چندان
نیک نباشد و نظر دشمنی با سعود چندان بد نباشد و زهره و عطارد را
با آفتاب جز احتراق نظر دیگر نباشد چرا که ایشان از آفتاب بسیار دور نشوند مانند دیگر کواکب چه زهره بیش از
چهل و هفت درجه و عطارد بیش از بیست و هفت درجه دور نشوند و ایشان را با یکدیگر جز مقارنه و تسدیس نظر دیگر

نبا

نباشد و راس و ذنب را با کواکب الا مقارنه نبود و آن را مجاسده خوانند و نظرات کواکب شش گانه
جز ماه در حاشیه تقویم از جانب دست راست برابر هر روزی یا هر شبی که در وی افتد بنویسند چنانچه تحویل ستارگان
از برجی به برجی و نام ماههای تاریخ و حالات که کواکب را عارض شود چون استقامت و رجوع و وقوف و آن را
اتصالات کلی خوانند و در تقویم علامات کواکب و نظرهای ایشان آخر وقت آن کواکب بود و آن بدین
گونه است ل زحل ی مشتری خ مریخ س شمس ه زهره د عطارد ر قمر س راس ب ذنب ذ
مقارنه س تسدیس ع تربیع ث تثلیث له مقابله ع اجتماع ق احتراق مج مجاسده یر تحویل
ر نهار م یوم ل لیل ت استقامت عت رجعت و گاه بود که کوکبی با کوکبی که اتصال نظر
در آید پیش از تمام ادا یا از یکی‌شان را که متوجه است بر دیگری رجعت یا بطوء واقع شود و آن نظر بهم نرسد
آن را انتکاث خوانند و علامت آن در تقویم ث و در بعضی تقویم بیش از اتصالات کلی جدولی بر کشیده حصه
سهم الحوادث و آن نتیجه [illegible] شده باز آن هر روزی به رقم بنهند یکی برج دوم درجه سیم دقیقه فصل
چهاردهم در تناظر کواکب یعنی تناظر از نظرها نیست و لیکن بکار نظر باز آیند و تناظر دو گونه بود یکی آنکه
میان دو کوکب بود که در دو نقطه باشند که در مطالع متفق [illegible] باشند و آن در نقطه بود که بعد ایشان از دو اعتدال
اول حمل و اول میزان متفق [illegible] چنانکه کوکبی در بیست درجه حوت و کوکبی در ده درجه حمل باشد چه بعد ایشان
از اول حمل ده درجه بود و از اول میزان صد و هفتاد درجه و دیگر آنکه در دو موضعی باشند که [illegible] اعتدال
متساوی بود چنانکه کوکبی در ده درجه جوزا باشد و دیگری در بیست درجه سرطان چه بعد هر یک از اول سرطان

بیست درجه ... و از اول جدی صد و شصت درجه و علامت ... در ... اتصالات ... چنین نویسند و معرفت ... آن
جدول ... والعلم عند الله

المطالع

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

طول النهار

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قوس النهار

فصل [illegible] در ظهور و اختفاء کواکب بدان که علوی پیش از احتراق بروزی چند در مغرب مختفی شوند و بعد
از روزی چند بزمان معین در مشرق ظاهر شوند و پیش از آفتاب طلوع کنند و چون به تثلیث آفتاب رسند واقف
شوند و بعد از آن راجع و در وسط رجعت با آفتاب مقابله کنند و چون به تثلیث دیگر رسند واقف شوند و بعد از آن
مستقیم شوند پس دایم احتراق ایشان در میان ایام استقامت باشد و مقابله در وسط ایام رجعت و رجوع در میان
دو تثلیث آفتاب اما سفلیین را با آفتاب حالتی دیگر است و آن چنان بود که چون مستقیم و سریع السیر باشند
و روی با آفتاب پیش از احتراق بروزی چند در مشرق مختفی شوند و در وسط استقامت محترق شوند و بعد از احتراق
بروزی چند در مغرب ظاهر شوند و بعد از مدتی واقف شوند پس راجع شوند پس مختفی شوند در مغرب و در وسط
رجعت محترق شوند و بعد از احتراق بروزی چند در مشرق ظاهر شوند و اوقات ظهور و اختفاء هر کوکبی در میان اتصالات
کلی بنویسند علامت مرئی ی و علامت خفی ف و علامت مشرق ق و علامت مغرب ب اما دیدن ماه

نوکی

نوکب عرض او بود شمالی یا جنوبی ... یا با رکب یا منعقد ... در حواشی ... آنچه طالع سال عالم ... از ارکان
کرد اگر هر یکی ... کرده شود جدول برکشند و تعیین کنند که در کدام ... شود بعد ...
قمر نسبت با آفتاب بدرجه و دقیقه نویسند فصل شانزدهم در احوال سیر کواکب باید دانست که هر کوکبی 16
سیر است معین که آنرا سیر وسط خوانند و آن سیر زحل را دو دقیقه و مشتری را پنج دقیقه و مریخ را سی و یک دقیقه
و شمس و زهره و عطارد را پنجاه و نه دقیقه و قمر را سیزده درجه و ده دقیقه ... و چون کوکب شبانروزی ...
سیر وسط ... رقم ... بود سط و اگر از سیر وسط ... رقم ... بود ید و چون کمتر باشد ... بود قص
و اگر ... رقم ... نویسند ید مزید و اگر زاید باشد و روی در نقصان نهد چنین ید منقص
و اگر ناقص ... و روی در نقصان نهد چنین نویسند قص منقص و اگر ناقص باشد و روی در ... نهد چنین
نویسند قص مزید و هم معلوم باید کرد که اهل این فن هر یک از افلاک خارج مرکز ... را به چهار قسم کرده
دو علوی ... بهم برابر و ... بهم برابر و این اقسام را نطاقات خوانند و کوکب در نطاق اول و دوم ...
نطاق سیم و چهارم ... در نطاق اول و چهارم مستعلی بود و در ... دیگر منخفض و ارقام در تقویم
چنین ... اول ... دوم ... سیم ... چهارم ...
اول ... دوم ... سیم ... چهارم ... و در تقویم صورت نطاقات
هم در نصف النهار یا در تحت یا در فوق ... در



هر ماه بنویسند والعلم عند الله فصل [illegible]

در محارجات قمر و حالات و انتقالات او در دوازده ورق تقویم از جانب دست چپ چند جدول بار کشند
در یکی ایام جمعات و در دوم انتقالات قمر از برجی به برجی بنهند و ماه را هر روز در سه رقم بنهند اول ساعت دوم دقیقه
سیم علامت شب یا روز بنویسند و در جدول سیم موضع در نصف النهار بنویسند و بعد از آن شش جدول یا هشت و
بر کشند جهت نظرهای قمر با کواکب شش گانه اول آفتاب و بعد از آن کواکب پنجگانه بر ترتیب افلاک با برآرند و قمر را
با این کواکب نظری که شد در جدول آن کوکب چهار رقم بنویسند یکی علامت نظر دوم ساعت سیم دقیقه چهارم علامت
روز یا شب و هر جا که ماه را با کواکب شش گانه نظر نباشد خالی بگذارند اما حالات قمر در هبوط بودن او در شرف
یا در هبوط یا طریقه محترقه که آن ما بین هبوط شمس و قمر است یا بئره که آن ما بین شرف شمس و قمر است و ذکر شرف و هبوط هر
کوکب بعد از این بیان کرده آید و بودن او با راس یا ذنب یا رسیدن او بتحت الشعاع و آن وقتی باشد که
بعد او از آفتاب بیش از اجتماع به دوازده درجه باشد یا کاسه او بالبد و گویند چنین گویند که ستاره بتحت الشعاع ای آمد
صد و هشت و چهار سال تمام کند در برجی به دوازده سال قطع کند و این چنین کوکب در فلک ده دوازده بیت و انتهای که دار
رفته در میان جداول محارجات جایی که خالی باشد بنویسند بوقتی دیگر یا در جدول جداگانه بعد از جدول
محارجات ثبت کنند و اجتماع و استقبال که در ماه واقع شود ساعت و دقایق و علامت روز یا شب هم بنویسند
و طالع و عاشر و درجات و دقایق هر یک را بالای صفحه محارجات و طالع آن برج باشد که در وقت اجتماع یا استقبال در
افق شرقی باشد و عاشر آن برج باشد که در آن وقت در دایره نصف النهار فوق الارض بود و اجتماع و استقبال را هم بنویسند
اگر روز باشد موضع شمس باشد و اگر شب باشد موضع قمر و رقم حالات این است د قمر در شرف ط هبوط قه محترقه
کی را ای

۱۰۸ س بار اس نب با ذنب تع تحت الشعاع جح خروج از تحت الشعاع د بالیه فصل هژدهم در منازل
قمر و این بیست و هشت منزل است چون بروج دوازده است منازل بیست و هشت هر برجی دو منزل و ثلث منزل باشد
و اسامی منازل این است ا شرطین ب بطین ج ثریا د دبران ه هقعه و هنعه ر ذراع ح نثره ط
طرفه ی جبهه یا زبره یب صرفه یج عوا ید سماک یه غفر یو زبانا یز اکلیل یح قلب یط شوله ک
نعایم کا بلده کب ذابح کج بلع کد سعود که اخبیه کو مقدم کز مؤخر کح رشا و قمر هر روزی در منزلی باشد
و گاه باشد که روزی از میان منزلی بگذرد و گاه باشد که در نصف النهار در منزلی باشد و در تقویم بودن ماه در هر
در هر منزل یا در جدولی جداگانه بعد از محارجات قمر بنویسند و در بعضی تقویم تمام انتقال از منزلی به منزلی دیگر در پهلوی
همان جدول ثبت کنند اما آفتاب هر چهارده روز در منزلی باشد چون از دو بگذرد آن منزل پیش از طلوع او بر آید
۱۰۹ و طلوع هر منزل را در میان اتصالات جای بنویسند و سقوط رقیب آن منزل را بتقویم فصل نوزدهم
در جداول چند که در صفحه قمر بعد از جدول منازل آرند از تسییر درجه طالع و رسیدن تسییر بدلایل اصل و دلایل
خط ... و دقایق صورة و ساعات است و آن چنان بود که بعد از جدول منازل جدولی بر کشند جهت تسییر درجه
طالع یعنی طالع سال عالم را در هر نصف النهاری پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه افزایند تا آن ... و جدولی دیگر
بعد از جدول جهت رسیدن تسییر بدلایل اصلی بر کشند یعنی بدلایلی چند که در زایچه طالع ثبت کرده باشند
و ذکر آن بعد از این زودی خواهد آمد و در جدولی دیگر ایام و ساعات ... در ستین و اسامی ... خطائیان و ترکان بنویسند
و همچنین در زایچ و اسامی در زایچ محمود و مذموم و در زایچ بنویسند و عدد آن دائم به دوازده دوایر باشد

و در جدول دیگر سنه شمسی و عدد آن که ماه با نقره باشد و کاه شاکر و آن بکار ماه باشد خطائی را و نام ماهی

الی آنجا که سر ماه ن بنویسند و آن بست و چهار ماه ن و بعد از این جدول برگشته جدول اوقات صلوة

اول وقت ظهر بنویسند دوم عصر بمذهب شافعی سیم بمذهب بوحنیفه چهارم که اول بمذهب شافعی بنویسند دوم

بمذهب حنیفی و در جدول دیگر ساعات نیز هم ثبت کنند و آن ساعات نوبت ن و سیوم از اجتماع بود با شش

چهار ساعت زمانیه چون بگذرد نوبت دوم شنبه و لیکن از او را حکما بر هفت قسم کرده اند هر قسمی را از ده ساعت

زمانی ن و هر یکی را بکوکبی داده اند و او را صاحب نوبت گویند و آنچه از وی قسم شود ترتیب نوبت شمس

آنرا در تقویم ثبت کنند و چون نوبت در آید از جمله احتیاط واجب است هر که در اول ثبت نوبت قسم ابتدا

کار کنند زیان کار رسد و در ثبت دوم بکار دبار آید و در ثبت سیم بکمال رسد و صورت جدول مذکور چنین باشند

[illegible marginal note]

جدول تاریخ خطائی

جدول اوقات صلوة

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	٢ ١	١ ٠	کازه بی جیو	کنکو اور	١ ٣	کن جیو	محرم محرد	١ ١	کط له	[illegible] له	ککط له	[illegible]
[illegible]	١ ١	١ ٢	نفنی عم سن ماه	پارس [illegible]	ح ٥	ای یلی	[illegible]	١ ٢	١ هو	[illegible]	م هو	[illegible]
[illegible]	١ ١	٥ و	دوصن کی صن	لوی بیدن	و ر	ب ص	ستوط ستوط	٥ و	٥ له	[illegible]	٥ له	و ه
[illegible]	١ ١	د ح	کن دو مرودی	قری بعد	ط ٧	لوی دی	یحی محرد	ح ط	١٤ ه	[illegible]	١٤ ه	[illegible]
[illegible]	١ ١	ط [illegible]	زدم هی [illegible]	یحی [illegible]	١٤ ٣	حن [illegible]	سعد [illegible]	٧ ١١	٧ ه	٥ ٧	٧ ه ک	ه ی
[illegible]	١ ٩	[illegible]	کی س ماس ره مای حیو	[illegible]	١ ب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ک ٥ لک	[illegible]	کد [illegible]	[illegible]

بباید دانست که اهل احکام نقاط چند در فلک یافته اند که مشکوله مثلا در ده درجه حمل بکوکبی یافته بودند

بعد از مدتی چندان بکوکب در پنج درجه حمل ظاهر شد پس واجب شود اینها را در تقویم ثبت کردن که در

اختیارات احتراز نمایند از آنکه قمر در آن موضع باشد اگر چه در تقویم کم نویسند که بیارند مگر در تقویم تمام و آن

این است غضیط عریم سرموش کلاب ذوذابه لحیانی و مواضع اینها را در هشتصد و چهار و

ناقص بزد جردی موافق بیست و پنجم تیرماه بنوعی که در تقویم ثبت می کنند در این جدول بنهادیم تا اگر در تقویم آنهم

باشند معرفت آسان شود و حرکت اینها مثل حرکت کواکب ثابته دو حرکت کند

منحوسه	مواضع
غضیط	[illegible]
[illegible]	ودن مح دن
سرموش	[illegible]
[illegible]	بکدبومد
ذوذابه	[illegible]
[illegible]	[illegible]

در فصل بعد هم مذکور شد و دیگر آنکه ابو معشر در اختیارات آورده است

که بیست و هشت منازل است که چون قمر در آن منازل باشد دلالت کند بر فساد و نحوست

و هیچ کار نشاید کرد و آن منازل این است اول روز اجتماع دوم بود قمر

از شمس بر دوازده درجه سیم بعد او از شمس بچهل و پنج درجه چهارم بعد او

از شمس بنود درجه پنجم بعد او از شمس بصد و پنج درجه ششم بعد او از

شمس بصد و شصت درجه هفتم بعد او از شمس بصد و نود درجه هشتم بعد او از شمس بدویست و بیست درجه نهم بعد او

از شمس بدویست و هفتاد درجه دهم بعد او از شمس بسیصد و پنج درجه یازدهم بعد او از شمس بسیصد و چهل و هشت درجه

قمر بر ماهی چون یازده مرکز بگذرد و در ماه دوم مرکز اول روز اجتماع باشد که بعد از آن شود و در تقویم تمام در

صفحه قمری بعد از منازل جدول برگشته مانند ساعات نیز ثبت و در بالای آن رقم هندسه بنهند که کدام مرکز است و همچنین

اهل روم را تا سیت پنج جهت تغییر هوا و آن را امرا از مذکور متفق باشند و بعضی مختلف و لیکن دوازده برج را

و در تقویم تام در صفحه قمری در بالا محاذی خانات جدولی جهت او وضع کنند که هرگاه که قمر در ان سواقع باشد تغییر

هوا شود مناسب وقت و ما صورت آن جدول ثبت کردیم که اگر در تقویم یا آن بود آنرا پیدا صورت العلم عندالله

[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱	٤	٤ ل
۲	۱۲	٤ كو
۳	٤٥	ب ك
۴	۹۵	ح يد
۵	۱۳۵	٤ ه
۶	۱۶۸	و ح
۷	۱۸۵	و مه
۸	۱۹۲	و كو
۹	۲۲۵	٤ ح
	۲۷۵	ط يد
۱۱	۳۱۵	٤ ٤
	۳۴۸	ح ٤

فصل ششم در آنچه بیش از اوراق با بهار نوشته بر صفحه اول

تا آنچه بگذشته در صفحه دوم هم تا آنچه بگذشته در آنچه عبارت از هفده روز

یا مرحی که آن را اثنا عشر قسمت کرده باشند جهت دوازده جانور یا دوازده

برج و در صفحه اول سواره و احکام سالی ترکان و نام جانور آن

بنویسند و در صفحه دوم سواره طالع سال عالم یعنی حکایت چند که کنیم

نوروز در کدام ماه واقع شده است و چند سال از هر تاریخ و صورت طالع

وقت تحویل و درجات دیگر خانها و مواضع کواکب در وقت تحویل و مهمات دیگر است و انتهای است و فردا را

و آنچه مدار احکام بر آن است در ان زایچه ثبت کنند و بیش از ان اوراق چند جهت تواریخ با صطلاح بر قوی و احکام

فصول سال او در دو ایر چند مشتمل است و منظومات و خطوطات دیگر آن بنویسند کسوف و خسوف اگر در آن سال

واقع شود در آخر تقویم بنویسند و طالع زمان آن پیدا کنند و کیفیت و کمیت شرح دهند احکام و آثار آن در

بلاد تعیین کنند **فصل سیزدهم** در خانه و وبال کواکب حمل و عقرب خانه مریخ است و ثور و میزان خانه زهره

و جوزا و سنبله خانه عطارد و سرطان خانه ماه و اسد خانه آفتاب و قوس و حوت خانه مشتری و جدی و دلو خانه زحل و مقابل هر

خانه دهم

خانه دهم ان است چنانکه خانهای زحل و بال نیرین و خانهای نیرین و بال زحل و خانهای مشتری و بال عطارد

و خانهای عطارد و بال مشتری و خانهای مریخ و بال زهره و خانهای زهره و بال مریخ و در اس و ذنب را خانه

باشد و نه و بال چنانکه استاد در یک بیت جمع کرده است صبغو زنخ آده بهید جوز دیس حیتای کطیز

برابر او خانه هر و بالی ای عدیل **فصل سیزدهم** در شرف و هبوط کواکب شرف زحل بیست و یکم

درجه میزان است و شرف مشتری پانزدهم درجه سرطان و شرف مریخ بیست و هشتم درجه جدی و شرف شمس در

نوزدهم درجه حمل و شرف زهره در بیست و هفتم درجه حوت و شرف عطارد پانزدهم درجه سنبله و شرف قمر در

سیم درجه ثور و شرف راس در سیم درجه جوزا و شرف ذنب در سیم درجه قوس کواکب وقتی که در ابراج شرف باشند

خوش باشند الا درجه معین که مادام که کوکب متوجه آن درجه است قوت و شرف در تزاید است و چون از آن بگذرد

قوت روی به نقصان نهند و مقابله شرف هبوط است بهمان درجه و آن بدحالی کواکب باشد و حالش مانند شرف

باشد یعنی کواکب مادام که در هبوط باشند و روی به درجه هبوط نهند ضعف در تزاید است و چون از آن بگذرد

ضعف روی در نقصان نهند و بعضی در این بیت گفته است فلو کالجیز خلکی سطیط هیا کز ده بر اوج سبیج

فصل سیزدهم در طبایع بروج ارباب آتش حمل و اسد و قوس است و ایشان آتشی اند و ارباب آن بروز شمس

و مشتری و مشتری و زحل است و شب مشتری را با شمس مقدم دارند و ثور و سنبله و جدی برج های خاکی اند و ارباب آن

بروز زهره و قمر و مریخ است و شب قمر را بر زهره مقدم دارند و جوزا و میزان و دلو برج های بادی اند و ارباب

آن بروز زحل و عطارد و مشتری است و شب عطارد را بر زحل مقدم دارند سرطان و عقرب و حوت

به جهت آنکه نه دار ابهات آن برور زهره و مریخ دیگر است و تب برج را به زهره مقدم دارند و این مجموع
در یک بیت جمع کرده شده تسیل تهرخ حلدی مهنج انسب وف د ه ح م سید ار ابر ر برج آتشی گرم و
خشک‌اند بروج خاکی سرد و خشک‌اند بروج بادی گرم و تر اند بروج آبی سرد و تر **فصل بیست و چهارم** در تذکیر
و تانیث بروج و لیلی و نهاری آن حمل مذکر و ثور مؤنث و جوزا مذکر و سرطان مؤنث و همچنین بر این ترتیب تا آخر
بروج و هر چه عدد اسم او فرد باشد مذکر است و هر چه زوج باشد مؤنث و هر چه مذکر است نهاری بود و هر چه
مؤنث است لیلی و بعبارت دیگر بروج آتشی و هوائی مذکر و نهاری باشند و بروج خاکی و آبی مؤنث و لیلی
و بار تذکیر و تانیث بحسب وضع گیرند و آن چنان بود که طالع مذکر بود و ثانی مؤنث و ثالث مذکر و رابع مؤنث
و هم بر این قیاس و ترتیب و بار تذکیر و تانیث بحسب ارباع گیرند چنانکه از عاشر تا طالع مذکر و از طالع
تا رابع مؤنث و برابر ربع مذکر و برابر ربع مؤنث مؤنث **فصل بیست و پنجم** در قسمت حدود کواکب
و این را چند وجه است اما آنچه مستعمل اهل روزگار است آنست که بطلیموس اعتبار کرده است و آن را حدود ۲۰
مصریان خوانند و آن چنانست که هر برج را بر پنج قسمت کرده اند به مقادیر مختلف و اقدار آن را درجه
هر کوکب را ده درجه تا آخر حدود نهاده اند و نیرین را حدود نباشد بلکه مشترک باشد
آفتاب با زهره و ماه و آن بر این تفصیل است که در این جدول نهاده شده

این است

فصل بیست و ششم

فصل بیست و ششم در قسمت وجوه

البروج	حـ	د	و	ل	کوا	کب
الحمل	وے	ش	ی ی	کہ ح	ل ل	عمق
الثور	ح ه	کـ ش	لد ے	کر ل	ل ح	البروج
الجوزا	و ی	سے	ن ه	کہ ح	ل ل	الا
السرطان	ر ح	ح ه	ط ع	کف ح	ر ل	ثنی
الاسد	و ے	ا ه	ع ل	کد	ی ح	عشریه
السنبله	ر ه	ش ه	کا ے	ح	ل ل	مرهسمر
المیزان	و ل	ید ی	کا ے	ح ه	ل ح	کی کی ا
العقرب	و ح	ش ه	ه ی	کد ح	ر ل	الخمسه
القوس	سے	ه ر	کا ی	کو ل	ل ح	المصر
الجدی	ی ے	ید ه	کس ح	کو ل	ی ح	
الدلو	ه ی	ی ه	ک ے	کد ے	ل ی	
الحوت	ه ب	یم ے	لو ع	ح ع	ل ل	

و در بیان کواکب و آن چنان
بود که هر برجی را به سه قسمت
متساوی کنند و هر قسمی را
به کوکبی دهند بر توالی
بروج و افلاک و این اقسام را
وجوه گویند چنانچه ده درجه
اول حمل را به مریخ دهند و ده درجه
میانه شمس که زیر فلک اوست
و ده درجه آخر را به زهره و همچنین
برج ثور ده درجه اول را به عطارد
دهند و ده درجه میانه را به قمر
و ده درجه آخر را به زحل
و بر همین قیاس در ترتیب تا آخر حوت باز به مریخ رسد و از اول درجه در پهلوی هم افتند که آن مثلث
اول حمل است و مثلث آخر حوت و وجه را صورت نیز خوانند و همچنین هر برجی را به سه قسمت کرده اند و مثلث

اول ادوار الصاحب آنرا برج دهند و ثلث دوم را الصاحب برجی که از شش ماندن آنست و ثلث آخر را الصاحب
برجی که باقی مانده از آن بروج باشد مثلا اول حمل مریخ را بود که صاحب حمل است و ثلث دوم شمس را اگر
صاحب اسد است و ثلث آخر مشتری را اگر صاحب قوس است و این قیاسی در بروج دیگر دادن از بروج دیگر...
خواهند و جدول وجوه در این است و تعلیم...

روح	حد	ول	وجه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حمل	سا	کس	ل ه	کح	کس	لح
ثور	ح	کو	ل ل	ه	ک ح	ل ل
جوزا	ح	کح	ل س	ح	ک ه	ل ل
سرطان	م	کح	ل ل	ح ر	ک ح	ل ح
اسد	ل	کح	ل ح	ح س	کح	ل ح
سنبله	س	کو	ل ح	ح	ک ل	ل ه
میزان	ح	ک ل	ل ح	ه	ک ل	ل ح
عقرب	ح	کس	ل ه	ح	ک ح	ل د
قوس	ح	ک د	ل ل	ح ح	ک ح	ل س
جدی	ح ح	ک د	ل ح	ل	ک ه	ل ح
دلو	ه	ک ر	د د	ل	ک ح	ل ه
حوت	ل	ک ح	ل ح	ح	ک ل	ل ح

فصل شانزدهم در اثنا عشریه
و نه بهره کواکب اما اثنا عشریه چنان
بود که هر برجی را به دوازده قسمت کنند
چنانکه هر قسمی دو درجه و نیم باشد
قسم اول آن برج صاحب آن برج
را بود و قسم دوم صاحب برج
دوم را همچنین تا به دوازده داده شود و

طریق عمل آنست که چون اثنا عشریه طالع خواهند بنگرند که درجه طالع چند است آن درجات را در دوازده ضرب کنند
آنجا که کمتر از سی بماند اثنا عشریه طالع آنجا بود اما اثنا عشریه کواکب بنگرند تا کوکب در برجی که چند درجه قطع
کرده است آن درجات را در دوازده ضرب کنند و سی سی از اول آن برج طرح کنند آنجا که کمتر از سی بماند
اثنا عشریه کوکب آنجا بود مثلا زهره در حمل بیازده درجه و چهار دقیقه پس از ضرب یازده در دوازده
صد و سی و دو درجه

صد و سی و دو درجه حاصل آید و از ضرب چهار ده دقیقه در دوازده درجه دو درجه و چهل و هشت دقیقه باشد
... از ... طرح کنیم اثنا عشریه زهره در اسد یکی ده درجه و چهل و هشت دقیقه شود اما اکلیل یازده

صد وسی و دو درجه حاصل آید و از ضرب چهار ده دقیقه در دوازده درجه دو درجه و چهل و هشت دقیقه باشد
چون بر آن طرح کنند تا عشریه زهره در اسد چهارده درجه و چهل و هشت دقیقه شود اما اگر این یازده
درجه چهار برج دهند دو درجه و نیم بحمل و دو درجه و نیم بثور و دو درجه و نیم بجوزا و دو درجه و نیم بسرطان و یک درجه و چهارده دقیقه
باقی ماند پس یکدرجه را قرار دوازده درجه حساب کنند و از چهارده دقیقه دو درجه و چهل و هشت دقیقه دلیل نصب
اسد شود مناسب عمل اول اما نه بهره چنان بود که هر برج را نه قسم متساوی کنند پس هر قسمی سه درجه و بیست دقیقه
باشد بحساب بروج دهند بتوالی بروج ابتدا از حمل کنند و نه قسم کنند قسم اول هر برج دهند که صاحب حادث
دوم بزهره دهند که صاحب ثور است و همچنین تا قسم نهم بمشتری که صاحب قوس است بار دیگر ثور را به نه قسم کنند اول
دهم بزحل دهند که صاحب جدی و دلو است و هم برین قیاس باید کرد تا تمام شود و ازین قسم لازم آید که هر
برج که بطالع نیز قسم اول اثنی عشریه را است چنانکه قسم اول حمل و اول اسد و اول قوس مریخ را بود و دهم
قسم اول ثور و سنبله و جدی زحل را بود و جدول اثنی عشریه اینست که در این جدول نهاده شد تا بر آن درجه و دقیقه بر دارند

اول ادوار الصاحب آن برج دهند و ثلث دوم را الصاحب برجی که از شش ماه آن است و ثلث آخر را بصاحب
برجی که باقی مانده از آن بروج باشد مثلثه او را جدول ...را الوده صحیح حدود و ثلث هر شخص را ... [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا .	کا س کد	لو لو	لو کد		ا ب	لس لد	لو لو	ح س کد		لا لو		و کد	لو م	لا کد
ح ی	ی لو ا	ی لد	ی کح		ح ی		لو ی کح	کو		ی		لو	ی	لو
ه و	مح د ی	ی کا	مح س		. ه	اکح	لط کح	ح مح ی یا		لد لد		دح دما	مط ه	طح ی یا
ز ح	لو ب کد مح	کد کح	ی لو		و د	س کد	کا کو	س کد		لو کی		س که	نا بنا	س کد
ط ز	حح حکیا	که که	طح طح		ح ط	لو اح	کو کو	لو کح		کح لد		لو دی	ی ید	لو طح
یا س	یکب یکد	لو کو	س ک		ز یا	ب که	که	ه یا		۳		ح یا	نط لو	یا س
کح س	ه و کح ه	کح	ما یا		س	س کد	کو کر	س کد		ی س		مد کد	نح نح	کد کو
و لو	و یا	نه ل	ک		ع ه ه	لو س ه یا	ح کط کد	لو ه مح د یا		مح س د یا		لو ح مح ط یا	نط سا	مح سا

جد	ول	نه	بهره
حمل	ثور	جوزا	سرطان
اسد	سنبله	میزان	عقرب
قوس	جدی	دلو	حوت
ح ک	ل ح ی	ح ه ک	و ح ی
ه دم	ا دم	ح دم	سه دم
ی ل ی	ی ل ی	ی ل ی	ی ل ی
د ه ک	ح ح ک	ل ح ک	ه ح ک
سلوم	ه یوم	الوم	ح لوم
ی ی ی	ی ی ی	ی ی ی	ی ح ی
ه ک ی	د ک ی	ح ک ی	ل ح ی
ح کوم	سه کوم	ه کوم	ا کوم
ز ل ی	ع ل ی	ع ل ی	ز ل ی

۲۸ فصل بیست و هشتم در دلالت خانها طالع دلیل تن و جان و نفس و ابتدای کارها بود دوم خانه مال و اکل
و شرب سیم خانه برادران و خویشان و سفر نزدیک چهارم خانه پدر و املاک و اسباب و عواقب امور پنجم خانه
فرزندان و تحفه و هدایا و اخبار و رسل و عشق ششم خانه بندگان و چهارپایان و ارباب هفتم خانه تزویج و خصمان
و شرکا هشتم خانه موت و مال زنان و شرکا نهم خانه علم و دین و سفر دور و خواب دیدن دهم خانه سلطان
و عمل و شغل و مادر یازدهم دوستان و امید و سعادت دوازدهم خانه دشمنان و بدبختی و چهارپایان بزرگ فصل
۲۹ بیست و نهم در قوت و ضعف خانها طالع از همه قوی‌تر پس عاشر پس سابع پس رابع پس حادی عشر پس خامس پس
تاسع پس ثالث پس ثانی پس ثامن پس سادس پس ثانی عشر و سادس و ثانی عشر از همه ضعیف‌تر باشند و ارکان الفلک
چهار اوتاد بود و آن طالع و عاشر و سابع و رابع و چهار مایل الوتد باشند و آن ثانی و حادی عشر و ثامن و خامس
و چهار زائل الوتد و آن ثالث و ثانی عشر و تاسع و سادس بود و از این جمله چهار ساقط باشند از طالع و آن
ثانی و سادس و ثامن و ثانی عشر پس ثانی و ثامن ساقط مایل باشند و سادس و ثانی عشر هم ساقط و هم زائل و ضعف
۳۰ این دو خانه از این جهت است فصل سی‌ام در فرح و حیز کواکب این قسمت بطالع دارد و چون صورت طالع معین
شود فرح معلوم و آن چنانست که چون عطارد در طالع بود فرح او بود و همچنین قمر در سیم طالع و زهره در پنجم
و مریخ در ششم و شمس در نهم و مشتری در یازدهم و زحل در دوازدهم و مقابل فرح ترح بود اما حیز کواکب نهاری
بود بروز فوق الارض و بشب تحت الارض و همچنین کواکب لیلی ... و کواکب مؤنث را در ربع
۳۱ مؤنث قوت دیگر است غیر فرح و حیز فصل سی و یکم در اوج و حضیض ستارگان اوجات کواکب در تاریخ

هشتصد و چهار

هشتصد و چهار و نه با قصه یزدجردی موافق‌تر با قدیم از زیج جدید سلطان سعید شهید الغ بیک بهادر شد
اوج زحل در هفده درجه و بیست و شش دقیقه قوس است و اوج مشتری در شش درجه و ده دقیقه میزان اوج مریخ
در بیست و دو درجه و پنجاه دقیقه سرطان اوج زهره در بیست و ده درجه و پنج و شش دقیقه جوزا اوج عطارد
عطارد در چهار درجه و پنج و نه دقیقه عقرب و اگر خواهند که بعد از این تاریخ اوجات کواکب معلوم کنند نظر کنند
که از این تاریخ مذکور مطلوب چند سال است هر هفتاد سال شش دقیقه و هم هفتاد سال شمسی یک درجه بر اوجات
هر کوکبی افزایند تا اوجات ایشان در تاریخ مطلوب حاصل شود و حضیض هر یک از کواکب در مقابل اوج ایشان
بر همان درجه و دقیقه الا عطارد که او را حضیض دو است بر دو تثلیث اوج او همان درجه و دقیقه مثلا اوج
عطارد در برج عقرب است در چهار درجه و پنج و نه دقیقه حضیض او یا حوت است یا سرطان باشد
بر خلاف توالی همان درجه و دقیقه و تقویم هر کوکبی که بدرجه اوج و حضیض رسد باز او آن روز یا آن شب
در حاشیه تقویم میان اتصالات کلی ثبت کنند و علامت اوج جیم بود و علامت حضیض ضاد اما قمر را اوج
۳۲ در وقت اجتماع و استقبال است و حضیض در وقت دو تربیع آفتاب فصل سی و دویم در نسبت کواکب
بهفته ایام بدانکه هر روزی را بکوکبی نسبت کرده‌اند و هر شبی بکوکبی و ساعت اول آن روز از ساعات یکم
بدان کوکب داده‌اند چنانکه روز یکشنبه منسوب است بآفتاب پس ساعت اول از این روز او راست و ساعت
دوم زهره را که تحت اوست و سیم عطارد را و چهارم قمر را و پنجم زحل را و ششم مشتری را و هفتم مریخ را
باز هشتم آفتاب را و نهم زهره را و دهم عطارد را و یازدهم قمر را و دوازدهم زحل را و چون دوازده

ساعت از روز یکشنبه زحل تمام شد ساعت اول شب دوشنبه مشتری را بود و دوم مریخ را برین قیاس میگردد تا
ساعت دوازدهم از شب دوشنبه بعطارد رسد ساعت اول از روز دوشنبه قمر را بود و دوم زحل را برین
قیاس شب سه‌شنبه زهره را و روز سه‌شنبه مریخ و شب چهارشنبه زحل را و روز چهارشنبه عطارد را و شب پنجشنبه
آفتاب را و روز پنجشنبه مشتری را و شب آدینه قمر را و روز آدینه زهره را و شب شنبه مریخ را و روز شنبه
زحل را و شب یکشنبه عطارد را و روز یکشنبه باز نوبت الشمس رسد هم برین ترتیب دور میکنند چنانکه استاد
فرموده است یوم زل اسبرج دوبی ده لیل فزخ ادبه دل همو ز فصل سی و سیم در دلالات
کواکب زحل کوکب پیران و دهقانان و مشایخ و اهل قلاع و جبال و گوشه‌نشینان و خانهاء قدیم باشند
مشتری کوکب سادات و قضاة و ائمه و علما و مردم شریعت است مریخ کوکب امیران و ترکان و سپاهیان و حمله
سلاح و رندان باشد آفتاب کوکب پادشاهان و سلاطین و ارباب حل و عقد است زهره کوکب زنان و جوانان
و مطربان و ارباب لهو و اهل طرب است عطارد کوکب وزیران و دبیران و اهل قلم و تجار و مستوفیان و عمال و اهل
حرف است قمر کوکب رسولان و ایلچیان و پیکان و جاسوسان فصل سی و چهارم در صور ۳۴
اتصالات و اجرام کواکب از پیش و پس بباید دانست که اتصالات را حدیست تا بدین حد نرسد اتصال آغاز
نشود و حد دیگر است که چون از آن بگذرد باطل شود و مدار آن بر اجرام کواکب است که هر کوکبی را جرمی معین کرده‌ایم
از پیش و از پس و آنرا انوار نیز خوانند پس جرم آفتاب پانزده درجه از پیش و پانزده درجه از پس و نور جرم ماه
دوازده درجه از پیش و دوازده درجه از پس و جرم زحل و مشتری نه درجه از پیش و نه درجه پس از و جرم مریخ
هشتم

و زایده بوند در سیر و صاعد بوند در فلک خود چه بودن کواکب درین مواضع مذکوره دلیل سعادتهاء ذاتی
بود چون عقل و فهم و ادراک و فراست و زیرکی است و مانند آن اما قوتها عارضی آنست که بسبب طالع
پدید آید چنانکه طالع اتفاق افتد و کوکب در وتدی از اوتاد یا مایل الوتد و یا کواکب
در حظوظ سعدان بوند و یا سعدان بدیشان ناظر بوند بنظرهای مودت و یا در فرح خود بوند
و همچنان کواکب مذکر در برج مذکر و کواکب مؤنث در برج مؤنث و بودن کواکب درین مواضع مذکور
دلیل سعادتهاء عارضی چون جاه و مال و حرمت و حشمت و مانند آن و احتمال آن دارد که کوکب
در صورت طالع هم در قوت ذاتی بود و هم عارضی چنانکه طالع برج عقرب بود و شمس در اسد
۳۸ که خانه اوست و طالع را ناظر است و قیاس دیگرها همان بود فصل سی و هشتم در ضعف کواکب
و آن آنچنانست که کوکب در وبال بود یا هبوط یا راجع یا محترق یا تحت الشعاع و یا درین در حد نحوس
یا کسوف باشد و همچنین بودن کوکب دیگر در عقده ذنب و بودن نحس در طریقه محترقه یا فی الاثنی عشریه
یا بطی السیر یا ناقص در سیر یا هابط در افلاک یا در طالع یا در خانها ساقط افتاده بود و در برج
کوکبی بود که آن کوکب بدو ناظر بود بنظر عداوت و هر کوکبی در وتدی از اوتاد طالع باشد و آن
خانه وبال یا هبوط او بود ضعف آن خانه زیاده از قوت عارضی است فصل سی و نهم در آن چیزها
که در اختیارات ناگزیر است و آن هفت است اول صلاح حال قمر دوم صاحب خانه او سیم کوکبی که
مدبر غرضی بود چهارم طالع پنجم صاحب طالع ششم خانه غرض هفتم خداوند خانه و فضیلت برج

به ترتیب معلوم میشود و اما صلاح خانه آنست که جرم نحوس در وی نباشد و نه شعاع ایشان و مسعود باشد
بانوار جرم سعود و صلاح حال کواکب آنست که بقوتهای ذاتی و عارضی مذکور موصوف باشند الا نحوست
و تیغ کواکب چون نحس حال باشند دلیل بر تنگی کارها و تمام شدن آن با حسن وجوه و اگر بدحال باشند
بغیر از عالمت و بر آنکه در حرمت نتیجه دیگر نه دهد البته بر ترکیب هیچ عمل بنا نشود زیرا که اثر کواکب
سعد فایده ضربت و اثر کواکب نحس رسانیدن شر چه هرگاه که کواکب باهم آمیخته شوند اگر سعد
باشند در خیر زیادت کنند بطریق اعانت و اگر سعد و نحس باشند آن سعد وجود نحس را باز دارد
از شر بطریق منع و اگر هر دو نحس باشند در فساد بیفزایند بواسطه معاونت یکدیگر

فصل چهلم

در اختیار روزها چون خواهند که روزی اختیار کنند از بهر مهمی باید که قمر در برجی بود که مناسب
آن مهم و مطلوب بیشتر و اتصال او با کوکبی که منسوب بیشتر بآن کار رجب و مطلوب و ارادت تمام
حاصل شود چنانکه قمر در برج منقلب باشد و ناظر بمشتری تجارت و خریدن و فروختن و رسولان فرستادن
و حاجت باشراف بردن را نیکو بود و در برج ثابت دخول بلد و بنا کارهای کلی نهادن و بیع
املاک و وقف و بنای مساجد و مدارس را شایسته بود و در برج ذوجسدین سفر و نقل و تحویل
و طلب معاش کردن را شایسته بود و اگر ناظر بزهره بود در برجهای منقلب جامه نو بریدن و پوشیدن
و حاجت نزد خواتین داماد بردن و ترتیب عروس کردن را شاید و در برجهای ثابت چون عقود
زفاف کردن و طلب مراد که مناسب زهره باشد و لهو و طرب و برده خریدن نیکو بود

وابداه الفهم

و برجهای ذوجسدین تزویج و شرکت و زینت و آرایش کردن را شاید و اگر قمر ناظر بزحل باشد بنظر مودت
و در آن وقت در برجهای خاکی باشد ابتدای عمارت و زراعت کردن نیکو بود و اگر در بروج آبی باشد
جوی کندن و کاریز بریدن و تخم کاشتن را شاید و اگر در بروج ثابت بود خصوصا در ثور باشد
بنای شهرها و عمارتها و قلعها و حصارها ساختن و حاجت بمشایخ بردن نیکو بود و اگر قمر ناظر باشد
بمریخ بنظر دوستی و در برج منقلب بود سواری کردن و گوی زدن و بصید رفتن و سیاست سو
شاید و در بروج ثابت تعبیه لشکر و ترتیب سلاح و حرب کردن را شاید و در بروج ذوجسدین
ترتیب سلاح و خروج لشکرها را شاید و اگر قمر ناظر بنحوس بنظر عداوت نشاید هیچ مهمات را
ط الا شر و تخریب بناها خصوصا قلاع که دیگر باره عمارت شود و قتل سباع و سیاست و مناظره
و مجادله را شاید اما اگر ناظر بشمس بنظر دوستی در بروج منقلب سفر کردن و دیدار ملوک و طلب
حاجت از پادشاهان و دولتی عظیمها شایسته بود و اگر با او در بروج ثابت بود در شهر شدن و ابتدا
کار بزرگ و بر تخت نشستن و جلوس را شاید و اگر در بروج آتشی بود آتش کار کردن و کده ها ختن زر
و سیم را شایسته بود و چون ناظر بود بآفتاب بنظر دشمنی هیچ کاری را نشاید مگر در اجتماع که قمر
منصرف شود و بسعدی متصل شود بهمان دقیقه را نیکو بود و در استقبال هم بدین شرط اسرار
کردن که موجب شهرت بود و رسوای کردن و اظهار خبر را شاید و اجتماع بنظر نبود و آفت که
بعد از انصراف بسعدی متصل شود بحال برج و اگر ناظر بعطارد بود و او مسعود بود ابتدای تعلیم

و کتابت و کجنت و مجادله را شاید و اگر منحوس بود در و خیزان باید خاصه که نظر عداوت بود و عطارد سعود

آنست که متصل بسعدی و عطارد منحوس آنست که متصل بود بنحسی بنظر دشمنی و برجمله اتصال قمری

بروج پسندیده بهر کوکبی بهر کاری را شاید که منسوب بود بآن کوکب و قمر با ذنب دگیه دمیان

بر نحس و طریقه محترقه و خالی السیر خاصه که از نحس منصرف بود هیچ کاری را شاید

تمت فی دار السلطنة اصفهان صانت عن طوارق الحدثان

فی یوم الاربعاء هیژدهم شهر جمادی الثانی فی سنة ۱۰۸۱ علی

ید الفقیر احمد بن شیخ محمد مؤمن محمد

الشتیانی اصلا القمی

م م م م م

م م م

م م

[illegible]